

پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان

چگونه ایالات متحده
بند از پای اسلام بنیاد گرا گشود

رابرت دریفوس

مترجم

فریدون گیلانی

جلد اول

DEVIL,S GAME

بازی شیطان

ROBERT DREYFUSS

اثر : رابرت دریفوس

مترجم و ناشر : فریدون گیلانی

ترجمه شده از متن انگلیسی : چاپ

Metropolitan Books / Henry Holt and Company LLC

www.henryholt.com

حروف چینی کامپیوتری و صفحه آرائی : مریم کمالی

طرح روی جلد : شاهین نوروزی

چاپ اول : فوریه 2007

مرکز پخش :

Forough Book / Jahn Str. 24 / 50676 Köln

Tel.: + 49 221 9235707 Fax: + 49 221 2019878

foroughbook@arcor.de

تقدیم به پسر همیشه همراه کامبیز گیلانی

فصل های جلد اول

7	مقدمه مترجم مقدمه ناشر مقدمه مولف
38	1 - وحدت جهانی اسلام
80	2 - برادران انگلیسی
107	3 - اسلام ، ابزار جنگ سرد
150	4 - نبرد علیه ناصر و مصدق
192	5 - سلطان اسلام
233	6 - شاگرد جادوگر
266	7 - ظهور اسلام اقتصادی
301	یاد داشت ها

آن که می خندد ، خبر هولناک را نشنیده است . برتولت برشت

نمی خواهم تکرار کنم که اگر مردمی ستم دیده ، نسبت به روند تاریخ ، روش های مبهوت ، یا فرمایشی تاریخ نگاری ، تحریف های زیرکانه و گاه آشکار تاریخی ، و وقایعی که در نتیجه ی دخالت های منفعت طلبانه ، سلطه جویانه و توسعه طلبانه ی خارجی و عوامل داخلی ، بر آنان و پیشینیان شان رفته است ، آگاهی نداشته باشند ، نمی توانند به ماهیت تله هائی که برای ایشان می گذارند ، پی ببرند و بدانند که به موازات و در بنیاد همه ی شکل ها و مبارزات اجتماعی ، تنها آگاهی است که به ضرورت اتفاق ره می برد ، و اتفاق آگاهانه ی ملت های ستم دیده است که قادر است راه بندان ها را بشکند و به ایجاد صفوف مستحکم مقاومت آگاهانه منجر شود . فریب و نیرنگ و دروغ و ظاهر سازی و چهره پردازی و دام گستری های زیرکانه را ؛ از هر جانی که باشد ، تنها این ابزار اساسی است که می تواند دست کم بی رونق، یا دست بالا ، بی اثر کند.

اما ، می خواهم تاکید کنم که راه ورود مردم ایران و

سایر مردم خاور میانه و بخش های وسیعی از آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین به واقعیت ها را ، با سیاست ها و تمهیدات و پروژه های طولانی مدت ؛ که بخصوص از دین و مذهب و فرقه گرایی استفاده ابزاری می کند ، بسته اند . روشنفکران منطقه – جز انگشت شمارانی که از سرزنش خار مغیلان نهرا سیده اند – ، نه تنها به وظایف تاریخی – اجتماعی خود برای ایجاد آگاهی و درک زبان و ضرورت مردم ، چندان نپرداخته اند ، بلکه غیر مستقیم و ، گاه خیلی هم مستقیم ، در ایجاد این راه بندها و تهاجم ارتجاعی و امپریالیستی ، سهم خود را داشته اند . و هنوز و همچنان هم دارند . چرا که به قول امیر پرویز پویان ، طیف روشنفکر ، اغلب به لحاظ پایگاه طبقاتی ، به خرده بورژوازی تعلق داشته است .

تحقیقاتی از این دست که ترجمه اش را می خوانید – همان گونه که تحقیقات معدودی محقق و جامعه شناس منطقه ؛ از جمله ایران – ، می تواند در رفع این معضل تاریخی موثر افتد ، حتی اگر چندان جامع و با حوصله نباشد . این کتاب ، تکه تکه ترجمه شده و در سی و یک قسمت – تا روزهای آخر دسامبر 2006 – روی همه سایت های متعهد آمده است ، که از همه ایشان قدردانی می کنم . منتها ، به خاطر سرعت کار ، برای تبدیل شدن به کتابی در دو جلد ، نیاز به ویراستاری و غلط گیری داشته که انجام شده است . ضمناً ، رادیو صدای همراه در شهر گوتنبرگ ، آن را با صدای مترجم ، پخش کرده که از مدیر این رادیو کریم خوش عقیده نیز ، از این بابت سپاسگزارم . بخصوص قدر محمد حسینی را که با ارسال متن انگلیسی این کتاب برای من ، و نیز قدر همسر مریم را که با حوصله و دقت ، از آغاز کار کامپیوتری قسمت های کتاب

را انجام داده و در مرحله ویراستاری و غلط‌گیری نهائی یاور من بوده است ، همیشه و همواره می دانم .
در هر جای کتاب که پرائنتز باز شده و پیش از بسته شدن پرائنتز « - م » آمده ، یعنی توضیح از مترجم است .
برای تکمیل کار پرزحمت مولف ، بخصوص در رابطه با ایران ، این توضیحات را ضروری دانسته ام و به نام مترجم « - م » به متن اضافه کرده ام ، اما در ترجمه ، به متن کتاب کاملاً وفادار بوده ام .
از همه عزیزانی که در انتشار این کتاب مرا یاری داده اند ، ممنونم .

فریدون گیلانی

ژانویه 2007

مقدمه ناشر

نخستین تحقیقات کامل در باره ی خطرناک ترین
اشتباه محاسبه ی سیاست خارجی آمریکا :
شصت سال حمایت از بنیاد گرائی اسلامی !

بازی شیطان ، گزارش ناگفته ای است از سیاست های آمریکا
که در شصت سال گذشته به بیراهه رفته و هدفش توسعه و تقویت
طیف راست اسلامی برای تامین سلطه اقتصادی و استراتژیک
آمریکا در خاورمیانه ی زرخیز بوده است .

رابرت دریفوس ، با مطالعه ای وسیع روی اسناد ، و مصاحبه
با معماران سیاست ، کارگزاران سی آی ا ، ماموران دفاعی و مقام
های سیاست خارجی ، این واقعیت را مورد بحث قرار می دهد که
وحدت تاریخی آمریکا با طیف راست اسلامی ، مسبب اصلی ظهور
تروریسم در دهه ی نود است .

دریفوس افشا می کند که در میان ساخت و پاخت ها و تبنانی
های تاریخ محرمانه ی ایالات متحده با تندروهای اسلامی ، ملاقات
مخفیانه ی آیزنهاور با رهبر اخوان المسلمین در سال 1953 ، اتحاد
مخفیانه ی بعدی ایالات متحده با این گروه و پشتیبانان سعودی آنان
علیه جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر ، نقش حساسی در این
معماری داشته است .

نویسنده ، با دقت و وسواس علمی ثابت می کند که

چگونه

سازمان جاسوسی ایالات متحده (سی آی ا) برای باز گرداندن
شاه به ایران از طریق کودتای نظامی (1953 / 1332) ، آیت الله

های ایران را می خرد ، به عربستان سعودی برای ایجاد بلوک جهانی اسلامی علیه جنبش های ملی عربی کمک می کند ، و رابطه ای گسترده و پویا میان بنیاد گرایان اسلامی و بانک های بزرگ غرب به وجود می آورد .

رابرت دریفوس ، هم چون این ، به روشنی و با دقت کافی که از ضروریات کار تحقیقی است ، به ترتیب وقوع حوادث تاریخی شرح می دهد چگونه زمانی که سرویس محرمانه ی اسرائیل از ایجاد گروه تندرو حماس در فلسطین حمایت کرد ، ایالات متحده چشمش را بست ، و چگونه طراحان محرمانه ی استراتژی آمریکا ، در دهه هفتاد اسلام سیاسی را در خدمت خود کشف و فعال کردند تا ارتشی را به نیابت خود برای جنگ علیه اتحاد شوروی در افغانستان برپا کنند : ارتشی که به سمت ظهور طالبان به حرکت در آمد و هدایت شد .

بازی شیطان ، با دیدی گسترده و اطلاعاتی عمیق ، تاریخ رفتار دوگانه و استثمار فرصت طلب را که اکنون رعد و برقش از عراق می گذرد ، افشا می کند : عراقی که ایالات متحده در آن از اسلامی های تندرو حمایت می کند و با آخوندهای ایران که فکر می کنند باید در حاکمیت پس از صدام حسین ، بر دولت عراق مسلط باشند ، دست به یکی کرده است .

آنچه در منظر است ، دموکراسی و امنیت مورد ادعا نیست ، بلکه مطمئناً آینده ای سرشار از اشتباه و انفجار و انهدام است .

مقدمه مولف

یک

در تاریخ جنگ سرد و دنیای جدیدی که در پی داشته است ، فصل نا نوشته ای وجود دارد . این فراز از تاریخ ، به ما می گوید که چگونه ایالات متحده ، گاهی آشکارا و گاه مخفیانه ، فعالان طیف راست اسلامی را تقویت مالی و تشویق کرده است. « بازی شیطان » بر آن است تا این حلقه گمشده ی حیاتی را پیدا کند .

« حیاتی » به این دلیل که این سیاست ؛ که در شش دهه ی گذشته به صورتی گسترده به اجرا در آمده ، اما کمتر مورد بحث قرار گرفته است ، بخش قابل توجهی از مسئولیت تروریسم اسلامی به مثابه پدیده ای جهانی را به عهده دارد . در واقع ، مقدمات سلطه ی کامل امپراتوری آمریکا بر خاور میانه ، شمال آفریقا و آسیای مرکزی و جنوبی ، باید بر اساس تکیه بر اسلام سیاسی طراحی می شد . دست کم معماران این سیاست ، چنین امیدی داشتند . اما ، ثابت شد که این یک بازی شیطانی است . واشینگتن از واقعه ی یازده سپتامبر 2001 شروع به کشف اشتباه محاسبه ی استراتژیک خود کرد ، که بسیار دیر بود .

ایالات متحده ، چند دهه را صرف توسعه و تقویت اسلامی ها ، زیر نفوذ خود در آوردن و در عین حال خیانت کردن به آن ها کرد و به عنوان متحدان خود در جنگ سرد ، به جذب و دفع ایشان پرداخت تا سرانجام باعث ایجاد نیروئی شود که کین توزانه به روی حامی و سازنده خود برگردد . و این گونه بشورد که می بینیم . مثل هیولاهائی که رنگ زندگی مصنوعی به خود گرفته اند ، مثل امام های تندرو و

آخوندها و آیت الله هائی که در چشم انداز کمین می کنند و ناگهان ، نه تنها چون رعد و برقی علیه ایالات متحده می توفند ، بلکه برآزادی اندیشه ، علم دنیوی ، ملی گرائی و چپ ، و علیه حقوق زنان می شورند . از ایشان ، بعضی تروریست اند ، اما اغلب شان خشک اندیشان مذهبی اند که با ذهنیتی قرون وسطائی ، می خواهند تقویم را به قرن هفتم (میلادی) برگردانند .

در جریان جنگ سرد ؛ از 1945 تا 1991 ، دشمن فقط اتحاد جماهیر شوروی نبود . بنا به قوانین مانوی ها در عصر خود ، ایالات متحده از رهبرانی که با صمیمیت کافی تن به پذیرفتن برنامه های آمریکائی نمی دادند ، یا با غرب و بخصوص ایالات متحده برسرسلطه کامل درگیر می شدند ، هیولا می ساخت . ایدئولوژی ها و نقطه نظرهای که این گونه رهبران را می ستودند ، با برجسب های ملی گرا ، انسان گرا ، سکولاریسم و سوسیالیسم ، مورد سوء ظن قرار می گرفتند . در عین حال اما ، عقایدی از این دست ، بیش از هر جریان دیگری باعث ترس و وحشت نیروهای نو پای بنیاد گرا بودند ، و عموماً با برخوردهای واکنشی آنان رو به رو می شدند . بنیاد گرایان اسلامی ، در سراسر مناطق اسلامی ، مبارزه ی سازمان یافته و مجهزی را ، نه تنها در قلمرو زندگی روشنفکری ، بلکه در کوچه و خیابان علیه صاحبان این عقاید پیش بردند . در طول چند دهه ای که این مبارزه ی خشونت بار علیه ملی گرائی عرب ، همچنان که علیه ملی گرائی پاکستان ، ترکیه ، هندوستان و ایران ، جریان داشته ، ایالات متحده همکاری نزدیک باطیف راست اسلامی را سرلوحه ی سیاست خود قرار داده است .

ایالات متحده به این هم بسنده نکرد و سال های زیادی را صرف این امر کرد که در دامنه ی جنوبی اتحاد جماهیر شوروی ، موانع جدی ایجاد کند . این واقعیت که ملت های حد فاصل یونان و چین مسلمان بودند ، به این تصور دامن زد که خود اسلام می تواند نقش

استراتژی خط دفاعی « مازینو » ی مرز فرانسه در جنگ دوم جهانی را بازی کند . به مرور ، نظریه ی ساختن خط سبز به دور « قوس اسلام » ، شکل مادی به خود گرفت . این نظریه ، فقط دفاعی نبود . سیاست سازان ماجراجو ، با این تصور که مسلمانان سرکش جمهوری های مسلمان نشین اتحاد جماهیر شوروی در آسیای مرکزی ، خودشان می توانند از درون به صورت نیروی مخرب عمل کنند ، گام هائی برای تشویق و تحریک آنان برداشتند .

ایالات متحده نه تنها با اسلام ، یعنی با دین ، سنت و نظام سازمان یافته ی عقیدتی صدها میلیون انسان ، بازی کرد ، بلکه اساسا اسلامیسیم را به بازی گرفت . به خلاف دین اسلام که پشتوانه اش چهارده قرن تاریخ است ، اسلامیسیم منشاء جدید دارد .

اسلامیسیم عقیده ای سیاسی است که منشاء آن به اواخر قرن نوزدهم بر می گردد ؛ مسلکی نظامی و فلسفه ای محاصره شده است که راه و روش و اصول آن اساسا نسبت به مسلمان های قرن های پیش بیگانه ، انحرافی و فاسد است . حتی بسیاری از مسلمانان تحصیل کرده ی امروز هم ، نسبت به چنین عقیده ای احساس بیگانگی می کنند . چه اسمش را پان - اسلام بگذارند ، یا بنیاد گرایی اسلامی و اسلام سیاسی ، به هر صورت پدیده ای نیست که در قالب تفسیر مسلمانان از زندگی اسلامی در قلمرو پنج اصل اسلام (اصول دین) قرار بگیرد . در واقع ، این اسلام با عقاید دینی مغایرت دارد . این اسلام ، ایدئولوژی استحاله پذیری است که با تشویق ، حمایت ، سازماندهی و پشتیبانی مالی ایالات متحده به وجود آمده است . این اسلام ، همانی است که به صورت های رنگارنگ به وسیله ی اخوان المسلمین ، آیت الله خمینی در ایران ، وهابی های فوق ارتدوکس عربستان ، حماس و حزب الله ، جهادی های افغانستان و اسامه بن لادن نمایندگی می شود .

دو

ایالات متحده اسلام سیاسی را به وجود آورد تا در هر یک از مراحل پروژه ی ایجاد امپراتوری آمریکا ؛ از نخستین مرحله ی ورود به منطقه تا دخالت های تدریجی نظامی ، توسعه ی این دخالت ها به حضور مستقیم نیروی زمینی و ، در نهایت ، حضور کامل نظامی ارتش ایالات متحده به عنوان اشغالگر در عراق و افغانستان ، وردست و شریک شایسته و رامی داشته باشد .

در دهه پنجاه ، دشمن فقط مسکو نبود ، بلکه ناسیونالیسم در حال ظهور جهان سوم ؛ از جمال عبدالناصر در مصر ، تا محمد مصدق در ایران ، دشمن تلقی می شدند . ایالات متحده و بریتانیا ، اخوان المسلمین را که جریان تروریستی و سازمان مادر طیف راست اسلامی بود ، علیه جمال عبدالناصر ، رهبر دیروز و امروز ناسیونالیست های عرب ، به خدمت گرفتند . در کودتای سال 1953 در ایران (28 مرداد 1332 - م) که با طراحی سی آی ا صورت گرفت ، ایالات متحده آیت الهی را مخفیانه به مزدوری گرفت که فدائیان اسلام را پایه گذاری کرده بود . فدائیان اسلام متحد متعصب اخوان المسلمین در ایران بود . بعدها ، در همان دهه ، ایالات متحده شروع کرد به بازی کردن با تجسم بلوکی اسلامی که به رهبری عربستان سعودی به عنوان نقطه مقابل چپ ناسیونالیست ، پا به راه گذاشته بود .

در دهه شصت ، علیرغم کوشش های باز دارنده ایالات متحده ، جناح چپ ناسیونالیسم و سوسیالیسم عرب ، از مصر تا الجزیره و سوریه و عراق و فلسطین ، گسترش یافت . برای مقابله با خطری که در چشم انداز بود ، ایالات متحده به قصد استفاده از بازوی سیاست خارجی اش که بنیاد گرایان وهابی بودند ، با عربستان سعودی به وحدت عمل رسید . ایالات متحده در وحدت عمل با ملک سعود و

شاهزاده فیصل (که بعدها شد ملک فیصل) برای برپا کردن بلوک اسلامی ، از شمال آفریقا تا پاکستان و افغانستان ، به کاری جدی پرداخت . عربستان سعودی نهادهائی را تاسیس کرد تا طیف راست مذهب وهابی و اخوان المسلمین را فعال کند . فعالان مورد حمایت سعودی ، در سال 1961 مرکز اسلامی را در ژنو ، در سال 1962 وحدت جهانی عرب را ، در سال 1969 سازمان کنفرانس اسلامی و نهادهای مشابه را برپا کردند تا هسته های مرکزی جنبش جهانی اسلامیت ها را ایجاد کنند .

در دهه ی هفتاد ، با مرگ جمال عبدالناصر و تهدید دوباره ی ناسیونالیسم عرب ، اسلامیت ها نقش ستون نگهدارنده ی بسیاری از رژیم های وابسته به ایالات متحده را بازی کردند . در حالی که انورسادات از اسلامیت های مصر برای ایجاد پایگاه سیاسی ضد ناصریست استفاده می کرد ، ژنرال ضیاء الحق در پاکستان قدرت را به زور تصاحب کرده و کشوری اسلامی را بنا نهاده بود ، و در سودان اخوان المسلمین ، به رهبری حسن ترابی ، به سمت کسب قدرت سیاسی پیش می رفت ، ایالات متحده با طیف راست اسلامی در مصر متحد شده بود . در همین زمان ، ارزیابی ایالات متحده از بنیاد گرایان اسلامی این بود که می تواند از آنان به عنوان ابزاری برای سازماندهی تهاجم علیه اتحاد جماهیر شوروی استفاده کند . این سیاست ، بیش از همه متوجه افغانستان و آسیای مرکزی بود که ایالات متحده از این ابزار چون شمشیری برای از هم دریدن اتحاد جماهیر شوروی بهره می جست. با آغاز مقدمات انقلاب ایران که خود نسبت به اسلامیسم تمایلاتی داشت ؛ اما با جهل ایالات متحده نسبت به جریان اسلامیت در ایران مقارن بود ، بسیاری از مقام های رسمی ایالات متحده ، آیت الله خمینی را خوش خیم ارزیابی کردند و حتی اعتبار نامه ضد کمونیستی او را مورد ستایش قرار دادند . در نتیجه ، ایالات

متحده با این فاجعه رو به رو شد که نتواند توان حرکت خود در ایران را درست تخمین بزند .

حتی پس از وقوع انقلاب سال 1979 ایران ، ایالات متحده و هم پیمانانش نتوانستند درس بگیرند که اسلام‌یسم پدیده ای خطرناک و مهارنشده‌ای است . ایالات متحده میلیاردها دلار صرف حمایت از جهاد اسلامی در افغانستان کرد که از طرف اخوان المسلمین و متحدانش رهبری می شدند . حتی زمانی که اسرائیل و اردن به صورت پنهانی به تروریست های اخوان المسلمین در جنگ داخلی سوریه کمک کردند ، و آن گاه که اسرائیل گسترش اسلام‌یسم در میان فلسطینی ها را مورد تشویق جدی قرار داد و به تشکیل سازمان حماس کمک کرد ، ایالات متحده نه تنها به نقد آن نپرداخت ، بلکه آگاهانه این حمایت ها و کمک ها را بی خطر ارزیابی کرد . از این گذشته ، محافظه کاران جدید در دهه ی هشتاد ، برای معاملات پنهانی با آیت الله خمینی ، با بیل کیسی مدیر سی آی ا ، همداستان شدند .

در سال های 1990 ، دوران جنگ سرد به پایان رسید . حالا دیگر به نظر می رسید که فایده ی سیاسی طیف راست اسلامی ، زیر سؤال رفته باشد . بعضی طراحان سیاسی ، این مساله را مورد بحث قرار دادند که اسلام سیاسی خطر جدیدی است و آن « ایسم » جدیدی که به دنبال « اسلام » آمده ، جانشین کمونیسم به مثابه خطری جهانی برای آمریکا شده است . این ارزیابی ، در مورد توانائی جنبشی که محدود به کشورهای فقیر و زیر توسعه می شد ، بسیار اغراق آمیز به نظر می رسید . با این حال ، هنوز از مراکش تا اندونزی ، اسلام سیاسی نیروئی بود که ایالات متحده می توانست با آن زد و بند کند . واکنش واشینگتن ، سرهم بندی شده و گیج بود . در سال های نود ، رابطه ی ایالات متحده با اسلام سیاسی به سلسله بحران های جدی برخورد : در الجزیره ، ایالت متحده برای حمایت از ارتش این کشور که روش تنبیهی را نسبت به حرکات اسلامی در پیش گرفته بود ، به

اسلام سیاسی الجزیره که نیروی در حال قیام بود ، اظهار علاقه کرد . و بعد واشینگتن با اسلامیت های الجزیره که با سرعت به سمت تروریسم می رفتند ، باب گفت و گو گشود . در مصر ، اخوان المسلمین و شعبه های آن ؛ از جمله یک گروه خشن زیرزمینی ، برای رژیم حسنی مبارک تبدیل به خطری مهلک شدند . با این حال اما ، ایالات متحده بازی حمایت از آن ها را در دستور کار خود قرار داد . و در افغانستان که در نتیجه ی یک دهه حضور جهادی های ایالات متحده داغان شده بود ، طالبان برای تشکیل و سازماندهی از حمایت آمریکائی برخوردار شد . حتی زمانی که القاعده ی اسامه بن لادن شکل گرفت ، ایالات متحده در جبهه ی متحدان طیف راست اسلامی پاکستان ، عربستان سعودی و خلیج قرار گرفته بود .

و بعد واقعه ی یازده سپتامبر اتفاق افتاد .

پس از 2001 ، دولت بوش با نظر محافظه کاران جدید به توافق رسید که جهان با نبرد تمدن ها روبه رو شده است . پس جنگ جهانی علیه تروریسم را سازمان داد و القاعده را به عنوان ویروسی زهرآگین که خود ایالات متحده خالق آن بود ، هدف گرفت . با این حال ، پیش از اشغال عراق که کشوری سکولار ، سوسیالیست و طرف دعوای بنیاد گرائی اسلامی بود ، در جریان اشغال عراق ، و پس از اشغال ، ایالات متحده از طیف راست اسلامی عراق به صورت بسیار فعال حمایت کرد و آشکارا اسلامیت های شیعه عراقی ؛ از آیت الله سیستانی گرفته تا احزاب تندرو اسلامی ، مثل مجلس اعلای انقلاب اسلامی و الدعوه را که همه شان ضمناً مورد حمایت آخوندهای تهران هم بودند ، زیر بال و پر گرفت .

سه

لاف و گزاف های برخورد تمدن ها ؛ آن تصادم ساختاری میان غرب و دنیای اسلام ، اگر همانی است که وجود داشته است ، به طرز بسیارمنحوسی آغاز شد . در میان تکه پاره های جنگ جهانی دوم ، آمریکا خواهی خواهی به سمت خاورمیانه لغزید . به سمت دنیائی که چندان از آن آگاهی نداشت . اگر در نیمه دوم قرن بیستم ایالات متحده در روابط و زد و بندهای خود با اسلام مرتکب اشتباهاتی شده ، بخشی از دلایل آن این بود که آمریکائی ها عمیقا نسبت به آن بی اطلاع بودند .

تا سال 1941 ، خاورمیانه برای آمریکای جوان خطه ای ترسناک و عجیب و غریب بود ؛ سرزمین رویائی شیخ ها و حرمسراها ، دستارها ، سلطان ها ، حمام های زشت منظر و اندرونی های شهوت رانی و عیاشی ، واحه های صحرا ، اهرام مصر و سرزمین مقدس . در ادبیات آن زمان – از شعر بگیرید تا قصه و سفرنامه نویسی – ، خاورمیانه سرزمین رمز و رازها و عشق های پنهانی بود که مردمش به اخلاق و دین پایبند نبودند . در آن آثار ، مردم این سرزمین «مسلمان ها» و «محمدی» هائی تصور می شدند که زشت و ناهنجار و بی تمدن اند و مدام شمشیرشان را در هوا می چرخانند . در آثار اولیه ، خاورمیانه سرزمین دزدان دریائی و « ترک ها » بود که این زمینه ی ذهنی ، لحن تحقیر آمیزش را ، به صورت توارد تا امروز هم حفظ کرده است .

با انتشار « ساده دلان در خارج » مارک تواین در 1869 ، این اثر تصویری از آمریکائی های ساده دل را که در آن سوی دریاها دچار سهو و لغزش می شوند ، در جامعه آمریکائی نمونه پردازی کرد . عده ای بر آنند که مارک تواین ؛ که شاید برجسته ترین هجونویس آمریکائی باشد ، خواسته است با این کتاب گزارشی از سفر

چند ماهه ی خود به مدیترانه و خاورمیانه نوشته باشد . به هر صورت ، این کتاب در میان خوانندگان قرن نوزدهم ایالات متحده اثر وسیع و عمیقی گذاشت . مارک تواین ، بدبختانه با این اثر در ایجاد نگاه مغرضانه نسبت به پدیده های اسلامی اثر عمیقی گذاشت و در گذر پر پیچ و خمی از ترکیه ، سوریه ، لبنان و فلسطین ، گویا توجه او فقط دور و بر شگفتی های جهل و وحشی گری سیر و سفر می کند . مارک تواین وقتی از نقاشی های دیواری (فرسک) شرقی حرف می زند ، خواننده را به اشتباه می اندازد که آن نقاشی های روی دیوار ، با پهن شتر در هم آمیخته است . می نویسد : « نقاشی های دیواری با سلیقه ای دیدم که بر فراز و فرودش تپاله ی شتر انداخته بودند که خشک شود » یا ، وقتی از دمشق حرف می زند ، می گوید : « این دمشقی ها چه نفرتی از مسیحی ها دارند ! این ها فناتیک ترین محمدی های عالم برزخ عربی اند . » و ادامه می دهد : « دمشقی ها زشت ترین ، بد منظر ترین و شریرترین ناکس هائی بودند که ما دیدیم . » در مقایسه ی بیت المقدس فلسطین با کنده کاری های کلاسیک ناصریه (شهری در جلیله واقع در شمال اسرائیل که می گویند مسیح دوران کودکی خود را در آن گذرانده - م) ، مارک تواین می نویسد :

اما در کنده کاری های آن جا (ناصریه - م) نه ویرانی بود ، نه چرک و کثافت بود ، نه لباس مندرس و ژنده بود ، نه کک بود ، نه چهره های زشت بود ، نه چشم های تراخمی و زخمی بود ، نه ضیافت مگس ها بود ، نه در قیافه ها غفلت بهت و خرافت وجود داشت ، نه وراجی و ورد نامطلوب به زبانی ناشناخته در کار بود ، نه از بوی زننده ی شترها خبری بود و ...

در آغاز قرن بیستم - با وقوع جنگ اول جهانی و از هم پاشیدن اجباری امپراتوری عثمانی ، هم چون این شروع جریان «

بیداری عرب « به پشتیبانی بریتانیا و به رهبری تمایلات وینستون چرچیل، ت. ا. لارنس (معروف به لارنس عربستان) ، و گرتروود بل - خاور میانه ی مدرن سرزده وارد آگاهی آمریکائی شد . این آگاهی اما ، همچنان باید از لایه های غفلت وخیال پردازی می گذشت. گزارش های هم جنس بازانه و عاشقانه های صحرائی لارنس عربستان ، از جمله کار معروف او «هفت رکن خرد» ، مثل بسیاری از سفرنامه هائی که از واحه به واحه ی صحرا نوشته اند ، پرفروش ترین کتاب ایالات متحده شد . برای اغلب آمریکائی ها ، خاورمیانه ی خاطره انگیز در فیلم ها و آواها بسته بندی شده بود . اثر رودلف والننینو به نام « شیخ » که در سال 1921 در آمد ، عربستانی را مجسم کرد که به صورت تصور ذهنی ثابت آمریکائی ها در آمد . این اثر ، به همراه آهنگی در همان سال 1921 که آن را همراهی می کرد ، چند دهه روی آمریکائی ها اثر گذاشت . شعر این آهنگ به نام « شیخ عرب » ، تهدیدی مبهم و پوچ را به ذهن متبادر می کرد و می گفت : « شب ها که تو در چادرت خفته ای / من سینه خیز به سراغ تو خواهم آمد . » وقتی این آهنگ را بتی گود من در سال 1937 ضبط کرد و بیرون داد ، همان گونه گل کرد که بیتل ها در سال 1962 و لئون ردبون در سال 1977 .

در سال هائی که به جنگ جهانی دوم ره بردند ، عده ی انگشت شماری از آمریکائی ها در امور خاورمیانه تخصص حرفه ای داشتند . از قرن نوزدهم تا مرحله ی ورود به قرن بیستم ، اغلب فقط آمریکائی هائی وارد منطقه می شدند که مبلغان پروتستان ، معلم و پزشک بودند و انجیلی در دست به سراغ مردمی رفته بودند که به نظرشان ماده خام می آمدند ، یا مسیحی های امپراتوری عثمانی ؛ بخصوص سوریه و لبنان ، بودند تا برای شان وعظ وخطابه کنند . پیشاهنگانی مثل دانیل بلیس ، پسرش هوارد بلیس ، و برادران دوج (کشیش دیوید استیوارت دوج و ویلیام ایرلی دوج) ، که کالج

پروتستان سوریه را علم کردند و دانشگاه آمریکائی بیروت را در سال های 1920 راه انداختند ، و مری ادی ، دختر یکی از مبلغان مذهبی که کلینیک لبنان را بنیان نهاد ، چراغ شان را در استان های عربی سواحل امپراتوری عثمانی روشن کردند . بلیس ها ، دوج ها و ادی ها ، بعدها والدین ، پدربزرگ ها، مادر بزرگ ها و جد سازمان کلیسائی آمریکا در مناطق عربی شدند که پس از جنگ جهانی دوم ظهور کرد .

چهار

در سال 1945 ، فرانکلین دلانو روزولت به جست و جوی نفت به شرق رفت و اسلام خود را برپا کرد . روزولت به همراه ابن سعود پادشاه عربستان سعودی ، هدایت کشتی سرنوشت ساز و پرمخاطره ای را به عهده گرفت که برای ایالات متحده ، آغاز واقعی درگیر شدن در مسائل سیاسی و نظامی منطقه بود . ایالات متحده ، سرمست از پیروزی ، خود را در نقش ابرقدرت جهان ارزیابی می کرد . حضور فعالش برای طرفدارانش بسیار ساده و گرامی ، برای دیگران اما ، ترسناک بود . رهبران نسل سیاسی پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده ، صمیمانه باور کرده بودند که روح آمریکائی ، چه به صورت تمثیلی ، یا به عنوان ضرورت ، در عرصه واقعی زندگی ، جهان را فتح خواهد کرد . این ، در واقع تعریف هنری لیوس از «قرن آمریکائی بود .»

آن زمان ، خاور میانه در ورای غرب صنعتی و ژاپن ، به صورت مهمترین منطقه ی حیاتی ی استراتژیک ، در حال پدیدار شدن بود . باوجود کمبود متخصص ، مهارت های زبان و آشنائی فرهنگی با تمدن پیچیده ی منطقه ، ایالات متحده با تکیه بر میسیون های امپراتوری و منطق قدرت بیکران ، حرکت می کرد . در رومان

« برهنه و مرده » نورمن می لر ، ژنرال کامینگز قهرمان داستان ، پیامبرانه خبر از آینده ای می دهد که در آن رشد بی شفقت قدرت آمریکا در جنگ جهانی دوم ، زنجیر پاره می کند :

(ژنرال کامینگز می گوید) من از دوره ای حرف می زنم که اسمش را انرژی تاریخی می گذارم . کشورهایی هستند که قدرت پنهانی دارند ، منابع نا پیدا دارند ، سرشار از انرژی بالقوه اند... نیروی ناشی از حرکت این کشورها، یک سازمان است ، یک قوه فعال و جد و جهد موزون است ... به لحاظ تاریخی ، هدف این جنگ ترجمه ی انرژی بالقوه ی آمریکا به نیروی محرکه است ... وقتی شما قدرت خلق می کنید ، مواد می سازید و ارتش به هم می زنید ، سازگاری و هماهنگی خود را پزمرده نمی کنند . خلاء ما به عنوان یک ملت ، با قدرت مهارگسیخته پرشده است و من می توانم به عرض شما برسانم که ما اکنون بیرون از آب های راکد تاریخ ایستاده ایم .

زمانی که انرژی آمریکا در دنیای اسلام به جریان در آمد ، ایالات متحده التزامی طولانی نسبت به گروه های کوچک را آغاز کرد ، اما با نیروهایی که وارد معامله شد ، به هیچ تفاهمی نرسید . تا پس از جنگ جهانی دوم ، مطالعات خاور میانه ای ایالات متحده ، در معنی و بالقوه وجود نداشت ، یا موکول به نیمه ی مستقل الهیات می شد . با ایجاد نخستین مرکز مطالعات خاور نزدیک در دانشگاه پرینستون ایالات متحده ، پس از 1947 مراکز امور خاورمیانه که بخشی از آن را دولت حمایت مالی می کرد ، پی در پی از زمین جوشیدند . اما هنوز خیلی مانده بود که ایالات متحده از کادرهای متخصص اکادمیکی برخوردار شود که درک و فهم کافی از سیاست ها ، فرهنگ و مذهب داشته باشند.

از فرانکلین دلانو روزولت به بعد ، پیشاهنگان سیاست ایالات متحده ، دربند کلیشه های گمراه کننده بودند . انگاری که طرف صحبت های عرب شان از دنیائی دیگر آمده بودند . فرانکلین دلانو روزولت ، پس از ملاقات با ابن سعود ، در بازگشت به واشینگتن ، هیجان زده و توگویی که از در ورودی دنیای دیگری بازگشته باشد ، گفت « من اصلا نمی توانم تصور سلطان سعودی را که مثل شاهین بود از ذهنم دور کنم : سلطانی فرورفته در صندلی طلایی که شش غلام برگردش بودند . « دوسال بعد ؛ هری ترومن ، چنین تصویری از رهبران سعودی به دست می دهد :

« عرب های قدیمی ی منطبق با کتاب مقدس ، با موهای آویخته در اطراف گونه و چانه ، ردائی سپید ، گلابتون طلایی ، و همه چیز. » و آیزنهاور عرب ها را بدین گونه رد کرد که « کیفیت بسیار نامطمئنی دارند ، مثل ترقه و پر از تعصب اند . » گزارش های رسمی که توسط مقام های رسمی ایالات متحده نوشته شده ، پر از این گونه اطلاعات کلیشه ای در مورد عرب ها و مسلمان هاست . در شصت سال بعدی ، انبوهی از عرب شناسان آمریکائی که چیزهائی از خاورمیانه می دانستند ، سعی کردند با این کلیشه ها درگیر شوند ، اما موفق نشدند .

پنج

وقتی زمان آن رسید که خود آمریکا به لحاظ سیاسی و نظامی در خاورمیانه در گیر شود ، درک روماننتیک و خیال پردازانه ی آمریکائی از زندگی عرب ها ، گرایش های نژادپرستانه و تصور کافر بودن مردم این خطه ، باعث ایجاد ترکیب و پیش زمینه ای مهلک شده بودند . شاید آن پیش زمینه ها و کلیشه ها ، طراحان سیاسی آمریکا را به این نتیجه رهنمون شده بودند که مسلمان ها جنگجویانی درنده

خویند . شاید باور کرده بودند که شدت تعصب عقاید مذهبی مسلمان ها ، آنان را به مقاومت در برابر کمونیسم خدا شناس خواهد کشاند . شاید این تصور وجود داشت که در ساختار مذاهب سنتی جنوب غربی آسیا ، برج و بارویی طبیعی وجود دارد . اما ، هرگز این فکر در ذهن مقام های رسمی ایالات متحده خطور نکرد که سازمان های اسلامی ؛ مثل اخوان المسلمین ، به لحاظ کیفی کاملاً نسبت به پدیده ی قدیمی روحانی متفاوت اند . به طور یقین ، با پیشرفت جنگ سرد ، به نظر می رسید دشمن بزرگ که اتحاد جماهیر شوروی بود ، دست در دست شریکش که ناسیونالیسم عرب بود ، با اسلام به مثابه دشمن عمومی رو به رو شده اند .

از بعضی جهات ، اصلاً می شود گفت که به موازات آن جنگ سرد معروف میان شرق و غرب ، جنگ سرد دیگری در خاورمیانه جریان یافته بود . پرزیدنت هری ترومن ، مسئولیت ایالات متحده در قبال یونان و ترکیه و جایگزینی آمریکا به جای نیروهای بریتانیایی و ایفای همان نقش را در سال 1947 اعلام کرد و در آذربایجان شمال ایران ، با اتحاد جماهیر شوروی به تقابل برخاست . حضور امپراتوری بریتانیا در حال افول بود : لندن ، یونان و ترکیه ، و بعد هندوستان و فلسطین را ترک گفته بود . جای خالی عقب نشینی امپراتوری بریتانیا را فقط ایالات متحده باید پر می کرد تا این نقاط به هدف های اغوا کننده ی اتحاد جماهیر شوروی تبدیل نشوند . (بعدها ، تحقیقات نشان دادند که نه استالین می خواست و ظرفیت آن را داشت که مهار امور خلیج فارس و خاور میانه را به کف گیرد ، نه خروشچف .)

اهمیت استراتژیک خاور میانه ، برهمگان آشکار است . این اهمیت ، منبع ضروری انرژی برای اروپا و ژاپن متحدان آمریکا بود ، و همچنان هم هست . در آن زمان ، ایالات متحده از بابت نفت متکی به خلیج فارس نبود ، بلکه تکیه اش بر ونزوئلا ، تکزاس ،

لونیزیانا و اوکلاهما بود . اروپا و ژاپن اما ، نومیدانه برای بقای روزانه خود به خلیج نیاز داشتند . عراق آمیز نیست اگر بگوئیم که به نظر طراحان سیاست آمریکا ، دفاع از اروپای غربی ، بدون داشتن طرح موازی برای مهار خلیج فارس ، منطقی نبود . علیرغم مشکلات داخلی قدرت های غربی ، سلسله ائتلاف ها و پیمان های دفاعی مثل ناتو ، سازمان عقیم مانده ی دفاعی خاورمیانه سنتو ؛ موسوم به پیمان بغداد ، را سازمان دادند که جملگی علیه اتحاد جماهیر شوروی هدایت می شدند . ضمناً ، واشینگتن و لندن ، کشور به کشور شروع کردند به پشتیبانی از طیف راست اسلامی علیه نیروهای چپ و مشوق ایجاد « بلوک اسلامی » شدند .

برای آنهایی که اطلاع چندانی از مذهب و فرهنگ در خاور میانه نداشتند - و از آن جمله روسای جمهوری آمریکا ، وزرای امور خارجه و مدیران سی آی ا - ، طیف راست اسلامی برای سواری اسبی رام به نظر می رسید . حتی اگر مذهب مورد نظر از خارج آمده بود ، معیار تشخیص این مدیران برای انتخاب ، میزان شور و هیجانی بود که مردم نسبت به آن مذهب و رهبران آن خود نشان می دادند . در جست و جوی این مدیران برای انتخاب متحد تاکتیکی ، روی اسلام بهتر می شد شرط بست تا روی سکولاریسم (که مذهب را در حاکمیت سیاسی سهیم نمی کند - م .) این در حالی بود که سکولاریست های منطقه را پنجه های مسکو ارزیابی می کردند و متمرکزترین ایشان ، به صورت خطرناکی علیه شاهان و نخبگان سنتی منطقه ایستاده بودند . بعد از جنگ جهانی دوم ، در فهرست ملت هایی که شاه داشتند ، نه تنها عربستان سعودی و اردن ، بلکه مصر ، عراق ، ایران و لیبی هم قرار داشتند .

در سال های 1950 ، مراکز مطالعات نظامی خاورمیانه در ایالات متحده ، در بسیاری از دانشگاه های ایالات متحده علم شدند و به کار جدی پرداختند . محصول این مراکز ، عرب شناسان و شرق

شناسانی بودند که طراحان سیاست آمریکا آنان را به نظر دادن در مورد پیچیدگی های منطقه فرا می خواندند . سی آی ا و وزارت امور خارجه ، به جذب فارغ التحصیلان دانشگاه های شرقی آمریکائی که از آموزش بالائی برخوردار بودند و به زبان های عربی ، ترکی ، فارسی ، اردو و سایر زبان های خاورمیانه تسلط داشتند ، پرداختند . به این ترتیب ، گروهی از این متخصصان به عنوان عرب شناس و شرق شناس در دولت ایالات متحده مرکز ثقلی را تشکیل دادند که حداقل درک عملی از منطقه را داشتند . با این حال ، بنا به شهادت های خود آنان ، عده ی کمی از ایشان به مطالعه ی کافی در مورد اسلام پرداختند و در عوض خود را در پیچ و مهره های موارد اقتصادی و سیاسی ، متمرکز و مشغول کردند . بسیاری از این عرب شناسان ، معتقد به عدم دخالت دین در دولت بودند و هیچ تمایلی به اسلام بنیاد گرا نداشتند . به عکس ، بسیاری شان در واقع به طور وسیعی به ناسیونالیسم عرب گرایش داشتند . خیلی شان اسلام را مظهر کهنه و بایگانی شده ای از عصر گذشته می دیدند .

با این حال ، جنگ سرد که درگرفت ، آن دسته از مقام های سی آی ا و وزارت امور خارجه که در سمت ناسیونالیسم عرب ایستاده بودند ، به طور فزاینده ای مورد بی اعتنائی قرار گرفتند . نظریه های این بخش ، مورد حمله ی بخش درگیر در جنگ سرد و طرفداران اسرائیل قرار گرفت . این گروه ، بر آن بودند تا هرکسی را که خود را « عرب گرا » تلقی می کرد ، تضعیف و از میدان به در کنند . در سال های 1970 ، دوره ی عربیست ها به طرز فزاینده ای رو به فترت گذاشت . از آن زمان ، فعالیت طرفداران صهیونیست ها شدیداً افزایش یافت . اینان ، حملات رعد آسای ایدئولوژیکی را علیه عربیست هائی که در حاکمیت سیاسی و بخش های آکادمیک باقی مانده بودند ، سازمان دادند . کتاب « عربیست ها : داستان یک نخبه ی آمریکائی » که در سال 1993 به قلم رابرت د. کاپلان نوشته شد ،

اوج این کوشش را گزارش می دهد . از زمان انتشار این کتاب ، حملات جدی به عرب گراها تبدیل به کارخانه ای پرکار شده است . در عمل ، همه ی عربیست ها در مراحل مقدماتی نقشه ی جنگ عراق ، از موقعیت های خود برکنار شدند . همه ی عربیست ها سرسختانه با ورود به این جنگ مخالف بودند . دولت بوش با کنار زدن آنان ، نقشه ی پیش بردن جنگ را با آدم هائی که در نقطه ی مقابل بودند ، تضمین کرد . آدم هائی که جز آتش ، از چیزی سر در نمی آوردند .

شش

بعضی ها ممکن است به این بحث بپردازند که نه ایالات متحده به وجود آورنده ی اسلام بوده است ، نه ایجاد کننده ی مغایر آن که بنیاد گرائی است . درست است ، اما برای پرداختن به این ادعا ، ضروری است که به بسط دادن مقایسه ی آن به طیف راست مسیحی آمریکائی بپردازیم .

از دوران استعمار ، مسحیت محافظه کار و بشارت دهنده پروتستان ، به تعداد و در ابعاد وسیعی در آمریکا پدیدار شد . اما ، با دریافت دیگر ، پدید آمدن راست مسیحی در ایالات متحده ، بر می گردد به سال های 1970 که مقارن است با شکل گرفتن اتحاد کشیش تیموتی لاهای در کلیسا های کالیفرنیا ، به وجود آمدن « اکثریت اخلاقی » به وسیله ی کشیش لاهای و جوی فال وی ، و نقش این دو مرد و دیگران در علم شدن شورا در « سیاست ملی » ائتلاف مسیحی و به وجود آمدن سازمان هائی مثل امپراتوری شبکه ی پت رابرتسون و مرکز دکتر جیمز دابسون که نظر به خانواده داشت . تا آن زمان ، مسحیت محافظه کار از نظر سیاسی نیروئی نویناد بود که در سه

دهه ی گذشته با نرمی سازمان یافته بود ، به خود آگاهی رسیده بود و از نظر سیاسی حرکتی پر قدرت بود .

این تعریف ، در مورد اسلام هم مصداق دارد . تمایلات ارتجاعی در اسلام ، به قرن سیزدهم بر می گردد . از همان سال های اولیه اسلام ، تاریخ اندیشان ، مخالفان علم و معرفت و روشنفکری ، مخالفان تعقل و ملا نقطی های قرآن ، با طرفداران روشنگری ، پیشرفت و تمایلات معتدل و غیر افراطی به جدل و رقابت برخاستند . در دوران های اخیر ، مرتجعین مسلمان سد راه نوگرایی شدند ، در مقابل آموزش های پیشرو ایستادند و برای آزادی های جدید و حقوق بشر مانع ایجاد کردند . با این حال ، تا زمان پدید آمدن جنبش پان – اسلامیک جمال الدین ال افغانی (همان سید جمال الدین اسد آبادی که حاکمیت اسلامی ها در ایران مجسمه اش را به عنوان عنصر مبارز و ضد استعمار در اسد آباد همدان ساخته است - م) در اواخر سال های 1800 میلادی ، تاسیس اخوان المسلمین به وسیله حسن ال بنا در 1928 میلادی و ایجاد گروه پاکستانی ابول علا مودودی در سال 1940 میلادی که در جریان آن ها طیف راست اسلامی ، لاهایزها ، فال ول ها و رابرتسون های خود را پیدا کرد ، ارتجاع مورد نظر ما به این صورت شکل نگرفته و فعال نشده بود . این اسلامیت ها ، جنگ های فرهنگی خود در خاور میانه را همان گونه سازمان دادند که همتای طیف راست مسیحی شان در ایالات متحده . و دلایل شان هم مشابه هم بود .

درست به همان گونه که طیف راست مسیحی از کمک های مالی ثروتمندان جناح راست خیریه دهنده ، بخصوص صاحبان نفت تکزاس و میدوست بهره مند شد ، طیف راست اسلامیت ها هم از خزانه ی بیکران ثروتمندان نفتی برخوردار شد ، که از آن جمله می توان خانواده های رده ی بالای عربستان سعودی و خلیج را نام برد . و همان طور که طیف راست مسیحی با پیدا کردن هم پیمانان مناسب

خود در جناح راست جمهوری خواهان شکل گرفت ، طیف راست اسلامی هم ، با درکی مشابه و در ترکیب با جناح راست طراحان سیاست خارجی آمریکا ، تاسیس شد . در واقع ، جریان های حمایت بی دریغ از طیف راست مسیحی و طیف راست اسلامیت ، در دوره ی رونالد ریگان شدیداً به هم نزدیک شدند و در یک نقطه ی عمومی تمرکز پیدا کردند . در این تمرکز ، حامیان مشتاق ، هر دو جانب را از پشتیبانی های خود مطمئن کردند . بعضی آمریکائی ها را جنگ سرد چنان کور کرده بود که فعالان نظامی طیف راست مسیحی و طرفداران پرحرارت صهیونیست اسرائیل ، با شور و شعف فناتیک های افغانستان را مورد حمایت قرار دادند .

تشابه میان بنیاد گرایان مسیحی و مسلمان ، زمینه های دیگری نیز دارد . هردو، در مورد باورهای خود به یقین مطلق اعتقاد دارند و این اعتقاد را در عمل به نمایش در می آورند . هر دو ، براساس این باورهای مطلق ، اختلاف عقیده و ترک دین را بر نمی تابند ، از دین برگشتگان را با برچسب ارتداد محکوم می کنند ، ایشان را لامذهب ؛ پس مستحق مجازات می دانند و آزاداندیشان را فاسد و تباه و لعنت شده و شایسته ی هلاکت تلقی می کنند . هردو جریان ، باور دارند که مذهب و سیاست حکم واحد دارند . اولی ها که طیف راست مسیحی باشند ، اصرار می ورزند که آمریکا « ملت مسیحی » است ، دومی ها که طیف راست اسلامی باشند ، بر آنند که یا مسلمان ها باید تحت حاکمیت قدرتمند مذهبی – سیاسی خلیفه قرار گیرند ، یا تحت حاکمیت مطلق قوانین خشک و انعطاف ناپذیر شریعت . هردو جریان ، خشک اندیشی کورکورانه ای را در میان پیروان خود دامن می زنند . بنابراین ، اصلاً اتفاقی و عجیب نیست که در میان پیروان مسیحیت و اسلام بنیاد گرا ، جهان ما در واقع در معرض تصادم هولناک تمدن ها قرار گرفته باشد .

هفت

جنگ علیه تروریسم ، دقیقا غلط ترین راه برخورد با اسلام سیاسی است . این درگیری ، به دو صورت شکل می گیرد . شکل اول ، وانمود می کند که تهدید ویژه ای که القاعده سازمان داده ، زندگی عادی و امنیت آمریکائی ها را به خطر انداخته است . شکل دوم ، نتیجه می گیرد که رشد طیف راست اسلامی در خاورمیانه و جنوب آسیا ، جهان را با مسائل جدی سیاسی رو به رو کرده است .

در رابطه با القاعده ، دولت جرج بوش آگاهانه در مورد تهدیدی که ارائه کرده است، اغراق می کند . القاعده آن قدرت عجیب و غریبی که دولت بوش ادعا می کند ، نیست . القاعده آن قدرتی نیست که بتواند آمریکا را نابود ، یا فتح کند . و نمی تواند تهدیدی برای هستی ایالات متحده باشد . ممکن است القاعده بتواند آمریکائی ها را بکشد ، اما به سلاح های کشتار جمعی دسترسی ندارد ، و تقریبا مطمئنا هرگز هم دسترسی نخواهد داشت . اگر چه دادستان کل ایالات متحده پس از واقعه ی یازده سپتامبر مدعی شد که القاعده بیش از پنج هزار عنصر اجرائی در آمریکا دارد ، اما واقعیت این است که این تشکیلات در درون ایالات متحده هسته ها ، واحدها و عناصر چندان و کارسازی ندارد . از صدها مسلمانی که پس از یازده سپتامبر در ایالات متحده بازداشت شدند ، هیچ کدام شان هیچ رابطه ای با تروریست ها نداشته اند . در ظرف سه و سال نیمی که از واقعه ی یازده سپتامبر می گذرد ، حتی یک اقدام خشونت بار از القاعده – یا گروه تروریست اسلامی دیگری – در ایالات متحده گزارش نشده است : نه هواپیما ربائی شده ، نه بمب گذاری شده ، و نه حتی گلوله ای از این سو شلیک شده است . هیچ رابطه ای میان القاعده و عراق به اثبات نرسیده ، سهل است ، رابطه ای نیز میان القاعده و سایر

کشورهای جهان اسلامی ، مثل سوریه ، عربستان سعودی و ایران ، به اثبات نرسیده است . خلاصه آن که تهدید القاعده ، نمایشی قابل تغییر است .

استفاده از ارتش آمریکا در جنگ رسمی ، راه حمله به القاعده نیست که در موجودیت خود ، بر می گردد به نظام اطلاعاتی و تشنت و ضعف موجود . جنگ افغانستان ، سر از جایی دیگر در آورد. این جنگ ویرانگر ، نه توانست رهبری القاعده را نابود کند ، نه توانست طالبان را از بین ببرد که پراکنده شده است ، و نه توانست کشوری جنگ زده را که به خاک سیاه نشسته بوده است ، به ثبات برساند . برعکس ، با شرکت جنگ طالبان و دسته های قبلی طالبان ، فقط توانست باعث ایجاد دولت مرکزی ضعیفی شود . تازه از این هم فاجعه آمیزتر ، جنگ عراق نه تنها خطائی بزرگ و اساسا غیر ضروری بود ، بلکه اتفاقی بود که هیچ ربطی به جماعت بن لادن نداشت . یکی از ناظران در این مورد گفته است که حمله به عراق درست به آن می توانست بماند که فرانکلین روزولت در پاسخ به حمله ژاپنی ها به پرل هاربر ، به مکزیک لشکر می کشید . استفاده از ارتش علیه عامل بی سرزمینی مثل القاعده ، عملا بی فایده و در حکم پذیرش شکست به دست خویش است . مثل افسانه های مضحک قدیمی که از جنگ ها ساخته اند ، به جای هر سری که موشک های لیزری پرانده اند ، هر حمله ای که تفنگ داران دریائی به درون استحکامات اسلامیست ها کرده اند و گردنی را زده اند ، یا هر شبیخونی که هلیکوپترهای توپدار اسرائیل به مناطق حماس و حزب الله کرده اند و هر حمله ای که با موشک های کروز به سنگرهای دور افتاده صورت گرفته ، سه سر نشسته است . اما چون جنگ افغانستان و عراق دقیقا با سیاست های توسعه طلبانه دولت بوش برای برپا کردن امپراتوری و جنگ اشغالگرانه منطبق است ، و از آن جا که ایالات متحده را به حضور گسترده ی نظامی از شرق آفریقا تا قلب آسیای مرکزی کشانده

اند ، این دوجنگ علیه کشورها و ملت های افغانستان و عراق ، حتما باید صورت می پذیرفت . مسائلی مثل استفاده از کماندوها و نیروهای مخصوص با کمک دیپلماسی خشک اندیش ، اقدام قانونی و تنظیم ادعانامه ، هماهنگ کردن کوشش های بین المللی و معیارهای قضائی دفاع از خود ، که می توانستند مطرح شوند ، به طرز وسیعی در دولت بوش نادیده گرفته شدند .

با این حال ، مورد ادعا این است که هنوز می شود القاعده را شکست داد . مساله بزرگ تری ، که مربوط می شود به رشد قدرت بنیاد گرائی اسلامی در خاور میانه و آسیا ، بازهم پیچیده تر از این حرف هاست .

طبعا ، مساله اول به مساله دوم مربوط است . تا طیف راست اسلامی متوقف نشود ، همواره این امکان وجود دارد که القاعده تجدید حیات کند . یا ، در عراق پس از تجاوز نظامی ایالات متحده ، سازمان های جدیدی به سبک القاعده ظهور کنند و به ترسیم خطوط ضد آمریکائی و انزجار از ایالات متحده بپردازند . یا ، یکی دیگر از گروه های تروریست طیف راست اسلامی ، مثل حماس و برادر خوانده اش حزب الله ، بتوانند از حد گروهی که حدود فعالیتش بیشتر محلی است ، به گروه بزرگ تری ، با جاه طلبی بین المللی ، تبدیل شوند . گروه های خشونت گرائی که در خاور میانه به وجود آمدند و به تروریسم گرایش پیدا کردند ، کمک های مالی ، تائیدیه های مذهبی و هنگ های تازه نفس خود را از آن دسته نهادهای بنیاد گرائی تامین کرده اند که در سه دهه ی گذشته ، مثل قارچ تقریبا در همه ی کشورهای اسلامی روئیده اند . در خاورمیانه ، نیروهائی از این گونه که وابسته به اسلام سیاسی اند ، مثل ظرف آبی که روی اجاق می جوشد و بخارش به صورت مداوم در هوا پخش می شود ، به جوش و خروش در آمده اند . از این ظرف آب ، جریان های تندرو و پی

گیری خارج می شود که بلا فاصله جذب یکی از گروه های تروریست فعال می شوند .

ایالات متحده چه می تواند بکند که شعله را پائین بکشد ؟ و حرارت سیاسی ی زیر جنبش اسلامی را کاهش دهد ؟

اول آن که ایالات متحده باید به دلجوئی از مسلمانان خشمگین بپردازد که در ادامه ی همین خشم ، دنبال سازمان های مثل اخوان المسلمین می گردند تا در آن ها متمرکز شوند و آرامش خاطر پیدا کنند. البته ، نه باعث همه ی این خشم ها و ناراحتی ها ایالات متحده است ، نه ایالات متحده قادر است باعث تسکین و چاره جوئی همه ی آنها شود . با این حال ، دست کم ایالات متحده می تواند گام های مهمی بردارد که در نتیجه ی آن ، خرمن چینی ی طیف راست اسلامی از مسلمانان به تنگ آمده ، کاهش یابد . در همکاری با سازمان های ملل متحد ، اروپائی ها و روس ها ، ایالات متحده می تواند به کاهش درگیری میان فلسطینی ها و اسرائیلی ها کمک کند . این نتیجه ، فقط با تضمین عدالت برای فلسطینی ها مقدر است . عدالت برای فلسطینی ها ، یعنی ایجاد کشور مستقل فلسطین که از نظر جغرافیائی و اقتصادی پایدار باشد ، یعنی تخلیه مناطقی که غیر قانونی به اشغال اسرائیلی ها در آمده است ، یعنی بازگشت کامل اسرائیل به پشت مرزهای 1967 ، و تقسیم عادلانه و ثبات اورشلیم . تنها با چنین اقدامی بهانه ی اساسی از دست طیف راست اسلامی در سراسر جهان در خواهد آمد.

دوم آن که ایالات متحده باید دست از ادعای حاکمیت بر خاورمیانه بردارد . عقب نشینی از ادعای امپراتوری بر این منطقه ، ایجاب می کند که ایالات متحده نیروی نظامی خود را از افغانستان و عراق عقب بکشد ، پایگاه های نظامی خود در خلیج فارس را برچیند ، امکانات و تسهیلات نظامی خود در منطقه را کاهش دهد ، هیئت های آموزش نظامی را تعطیل و فروش اسلحه را متوقف کند .

بسیاری از دیپلمات های ایالات متحده که در منطقه کار کرده اند ، می دانند که توان تحریک حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه ، مثل نفتی است که بر شعله های خشم و انزجار مردم پاشیده شود . ایالات متحده حق هیچ گونه ادعائی نسبت به خلیج فارس و خاورمیانه را ندارد . آینده ی روابط اقتصادی و مناسبات سیاسی این منطقه را ، حتی اگر مغایر با خواسته های ایالات متحده باشد ، رهبران سیاسی کشورهای منطقه باید رقم بزنند .

سوم آن که ایالات متحده باید دست از جست و جوی راه هائی برای تحمیل اولویت های خود بر منطقه بردارد . از سال 2001 ، ایالات متحده با این ادعا که « خاورمیانه بزرگ تر » با نقطه نظرهای آمریکا در مورد دموکراسی منطبق خواهد بود ، صدمات بی شماری به منطقه زده است . برای ایدآلیست های تند رو در دولت بوش ، فراخوان بوش برای تامین دموکراسی در دنیای عرب و ایران ، بهانه ای بوده است برای دخالت در امور این ملت ها و تشدید درگیر کردن ایالات متحده در منطقه . حتی با دیدی سطحی نسبت به ارزش ها ، متوجه می شویم که این حضرات عملا منکر این واقعیت اند که ملت های خاورمیانه ، خود باید دموکراسی را ، بنا به اراده ی ملی ، گام های خود ، و در زمان خود پیدا کنند . هر گونه دخالتی برای ایجاد اصلاحات ، در واقع نه تنها تن در دادن به شکست است ، بلکه اهانت به کشورها و ملت های خاورمیانه است . بعضی از این کشورها ، ممکن است زمینه های اجتماعی اصلاحات را داشته باشند ، بعضی ممکن است نداشته باشند . تغییرات دموکراتیکی که به خدمت تقویت طیف راست اسلامی در آید و در نهایت اخوان المسلمین را در قاهره و دمشق و ریاض ، یا الجزیره به قدرت برساند ، هدف های مورد ادعا را برآورده نخواهد کرد . نتیجه ی این سیاست، کشورهای بیشتری را در منطقه به دست اسلامیت ها خواهد سپرد. ایالات

متحدہ باید در رابطہ با دموکراسی در جہان اسلام ، دست از این سیاست بردارد .

چہارم آن کہ ایالات متحدہ باید طبل جنگش را علیہ ملت ہای ستمدیدہ خاورمیانہ – مثل ایران و سودان – کہ ہنوز در سلطہ ی حکومت ہای اسلامی پرپر می زنند ، خاموش کند . این تہدیدہا ، مستقیماً ملت ہای خاورمیانہ را نشانہ رفتہ است ؛ نہ دولت ہاشان را . امواج اسلامیسیم آمریکائی کہ این مناطق را فرا گرفتہ ، ہنوز بر تارک قدرت نشستہ است . پیش از آن کہ این موج عقب بنشیند ، و تا زمانی کہ نیروی بر آمدہ از دہہ ہا ہنوز در حرکت باشد ، ممکن است ملت ہای دیگری نیز تسلیم جزر و مد آن شوند . ایالات متحدہ اما ، باید بہ این حقیقت پی ببرد کہ تہدید و زور و عزم جہانگشائی ، نتیجہ ای جز تقویت اسلامیسیم ندارد ، و عملاً نقش صدور امریہ را دارد .

رہائی واقعی خاورمیانہ ، در گرو اقدام روبہ رشد نیروہای سکولار و آموزش و پیشرفت مردمی است کہ بہ اسارت اسلام گراہا در آمدہ اند . این کوشش ممکن است دہہ ہا طول بکشد ، اما باید از ہمین امروز ، بدون دخالت ہای امپریالیستی ، شروع شود . در ہیچ جای اسلام نیامدہ است کہ اسلام باید در باتلاق باورہای قرن ہفتم باقی بماند و اصرار بورزد کہ قرآن باید بر جہان سیاست ، آموزش ، علم و فرہنگ حکومت کند . این ادعا ، بدان معنی است کہ میلیون ہا مسلمان باید باور کنند کہ بازگشت بہ اساس بنیاد گرایانہ ، پاسخ مناسبی است بہ مسائل قرن بیست و یکم ، و نقطہ نظرہا و امور مربوط بہ آن . بنیاد گرائی ، چہ در شکل اسلامیسیم باشد ، یا در شکل طیف راست مسیحی آمریکائی و تفکر فوق متعصب جنبش مہاجران اسرائیلی ، ہموارہ نیروئی ارتجاعی است . در جہان اسلام ، بخش معتقد بہ عقل و استدلال و حکومت غیرمذہبی و در عین حال معتقد بہ احکام آسمانی ، بسیار پرجمعیت تر از بنیاد گرایان است . دہ ہا میلیون مسلمان ، همان گونه کہ میلیون ہا مسیحی و یہودی و مسلمان

در ایالات متحده ، توانسته اند معتقدات دینی و مسائل شخصی خود را از سیاست جدا کنند . این اکثریت خاموش است که باید ابتکار عمل را از چنگ بنیاد گرایان در آورد . این جمعیت عظیم است که باید از حمایت جامعه ی مدنی ، از سازمان های غیر دولتی ، از دانشگاه ها ، از مراکز تحقیقاتی و فکری و سایرین برخوردار شود .

مردم خاورمیانه ، نه تنها در ساختمان ملی ، بلکه در تجدید «ساختمان مذهبی» خود باید پرکار شوند. وقتی فتیله ی مباحث سیاسی در خاورمیانه تا این حد پائین آمده است ، محققان امور مذهب ، فیلسوفان و دانشمندان علوم ، می توانند برای ایجاد مناظره ای وسیع گردهم آیند تا باب نظری تحمل دگر اندیشی در قرن بیست و یکم و اسلام مدرن را جا بیندازند و برای بیرون آوردن مردم مسلمان از گروگان ملاها و آیت الله ها ، فرهنگ نویینی را پایه ریزی کنند . یک توافق عمومی ، یا به قول اسلامی ها اجماع فقهی ، می تواند در دنیای اسلام به وجود آید تا متن های قدیمی و سنت ها را با شرایط امروز جهان تفسیر کند . این تفسیر ها ، برداشت ها و نظریه های جدی که نتیجه ی آن خواهد بود ، می تواند راهش را از میان سنگلاخ ها و تنگنای ها، به سمت شهرهای بزرگی مثل استانبول ، قاهره ، بغداد ، کراچی و جاکارتا بگشاید ، و تا قلب مساجد شهرهای و روستاها توسعه یابد . این تحول ، مستلزم ایجاد اصلاحاتی در نظام آموزشی و دوره های تحصیلی دنیای اسلام است که باید بردانشگاه ها و مدارس مذهبی تاکید بورزد و آموزش نوین را وارد مواد درسی آن ها کند. وارد شدن به این مرحله ، به یافتن روزه هائی برای به وجود آوردن رسانه های خبری جدید : رادیو ، تلویزیون های ماهواره ای و اینترنت نیاز دارد . با این ابزار هاست که می توان به همه ی نقاط دسترسی پیدا کرد . به ثمر رسیدن این اقدام تحول طلبانه ، سال ها وقت می برد . تا زمانی که در گیری های نظامی به عنوان عامل تشدید خشم و آشفته گی در منطقه به پایان نرسد ، و تا زمانی که شرایط اقتصادی

منطقه وارد مراحل رشد نشود ، این امید در دسترس قرار نخواهد گرفت . تجدید ساختمان مذهبی ، مثل تجدید ساختمان ملی ، می تواند بسیار بسیار طولانی باشد.

1

وحدت جهانی اسلام

(Imperial Pan-Islam) را وحدت جهانی اسلام ترجمه کرده ام .
در متن ، گاهی از خود پان اسلام استفاده می کنم ، گاهی از وحدت یا اتحاد
جهانی اسلام . به هر صورت ، منظور اسلام سراسری و طرفدارای از اتحاد
عمومی مسلمانان است - م)

در سال 1885 ، دقیقاً صد سال پیش از آن که کارگزاران
دولت رونالد ریگان ، محرمانه ابتکار عمل آیت الله خمینی را در ایران
به دست بگیرند ، و یک قرن پیش از آن که ایالات متحده میلیاردها
دلار خرج جهاد ضد شوروی در افغانستان کند که به وسیله ی
مجاهدین بنیاد گرای اسلامی رهبری می شد ، فعالی که میان ایرانی
- افغانی بودن سرگردان بود ، در لندن با مقام های جاسوسی و روابط
خارجی بریتانیا ملاقات کرد تا نظریه ی جنجالی و ستیزه جویانه ای
را جا بیندازد . سؤال او این بود که آیا بریتانیا علاقه ای به ایجاد
وحدت جهانی اسلامی میان مصر ، ترکیه ، ایران و افغانستان ، علیه
روسیه تزاری⁽¹⁾ دارد؟

این زمان ، دوران « بازی بزرگ » بود : دورانی طولانی

که روسیه و انگلستان برای تسلط بر آسیای مرکزی در گیر بودند . بریتانیایی ها که مالک هندوستان بودند ، در سال 1881 بر مصر مسلط شدند . امپراتوری عثمانی - که ضمن بقیه ی سرزمین ها ، عراق ، سوریه ، لبنان ، اردن ، اسرائیل ، عربستان سعودی و شیخ نشین های امروزی خلیج فارس را نیز شامل می شد - ، در حال تزلزل بود و می رفت که بخش های مهمی از امپراتوری خود را از دست بدهد ؛ اگر چه متصرفات بی دفاع ترکیه منتظر جنگ جهانی اول بودند . بزرگ ترین امپراتوری ارضی ی تاریخ ، در آفریقا و آسیای جنوب غربی تکان خورده بود . و بریتانیایی ها ، که استادان زیرنفوذ بردن و اداره کردن قبایل ، اقوام ، وابسته کردن مذاهب ، و متخصصان درگیر کردن اقلیت ها با یکدیگر برای توسعه ی قلمرو امپراتوری بودند ، دست اندرکار دسیسه ی دامن زدن به گرایش تجدید حیات اسلامی بودند تا وسیله ای باشد برای پیشبرد مقاصد شان . روسیه و فرانسه هم ، چنین نظر و هدفی داشتند ، اما دست بالا را بریتانیا داشت که در خاورمیانه ی بزرگ تر و جنوب آسیا ، میلیون ها مسلمان از اتباعش بودند .

مردی که در سال 1885 نظریه سازماندهی وحدت پان اسلامیم به رهبری بریتانیا را پیشنهاد کرد ، جمال الدین ال افغانی بود . (همان سید جمال الدین اسدآبادی که از این پس ، در این ترجمه ، به همین نام خوانده خواهد شد . - م) از سال های 1870 تا 1890 ، سید جمال الدین اسدآبادی تحت الحمایه ی امپراتوری بریتانیا بود و بنا به اسناد رسمی ، دست کم یک بار - در سال 1882 در هندوستان و بنا به سند محرمانه ی سرویس اطلاعاتی دولت هندوستان - رسماً پیشنهاد داد تا به عنوان مامور سرویس اطلاعاتی بریتانیا به مصر برود .⁽²⁾

سید جمال الدین اسدآبادی بنیانگذار پان اسلام ، نه از لحاظ بیولوژیکی ، بلکه از نظر ایدئولوژیک ، جد بزرگ اسامه بن لادن است . اگر بخواهیم شجره نامه ی طیف راست اسلامیم را بشناسیم ،

به ترتیب زیر است :

سید جمال الدین اسدآبادی (1897 – 1838) و محمد عبدو (1905 – 1849) که پان اسلامیک فعال مصری را تولید کرده . عبدو شاگرد ارشد اسدآبادی بوده و در نشر افکار او کمک بزرگی کرده است . محمد عبدو، محمد رشید رضا (1935 – 1865) شاگرد سوریه ای خود را تولید کرده که به مصر نقل مکان می کند و نشریه ی « فانوس دریائی » را منتشر می کند تا در حمایت از نظام جمهوری های اسلامی ، ناشر عقاید استاد خود محمد عبدو باشد . محمد رشید رضا ، حسن ال بنا (1949 – 1906) را تولید می کند که اسلامیسم را از نشریه ی « فانوس دریائی » رشید رضا می آموزد و در سال 1928 اخوان المسلمین را در مصر به وجود می آورد . حسن ال بنا زاد و ولد بسیار دارد که از آن جمله بودند : داماد او سعید رمضان مسئول سازماندهی بین المللی اخوان المسلمین که ستادش در سوئیس بود ، و ابول علا مودودی بنیانگذار گروه اسلامی پاکستان به عنوان نخستین حزب سیاسی اسلامیت در این کشور . ابول علا ، از مریدان و شیفتگان عمل حسن ال بنا بود . سایر میراث داران حسن ال بنا ، در دیگر کشورهای اسلامی ، اروپا و ایالات متحده ، شاخه های اخوان المسلمین را برپا کردند . فرزند دیگر حسن ال بنا ، اسامه بن لادن القاعده ، گاو پیشانی سفید خانواده ی سعودی است که در جهاد آمریکائی ی افغانستان شرکت کرد .

در فاصله ی نیم قرن – از 1875 تا 1925 – استحکامات ساختمان طیف راست اسلامی به وسیله ی امپراتوری بریتانیا ، کاملاً زیر سازی شد . سید جمال الدین اسد آبادی با حمایت بریتانیا و کمک های بی دریغ پیشگام شرق شناسان انگلستان ادوارد براون ، نهاد روشنفکری جنبش پان اسلامیک را ایجاد کرد . عبدو ، شاگرد ارشد سید جمال الدین اسد آبادی ، به کمک « اولین بارین لرد کرامر » فرماندار انگلیسی مصر ، جنبش راست تندرو سلفیه را سازمان داد که

هنوز و همچنان با زمینه های اساسی ی بنیاد گرائی ، وجود دارد . برای پی بردن به نقش کامل سید جمال الدین اسدآبادی و شاگرد ممتاز او محمد عبود ، بسیار حائز اهمیت است که به ایشان به عنوان متخصصان کوشش صد ساله ی بریتانیا برای سازماندهی جنبش پان اسلامیک طرفدار بریتانیا نگریسته شود . سید جمال الدین اسد آبادی ، هم پیمان خیال پرست و بی ثباتی بود که خدماتش را به سایر قدرت های جهانی هم عرضه می کرد و سرانجام نظریه صوفی منشانه و نیمه مدرنیست او در باره اسلام بنیاد گرا ، نتوانست تبدیل به جنبش مردمی شود . شاگرد ارشد او محمد عبود اما ، با جدیت بیشتری به حکام بریتانیائی مصر چسبید و اخوان المسلمین را پایه گذاری کرد که در طول قرن بیستم ، برطیف راست اسلامی مسلط بود . محمد عبود که تحت الحمایه ی بریتانیائی ها بود ، حتی در دو جنگی که انگیزی ها پیش از جنگ جهانی اول راه انداختند ، نقشه ریخت تا حرارت اسلامی را بالا ببرد و فعال کند . در شبه جزیره عربستان ، بریتانیا به گروهی صحرا نشین از عرب های فوق بنیاد گرا که تحت رهبری خانواده ی ابن سعود بودند ، کمک کرد تا نخستین کشور بنیاد گرای اسلامی را در عربستان سعودی ایجاد کنند. در همان زمان ، بریتانیائی ها ، هاشمی ها دومین خانواده ی عرب در مکه را، که جعل می کردند از سلاله ی پیامبر اسلام و جانشین اویند ، مورد پشتیبانی قرار دادند که بعدها پسران شان را ، لندن به پادشاهی عراق و اردن گماشت .

در اصل ، هاشمی ها ، به عنوان متولیان شهرهای مقدس عربی ؛ مکه و مدینه ، بنا بود رهبری مسلمانان سراسر جهان را با هدف ایجاد خلافت اسلامی طرفدار بریتانیا ، به جای خلافت در حال زوال ترکیه، در دست گیرند . این نقشه ، توفیق نیافت ، اما نقشه ای موازی موفق شد . در سال های 1920 ، کشور جدید سعودی ، وهابی گری خشک اندیش خود را با سلفیه درهم آمیخت تا اخوان المسلمین از کار در آید . پس تجدید حیات اسلام در راه بود .

به هر صورت ، بدعت گذار این طرح ، سید جمال الدین اسد آبادی بود . وقتی قدرت های جهانی بر سر اثر گذاشتن بر مرزهای گسترده ی میان افریقای شرقی و چین رقابت می کردند ، اسد آبادی هم ، چونان فرزندان خود ، با آنان همسو می شد . سال ها پس از مرگ او ، بسیاری – و نه البته همه – ی زندگی نامه نویسان او، از او معتقدی ساختند که سازنده ی مقاومت اسلامی بود ، یک ضد امپریالیست بود ، علیه قدرت های بزرگ می شورید ، اصلاح طلب لیبرال و در پی درهم آمیختن اسلام قرون وسطائی با عقلانیت علمی عصر بیداری بود . در حالی که عناصر این شخصیت پردازی را در معرفی اسدآبادی به دست داده اند ، او ؛ ورای این تعریف ها ، جادوگری سیاسی بود که دین را به خدمت امور دنیوی در آورده بود و در عین حال ، متحد ، مامور ، پادو سیاسی و ابزار قدرت های جهانی بود . اگرچه سید جمال الدین اسدآبادی به ندرت فرصت ها را برای عرضه ی خدماتش به بریتانیا ، فرانسه و روسیه از دست می داد و به عنوان مامور به هر سه قدرت خدمت می کرد ، مریدان او اما – بخصوص محمد عبود – ، به طور فزاینده ای انگلیسی بودند .

جمال الدین اسدآبادی که در سال 1838 ظاهرا در ایران به دنیا آمده است ، لقب « ال افغانی » را برای خود برگزید تا نشان بدهد در افغانستان به دنیا آمده است . افغانی هویت خود را با هر دو عنوان ایرانی و اقلیت اسلامی شیعه ، به این جهت پنهان می کرد تا بتواند دست گشاده تری در اکثریت کشورهای سنی مذهب داشته باشد . دروغ گفتن در باره ی محل تولد ، فقط یکی از فریبکاری های او بود . بنا به نوشته ی « الای کدوری » شرق شناس معروف انگلیسی ، پیروان جمال الدین (از جمله محمد عبود و رشید رضا) از حقیقت متاع ساخته و « اقتصاد دین را به عمل در آورده بودند . »⁽³⁾ سید جمال الدین اسدآبادی ، در سراسر عمرش ریا کرده است . اگر چه ، به قول الای کدوری ، این اعتبار را برای خود کسب کرده بوده که پایه های

نظری جنبش سیاسی پان اسلامیک را توسعه داده و در سراسر دنیای اسلام گسترده است ، دارای مذهب و عقایدی مخالف عقاید عمومی و اصول مورد قبول عامه ، و به تعبیر مذهبی ، متفکر مرتدی بود که هم عضو فراماسون بود ، هم صوفی مشرب بود ، هم فعال سیاسی بود و هم ؛ آن گونه که الای کدوری در کتاب « فایده اجتماعی مذهب »⁽⁴⁾ نوشته است ، با مذهب رابطه ای ابزاری داشت . جمال الدین اسدآبادی در نمود بیرونی شخصیت خود ، در حال ساختن طرح تفضیلی سیاستی بود که باید با تفسیرهای ساده ی مسلمانان قرن هفتم (میلادی) در جامعه ی اسلامی مکه ی دوره ی پیامبر تنظیم می شد. اما در نوشته های سری ، عقایدش را به صراحت بیان می کرد :

ما سر مذهب را جز با شمشیر مذهب نمی بریم . بنابراین ، اگر قرار باشد حال واحوال امروز ما را بنگرید ، زاهدان و نمازگذارانی را خواهید دید که زانو زده اند و پیشانی بر خاک گذارده اند (رکوع و سجود) و هرگز از اطاعت فرامین الهی و اجرای همه ی آنچه این فرامین خواسته اند ، سرباز نخواهند زد .⁽⁵⁾

کدوری می نویسد : « این نامه کاملا روشن می کند که یکی از هدف های افغانی – که شاگردش عبدو به آن واقف بود و تأییدش کرده بود – تخریب دین اسلام بود و روش انجام آن ، ریاکارانه بود ، اما ظاهری خوش نما و زاهدانه داشت »⁽⁶⁾ در واقع ، اگرچه جمال الدین اسلامی ناب را به توده ها عرضه می کرد ، در خلوت خدانشناسی بود که نزد شنوندگان عابد خود ، نه تنها اسلام ، بلکه همه ی ادیان را مورد انتقاد و سرزنش قرار داده بود .

جمال الدین می نویسد :

« ادیان ، هر نامی که داشته باشند ، شبیه یکدیگرند . هیچ گونه تفاهم و تلفیقی میان این ادیان و فلسفه مقدور نیست . دین ، ایمان و اعتقادش را به انسان تحمیل می کند ، حال آن که فلسفه ، انسان را از این همه ، یا بخشی از آن ، وا می رهند . »

با وجود این ، اسدآبادی نتیجه می گیرد : (اما) دلیل ، توده ها را راضی نمی کند و آموزش های آن را تنها معدودی ارواح برگزیده می فهمند . (7)

نخبه گرایی این فراز ، بخش اساسی ی عقاید عرفانی سید جمال الدین اسدآبادی است . اسدآبادی در همه ی زندگی خود برای « توده » چیزی می گفت و خطاب به « ارواح برگزیده » چیزی دیگر . پیام او برای « توده ها » وحدت جهانی اسلام بود ، حال آن که به نخبگان ترکیبی از فلسفه را عرضه می کرد . زمانی که برای بر آوردن مقاصد خود وانمود می کرد که ضد امپریالیست است ، خود او و اطرافیانش ، به طرز توطئه آمیزی ، بخصوص با امپریالیست ها همدست بودند .

با این حال ، بسیاری از مورخان به جنبه ی ظاهری جمال الدین اسدآبادی پرداخته اند . در این تصویر پردازی ، اسدآبادی فعال راه اسلام بود ، و جنبشی را پایه گذاری کرده بود که می خواست اسلام را به جلال و شکوه گذشته برگرداند ، دیروز با عظمت را باز یابد و اسلام روزهای طلایی دوران حاکمیت پیامبر در مکه و مدینه را احیا کند . بخش قابل توجهی از خرد و حکمت متعارف قدیمی ، چهره ی جمال الدین اسدآبادی را جنگنده ای صلیبی علیه امپریالیسم مجسم می کند ، و از او اصلاح طلبی می سازد که به نظر می رسد می خواهد تعقل و آگاهی را در فضای مه آلود سنت روشنفکری اسلامی که به وسیله روحانیت گردن کلفت مهار شده است ، به هم آورد . متأسفانه ،

این تصویر را بعضی شرق شناسان پیشاهنگ انگلیسی - آمریکائی به دست داده اند . «ا. چ. ا. ار. گیب» ، مولف کتاب قدیمی « چرخش های جدید در اسلام » (1947) ، می نویسد : افغانی حکومتی را باور دارد که براساس سنت صحیح قرآن بنا شود.⁽⁸⁾ اما به ظاهری مدرن آراسته باشد ، در حالی که « ویلفرد کان ول اسمیت » ، افغانی را « مسلمان کامل دوران خود » می نامد . اسمیت در کتاب « اسلام در تاریخ جدید » که راهنما و نقطه ی تحول تاریخ است ، در بیان ادعای ضد امپریالیستی جمال الدین ، از فرط اشتیاق طاقت از کف می دهد :

او (افغانی) غرب را چنان می بیند که بدون چون و چرا باید در مقابل آن مقاومت کرد ، برای آن که اسلام و جامعه را تهدید می کند ... او با قدرت بسیار اصرار داشت تا مخاطبان مسلمانش را برای کسب توانمندی در این تقابل، مثل غرب به گسترش و ارتقای عقل و تکنولوژی تشویق کند... در واقع ، تشویق به عمل ، و متحول شدن از سکوت غیر مسئولانه به مرحله ی عزم و اختیار اراده ی خود ، کوشش برای تبدیل شدن از حالت سکون به پدیده ای اطاعت ناپذیر، یا نیروی فعال پرجوش و خروش بود.⁽⁹⁾

اسمیت ، سید جمال الدین اسدآبادی را چنین می ستاید که :

از نظر جغرافیائی ، زندگی او همان گونه ایران ، هندوستان ، جهان عرب و ترکیه را در بر می گرفت ، که اروپا را . او ، هم صوفی بود و هم سنی . موعظه های او در باب آشتی و مصالحه با شیعه بود . با مدرسان و محققان اسلام سنتی ، در مورد آشنائی و نزدیک شدن به تفکر نوین اروپائی ، همداستان بود ... انقلابیون سیاسی و محققان ارجمند را می ستود . هم ناسیونالیسم منطقه ای را

تحریک می کرد ، هم پان اسلام را . قسمت اعظم توسعه ی بعدی اسلام ، تحت تاثیر شخصیت و زندگی او قرار گرفت. در واقع ، کمتر موردی را در اسلام قرن بیستم پیدا می کنید که افغانی بر آن سایه نیفکنده باشد. (10)

اسمیت ، به درستی می افزاید که اسدآبادی « نخستین طرفدار احیای اسلام بود که مفاهیم اسلام و غرب را به عنوان دو پدیده ی آشتی ناپذیرتاریخی به کار می برد. (11) همین طرز تلقی ، اسدآبادی را در موقعیت نخستین کسی مطرح می کند که مفهوم تصادم تمدن ها را ، که یک قرن بعد به وسیله ی برنارد لوئیس و ساموئل هانتینگتون سیاست روز امپریالیستی شد ، پیش می کشد .

چه سید جمال الدین اسدآبادی ؛ آن گونه که اسمیت ادعا می کند، سرسختانه پویا بود ، یا مطلقا فرصت طلب ، هیچ تردیدی در نقش او به عنوان پدرخوانده ی اخوان المسلمین و سایرگروه های طیف راست اسلامی وجود ندارد . مجاهدین اسلامی و برادران نظامی کار امروز ، بی تردید تکان خواهند خورد اگر متوجه شوند که محرک اصلی و پیشتاز آنان ، ملحد و فراماسون بود . با این حال ، ریچارد پ. میچل که کتاب « جمعیت اخوان المسلمین » او ، تصویر شفافی را از این سازمان به دست می دهد ، تاکید می ورزد که دودمان سازمان نظامی و تروریست اخوان المسلمین که در جنگ جهانی دوم در مصر برجسته شد ، بر می گردد به سید جمال الدین اسدآبادی ، محمد عبود و رشیدرضا . میچل می نویسد « اخوان المسلمین نسبت به سید جمال الدین اسدآبادی احساس خویشاوندی ویژه ای دارد . بسیاری شان او را پدر روحانی جنبش خود می دانند و اغلب با بنیانگذار خود حسن بنا مقایسه اش می کنند . » (12)

سید جمال الدین اسدآبادی و پیروان او

زندگی اجتماعی سید جمال الدین اسدآبادی ، از سال 1869 که افغانستان را ترک گفت ، آغاز شد . از زندگی قبلی او ، اطلاعات چندانی در دست نیست . خود او مدعی است که در سال های 1860 درگیر مسائل سیاسی افغانستان بوده ، و بنا به نوشته ی یکی از محققان اولیه ، به عنوان مامور روسیه فعالیت سیاسی داشته است.⁽¹³⁾ تاثیر پردوام او اما ، از سال 1869 شروع شد که ادیسه ی قابل توجه بیست و پنج ساله اش را در پیش گرفت . (ادیسه قطعه ی رزمی هومر شاعر یونانی ست که ماجرای سفرهای پرحادثه ادیسه است . دریفوس ، یک ربع قرن ماجراجوئی اسدآبادی را ، با استفاده از این نام آشنا ، به ذهن متبادر می کند. - م)

سفرهای بیست و پنج ساله و ماجرا جویانه ی سید جمال الدین اسدآبادی ، حتی در نگاهی کوتاه ، سرگیجه آور است . اول به هندوستان رفت که مقام های انگلیسی ی مستعمره ، از طلبه ی اسلامی با افتخار استقبال کردند و در نهایت بخشندگی و مهر و پذیرش همه ی هزینه های گزاف ، او را با کشتی دولتی به کانال سوئز بردند . پس از دیدار از قاهره ، راهی ترکیه شد که آن جا دیدگاه های مذهبی او باعث خشم و غضب تشکیلات مذهبی شد و کار را به جایی کشاند که دولت ترکیه غیرمحرمانه اخراجش کرد . در بازگشت به قاهره ، ریاض پاشا نخست وزیر مصر که واپس گرائی بد نام بود و با جنبش ملی نوپای مصر دشمنی می ورزید ، با اسدآبادی پیوند خورد . ریاض پاشا ، اسدآبادی را به اقامت در مصر ترغیب کرد و به او اجازه داد که در مسجد 900 ساله ی الازهر اقامت گزیند . آن زمان ، مسجد الازهر مرکز تعالیم جهانی اسلامی به شمار می رفت . در این مسجد،

اسدآبادی برای خود حجره ای گرفت و مواجب بگیر ماهانه ی دولت مصر شد . به عنوان طلبه ی اسلامی ، این نخستین منزل گاه اسدآبادی بود ، و اولین (اما نه آخرین) باری بود که از حقوق و مزایای یکی از قدرت های جهانی در مستعمرات شان برخوردار می شد . در قلب آشوب های سیاسی مصر ، و تا مقدمات محاصره اسکندریه و اشغال مصر به وسیله ی بریتانیا ، جمال الدین هشت سال در این کشور ماند .

در هندوستان ، بریتانیائی ها از او تجلیل و پذیرائی کردند و امکانات دولتی سفر او از لندن به مصر را فراهم آوردند . در مصر ، ماموران انگلیسی از او حمایت مالی کردند و سید جمال الدین اسدآبادی توانست با این امکانات و مزایا ، پان اسلام را پایه گذاری کند . تحولات سیاسی مستعمره مصر اما ، همیشه بروفق مراد او نبود . از زمانی که ناسیونالیسم در مصر قدرت یافت (تا وقتی که بریتانیائی ها آن را در هم شکستند) ، نفوذ اسدآبادی روبه کاهش نهاد . در سال 1879 از مصر تبعیدش کردند و سفرها و اقامت های کوتاهش ، او را به هندوستان ، لندن ، پاریس ، روسیه ، مونیخ و ایران کشاند که در پاریس سه سال ماند و در روسیه چهارسال . در ایران ، از نزدیکان و کارگزاران شاه شد (*سلسله قاجاریه / ناصرالدین شاه - م*) ، اما راه او و شاه به زودی جدا شد و اسدآبادی تحریکاتی را علیه نظام پادشاهی ایران آغاز کرد . همان گونه که آیت الله خمینی در سال های مقدماتی انقلاب دهه هفتاد قرن بیستم عمل کرد ، سید جمال الدین اسدآبادی هم تا زمانی که دستگیر و به ترکیه تبعید شود ، در مسجدی پناه گرفت و آخوندهائی را دور و بر خود سازماندهی کرد . در سال 1896 ، پیروانش شاه را (*ناصرالدین شاه را ، در صحن حرم شاه عبدالعظیم شهر ری - م*) به قتل رساندند و به سلطنت پنجاه ساله او پایان دادند . سید جمال الدین اسدآبادی در سال 1897 درگذشت .

همواره فعالیت های مخفی اسدآبادی بود که او را به این جا و آن جا می کشاند.

در سال های 1870 که اسدآبادی در مصر بود و به طرز خیره کننده ای وانمود می کرد که مسلمانی زاهد و متقی است ، لژهای فراماسونری انگلیس و مصر ، و فرانسه و مصر را پرجمعیت کرد و به کاوش در عمق عرفان ، از جمله صوفی گری پرداخت .

در مورد تبعید او از مصر ، سرکنسول بریتانیا در گزارش محرمانه ای نوشت : « او را اخیرا از لژ فراماسونری قاهره ، که یکی از اعضایش بود ، به دلیل عدم اعتقاد علنی او به وجود روح ازلی و ابدی (خدا) ، اخراج کرده اند . « بنا به نوشته « کدوری » ، سید جمال الدین اسدآبادی عضو لژ عمومی اسکاتلند (14) بود که در اطراف سلسله بناهای مرموز اهرام مصر سازماندهی شده بود . این ترکیب را که معمار اعظم می خواندند ، فراماسون ها تصور کلی خدا می پنداشتند . بسیاری از مقام های بریتانیائی و فرانسوی ، در قرن نوزدهم ، از طریق رابطه هائی با مشرق زمین ، اهرام مصر و مجموعه معارف و فرهنگ ماسونی ، به شیفتگی و جذبیه ای مطلق رسیده بودند و از این برادری ها به عنوان مجراهای قدرت جهانی استفاده می کردند و اغلب ، به رقابت نیز می پرداختند .

در اواخر سال های 1870 بود که سید جمال الدین اسدآبادی به مردی برخورد که بعدها شاگرد ارشد او محمد عبود از کار در آمد . اسدآبادی در اقامت ثابت خود در الازهر مسجد تاریخی قاهره ، عده ای طلبه ی نو آموز را دور خود جمع کرد که اکثرا ، بیش از خود او به محمد عبود وصل بودند . محمد عبود در سال 1849 در مصر به دنیا آمده بود ، در خانواده ای از روحانیان و مدرسان اسلامی بزرگ شده بود و در ده سالگی قرآن را حفظ کرده بود و با آموزش والدین خود ، با صدائی خوش قرائت قرآن می کرد . محمد عبود هم ، مثل اسدآبادی ، در اخوت صوفیانه ای غرق شده بود که خود را ماورای

عالم ادراک زندگی روحانی می پنداشتند . صوفی گری ، به مثابه جریانی قدیمی در درون اسلام ، با بسیاری از خشک اندیشی های اسلامی درگیر بوده و نظر به بازگشت به خویش ، تامل در درون و رسیدن به خدا از طریق یگانه بودن با خویش داشته است . این جنبش ، به طریقت های بسیار و به برادری هائی ره برده که بعضی شان به صورت جامعه های بسته و مخفی سازماندهی شده اند ، بعضی دیگر به صورت سلسله هائی از جنبش توده ای که در مناطق جغرافیائی وسیعی ، گسترده اند .

محمد عبدو ، تقریباً بی درنگ جذب سید جمال الدین اسدآبادی شد که نتیجه اش همبستگی از کار در آمد . بنا به نوشته « کدوری » زندگینامه نویس سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبدو :

وقتی محمد عبدو اسدآبادی را ملاقات کرد ، تقریباً بیست و دو ساله بود . جوانی پرحرارت که در زندگی روحانی خود مرحله ای سخت را می گذراند . این وضع ، بی تردید او را تاثیر پذیر می کرد ، اما اسدآبادی باید شخصیت پرجاذبه ای می داشت تا می توانست با قدرت فراوان ، آن روز و سال های پس از آن ، چنان تاثیر شگرفی بر او می گذاشت . رابطه ی آنان ، بیشتر رابطه ی باطنی استاد و شاگردی بود (15)

هشت سال ، از 1871 تا 1879 ، آن دو تنگاتنگ با هم کار کردند . اسدآبادی و عبدو ، نه تنها در مصر ، بلکه در سراسر منطقه دست به سازماندهی زدند و گروه های گوناگون هوادار برای خود ساختند که بعضی شان – از جمله گروهی از مسیحیان اهل تصوف در سوریه که سخت جذب پیام های غیر متعارف اسدآبادی شده بودند – جامعه ی مخفی جوانان مصر را بنیان گذاشتند . رفته رفته ، اسدآبادی و عبدو ، جمع بسیاری از هم مسلکان و طلبه های هوادار خود را در

مسجد الازهر دورخود جمع کردند. در سال 1878 ، ریاض پاشا نخست وزیر متعصب مصر و حامی اسدآبادی ، محمد عبدو را به مقام برجسته ی معلمی تاریخ در دارالعلوم که مدرسه ای تازه تاسیس بود ، هم چون این ، به استادی زبان و ادبیات در موسسه ای دیگر گماشت . در نهایت ، زمانی که قدرت ریاض پاشا در مصر رو به فترت گذاشت ، اسدآبادی و عبدو مصر را ترک گفتند . در قاهره ، ناسیونالیست های ارتش ، به رهبری قهرمان معروف مصری احمد عربی ؛ سرهنگ و وزیر جنگی که قیام علیه مصر تحت حاکمیت بریتانیا را نیز رهبری کرد ، به حرکت در آمده بودند . جنبش احمد عربی سرکوب شد ، بریتانیائی ها اشغال مصر را کامل کردند و احمد عربی به سیلان تبعید شد . محمد عبدو مخالف مقاومت ارتش در مقابل انگلیسی ها بود ، طرفداری بریتانیا را می کرد ، خشونت را تقبیح می کرد و می کوشید تا میان حرکت ناسیونالیستی ارتش و طرح های امپراتوری بریتانیا ، مصالحه ایجاد کند. رشید رضا ، دستیار ارشد و زندگینامه نویس محمد عبدو ، در این مورد می نویسد : « اگرچه عبدو طرفدار جنبش روشنفکری بود ، اما مخالف انقلاب ارتش بود . از انقلاب نفرت داشت و با رهبرانش سخت مخالف بود .» (16)

اینجا الگویی به وجود آمده که طیف راست اسلامیست ها را ، برای طراحان امپراتوری غرب در نسل های بعد از خود ، عزیز می کند . مخالفت سید جمال الدین اسدآبادی و محمدعبدو با ناسیونالیسم مصری و حمایت آنان از اندیشه ی پوچ حکومت اسلامی ، زمینه ساز اخوان المسلمین در مخالفت با پرزیدنت جمال عبدالناصر در سال های 1950 ، اساس مقاومت اخوان المسلمین در رهبری حماس در فلسطین علیه ناسیونالیسم سازمان آزادیبخش فلسطین ، و جوهر اصلی بسیاری وقایع دیگر بود که در جریان آن ها اسلامیست ها علیه ناسیونالیست ها و جنبش چپ ، در دوران جنگ سرد بسیج شدند .

سید جمال الدین اسدآبادی و محمدعبدو ، خود را در نظریه پردازی روشنفکری و تحقیقات اسلامی محدود نکردند . زمانی که هر دو را سرانجام از مصر اخراج کردند ، متهم شده بودند که سازمانی را بر پا کرده اند به صورت جامعه ی مخفی و قابل مقایسه با « آدم کش های جوان » (*Young thugs*) یا آدم کش های جوان ، سازمان مذهبی تروریست های هندی بود که مردم را خفه می کرد و تا سال 1840 فعال بود . این گونه سازمان ها ، در ایران تحت حاکمیت اسلامی نیز ، مثلا در مورد قتل های زنجیره ای ، به عنوان لباس شخصی ها ، بسیجی ها و واحدهای وزارت اطلاعات و سپاه ، به همین کار مشغولند - م) که ظاهرا اشاره ای بوده است به اعضای متمرکز فراماسونری که تحت مسئولیت اسدآبادی بود (17) و بر سازمان پارلمانی سال های 1930 که به وسیله ی اخوان المسلمین تاسیس شد ، اثر گذاشته بود . اسد آبادی پس از ترک مصر ، رسماً محمدعبدو را به جانشینی خود گماشت : « من شیخ محمدعبدو را به عنوان جانشین خود معرفی می کنم و اطمینان دارم که مصر را کفایت می کند . » (18) محمد عبود را موقتا به روستایش در مصر تبعید کردند که بعدها در پاریس به اسدآبادی بپیوندد ، آنگاه فاتحانه به مصر بازگردد ، و مورد حمایت کامل نمایندگان امپراتوری بریتانیا قرار گیرد .

پس از ترک مصر در سال های 1879، سید جمال الدین اسدآبادی به عربستان رفت ، و بعد به هندوستان . پس از آن اسدآبادی و مدتی بعد محمدعبدو ، به پاریس مهاجرت کردند و آن جا بود که پر بارترین همکاری را آغاز کردند . در اواسط سال های 1880 بود که در پاریس شبکه ای را راه انداختند که پس از مرگ شان نیز به کار خود ادامه داد . در سال 1884 ، اسدآبادی و عبود نشریه ای هفتگی را به نام « همبستگی پایدار » منتشر کردند . این نشریه فقط هجده شماره منتشر شد ، اما تاثیر عمیقی از خود به جا گذاشت . اگر چه کدوری می گوید که نشریه همبستگی پایدار مورد حمایت محرمانه

دولت فرانسه بود ، اما منبع مالی آن به درستی روشن نیست . بنا به نوشته ی کدوری ، پس از آن که اسدآبادی در هندوستان تقاضا کرد مامور بریتانیا بشود و این تقاضا رد شد ، به دولت فرانسه رو آورد.⁽¹⁹⁾ سی.سی. آدامز که در سال 1933 کامل ترین بیوگرافی محمدعبدو را نوشته است ، می گوید : « نشریه همبستگی پایدار ارگان سازمانی مخفی به همین نام بود که به وسیله سید جمال الدین اسدآبادی و ترکیبی از مسلمانان هندوستان ، مصر ، شمال آفریقا و سوریه شکل گرفته بود و هدفش متحد کردن مسلمانان ، بیدار کردن آنان از خواب ، توجه دادن آنان به خطرهایی که تهدیدشان می کند ، و راهنمایی ایشان در جهت یافتن راه های مقابله با این خطرها بود.»⁽²⁰⁾ سید جمال الدین اسدآبادی ، هم چون این جامعه ی پان اسلامیک را در مکه سازماندهی کرد که هدفش ایجاد خلیفه ی واحد برای رهبری همه ی جهان اسلام بود . این که آیا اسدآبادی و عبدو در این دوره به ابتکار خودشان کار می کردند ، یا نه ، - به احتمال قوی - با همکاری لندن و پاریس امور را به پیش می بردند ، روشن نیست . اگرچه ، پس از آن دولت فرانسه بی درنگ جلو انتشار همبستگی پایدار را گرفت و اسدآبادی و عبدو راهی لندن شدند تا در باره ی بحران سودان بحث کنند و پیشنهاد طرح وحدت جهانی اسلام با بریتانیای کبیر را بدهند . این پیشنهاد ، درست در کشاکش شورش مذهبی - عشیره ای علیه بریتانیا در سودان داده شد . شورشی که رهبری کاریسماتیک آن با محمد احمد ، شیخ سودانی بود که ادعا می کرد امام زمان ، یا جانشین اوست و پیشرو یک قیام ناب اسلامی است . این جا ، دو تفسیر اسلامیسیم دچار تناقض می شوند . در تفسیر اول ، مهدی گراهای افسارگسیخته ، وحشی و خشمگین دست به شورشی می زنند که احساسات ناسیونالیستی در زبان مذهبی کمرنگ می شود . در نگرش سید جمال الدین اسدآبادی که تفسیری انگلیسی از اسلامیسیم است ، مهدی کهنه و بدوی و ناهنجار می آید . در سال

1885 ، لشکریان مهدی ، که خود را یاران پیامبر می دانند ، ژنرال معروف انگلیسی چارلزگوردون را شکست می دهند ، او را می کشند و خارطوم را می گیرند . به نظر می رسد که اسد آبادی برای حفظ اعتبارهای پان اسلامیک خود ، چاپلوسی مهدی را می کند ، اما به تقویت وابستگی های خود با حامیان بریتانیائی ادامه می دهد و پشت صحنه با شورشی های سودانی مخالفت می ورزد . اسدآبادی می نویسد : « من هم ، مثل هر انسان عاقل دیگری ، می ترسم که کاشتن تخم این نظریه (مهدیسم) و گسترش طرفدارانش ، لطمه ای به انگلستان و حقوق مصری ها بزند . » در بخش دیگری از این نوشته ، با عنوان « انگلستان در سواحل دریای سرخ » ، اسدآبادی تاکید می کند که « مهدی توجه ساده اندیشان را به خود جلب کرده است . » و در مقاله ای دیگر مطرح می کند که شورش مهدی گراها فقط باید با نیروئی مواجه شود که اسلام را به عنوان اساس سازمانی خود بپذیرد . سید جمال الدین اسدآبادی می نویسد : « با قدرت موعظه ی اسلامی ، جز با راه حل اسلامی نمی توان طرف شد ، و جز خود مسلمانان ، کسی نمی تواند با این مدعی در گیر شود و جلو رشد او را بگیرد . » (21)

به بیان دیگر ، اسدآبادی پیشنهاد می کند که آتش را با آتش و اسلام را با اسلام باید پاسخ داد . ظاهرا انگلیسی ها پیشنهاد اسدآبادی را جدی نگرفتند که این رویه ، باعث خشم او شد . با این حال ، محمدعبدو به لندن وفادار ماند . وقتی که راه شان جدا شد ، اسدآبادی به روسیه رفت و محمدعبدو راهی تونس ، در شمال آفریقا شد . از آن جا محمدعبدو « به صورت ناشناس و با نام مستعار ، به کشورهای بسیاری رفت و به تقویت انجمنی که با اسد آبادی برپا کرده بودند پرداخت » (22) پیام این دو ، دست کم به توده ها ، ناب ترین شکل طرح وحدت جهانی اسلام بود :

دین اسلام حلقه ای است که مسلمانان همه ی کشورها را با یکدیگر متحد می کند و هرگونه رد پای نژادی یا ملی را از اهمیت می اندازد ... مردم مسلمان ، روزگاری در امپراتوری با شکوهی یگانه بودند و دستاوردهای آموزش و فلسفه و علوم بود که همچنان باعث مباحثات مسلمانان است . برهر مسلمانی واجب است که برای حفظ و احیای اقتدار اسلام و قوانین اسلامی در همه ی سرزمین هائی که روزگاری مسلمان بودند ، بکوشد... تنها راه علاج این ملت ها آن است که به قوانین دین خود برگردند و همان گونه به انجام فرایض دینی بپردازند که در آغاز اسلام و روزهای خلفای اولیه می پرداختند... حاکمیت مقتدر برهمگان ، باید با قرآن باشد . (23)

این مفاهیم و رهنمودها را ، امروزه می توان به وفور و به طور عادی در دیگ جوشان اسلامیت ها پیدا کرد و از رساله های اخوان المسلمین ، یا بیانیه های القاعده در آورد . در سال های 1880 اما ، درکی تازه و انقلابی بود . در طول قرن ها ، مسلمانان نشنیده بودند که باید برای بازسازی جامعه بر مبنای روش های خلفای اولیه دعوا راه انداخت . پیام این فراخوان به نیروهای مسلح که در نشریه همبستگی پایدار در باب تجدید حیات قوانین اسلامی منتشر شد و به « همه ی سرزمین هائی که قبلا مسلمان بودند » اشاره دارد ، در واقع برای بازپس گرفتن ، یا دوباره به اشغال در آوردن اسپانیا ، اروپای مرکزی و سرزمین هائی که به دست مسیحی ها ، یا سایر ادیان افتاده اند ، حکم جهاد است . طرح و وعده ی این دعوا ، در جنگ جهانی اول برلارنس عربستان و دسته های اطلاعاتی او در مرکز مدیریت عرب قاهره مسلط شده بوده که لندن ، پس از مرگ اسدآبادی و عبود ، از آن استفاده کرد و مسلمان ها را برای ایجاد خلیفه گری جدید اسلامی فعال کرد . این خلیفه گری جدید اسلامی ،

باید زمینه های نابودی امپراتوری متزلزل عثمانی را فراهم می آورد و روسیه را تهدید می کرد .

محمدعبدو که پس از سفرهای مخفیانه ی سال های 1880 ، به مصر بازگشت ، ناظر بر اقدامات بریتانیا برای پراکنده کردن ناسیونالیست های مصری بود. در اواخر سال های 1880 ، عبدو بخت خود را با لرد کرامر حاکم بریتانیا در مصر آزمود . در 1888 ، به کمک لرد کرامر به مصر بازگشت و نخستین مقام دولتی ، از مقام های متعددی که به او محول شده بود ، را به عهده گرفت . محمد عبدو هم ، مثل سید جمال الدین اسدآبادی ، به آرامی از « فایده ی اجتماعی دین »⁽²⁴⁾ حرف می زد. کدوری در تحلیل مجموعه ی سخنرانی او در بیروت ، که به نام رساله منتشر شده است ، از جمله می نویسد : « کاملاً روشن است که ... صوفی سابق که در صورت ظاهر عالم دین بود ، درخفا مثل استادش متفکر آزاد بود. » در بازگشت به قاهره ، عبدو با لرد کرامر که مظهر امپریالیسم بریتانیا در مصر بود ، دوستی به هم زد . « بورن اولین بارینگ » نهال نظام قدرتمند و ستمگر بانکی خاندان بارینگ در لندن بود که در سال های 1870 کمیسر بریتانیائی اداره ی قرضه ملی مصر بود و بعد ذیحساب کل مصر شد . پس از آن که لندن شورش احمد عربی را در هم کوبید ، در سال 1883 به عنوان مامور بریتانیا و سرکنسول به مصر برگشت و تا سال 1907 حاکم واقعی کشور بود . عبدو و کرامر ، دوست و محرم راز یکدیگر شدند . یعنی یک اسلامیست نظامی و اشرافیت بنیانگذار امپراتوری بریتانیا که حامی او بود ، در رابطه ای سه جانبه با « بارینگ » . با حمایت کرامر ، محمدعبدو به سرپرستی کمیته ای برای سازماندهی مجدد الازهر گمارده شد . هم چون این ، سردبیر روزنامه رسمی مصر شد و در شورای قانون گذاری مصر قرار گرفت که در این سمت ، «عضو رده ی رهبری بود که نظریاتش در هر زمینه ای محترم

شمرده می شد . محمدعبدو ، رئیس مهمترین کمیته شورای قانون گذاری مصر بود . «(25)

سرانجام ، در سال 1899 ، دو سال پس از مرگ سید جمال الدین اسدآبادی ، محمدعبدو به عنوان مفتی مصر معرفی شد . در مقام مفتی ، محمدعبدو « در سراسر کشور مفسر عالی قوانین اسلامی (شریعت) بود و فتواها ، یا نظریات قانونی او ، در مورد هر مسأله ای که از او سؤال می شد ، حرف آخر را می زد . « (26)

این موقعیت ، ضمناً به او این قدرت را می داد تا بر امور مربوط به سرپرستی اوقاف نظارت عالی داشته باشد . (چنین موقعیتی را در ایران تحت اشغال اسلامی ها ، مرجعی به نام ولی فقیه دارد . - م)

با گسترش نفوذ محمد عبود در مصر ، سید جمال الدین اسدآبادی که به خاطر رد پیشنهادش به لندن برای برپا کردن وحدت جهانی اسلامی رنجیده خاطر شده بود ، چند سالی را در روسیه گذراند . بنا به قول کدوری ، سید جمال الدین اسدآبادی حداقل یک بار « گماشته و در نتیجه مامور روسیه بود . « (27)

بنا به گزارش ها ، اسدآبادی کوشید تا نظریه ی شعله ور کردن شورش در هندوستان ، قلب امپراتوری بریتانیا ، را به مسکو بفروشد . گزارش اطلاعاتی سال 1888 بریتانیا حاکی است که اسدآبادی « چشم انداز قیام در هندوستان را که منتظر اشاره ی روسیه بود ، به بعضی مقام های روسی قبولانده بود . « (28)

به نظر می رسد که روس ها متاع اسدآبادی را خریدند و او ، پس از نومییدی به لندن برگشت .

رابطه های اسدآبادی در لندن ، گوناگون بود . در دنیائی غوطه ور شده بود که گردابی از فکرها و اندیشه ها و مسلک ها بود . گردابی مرکب از ماسون ها ، عرفان مسیحی ی قرن های اولیه ی مسیحیت ، عرفان اسلامی ، صوفی گری ، و سایر تجربه های مذهبی و علوم الهی ، در ترکیبی از نویسندگان ، سیاحان و شرق شناسانی که شیفته ی به اصطلاح خاور نزدیک بودند . لندن در

اواخر قرن نوزدهم ، کوره ی گدازان فعالان مذهبی بود . آروزی دست یابی به نوعی هدف مقدس و ایجاد زمینه های وحدت نظری میان عقاید مختلف مذهبی ، نه تنها عده ای امپریالیست ، بلکه بسیاری از روشنفکران انگلیسی را در خود غرق کرده بود . اعتقاد به تلفیق عقاید مختلف مذهبی که برنخبگان غلبه کرده بود ، به موازات این اندیشه رشد یافته بود که مگر آئین مذهبی جدید و دستگاه عقیدتی دیگری پدید آید و بتواند در میان فرهنگ های سرزمین های امپراتوری بریتانیا ، وحدتی ایجاد کند . مذاهب تجربی ، که ریشه های بعضی شان به قرن نوزدهم بر می گشت ، متداول شدند و دریچه های حوزه ی سید جمال الدین اسدآبادی که نظریاتش رابطه عمیق تری با تصوف ، برادری صوفی ها ، فراماسونری و فلسفه ی شکاک داشت ، به روی همه ی این مسلک ها بازبود.

یکی از مهمترین رابطه های سید جمال الدین اسدآبادی در لندن ، با شرق شناس مشهور بریتانیایی « ادوارد کراویل براون » بود. ادوارد براون استاد دانشگاه کمبریج ، بخصوص در رابطه با ایران و مطالعات دینی ، پدر خوانده ی شرق شناسی قرن بیستم است که تا زمان مرگش در 1926 ، نه تنها بردانش پژوهان ، بلکه برسیاستمداران نیز تاثیرات شگرفی داشت . همان گونه که خواهیم دید ، ادوارد براون در دوران درگیری گسترده بریتانیا در خاورمیانه و در جریان جنگ جهانی اول ، معلم و دوست دو جاسوس و عامل عملیاتی بریتانیا ، « سنت جان بریجرفیلیبی » و «ت. ای . لارنس» (معروف به لارنس عربستان) بود . در سال های 1880 و 1890 ، مدام به جهان عرب ، ترکیه و ایران سفر کرد و مطالعات گسترده ای را روی جنبش های مذهبی ، صوفی گری و گروه های مرموز مذهبی که در خاورمیانه سربرآورده بودند ، انجام داد و در این امر تخصص یافت .

معلم ایرانی ادوارد براون ، میرزا محمد باقر بود . براون در باره میرزا باقر می نویسد : « در نیمی از جهان سر آمد بود ، مدام می آموخت و خوب می آموخت . شش زبان را کامل می دانست و به طور متوالی ، هم شیعه محمدی بود ، هم درویش بود ، هم مسیحی بود ، هم ملحد بود و هم یهودی . میرزا محمد باقر ، نوعی نظام دینی ساخته بود که خاص خود او بود .⁽²⁹⁾ خود او ، نام این مشرب را « اسلام – مسیحی گری » گذاشته بود . براون و میرزا باقر به هم نزدیک شدند و براون که از کارهای « ژوزف دوگابینو » کارشناس خارق العاده ی ادیان آسیای مرکزی الهام گرفته بود ، غرق در جنبش های مثل بهائی گری شده و شیفتگی او نسبت به این آئین عجیب و غریب ، روز به روز بیشتر شد . درست مثل آئین « اسلام – مسیحی گری » میرزا باقر ، بهائی گری هم آئین غیر متجانس و تلفیقی را که در ایران بنیان گذاری شده بود ، اما در دوردست های حيفا و نقاط دیگر نیز پاسدارانی داشت ، ترویج کرد . تا سال ها ، بهائی گری در خاورمیانه مورد سوء ظن قرار داشت . ذهن های شکاک رهبران سیاسی و مذهبی ، آنان را متهم می کردند که با ماسون ها و اطلاعات بریتانیا روابطی دارند . اما ، واقعیت این بود که بهائی ها آشکارا طرفدار انگلیسی ها بودند و پس از جنگ جهانی اول ، یکی از بنیانگذاران بهائی گری به نام عبدل بها ، به پاداش خدمت به شاه امپراتوری بریتانیا ، از بریتانیای کبیر لقب «سلحشور» گرفت . شاید بتوان گفت که ادوارد براون در غرب سرکرده ی تبلیغات برای بهائی گری بود ، و ظاهرا باور کرده بود که مقدر شده است جنبش بهائی نقش شکل دادن به آینده ی دین در خاورمیانه را داشته باشد .

سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبود ، هم با ادوارد براون در رابطه بودند ، هم با میرزا باقر و هم با جنبش بهائی . بنا به نوشته ی کدوری ، در زمانی که سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبود در

پاریس همبستگی پایدار را منتشر می کردند ، میان عبدو و میرزا باقر مباحثی در مورد دین و قرآن جریان داشت و اسدآبادی این روزنامه را برای رهبران جنبش بهائی در ستاد خاورمیانه ی آنان می فرستاد . در دوران اقامت اسدآبادی در ایران - و در جریان آن که از نزدیکان و صاحب منصبان شاه شد - ملکم خان ؛ پسر بنیانگذار انجمن فراماسون های ایران ، سال ها سفیر ایران در لندن بود . ملکم خان هم ، مثل اسدآبادی و میرزاباقر ، معتقد بود که « دین انسانیت » متحول و جهانی ، پیش شرط اقدام سیاسی در خاورمیانه ، بخصوص ایران است . اگرچه اسدآبادی هرگز دست از خطابه های خود در حمایت از قرائت بنیادگرا از اسلام برنداشت ، تحت تاثیر ملکم خان « انجمن عرب فراماسونری » را تاسیس کرد .⁽³⁰⁾ به نظر می رسید که اسدآبادی بوقلمون صفت ، معتقد است برای ساده دلان اسلامی و توده ها ، باید ترکیبی از اسلام ساده شده را تجویز کرد ، منتها بر آن بود که باید تلفیقی از اسلام جهانی براین بیان و جریان حاکم باشد .

با این حال اما ، دست کم در بخش هائی ، نقش اسدآبادی به پایان رسید . بیشترین سال های پایانی عمرش را ، با حمایت ملکم خان ، به عنوان یکی از نزدیکان و صاحب منصبان شاه (ناصرالدین شاه قاجار - م) ، در ایران گذراند ، اما موفق نشد عقایدش را به شاه و نخبگان ایرانی منتقل کند . شاه که از متوسل شدن اسدآبادی به آخوندهای ایران به تنگ آمده بود ، وارد عمل شد . « شاه ، سرانجام حریم مسجد را شکست و اگر چه در آن لحظات اسدآبادی در بستر بیماری بود ، او را دستگیر کرد و به مرز ترکیه فرستاد .»⁽³¹⁾ مدت ها اسدآبادی میان ترکیه و افغانستان و ایران ، در سال های 1890 ، دست به دست می چرخید و به قول کدوری « توجه اداره های امنیتی و اطلاعاتی را به خود مشغول کرده بود.»⁽³²⁾ در لحظات پایانی عمر اسدآبادی ، بریتانیا بار دیگر کفالت

او را به عهده گرفت : « در سال 1895 که اسدآبادی مقیم استانبول بود ، تقریباً دو سال پیش از مرگش ، متوجه شد که وارد لیست سیاه سلطان عبدالحمید شده و مورد تهدید اخراج به ایران قرار گرفته که حکم قتل او آن جا صادر شده بوده . پس ، از سفیر بریتانیا در خواست کرد تا از او به عنوان تبعه ی افغانستان حمایت کند » (33)

سفیر بریتانیا به اسدآبادی گذرنامه ای داد تا بتواند قلمرو سلطان را ترک کند . بعد ها اما ، مبلغ سیار وحدت جهانی اسلام ، دوباره به ترکیه برگشت و در سال 1897 بر اثر سرطان جان سپرد . ادوارد براون ، در کتاب کلاسیک « انقلاب ایران » که به سال 1910 منتشر شد ، سید جمال الدین اسدآبادی را بسیار برجسته کرد و نوشت که او ، پس از مرگش نیز تداوم خواهد داشت .

لرد کرامر اما ، به عنوان فعال ترین امپریالیست ، شاید حرف آخر را ، پس از مرگ سید جمال الدین اسدآبادی و محمدعبود ، نخستین نسل طرفدار احیای اسلام گرائی ، در باره آنان زده باشد . « این دو ، گمراه تر از آن بودند که بتوانند مدتی طولانی با مسلمان های محافظه کار دوام بیاورند . آنقدر هم اروپائی نشده بودند که در تقلید روش های غربی موفق باشند . نه برای مسلمان ها لقمه ی دندان گیری بودند ، نه برای اروپائی ها . » لرد کرامر تاکید می کند که پان اسلام اسدآبادی و عبود ، تجربه ای نا موفق و کتابی بسته بود که نیاز به بازنگری اساسی داشت . طنین فراماسونی و مدرنیسم جهانی در مشرب این دو ، آن گونه با موضوع فراخوان به بازگشت به اسلام ناب قرن هفتم در نیامیخته بود که بتواند باعث بیعت روحانیون ، یا نوگرایان شود . پس از مرگ اسدآبادی و عبود اما ، روزنامه نگاری به نام رشید رضا که بنیانگذار نشریه ی « فانوس دریائی » بود ، عقاید شان را حفظ کرد . فانوس دریائی ، با پی گیری و تبلیغ مستمر آن عقاید ، توانست اندیشه های آنان را وارد سلفیه ی مصر و اخوان المسلمین کند . در این دو بستر بود که اندیشه های این دو ، خاک

حاصلخیز بیشتری پیدا کرد. در عین حال، انگلیسی‌ها در مرحله‌ی دوم سیاست استعماری خود، ابهام نظریه‌ی اسلام‌گرائی تندرو را در خاورمیانه کاهش دادند و به ایجاد وهابیسیم عربستان سعودی رسیدند.

اخوان عبدالله فیلبی

از 1899 تا عواقب جنگ جهانی اول، بریتانیای کبیر برای انجام قابل‌تامل‌ترین شطرنجی که تا کنون بازی کرده است، کفش و کلاه کرد. امپراتوری عثمانی، بیمار قرن نوزدهم اروپا، سرانجام در حال جان دادن بود. ایجاد نیروی دریائی امپراتوری بریتانیا، راه‌های آهن، و بالاخره توسعه موتوره‌های جدید و اتومبیل، نیاز سیری ناپذیری به نفت داشتند.

علیرغم رشد تکراس، رومانی و باکو به عنوان مراکز تولید نفت، طراحان سیاست امپراتوری دریافتند که ایران و عراق و مناطق عربی، ثروت نفتی کلانی دارند. امپریالیست‌های بی‌کله، جنوب غربی آسیا را صفحه شطرنج غول‌پیکری دیدند و بر آن بودند تا بازی در آن را ادامه دهند. بازی لندن این بود تا حرکت را برای حفظ وفاداری مسلمانان جهان به پیش ببرد، اما نه به قصد بیداری جهان اسلام و پیشرفت نخبگان مسلمان، بلکه با هدف جذب حکام مستبد و مردم ساده لوح این مناطق.

در حالی که فرانسه در خاورمیانه به موضع دفاعی افتاده بود، بریتانیائی‌ها ناچار بودند همزمان با سه قدرت دیگر طرف حساب شوند. روس‌ها که بی‌رحمانه از شمال فشار می‌آوردند، یکی از این سه قدرت بودند. آلمانی‌ها که در فرمانروائی قیصر قدرت جهانی خود را توسعه می‌دادند، سفت و سخت به ترک‌ها چسبیده بودند و

نقشه داشتند که خط آهنی از برلین تا بغداد بکشند . و ترک ها که شمع امپراتوری شان در حال خاموشی بود ، هنوز مفری برای ادامه ی حیات داشتند که وجود خلافت در استانبول بود . این خلیفه گری ، دست کم می توانست ادعا کند که هنوز مرکز پیوند سنی های ارتدوکس جهان است .

لندن ، سفت و سخت مهار هندوستان را (که البته پاکستان مسلمان امروزی را هم شامل می شد) در دست داشت ، و البته باید سپاسگزار لرد کرامر می بود که مصر و کانال سوئز را به عنوان شاهراه حیاتی هندوستان قفل کرده بود . ضمناً ، بریتانیایی ها تاثیر تعیین کننده و سلطه گرایانه ای بر افغانستان و ایران داشتند . این مناطق را ، انگلیسی ها با سرزمین هائی ؛ از قبرس بگیرد تا افریقای شرقی و عدن ؛ که می توانستند به موقع در تسلط قدرت بر خلیج فارس موثر واقع شوند ، محاصره کرده بودند . در ادامه بازی شطرنج برای قبضه ی عراق و عربستان بزرگ ، انگلیسی ها باید قدرت کافی برای مقابله با کنترل ترکیه بر مناطق وسیع مرزهای شنی را می داشتند .

نخستین قدم برای به ثمر رساندن این شاهکار امپریالیستی ، ایجاد اتحادی میان پادشاهی بریتانیا ، شاه آینده ی عربستان سعودی و جنبش اسلامی وهابی بود که این جنبش ، دیرگاهی پیش از آن به وجود آمده بود . برای این که متوجه شویم چگونه اتحاد بریتانیا - سعودی توسعه یافت ، اول باید به قرن هجدهم برگردیم ؛ به زمانی که توافق و روابط حسنه ای میان السعود - خاندان سلطنتی آینده - والشیخ - خاندان وهابی ی اسلامیست ها - به وجود آمد و قوت گرفت .

در میانه ی قرن هجدهم ، واعظ مسلمان سیاری که نوع عربی ی « المرگنتری » بود ، شروع کرد به دور زدن شبه جزیره عربستان و خطه ی هلالی شکل و حاصلخیزی که از مکه و مدینه تا واحه های « الها » در شرق بصره ، بغداد و دمشق را شامل می شد . محمدابن عبدالوهاب ، متولد 1703 ، اقامت متمرکز درجائی

نداشت و با مراکز روشنفکری جهان عرب در رابطه بود. عبدالوهاب که جنبه ی آتش و گوگرد از تفسیر اسلامی را همه جا پخش می کرد، می غرید که مسلمانان باید ذهن خود را از هر آنچه پس از پیامبر در هزار سال پیش از آن تاریخ یاد گرفته اند، پاک کنند. این پدیده، در حکمت قدیمی، جنبش احیای مذهب بود که پیروان بسیار شیفته ای داشت. این پیروان، با اشاره ی عاملان سازماندهی عبدالوهاب، در چشم به هم زدنی چادرها را از این جا بر می چیدند و جای دیگر برپا می کردند.

مهمترین کسی که به آئین عبدالوهاب در آمد، محمد ابن سعود بنیانگذار سلسله ی السعود بود. ابن سعود که خود را تفسیر مجسم محمد پیامبر اسلام در قرن هجدهم تلقی می کرد، به همان شیوه ی محمد خود را موظف می دید که سرزمین هائی را برای اسلام بگشاید و آئین خود را به ملت های مغلوب تحمیل کند. در اعمال زور برای تحمیل عقیده، عبدالوهاب و ابن سعود و پیروان شان، دست به قتل عام مخالفان خود می زدند و شهرها و مسجدها و گنبدهاشان را ویران می کردند.

عبدالوهاب را معلم، یا به زبان عربی « شیخ » می خواندند و از آن پس، زاد و ولد عبدالوهاب را نیز « شیخ » می نامیدند. (34) وحدت خاندان های السعود و الشیخ، سر انجام در سال 1920 به تشکیل دولت سعودی ره برد. با این حال، از سال های 1700 تا سال های 1920، سعودی ها مکررا دولت تشکیل دادند که در جریان این فراز و نشیب ها، بارها به وسیله ی امپراتوری عثمانی که قدرت جهانی داشتند و کمتر از آنان فناتیک بودند، یا به وسیله ی هم پیمانان مصری و رقبای ایشان در قبایل عرب، در هم شکسته شد.

گزارش های قالبی در مورد ایجاد وهابی گری، معمولاً به ما می گویند؛ و اغلب با ادای احترام به ایشان هم می گویند، که وهابی ها اصلاح طلب و تجدد خواه بودند، یا آنان بودند که شبه جزیره

عربستان را حول توحید (یکتا پرستی) متحد کردند . (پیروان این آئین ، عنوان وهابیسلم را نوعی توهین به خود تلقی می کنند و ترجیح می دهند که ایشان را بنا به تعبیر وحدت با خدا ، موحدین بنامند.)⁽³⁵⁾ وهاب را ، اغلب متفکری قلمداد کرده اند که کار فلسفی و تفسیر او از قرآن ، نوعی بدعت گذاری بود . واقعیت امر اما ، چنین نیست . حمید الگر ، مولف کتاب نقدی بر وهابگیری ، اشاره می کند که صحرای عربستان و جریان الهیات عبدالوهاب ، با همدیگر وجه مشترک دارند. « به نظر می رسد که طبیعت خشک و بی حاصل صحرای عربستان ، همواره در تاریخ فکری آن منطقه انعکاس مستقیم داشته است . »⁽³⁶⁾ و تاکید می ورزد که « این وجه اشتراک در تراوش فکری و نتیجه ی کار محمد ابن عبدالوهاب ، به طور وضوح وجود داشته است . » الگر می گوید « کار های عبدالوهاب ، همان صورت سطحی و ساده شده ی حرف های پیامبر اسلام است و به ندرت در آن تفسیر یا توضیح اضافه ای مشاهده می شود . یا نه ، اصلا مشاهده نمی شود . حتی متولیان وهابی گری که نگرشی انحرافی نسبت به عبدالوهاب دارند « از بی اهمیت بودن اثر او گیج شده اند . »⁽³⁷⁾ به هر صورت ، به خلاف آنچه می گویند ، عبدالوهاب متفکر بزرگی نبود .

اما محمد ابن عبدالوهاب استاد فرود آوردن صاعقه ی جدل بر مسلمانان معتدل بود ؛ آنان را متهم به ترک اسلام می کرد ، به ایشان تهمت می زد که مرتد و ملحد شده اند و حتی اتهاماتی بدتر از این به آنان وارد می کرد . با پیوستن نیروهای جنگنده وهابی و السعود ، ارتش قدرتمندی پدید آمد که قرن ها کین توزانه به قتل و غارت مرزهای عربی پرداخت . به قول یکی از نویسندگان انگلیسی قرن نوزدهم ، ایشان چنان زشت کردار بودند که در سرزمین های مغلوب « قتل عام را به غارت ترجیح می دادند. »⁽³⁸⁾ کشتار وهابی ها ، هرگز پایانی نداشت . در سال 1700 ، وحدت نظری و عملی

وهابی - سعودی « در سراسر عربستان شروع کرد به کشتار و غارت ». مرحله ی اول قتل عام و چپاول در عربستان مرکزی اتفاق افتاد ، بعد نوبت رسید به جنوب عربستان و بخش هائی از یمن ، و سرانجام به ریاض و حجاز. (39) در سال 1802 به کربلا شهر مقدس شیعیان واقع در عراق کنونی هجوم بردند ، اغلب ساکنان شهر را کشتند ، گنبد مقبره ی بنیانگذار شیعه را در هم کوبیدند ، و « اموال مردم ، سلاح ها ، لباس ها ، فرش ها ، طلاها ، نقره ها و نسخه های گران بهای قرآن را به غارت بردند.» (40) در واقع ، « وهابیسم به خراب کردن گنبد های مقدس معروف است » (41) گنبد های مکه را نیز ، در اوائل قرن نوزدهم در هم کوبیدند (این عمل ، امروزه نیز همچنان ادامه دارد . عربستان سعودی ، در یوگسلاوی سابق نیز تغییرات شدیدی در امکانه اسلامی به وجود آورد . جان اسپوسیتو می نویسد « به عوامل عربستان سعودی این مسئولیت محول شده بود تا بسیاری از مساجد ، کتابخانه ها ، مدارس آموزش قرآن و قبرستان های قدیمی در بوسنی و کوسوو را به این دلیل که معماری عثمانی ، تزئینات ، نقاشی های روی دیوار و سنگ قبرهاشان منطبق با منطق زیبایی شناسی وهابی نبود ، خراب ، یا بازسازی کنند . » (42)

وقتی قدرت خراب کنندگان گنبد در عربستان توسعه یافت ، در نهایت با بریتانیای کبیر رابطه زدند . زمانی که یک سرهنگ انگلیسی با مقر سعودی ها در ریاض ؛ شهر خواب آلود صحرا که رفته رفته تبدیل به پایتخت عربی شد ، رابطه برقرار کرد ، پیوندهای انگلستان در نیمه ی قرن نوزدهم با السعود آغاز شد . بنا به گزارش حمید الگر « نخستین تماس در سال 1865 صورت پذیرفت و از آن پس بود که کمک های مالی بریتانیا به جیب های خانواده سعودی سرازیر شد و هرچه جنگ جهانی اول نزدیک تر می شد ، رقم این کمک ها نیز افزایش می یافت . » (43)

در سال 1899 ، لرد کارتسون نایب السطنه ی وقت بریتانیا در هندوستان ، قیمومت کویت را هم هموار کرد و روابط لندن با السعود و وهابی ها وارد مرحله ی جدی تری شد . بریتانیا از السعود که سخت درگیر بودند تا خود را به همه ی عربستان تحمیل کنند ، دعوت کرد که در کویت ؛ امارت کوچکی در جنوب بصره که به طور فزاینده ای تبدیل به یکی از مراکز قدرت بریتانیا می شد ، پایگاهی برپا کنند. (44) درست سه ماه پس از آن بود که السعود به کوشش نهائی خود برای سلطه ی کامل بر شبه جزیره عربستان دست می زد . بنا به گزارشی « امیر کویت ، ابن سعود را که آن زمان فقط بیست و یک سال داشت ؛ اعزام کرد تا ریاض را از طایفه ی رشید که طرفداران عثمانی ها بودند ، باز پس گیرد . » (45) ریاض در سال 1902 به دست ابن سعود گشوده شد ، و این ، در خلال دورانی بود که ابن سعود انجمن مخوف برادری را که عرب ها به آن اخوان می گویند(46) ، تاسیس کرد. ابن سعود جنگجویان « بادیه نشین » را انتخاب کرد ، از آنان متعصبان مذهبی غیوری ساخت و روانه میدان جنگ شان کرد . در سال 1912 ، تعداد اعضای انجمن برادری (اخوان) به یازده هزار رسید . در این زمان بود که ابن سعود بر مرکز و غرب عربستان مسلط شد .

از سال 1899 تا وقوع جنگ جهانی اول ، شایعات وجود نفت در خاور میانه ، به واقعیت تبدیل شد . نخستین قرار دادهای واگذاری امتیاز بهره برداری از نفت – واقعا یک طرفه – و در جریان معاملات امپریالیستی ، میان دلالان نفتی ی تحت حمایت ناوهای کوچک توپدار و کشورهای ملوک الطوائفی ضعیف و سران افسون شده ی قبایل ، به امضا رسید . ناگهان ، خلیج فارس تبدیل به منطقه ای استراتژیک شد . در نظر بریتانیای کبیر ، مناطق عربی و خلیج فارس ، حلقه ی واحدی از یک زنجیر بودند که در دو لنگرگاه امپراتوری ، کانال سوئز و هندوستان را به هم وصل می کردند . رفته

رفته ، آن روی سکه حقیقی تر به نظر رسید : سوئز و هندوستان ، به طور فزاینده پایگاهی به نظر رسیدند که بریتانیا می توانست با استفاده از آن ها ، از منافع در حال جوانه زدن نفتی در جنوب ایران ، عراق و خلیج فارس ، حفاظت کند . ویلیام شکسپیر ، از عالی رتبه های انگلیسی که به میمنت و مبارکی چنین نامیده شده است ، نخستین گماشته ی سیاسی بریتانیا در کویت بود که یکی از ماموران رابط بریتانیا با السعود بود و نخستین قرارداد رسمی انگلستان و عربستان سعودی ، در سال 1915 ، به کوشش او بسته شد . این ماموران ، در تاریخ سیاسی بریتانیا پرآوازه اند . ویلیام شکسپیر که ماموریت خود را با موفقیت انجام داده بود ، در درگیری السعود با عشیره رقبیش الرشید که در صحرا رخ داد ، کشته شد . مامور سیاسی بریتانیا ، طرف السعود بود . اما قراردادی را که او طراحی کرد ، سال ها پیش از آن که کشوری به نام عربستان سعودی تشکیل شود ، لندن و عربستان را به هم پیوند داد . « بریتانیا ابن سعود را به عنوان حکمران « نجد » ؛ مشروط بر آن که استقلالش مورد حمایت بریتانیا باشد ، پذیرفته بود . بنا براین ، در بازگشت از جنگ با عشیره الرشید ، ابن سعود تعهد داد که تابع رهنمودها و سیاست های انگلستان باشد.» (47)

با وقوع جنگ جهانی اول در سال 1914 ، بریتانیای کبیر موقعیتی طلایی پیدا کرد تا ترکیه را به طور کلی از عربستان بیرون براند . همزمان با متزلزل شدن امپراتوری عثمانی ، دو گروه انگلیسی ، دو جریان متفاوت را مورد پشتیبانی قرار دادند ، و درعین حال ، در مقابل یکدیگر صف آرائی کردند : بازیگرانی را در صحنه ی مناطق لم یزرع ، و نقش آفرینان دیگری را در امتداد صحرای شبه جزیره عربستان .

نخستین گروه را « هری سنت جان بریج فیلیبی » هدایت می کرد . فیلیبی مامور عملیاتی بریتانیا بود که به خوبی در موضوع فایده ی سیاسی عقاید دینی ، آموزش دیده بود . استادش هم ادوارد براون

بود. فیلیپی محصول معتبرترین مدارس انگلستان بود که از آن جمله می توان از وست مینستر؛ که شاگرد ممتازش بود، کالج ترینیتی و کمبریج؛ که در آن شاگرد ادوارد براون بود، نام برد. (48) در آغاز قرن بیستم، کمبریج از مراکز آموزش معماران امپراتوری بود و فیلیپی در این دانشگاه با بهترین و زیرک ترین شاگردان هم دوره بود. فیلیپی که در روابط کلیسا و دولت در انگستان ساخته شده بود و آشنائی صمیمانه ای با نهاد وابسته به کلیسای انگلیسی داشت، خدانشناسی بود که در ظاهر شدیداً موضوع تأثیر مذهب بر سیاست را می ستود. بر این مبنا، فیلیپی باور مذهبی را از هر عامل دیگری در این رابطه موثرتر می پنداشت و می گفت «این عامل، چندان قوی است که در مقابل هر نیروی مخالفی، قدرتمندانه مقاومت می کند» (49) فیلیپی در دانشگاه کمبریج، فلسفه، زبان های شرقی و حقوق مدنی هندوستان را خواند و پس از آن وارد خدمات اجتماعی هندوستان شد. او - که بعدها ریاکارانه وانمود می کند تغییر دین داده، مسلمان شده و نام عبدالله بر خود نهاده است -، تعلیمات ادوارد براون را به عنوان کارگزار درجه ی دوم با خود به هندوستان می برد، پس از آن، با همان آموزش ها به عربستان می رود و به عنوان رابط بریتانیای کبیر و ابن سعود، جانشین ویلیام شکسپیر می شود.

در حالی که گروه فیلیپی؛ از مرکز بریتانیا در هندوستان، از السعود حمایت می کرد، رقبای دوستانه ی این گروه در اداره امور عربی بریتانیا در قاهره متمرکز بودند. این اداره، یکی از واحدهای اطلاعاتی بریتانیا بود که از ت. ا. لارنس (لارنس عربستان) پشتیبانی می کرد. اداره امور عربی، حامی حسین حاکم مکه، رئیس خاندان هاشمی و پسرانش عبدالله و فیصل بود. اینان، فرمانروایان حجاز و ایالات غربی عربستان بودند که مکه و مدینه را نیز شامل می شد. در همان حال، السعود بر عربستان مرکزی و ریاض که امروزه پایتخت سعودی است، مسلط بود. بعدها البته، السعود همه ی

عربستان را فتح می کند و نام خاندان خود را بر آن می نهد : (عربستان سعودی .) فرزندان هاشمی ، عبدالله و فیصل ، که جنگ را به سعودی ها باخته بودند ، جا به جا می شوند و به پادشاهی دو ملت دیگر گمارده می شوند که خط مرزی کشورهاشان را هم وینستون چرچیل ترسیم می کند : عبدالله می شود پادشاه اردن و فیصل می شود پادشاه عراق .

هر دو مورد ، یعنی سعودی ها و هاشمی ها ، با نقشه ی انگلیس بود که اسلام را به حرکت در آورند . هاشمی ها لاف می زدند که نسب ایشان مستقیماً به محمد پیامبر می رسد . این ادعا را ، جریان های دیگری هم که در قرن گذشته می خواستند به حکومت برسند ، داشتند . بدیهی بود که به نظر بریتانیایی ها ، هاشمی ها مدعیان بالقوه ی طرفدار آن ها برای ایجاد خلافت اسلامی در مکه می آمدند . سعودی ها که با جنگجویان وهابی به حرکت در آمده بودند ، به نظر انگلیسی ها نیروی ضربتی اسلامی بودند که می توانستند برای سلطه ی بریتانیا بر سواحل غربی خلیج فارس ، بسیار کارساز باشند .

در آغاز قرن بیستم ؛ پیرامون 1916، به نظر می رسید که هاشمی ها قدرت بیشتری دارند . به خاطر موقعیتی که به عنوان متولیان مکه و مدینه داشتند ، بریتانیا برآن بود که حسین و پسرانش می توانند مسلمانان را از شمال آفریقا ، تا هندوستان ، در چنبره ی آنان قرار دهند . در همان زمان ، عثمانی های متزلزل ، کوشش می کردند نفوذ خود بر مسلمانان جهان را حفظ کنند . ولی انگلیسی ها عثمانی ها را از هر سمت محاصره کرده بودند و سعی می کردند از وفاداری مسلمان ها به عنوان نیروئی علیه ترک ها استفاده کنند . این ، سیاستی بود که به وسیله گروه خاور میانه ای لندن تنظیم شده بود . آشپزهای این دست پخت ، عبارت بودند از : « لرد کارتسون » وزیر امور خارجه ی فوق امپریالیست و فرماندار پیشین هندوستان ، «رابرت سیسیل » از اشراف زادگان ناب و پسر عموی او ،

«آرتورلرد بالفور» که با «رات شیلد»، فلسطین را به یهودیان وعده داده بودند، «مارک سیکس» رئیس ریاکار اداره خارجی بخش خاورمیانه، و «دیوید جرج (دی. جی) هوگارت» رئیس اداره عربی و نویسنده‌ی کتاب «نفوذ عربستان»، که هم باستان شناس بود، هم شرق شناس و هم سرپرست موزه کمبریج. بعد ها، چرچیل، «آرنولد توین بی» و سایر جلوداران امپریالیسم بریتانیا هم به ایشان پیوستند.

«لارنس» در ترسیم این سیاست می نویسد:

اگر سلطان ترکیه از بین برود، خلافت برای حفظ هماهنگی اسلام باید به خانواده‌ی پیامبر منتقل شود که نماینده‌ی کنونی آن، حسین حاکم مکه است. فعالیت‌های حسین، برای ما سودمند است، برای آن که بر اساس مقاصد فوری ما حرکت می‌کند، باعث درهم شکستن بلوک اسلامی و تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی می‌شود و کشورهایائی را که او قبضه خواهد کرد، برای ما همان قدر بی‌آزارند که ترکیه. اگر این سیاست درست اجرا شود، کشورهای عربی در شرایط سیاسی‌ی شطرنجی باقی خواهند ماند. یعنی بافت و بستری خواهند شد از حسادت و سوء ظن که قابلیت به هم پیوستن نخواهد داشت، اما، ضمناً، همیشه آماده خواهد بود که در مقابل نیروی خارجی متشکل شود.

این طراحی سیاسی، بسیار ساده می‌نمود. هاشمی‌ها، به اتفاق آدمکشان مزدور، و رویای شیرین عرب‌هائی که به رهبری لارنس در بسترش خواهند تاخت تا خود را از حاکمیت ترک‌ها آزاد کنند، صحنه‌ی شورش ضد عثمانی را آرایش می‌دهند. پشت صحنه‌ها، بریتانیا می‌کوشد با هدف ایجاد کشور یهودی طرفدار خود در فلسطین، و با حاکمیت هاشمی‌ها بر کشورهای کنونی سوریه،

لبنان، عراق، اردن و حجاز در امتداد ساحل غربی عربستان، اتحادی میان هاشمی‌ها و صهیونیست‌ها به وجود آورد. مرکز وحدت این‌ها همه نیز، مکه و خلافت عربی تحت امر بریتانیا خواهد بود. البته مصر و سودان نیز در اردوگاه بریتانیا باقی خواهند ماند.

در عین حال، فیلیبی در جناح شرق کار می‌کرد. «سر پرسی کوکس» نماینده‌ی سیاسی اداره امور هندوستان در خلیج فارس که توان بالقوه‌اش در حال بروز بود، مردی بود که مسئولیت کوشش‌های بریتانیا برای حفظ قلمرو گران‌بهای نفتی را به عهده داشت. فیلیبی؛ که آن زمان موقعیت اداری درجه دوم داشت، با کوکس و کاشف افسانه‌ای و جاسوس عالی‌رتبه گرتروود بل، شناخت کاملی نسبت به چگونگی قبایل عرب و شجره‌نامه‌ی آنان داشت و، در عین حال، متخصص زبان‌شناسی عرب بود. این همه، باعث شده بود که او عضو اساسی گروه فیلیبی را به ماموریت ملاقات با ابن سعود اعزام کرد. در حالی که لندن دست اندرکار بود تا مکه‌ای‌ها را در بخش‌های غربی عربستان به مصاف ترک‌ها بفرستد، فیلیبی مامور شد که السعود را علیه جنگجویان دیگری که ال‌رشید بودند، به حرکت در آورد. بخت یار الرشید نبود و در مناطق غربی عربستان با ترک‌ها هم پیمان شده بود.

از آغاز ژانویه 1917، بریتانیا برای ابن سعود ماهیانه پنجهزار پوند مقرری تعیین کرد که مامور پرداختش فیلیبی بود.⁽⁵⁰⁾ پس از آن، گاهی به صورت پیوسته و گاه گسسته، فیلیبی دلال بریتانیایی ابن سعود بود و در ده‌ها مورد با او ملاقات کرد. در سال 1919، فیلیبی پسر چهارده‌ساله ابن سعود را، که ملک فیصل پادشاه آینده‌ی عربستان سعودی بود، با خود به لندن برد. در این سفر، پسر ابن سعود با ادوارد براون استاد فیلیبی و «ویلفرد ساون بلانت» که شاید در راس طرفداران پان‌اسلام انگلیسی قرار داشت، ملاقات کرد.

بریتانیا در کار بود تا نقشه ی خاور میانه را تغییر دهد و خلیفه گری جدیدی برپا کند . البته بریتانیای کبیر با حفظ مختصات قدرت امپریالیستی خود ، به عنوان بازیگر اصلی در منطقه باقی می ماند . سیاست ایجاد اتحاد میان عرب ها و صهیونیست ها اما ، آن گونه که انتظار می رفت کامل عمل نکرد . عراق برای سربازان انگلیسی مشکلات کشنده ای ایجاد کرد . از این گذشته ، فرانسوی ها اصرار داشتند که دست بریتانیا را از سوریه و لبنان کوتاه کنند و ، بلشویک ها روسیه را گرفته بودند و جزئیات توافق های محرمانه ی بریتانیا و فرانسه را افشا کرده بودند که این عمل ، لندن را سخت بر آشفته بود . و بدین گونه بود که لندن بیشترین سرمایه گذاری را روی هاشمی ها کرد . در نتیجه ، لژیون ابن سعود مثل توفان در عربستان به حرکت درآمد و هرچه را سرراهش بود ، فتح کرد ؛ از جمله حجاز را که قلمرو کوچک حسین بود . گرترود بل که ظاهرا از عراق می گوید ، اما به مجموعه ی سیاست خاور میانه ای بریتانیا نظر دارد ، می نویسد ، « این جا ، ما اشتباه بزرگی کردیم . » (51)

فیلیپ هنوز و همچنان در خدمت بریتانیا بود و روابط خود با السعود را حفظ کرده بود . این رابطه چندان عمیق بود که حتی به نظر می رسید ابن سعود مهیب و آدم کش های بیابانی او اخوان را ، در حد پرستش می ستاید . او خود می نویسد :

عرب دموکرات است . بزرگ ترین و قدرتمند ترین حکمفرمای امروزی نیز ، دلیل آن است . ابن سعود ، برگزیده ی مردم خویش است و نیروی او ، بر آمده از این واقعیت است که بیست سال زبان حال مردم خود بوده و آرزوها و خواسته های آنان را به عمل در آورده است . (52)

اگر چه فیلیبی همواره قیافه ی طرفدار و حامی دموکراسی و جمهوریت را به خود می گرفت ، هرگز دست از پشتیبانی ی خاندان درنده ی السعود بر نداشت . (53)

حتی سرسخت ترین امپریالیست های بریتانیائی ، از جمله «دی . جی هوگارت» ، السعود و بخصوص جنگجویان وهابی معروف به اخوان را ، نا مطلوب ارزیابی می کردند . زندگینامه نویس فیلیبی می گوید : « به نظر مردی مثل هوگارت ؛ با آن همه تجربه از اسلام در هندوستان ، مصر ، سوریه ، ترکیه و حجاز نیز ، مبلغان مذهبی ابن سعود به نام اخوان ، تهدیدی خطرناک بودند و وهابی گری کیشی خشک اندیش بود که خوشایند جهان اسلامی نبود . » (54)

در فتوحات سال های 1920 ، عربستان سعودی های «دموکرات» فیلیبی ، چهارصد هزار کشته و زخمی از خود به جا گذاشتند ، چهل هزارتن را اعدام کردند و بنا به تفسیر جامد و بی رحمانه ی خود از قوانین اسلامی ، دست و پای سیصد و پنجاه هزارتن را قطع کردند. (55) نتیجه ی جنگ های ویرانگری که به پیروزی اخوان برای سلطه ی سعودی ها بر عربستان انجامید ، زنجیره ی محکمی از کشورهای ضعیف و مستعمره ، از مدیترانه تا هندوستان ، برای بریتانیا بود . حتی زمانی هم که کشور سعودی تاسیس شد ، اخوان خون آشام ، مثل شمشیر دولبه ، بخشی با لندن بود و بخشی با عرب ها. یکی از دوستان لبنانی سعودی ها ، اخوان را چنین تعریف می کند : « امروز شمشیری هستند در دست شاهزاده ، فردا خنجر می خواهند شد بر پشت او. » (56) حسین ، حاکم مکه ، که تحت الحمایه ی بریتانیا بود ، از لندن درخواست کرد تا ابن سعود را مجبور کنند اخوان را خلع سلاح کند. حسین در سال 1918 در نامه ای رسمی به مامور بریتانیا در جده نوشت : « آنچه برای من بیش از هر مساله ای اهمیت دارد ، این است که دولت فخیمه ی ملکه باید ابن سعود را وادارد تا پدیده ای را که اخوان می نامند و جامعه ای

سیاسی در ردای مذهب است ، منسوخ و متفرق کند . « بریتانیا ، با خونسردی این درخواست را رد کرد . (57)

ابن سعود سعی می کرد وانمود کند که اخوان نیروئی مستقل است ، اما انگلیسی ها می دانستند که واقعیت چیز دیگری است . یکی از مقام های بریتانیائی ، در سال 1920 تلگرامی به این مضمون فرستاد که « ابن سعود نمی خواهد دانسته شود که او خود پایه ی اخوان است و این خود او است که آنان را برای مقاصد خود تغذیه و راهنمایی می کند . » مساله ی دیگری که امروزه احمقانه به نظر می رسد ، این بود که به مقام های بریتانیائی اخطار داده شده بود که اخوان را بلشویک ها تحریک می کنند! (58)

دست کم به لحاظ نظری ، ابن سعود هنوز امکان این انتخاب را داشت تا کشوری سکولار برپا کند که در آن اسلام بنیاد گرا نقش رسمی نداشته باشد . اما در تاثیر جنبش آنی وحدت با وهابی ها و اخوان ، به آن سمت رانده شد .

« پرسی کوکس » مقام موزی و حيله گر بریتانیائی می

نویسد:

در اواخر 1915 ، یا اوائل 1916 ، ابن سعود متوجه شد که اخوانیسم به طور کامل امور نجد را قبضه کرده است . و دریافت که دو راه بیشتر ندارد : یا باید حاکمی غیر دینی باشد و اخوانیسم را در هم بکوبد ، یا رهبری روحانی وهابیسم جدید را به عهده بگیرد ... سرانجام ، برای آن که مبادا گزندی ببیند ، نظریه ی دوم را قبول کرد. (59)

اسلام بنیاد گرائی را که ابن سعود به قدرت رساند ، در تاسیس عربستان سعودی نقش اساسی داشت . او ، از اسلام دست افزاری ساخت تا وفاداری های قبیله ای را از بین ببرد ، و وفاداری به

وابستگی های مذهبی را به جای آن بنشانند . جان. اس. حبیب ، می نویسد : « اتکای خانواده در جامعه ی قبیله ای صحرا ، به امنیت ، هویت و مشروعیتی بود که وابسته به حوزه ی محدود خود بود . دست شستن از این مختصات ، کار ساده ای نبود . این ویژگی ، به ابن سعود کمک کرد تا بتواند به جای حفاظت ، امنیت و هویتی که آنان با ترک قبیله ی خود از دست داده بودند ، اخوت اسلامی را که همه را دعوت به هجرت⁽⁶⁰⁾، یا بازگشت به اسلام می کرد ، بنشانند.»⁽⁶¹⁾

گرد و خاک جنگ جهانی اول که فرو نشست و کنفرانس های گوناگون جهانی برای تعیین مرزهای کشورهای خاورمیانه تشکیل شد و امپراتوری عثمانی از هم پاشید ، بریتانیا در منطقه سلطه ی کامل یافت و ابن سعود بر بخش اعظم عربستان مسلط شد . به روایت فیلیبی ، نیروی اخوان ابن سعود در سال های 1920 به پنجاه هزارتن رسید.⁽⁶²⁾ در سمت دامنه های غربی ، در حجاز ، هاشمی ها هنوز حاکم بودند ، اما عمرشان رو به زوال بود . در سال 1924، دولت جدید ترکیه به رهبری مصطفی کمال آتاتورک که به سمت تجدد پیش می رفت ، پیشینه ی اسلام رسمی را تقبیح کرد. مسلمانان محافظه کار جهان که دیدند خلیفه گری و خلافت اسلام به طور قطعی منسوخ شده است ، تکان خوردند . حسین ، حاکم انگلیسی مکه ، زد که نان اقدام کمال آتاتورک را بخورد . شاید براساس طرح بزرگ لارنس عربستان بود که حاکم دست نشانده ی بریتانیا ، خود را خلیفه مسلمین اعلام کرد ، اما بخت یار او نبود و کسی تره هم برایش خرد نکرد . انگلیسی ها ، آن زمان اساسا دور حسین را خط کشیده بودند و بیشتر از ابن سعود و سایر مسلمان های فناتیکی که این جا و آن جا مثل قارچ از زمین سبز می شدند ، سواری می گرفتند . حاج امین الله حسینی ، مفتی اورشلیم ، از آن جمله بود . « مونروئه » می نویسد « در چنین موقعیتی که ثبات مسلمانان به هم خورده بود، فیلیبی در بازگشت از سوریه در خاطراتش می نویسد : قدرت حسین در

عربستان محدود به سواحل حجاز شده و ادعای خلافت او در مقابل درخشش خیره کننده ی ستاره ی ابن سعود که در صحرای عربستان طلوع کرده است ، بی معنی است.» (63) پس از آن ، چیزی نگذشت که لشکریان ابن سعود حجاز را در نور دیدند ، هاشمی ها را کنار زدند ، صدها مرد وزن و کودک را به قتل رساندند و عربستان را ، زیر سلطه ی ریاض ، یکپارچه کردند . بدین گونه بود که کشور جدید سعودی پدید آمد . و ابن سعود ، بیدرنگ خود را سلطان بی تاج اسلام معرفی کرد ، اما این مرحله به کندی پیش رفت . برنارد لوئیس می نویسد « عهد نامه رسمی میان ابن سعود و بریتانیای کبیر ، در بیستم ماه مه 1927 به امضا رسید . در این عهد نامه ، بریتانیا استقلال کامل پادشاهی سعودی را به رسمیت شناخته بود . مسلمان ها اما ، کند تر و با اکراه این مضمون را پذیرفتند. » برنارد لوئیس ادامه می دهد :

هیئتی از طرف مسلمانان هندوستان به جده رفتند و از شاه درخواست کردند که اداره امور مکان های مقدس را به نمایندگان همه کشورهای اسلامی واگذارد . ابن سعود به این درخواست پاسخ مثبت نداد و آن هیئت را از طریق دریا به هندوستان بازگرداند . در ژانویه همان سال ، ابن سعود فراخوان داد تا کنگره ای اسلامی در مکه برپا شود و از همه ی سران کشورهای مستقل اسلامی و نمایندگان سازمان های اسلامی کشورهای که حاکمیت اسلامی نداشتند ، دعوت کرد تا در این کنگره شرکت کنند . شصت و چهارتن ، از همه ی جهان اسلام در این کنگره شرکت کردند. ابن سعود ، برای شرکت کنندگان در کنگره پخته کرد که اکنون او فرمانروای حجاز است ، اما با واکنش های متفاوتی رو به رو شد . بعضی ها اختلاف عقیده پیدا کردند و کنگره را ترک گفتند ، بعضی دیگر پذیرفتند و ماندند. (64)

سرانجام ابن سعود ناچار شد جلو اخوان در آید. در اواخر سال 1920، که اخوان وظیفه شان را انجام داده بودند، نا آرام شدند و به صورت فزاینده ای نسبت به سلطنت ابن سعود ابراز انزجار کردند. کار به درگیری کشید. در سال 1929، ابن سعود اخوان را خلع سلاح کرد و بقایای آنان را به صورت نیروهای بادیه نشین در نیروهای مسلح سعودی ادغام کرد. با وجودی که ابن سعود اخوان را درهم کوبیده بود، وهابیسیم را محدود نکرد. در واقع، سعودی ها برای تحکیم قدرت خود در حجاز، که بیشتر قدرت نمائی جهانی بود تا مذهبی، به دستور شاه پلیس مذهبی درست کردند تا خواندن پنج وعده نماز در روز، پوشش اسلامی و سایر اجبارها و سخت گیری های وهابی ارتدوکس را به مردم تحمیل کنند. در اوائل سال های 1930، ابن سعود تشکیلاتی درست کرد به نام امر به معروف و نهی از منکر که تشکیل شده بود از «بادیه نشین های بی سواد و خشک مغزی که دستور العمل های مذهبی را به مردم حقه می کردند، مغازه ها را وقت نماز مجبور می کردند تعطیل کنند و ممنوعیت سیگار کشیدن و سایر عاداتی را که غیر اخلاقی می نامیدند، به مردم تحمیل می کردند.»⁽⁶⁵⁾ که این ماجرا هنوز هم ادامه دارد. برای انگلیسی ها، ظهور کشور عربستان سعودی، جای پای محکمی در قلب اسلام؛ مکه و مدینه بود. به نظر عمل گرایانی که در میان طراحان سیاسی امپراتوری بریتانیا بودند، نیروهای مسلح ابن سعود ثابت کردند که از جریان های صوفی / مذهبی سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبود، بسیار با ارزش ترند. به طور مشخص، تجربه لندن با سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبود، اصلاً موفق نبود. بخصوص اسدآبادی برای منافع امپراتوری سرمایه ی دندان گیری نبود، زیرا در حالی که طرح وحدت جهانی اسلام نظر بعضی نخبگان بریتانیائی را به خود جلب کرده بود، نه تنها نتوانست نظر توده ها را به خود جلب کند، بلکه مخالفت هائی را هم در هیئت

حاکمه ی ترکیه و ایران برانگیخت که خیلی هم جدی بود .
ایجاد کشور سعودی به وسیله ی بریتانیائی ها ، برای ارتجاع
مذهبی پایگاهی شد تا بتواند در دهه های آینده دست به اقدامات اساسی
بزند . برای انگلستان ، و بعدها برای ایالات متحده ، عربستان سعودی
لنگرگاهی شد تا بتوانند در تمام طول قرن بیستم ، جاه طلبی های
جهانی شان را تنظیم کنند . تا این زمان ، وهابی گری با همه قدرتی
که به هم زده بود ، عمدتاً نیروئی مذهبی بود ، نه نیروئی سیاسی . این
جریان ، می توانست از مذهبی های سعودی بیعت بگیرد و در میان
سنی های دور و نزدیک ، به تبلیغ آئین خود پردازد ، اما در دوران
جدیدی که پدید آمده بود ، اسلام سیاسی واقعی ، هنوز ظهور نکرده
بود . آنچه هنوز وجود نداشت ، آن گونه اسلام سیاسی بود که پایگاه
توده ای داشته باشد و بتواند در مقابل ایدئولوژی های پرجاذبه ی ضد
امپریالیستی ، یعنی کمونیسم و ناسیونالیسم ، بایستد . با این حال ، بذری
را که سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبدو پاشیده بودند ، در حال
جوانه زدن بود . این جوانه ، و خاکی را که محمد عبدو آماده کرده
بود ، وهابی های عربستان سعودی و بریتانیائی ها آبیاری می کردند
تا نیروی جدید اسلامیت پدید آید . برای نخستین بار ، یک حزب بنیاد
گرای اسلامی که برای خود اساس و پایه ای داشت ، در کانال سوئز ؛
که چندان از عربستان سعودی دور نبود ، تشکیل می شد : در شهر
اسماعیلیه ی مصر .

2

برادران انگلیسی

پس از جنگ جهانی اول ، بریتانیای کبیر در کوشش برای باقی ماندن بر اریکه ی امپراتوری جهان ، با شیاطین بسیاری معامله کرد . از اواخر سال های 1920 ، تا شکست تجاوز به کانال سوئز در سال 1956 ، دو جوجه ی تازه بال و پر در آورده ی جنبش اسلامی در مصر و فلسطین ، از آن زمره بودند . در سال 1928 ، در مصر ، طلبه ی جوانی به نام حسن ال بنا ، اخوان المسلمین را بنیاد نهاد که بعدها جریان تاریخ قرن بیستم خاورمیانه را تغییر می داد . همتای فلسطینی او هم حاج امین الحسینی مفتی عوام فریب اورشلیم بود. حسن ال بنا و حاج امین الحسینی ، در دهه های پس از جنگ جهانی اول ، نقش پراهمیتی در رشد اسلامیسیم داشتند ، و مثل خانواده سلطنتی سعودی ، هر دو آغاز کار خود را مدیون حمایت بریتانیا بودند .

اخوان المسلمین حسن ال بنا ، با بذل و بخشش کمپانی انگلیسی کانال سوئز تاسیس شد و در بیست و پنج سال بعدی ، دیپلمات های بریتانیائی ، سرویس اطلاعاتی MI 6 و ملک فاروق پادشاه انگلیسی قاهره ، از این سازمان اسلامی به عنوان چماقی علیه کمونیست ها و ناسیونالیست ها ، و بعدها علیه پرزیدنت جمال عبدالناصر ، استفاده کردند . همان زمان ، حاج امین مفتی فلسطین که به نازی ها تکیه

کرده بود و کین توزانه ضد یهود بود ، با پشتیبانی علنی انگلیسی هائی که قیمومت فلسطین را داشتند ، در اوائل سال های 1920 نردبان ترقی را بالا می رفت . بعدها معلوم می شود که مسئولیت گسترش جهانی اسلام سیاسی ، به عهده ی بنا و حاج امین بوده است . این دو مرد ، که به طرز فوق العاده ای روش وهابی ها در وفاداری به ایده آل های سید جمال الدین اسدآبادی را پیشه کرده بودند ، با سرمایه گذاری مالی سعودی ها تشکیلات اقتصادی جهانی خود را به وجود آوردند که تندروهای طیف راست اسلامی ، از جمله بازوی تروریست آن ، تولید مثل این بنیاد بودند . روابط لندن با اخوان المسلمین ، پیچیده بود . اگر چه انگلیسی ها از ایجاد این سازمان حمایت کردند ، و اگر چه در سال های بعدی نیز اخوان المسلمین از کمک های سرویس جاسوسی بریتانیا برخوردار شده ، این سازمان - و اسلام سیاسی - همواره نیروئی بود که بنا به اقتضا در مصر و سایر نقاط خاورمیانه مورد استفاده ، یا مورد بی مهری قرار می گرفت. بریتانیائی ها و ملک فاروق ، از گروه « بنا » - بخصوص از جریان زیرزمینی ، بازوی پارلمانی و فدائیان گروه - هر وقت که به مصلحت شان بود بهره می جستند ، اما به آن جهت که گاهی علیه شان می چرخید ، همواره مراقبش بودند . وقتی اخوان المسلمین قوت گرفت و رفته رفته مدعی شد که فقط در مصر صدها هزار عضو دارد و شاخه هائی را در اورشلیم ، دمشق و پایتخت اردن برپا کرده است ، در سیاست های مصر نقش پراهمیتی پیدا کرد . کار این اهمیت ، چندان بالا گرفت که سالیان دراز توجه سرویس های اطلاعاتی ؛ از نازی ها بگیرد تا کا گ ب و اداره طراحی عملیاتی ایالات متحده و سازمان سیا را ، به خود مشغول کرد .

اخوان المسلمین زمانی در صحنه توفید که قدرت بریتانیا در خاور نزدیک ، و تقریبا همه جهان ، پریشان شده بود . پس از فرو نشستن گرد و خاک جنگ جهانی اول ، انگلستان

در منطقه قدرت غالب بود ، اما دچار نا آرامی هائی هم شده بود . پرچم امپراتوری بریتانیا ، از مدیترانه تا هندوستان در اهتزاز بود . نسل تازه ای از شاهان و حکام که بر رشته ای از مستعمرات بریتانیا فرمانروائی می کردند ، کشورهای تحت قیمومت ، کشورهای ضعیف ، و نیمه مستعمراتی مثل مصر ، عراق ، اردن ، عربستان و ایران ، زیر این پرچم بودند . شاهان و حکام این کشورها ، در درجات مختلف به لندن وصل بودند ، اما ، در عین حال ، و بنا به موقعیت هائی ، مدعی داشتن اختیارات و استقلال عمل بیشتری می شدند . این شاهان و حکام ، میان دو نیروی درگیر و متناقض به تله افتاده بودند : در هریک از آن کشورها ، از طرفی جنبش های ملی ضد پادشاهی در حال شکل گیری بودند ، از سوی دیگر ، مقام های وزارت خارجه و اداره مستعمرات لندن ، گلوی شان را می فشردند .

انجمن ها و فرقه های تردست ، مثل توپ در هوا می چرخیدند و بریتانیا سال های میان 1918 و 1945 را صرف حفظ تعادل شاهان ، روسای قبایل ، طبقه ی متوسط در حال ظهور ، ارتش و روحانیون این کشورها کرد ، اما همواره مراقب بود تا خدشه ای به قدرت بریتانیا وارد نیاید . گاهی شاه خیلی قدرت پیدا می کرد و با ارتش پیوند می خورد که در این صورت ، بریتانیا سعی می کرد با نزدیک شدن به روسای قبایل ، اتحاد میان شاه و ژنرال ها را از بین ببرد . گاهی که قبایل ، یا گروه های قومی مغرور می شدند ، بریتانیا ارتش را هدایت می کرد تا آنان را در هم بکوبد.

در جریان این تعادل متغیر بود که طیف راست اسلامی ظهور کرد. این شرایط باعث شدند تا کفه ی ترازو به سمت ناسیونالیست ها و چپ های سکولار که دشمنان کین توز انگلیسی ها بودند ، سنگینی کند .

ضد ملی گرائی اسلام

اخوان المسلمین که در سال 1928 به وسیله ی حسن ال بنا تشکیل شد ، نتیجه ی مستقیم رشد جنبش پان اسلامیک سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبود بود . نقش تسمه ی نقاله ی این تاثیر را رشید رضا به عهده داشت که در طرابلس آموزش های مذهبی دیده بود . طرابلس اکنون از مراکز قدرت سنی های لبنان است . رشید رضا از پیروان حریص مضامین نشریه ی هفتگی همبستگی پایدار بود که سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبود منتشر می کردند . وقتی رشید رضا به قاهره رسید ، محمد عبود را که بعدها مفتی مصر شد ، ملاقات کرد و دستیار ارشد او شد . در سال 1898، رشید رضا نشریه هفتگی « فانوس دریائی »⁽¹⁾ را در هشت صفحه منتشر کرد که قصدش ادامه ی سنت پان اسلامیک همبستگی پایدار بود . به خلاف سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبود که از طریق انجمن های مخفی و گروه های زیر زمینی و جنبش فراماسونی عمل می کردند ، رشید رضا سودای «انجمن اسلامی» علنی را در سر داشت که ستادش در مکه باشد و در همه ی کشورهای اسلامی هم شاخه داشته باشد.⁽²⁾ اگر چه رشید رضا موفق نشد سودائی را که در سر داشت ، آن گونه که می خواست پیاده کند ، جامعه ی « تبلیغات و ارشاد اسلامی » را توانست به مثابه پیش در آمد اخوان المسلمین سازمان بدهد. در همان زمان ، محمد عبود از حمایت بی دریغ لرد کرامر که در آستانه ی تغییر قرن ، حاکم مطلق مصر بود ، برخوردار بود و فعالیت های رشید رضا نمی توانست بدون موافقت بریتانیا صورت پذیرد . بنا به گزارش « سی. سی. آدامز » ، فانوس دریائی پیوسته به جنبش در حال شکل گیری ناسیونالیست های مصر ،

که در طبیعت خود جریانی سکولار بود ، حمله می کرد و ناسیونالیست ها هم به رشید رضا پاسخ در خور می دادند . فانوس دریائی ، همچنین رشد قدرت سعودی را شاد باش گفت :

با طلوع خاندان ابن سعود در عربستان ، ستاره امید تازه ای پدید آمده است . پس از سقوط امپراتوری و تبدیل دولت ترکیه به حاکمیتی غیر مذهبی ، دولت ابن سعود بزرگ ترین قدرت اسلامی در دنیای امروز است و تنها دولتی است که یاور اهل سنت خواهد بود و به انکار بدعت های زیانبخش و عقاید ضد مذهبی خواهد پرداخت .⁽³⁾

رشید رضا ، چه در مصر ، یا در ترکیه ، ناسیونالیست ها را «خدا شناس و کافر» اعلام می کرد .⁽⁴⁾

جامعه تبلیغات و ارشاد اسلامی ، و موسسه های وابسته به آن ، با حمایت مالی ثروتمندان عرب و هندی در قاهره شکل گرفت . دانشجویانی که در فاصله های دور بودند ؛ از جمله طلبه های مالزی ، هندوستان ، آسیای مرکزی و افریقای شرقی ، در این انجمن نام نویسی کردند . پس از انجمن های سری همبستگی پایدار ، اینان دومین موج بین المللی فعالان جنبش اسلامی را سازمان دادند . شیخ های سرشناس مصری و سایر رهبران مذهبی ، حزبی را شکل دادند به نام « حزب فانوس دریائی (المنار - م) که تشکیل می شد از پیروان محمد عبود و رشید رضا از حوزه ی الازهر . رهبران گوناگون انجمن های برادری صوفی ها نیز ، از آن جمله بودند . در تقابل با حزب جدید ناسیونالیست ، آنان نوعی تشکل سیاسی مصری ایجاد کردند که حزب مردم نامیده می شد و پیروان محمد عبود و رشید رضا را نیز در بر می گرفت . حزب مردم که به کمک بریتانیا تشکیل شده بود ، علنا از اشغال مصر توسط انگلیسی ها حمایت می کرد و از طرف لرد کرامر تشویق می شد . به نظر کرامر ، اعضای حزب مردم « عجالتا اندک

اند ، اما رفته رفته مصریان بسیاری را در برخواهد گرفت که نسبتاً چندان اطلاعی از آن ندارند.» لرد کرامر در گزارش سالیانه ی 1906 خود، می نویسد : « امید اصلی ملی گرائی مصر که می تواند حامل معنی عملی این مفهوم باشد ، به نظر من در کسانی نهفته است که به این حزب تعلق دارند . » (5)

دستیار ارشد رشید رضا در تبلیغ مذهبی ، حسن ال بنا بود . تخمین زدن دامنه ی اهمیت و مشروعیت حسن ال بنا ، امکان پذیر نیست . جنگ قرن بیست و یکم علیه تروریسم ، جنگ با حسن ال بنا و زاد ولد او است . نسخه های او همه جا هستند ، از دفتر دادستان سودان بگیرید ، تا میدان های جنگ افغانستان و سوریه و مدیریت دانشگاه های عربستان سعودی و کارخانه های بمب سازی غزه ، یا هیئت وزرای دولت اردن و مراکز بانکی شیخ نشین های خلیج فارس و دولت آمریکائی جانشین صدام حسین .

به گزارش « ریچرد میچل » در کتاب « جامعه اخوان المسلمین » (6) دلیلی که باعث شد حسن ال بنا سازمان خود را در اسماعیلیه برپا کند ، به حد کافی گویا هست . اسماعیلیه را ، در منتها علیه شمالی کانال سوئز؛ که امروزه دویست هزار جمعیت دارد ، در سال 1863 ، « فردیناند دوله سپس » سازنده ی کانال سوئز بنا نهاد . کانال سوئز ، به مثابه شریان حیاتی انگلستان با مستملکات ارزشمند هندوستان ، برای امپراتوری بریتانیا ارزش فوق العاده ای داشت . در سال 1928 ، این شهر خواب آلود مردابی ، نه تنها مامن مناسبی برای دفاتر کمپانی کانال سوئز بود ، بلکه پایگاه های اصلی نظامی ارتش بریتانیا نیز در جریان جنگ جهانی اول ، در آن مستقر شده بودند . در سال های 1920 ، این شهر مرکز تجمع طرفداران بریتانیا در مصر هم بود .

ریچرد میچل برآن است که حسن ال بنا تنگاتنگ با رشید رضا همکاری می کرد. (7) پدر حسن ال بنا ، از شاگردان محمد عبود و

خود او ، طلبه ای با نفوذ بود و چون در جوانی از خوانندگان پروپا قرص فانوس دریائی بود ، بعدها رشید رضا را « یکی از بزرگترین خادمان اسلام در مصر » نامید. (8) در نظر حسن ال بنا ، رابطه ی سه جانبه ی سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبدو و رشید رضا ، بی آرایش و مقدس بود . ریچرد میچل در این زمینه می نویسد : « به نظر حسن ال بنا ، سید جمال الدین اسدآبادی فراخوان و پیام داد ، رشید رضا فراخوان و پیام او را تدوین کرد و کار تاریخ دان را انجام داد. سید جمال الدین اسدآبادی مشکلات را می دید و هشدار می داد ، محمد عبدو معلم و متفکر بود (و به همین دلیل به او که باعث تحولاتی در مرکز الازهر شد لقب شیخ داده اند.) و رشید رضا می نوشت و ثبت می کرد.» (9) با مرگ رشید رضا در سال 1935 ، انتشار فانوس دریائی متوقف شد ، اما حسن ال بنا در سال 1939 ، انتشار آن را به مثابه ابزاری برای بیان نظرات خود ، از سر گرفت . (10)

برنامه سیاسی اخوان المسلمین ، سخت پیچیده بود . حسن ال بنا اصرار می ورزید که مسلمانان باید به روزهای بی آرایش محمد پیامبر و جانشینان او بازگردند . پس باید تفسیرهای جدید از قوانین اسلامی را فراموش کنند و به انکار آنچه او نا خالصی تفکر غربی می پنداشت و باعث انحراف مسلمانان ، و به ویژه جوانان شده بود ، بپردازند . به نظر بنا ، قرآن برای مسلمانان کافی بود . « در تقابل با ناسیونالیست های مصری (1920) که مطالبه شان استقلال ، خروج نیروهای انگلیسی از مصر و قانون اساسی دموکراتیک بود ، اخوان المسلمین شعاری می داد که هنوز و همچنان در جنبش اسلامیست ها داده می شود : قرآن قانون اساسی ماست.» (11) در واقع ، قرآن و سنت (سنتی که متکی به روش زندگی پیامبر اسلام بود) به نظر ایشان برای هدایت جامعه کافی بود و قانون اسلامی (شریعت) می توانست جایگزین قوانین غیر دینی ساخت بشر شود . تا این جای

کار ، نظریات حسن ال بنا در جوامع اسلامی قوام چندانی نداشت و مانده بود تا وارثان او سید قطب ، ابول علا مودودی پاکستانی ، روح الله موسوی خمینی و سایرین ، مقاصدش را به ثمر برسانند . بنا به شرح حالی که میچل از « بنا » به دست می دهد :

ساختار سیاسی حکومت اسلامی باید بر سه اصل بنا می شد :

1- بنیاد قانون اساسی ، قرآن است !

2- دولت به مفهوم شورائی (و مشاور هم فی الامر) عمل

می کند !

3- قوه اجرائیه محدود به تعالیم اسلامی و خواست مردم

است ! (12)

(کتاب « ولایت فقیه یا حکومت اسلامی » خمینی که در واقع مانیفست جمهوری اسلامی ایران است ، بر مبنای همین سه اصل نوشته شده و در سال 1979 / 1357) به مردم ایران تحمیل شده است . به همین دلیل هم هست که به نظر میچل و مولف این کتاب ، خمینی از زاد و ولدهای حسن ال بنا بوده و به وسیله اخوان المسلمین انگلیسی - آمریکائی رهبری شده است - م)

اسلام برای حسن ال بنا نظام عقیدتی کامل و جهانشمول بود . (خمینی و وارثان او هم ، چه در کتاب ولایت فقیه ، یا در بیانیه های اسلامی ، سعی کرده اند از سال 1979 / 1357 ، همین نظریه را به زور تحمیل و سرنیزه و ترور ، و با کمک های پیگیر حزب توده ، جا بیندازند . - م) باعطف به جنبش سلفیه ، طرفداران جنبش بازگشت به ناب گرائی ، متصوفین و عرفا و جنبشی شبیه فراماسون در درون اسلام ، حسن ال بنا جنبش خود را این گونه تعریف می کند : « رسالت سلفیه ، سلوک سنی ، حقیقت تصوف ، سازمان سیاسی ، گروه ورزشی ، اتحادیه ی فرهنگی و آموزشی ، شرکت های

اقتصادی ، و تفکری اجتماعی . « (13)

حسن ال بنا در سال 1932 به قاهره رفت و اخوان المسلمین را در پایتخت مصر بر پا کرد . در بیست سال بعدی ؛ تا انقلاب سال 1952 مصر ، اخوان المسلمین به مثابه لنگر طیف راست مصر ، با دربار ، طیف راست حزب ملی گرای « وفد » و افسران محافظه کار ارتش مصر به وحدت می رسد . در سال 1933، حسن ال بنا نخستین همایش ملی سازمانش را در قاهره برپا می کند . چیزی نمی گذرد که انجمن های جوانان و نهادهای ورزشی به اخوان المسلمین می پیوندند و واحدهای شبه نظامی را سازمان می دهند . این تشکل ، در سال 1936 ، خود را « پیشاهنگ » می نامد . « سازمان پیشاهنگان » که مدتی بعد « گردان ها » نامیده شد ؛ (14) به موازات جنبش فاشیستی اروپا ، و با همان ساختار مادی و معنوی ، از نظر انضباطی و سخت گیری ، در مصر تشکیلاتی منحصر به فرد و نمونه و به تمام معنی فدائی حسن ال بنا بود . در سال 1937 ، که ملک فاروق تاجگذاری می کرد ، آدم کش های اخوان المسلمین ، (که عینا مختصات فدائیان اسلام و پاسداران و بسیجی های روح الله خمینی، گارد ریاست جمهوری صدام حسین ، گارد جاویدان و نیروی مخصوص محمد رضا شاه ، و نیروی مخصوص ایالات متحده و کشورهای اروپائی را داشتند - م) ، مسئولیت « حفاظت و امنیت » را در جشن تاجگذاری به عهده گرفتند . (15)

حزب ملی گرای هیئت نمایندگان (وفد) ، در فاصله ی دو جنگ جهانی ، رقیب اصلی اخوان المسلمین بود . حزب وفد که از رده ها و لایه های جنبش سیاسی ضد انگلیسی ی موافق جنگ تشکیل شده بود ، به رهبری « سعد زغلول » هیئت نمایندگان خوانده می شد . این « هیئت نمایندگان » ، به ریاست سعد زغلول ، در همایش پس از جنگ جهانی اول شرکت کرد . در این کنفرانس ، امپریالیست های فاتح در مورد سرنوشت آینده ی منطقه ، ایجاد

کشورهای یکپارچه و تقسیم آن‌ها میان قدرت‌های اروپائی، تصمیم گرفتند. حزب ائتلافی وفد، متشکل از جناح‌های چپ، میانه و مخالفان طیف راست، سال‌ها با سیاست‌های متنوع عمل کرد: گاهی موافق سلطنت بود، گاه مخالف سلطنت و سایر نیروهای سیاسی مصر. (که تاریخ سیاسی ایران را می‌تواند به یاد بوقلمون صفتی‌های مشابه حزب توده بیندازد - م) جناح چپ حزب وفد، رفته رفته به سمت کمونیست‌های مصری تمایل پیدا کرد، در حالی که اقلیت جناح راست، اغلب روابط محرمانه‌ای را با اخوان المسلمین تنظیم می‌کرد.

در دهه‌های بعدی، حسن‌ال‌بنا در صحنه‌ی سیاسی مصر، دست به حرکت پیچیده‌ای زد: با نیروهای وفادار به ملک فاروق مراودات دوستانه داشت، از حمایت‌های ملی و سیاسی دربار برخوردار بود، شاه را تغذیه‌ی اطلاعاتی می‌کرد و دسته‌های عملیاتی خود را به جان‌نیروهای چپ می‌انداخت. «جوئل گوردون» یکی از کارشناسان امور اخوان المسلمین می‌نویسد: «قدر مسلم آن است که در سال‌های 1940، روابط تنگاتنگی با دربار داشتند، پول‌های گزافی در این رابطه رد و بدل می‌شد و مدیریت این رابطه هم با بریتانیایی‌ها بود.» و تاکید می‌ورزد که: «دربار بدون اجازه انگلیسی‌ها آب نمی‌خورد.»⁽¹⁶⁾ حسن‌ال‌بنا، با دو مقام مصری، علی‌ماهر نخست‌وزیر و طرفدار سفت و سخت وحدت جهانی اسلام، و ژنرال عزیز علی مصری فرمانده کل نیروهای مسلح مصر نیز، روابط نزدیکی داشت. حسن‌ال‌بنا، از طریق مجراهای ارتباطی مختلفی؛ که البته اغلب مخفیانه عمل می‌کردند، به دربار وصل بود. این مجرا، گاهی پزشک مخصوص شاه بود، یا مقام‌های گوناگون دولتی و ارتش. وقتی شاه می‌خواست نخست‌وزیر مصر را منصوب کند، با حسن‌ال‌بنا مشورت می‌کرد و دست‌کم یک بار با دعوت رسمی در ضیافت سلطنتی

شرکت کرد .

میچل می نویسد : « اخوان المسلمین علنا ابزاری بود علیه حزب وفد و کمونیست ها. »⁽¹⁷⁾ جناح راست حزب وفد که از کلان زمین داران و سرمایه داران تشکیل می شد ، اخوان المسلمین را متحد خود می شمرد ، حال آن که جناح غالب ، این سازمان را نیروئی واپسگرا ارزیابی می کرد .⁽¹⁸⁾

تشکیلات سری اخوان المسلمین

در جنگ جهانی دوم ، اخوان المسلمین سازمان اطلاعاتی و واحد تروریستی خود را به عنوان «جهاز سری» به وجود آورد . یکی از تحلیل گران سال های 1950 گزارش می دهد که : « بازوی اطلاعاتی جهاز سری ، اطلاعاتی را در مورد تاسیسات نظامی ، سفارت خانه ها ، مراکز دولتی و هدف های دیگر جمع آوری می کرد . این واحد مخفی که شهرت اخوان المسلمین به عنوان جریانی خشونت گرا را به خوبی توجیه می کند ، در سال 1942 تشکیل شد و در دوازده سال بعدی (تا زمانی که به دست جمال عبدالناصر متلاشی شود) ، بسیاری از قضات ، افسران پلیس و مقام های دولتی را به قتل رساند ، محل کسب و کار یهودیان مصری را به آتش کشید و حمله ی جوخه های آدمکش خود به اتحادیه های کارگری و کمونیست ها را سازمان داد . در تمام این دوران ، اخوان المسلمین اغلب در وحدت با شاه مصر عمل می کرد و توان خود را در مجلس علیه دشمنان او به کار می گرفت . وقتی قدرت شاه رو به ضعف نهاد ، اخوان المسلمین هم از او فاصله گرفت ، اما روابط خود با ارتش و عوامل اطلاعاتی را حفظ کرد و از یاد نبرد که همواره باید به ضد نیروهای چپ عمل کند . به گزارش ریچرد میچل ، تشکیلات سری اخوان المسلمین ،

درست همان گونه عمل می کرد که واحد اطلاعاتی مصر. « در سال 1944 ، تشکیلات سری (جهازسری) اخوان المسلمین ، شروع کرد به نفوذ کردن در جنبش کمونیستی (همان کاری که حزب توده با جنبش کمونیستی ایران کرده است - م) این عملیات نفوذی ، زمانی آغاز شد که در جریان جنگ ، جنبش کمونیستی جان تازه ای گرفته بود و اخوان المسلمین آن را سرسخت ترین دشمن اصولی خود تلقی کرد. » (20)

بدون تردید ، اکثریت اعضای اخوان المسلمین نظر به تشکیل دولت اسلامی راست گرا داشتند و مخالف ستیزه جوی امپریالیسم بودند . اما رهبری این سازمان که در رده های بالا بازی سیاسی می کرد ، با دربار ، احزاب سیاسی سکولار ، ارتش و قدرت های امپریالیستی ، همدست بود . به درستی معلوم نیست که آیا رهبران اخوان المسلمین همانی بودند که در محراب و منبر جلوه می کردند و بنا به مصلحت با شیاطین بزرگ دنیا رابطه زده بودند ، یا نه ، سیاست بازان بدگمان و حتی ماموران سرویس های اطلاعاتی قدرت های خارجی بودند . اما تردیدی وجود ندارد که در کنار بعضی رهبران صاف و ساده ، رهبرانی هم دو سره بار می کردند و مامور بودند .

صورت سیاسی اخوان المسلمین ، پست ترین حد قابل تصور بود . شاخه ی علنی و ستاره های سیاسی این سازمان - که در راس همه خود حسن ال بنا قرار داشت - ، با شاهان و امرای ارتش دم خور بودند ، در حالی که شاخه ی مخفی در کار جاسوسی و ترور بود . آن جا که خشونت سازمان ، دشمنان شاه و بریتانیا را هدف می گرفت ، با مصونیت عمل می کرد . وقتی پا را از گلیم خود بیشتر می گذاشت ؛ که گاهی چنین می کرد ، ضربه می خورد ، یا عجالتا ممنوع می شد . در سایر مواقع ، وقتی حضورش مفید به حال دربار و ارتش بود ، یا قدرتی به هم می زد ، نه تنها تحمل می شد ، بلکه

مورد حمایت حکومت هم قرار می گرفت . برگ برنده ی این سازمان ، همواره پشتیبانی سیاسی و مالی خانواده ی سلطنتی سعودی و نهاد وهابی بود . ساختار تشکیلاتی اخوان المسلمین ، به صورت هسته ها یا خانواده های پنج تا هفت نفره بود . اعضای این هسته ها ، به طور منظم و به صورت بسته ، آموزش مذهبی می دیدند . این آموزش ها ، در فرصت های ضروری به سطح آموزش جنگ چریکی در شاخه های مختلف ارتقا می یافت ، برای آن که از آنان « برادران فعال » ساخته شود . وقتی آموزش کامل می شد ، به ایشان خط می دادند تا وانمود کنند که بریده اند تا بتوانند با این تظاهر ، به سایر سازمان های مذهبی ، یا ورزشی ، بپیوندند . (21)

بریتانیایی ها ، با دویست سال تجربه ی عمیق در مورد مذاهب و سیاست های قبیله ای ، قدرت اسلامیست ها را خوب می شناختند . یکی از افسران اطلاعاتی بریتانیا که به شاه نزدیک بود ، در پایان جنگ جهانی دوم به توان احیای جنبش اسلامی پی برد . « دیوید آرچی بویل » مامور MI6 ، به عنوان یکی از آموزش های اطلاعاتی بریتانیا ، رابط انگلیس با حسین پاشا رئیس دولت ملک فاروق بود . درک بویل این بود که « زمزمه های طغیان مجدد رنسانس مسلمانان که در سال 1919 در گرفت ، دوباره در 1946 احساس می شود ، و می رود تا همه ی کشورهای خاورمیانه را در نوردد . این بار اما ، با مسابقه بر سر تسلط بر ذخائر نفی نیز همراه است .» (22) سفارت بریتانیا ، و بعدها سفارت ایالات متحد در قاهره ، با اخوان المسلمین حسن ال بنا ارتباط منظم داشتند . پس از جنگ جهانی دوم ، رژیم متزلزل ملک فاروق به جریان چپ هجوم برد و کمونیست ها را در عملیات سرکوبگرانه ی فشرده ای هدف گرفت . جنگ سرد داشت شروع می شد . اسماعیل صدقی نخست وزیر مصر که با حمایت حسن ال بنا به ریاست دولت گماشته شده بود ، علنا اخوان المسلمین را به لحاظ مالی تغذیه کرد و برای

چماقداران آدمکش این سازمان ، اردوگاه های آموزشی ساخت .
 کارزار اسماعیل صدقی برای حذف کمونیست ها ، با
 اشتیاق مورد حمایت اخوان المسلمین قرار گرفت :

اخوان المسلمین که به طرز آشتی ناپذیری ضد کمونیست بود ،
 با تمام وجود و کین توزانه به کارزاری که برای درهم کوبیدن
 کمونیست ها راه افتاد ، پیوسته بود . روزنامه این سازمان ، در
 ستونی که به عنوان « مبارزه علیه کمونیسم » راه انداخته بود ،
 مراحل روز به روز مبارزه ی دولتی علیه کمونیست ها را گزارش
 می داد (روزنامه های حزب توده و سازمان اکثریت هم ، در سالهای
 58 و 59 و 60 شمسی ، بخصوص در رابطه با مبارزات ضد
 ارتجاعی نیروهای کمونیست در کردستان و قیام مسلحانه ی سربداران در
 آمل ، نقش مشابهی را ایفا می کردند - م) واحد اطلاعات اخوان
 المسلمین ، نتیجه ی خبرچینی ها و اطلاعاتش را در مورد کسانی که
 مظنون به کمونیست بودن بودند ، بخصوص در مورد آنانی که در
 عرصه های کارگری و دانشگاهی فعالیت می کردند ، به دولت می
 فروخت . (23)

از این گذشته ، اخوان المسلمین جناح راست اتحادیه های
 کارگری را علیه اعتصاب های کارگری سازمان داد و اغلب با
 همکاری جناح راست حزب وفد ، کین توزانه علیه ناسیونالیست های
 وفد صف آرائی می کرد . میچل در ادامه ی این گزارش تاریخی ،
 نتیجه گیری می کند که : « کمونیست ها و حزب وفد ، دشمنان
 مشترک دربار و سران محافظه کار دولت ارزیابی می شدند . » (23)

در سال های 1940 ، انورسادات که بعد ها رئیس جمهوری
 مصر شد ، از اعضای کلیدی اخوان المسلمین بود . در جریان جنگ
 دوم جهانی ، انورسادات با جنبش آزاد افسران عالی رتبه ی مصری

که در سال 1949 و در حین جنگ فلسطین ، رسماً به وسیله جمال عبدالناصر تشکیل شده بود ، همکاری می کرد . این جنبش ، از افسران آزاد ارتش مصر تشکیل می شد . جمال عبدالناصر در سال 1952 سلطنت را واژگون کرد و قدرت را به دست گرفت . افسران آزاد ، تشکیل می شدند از طیف بسیار گوناگون ایدئولوژیکی که از کمونیست ها و جناح چپ حزب وفد ، تا اعضای اخوان المسلمین را شامل می شد ، که جمله‌گی بر سر این واقعیت که ملک فاروق فاسد و وابسته است ، نظر مشترک داشتند . رفتار خودخواهانه ی بریتانیا نسبت به فاروق جوان که بنا به گزارش های مکرر⁽²⁵⁾ سفیرش « مایلز لمپسون » او را رو در رو « پسر » خطاب می کرد ، خشم افسران را برانگیخته بود و ایشان ، پس از جنگ نیز ارتباط ها شان را حفظ کرده بودند .

انور سادات عضو دست راستی جنبش افسران آزاد ، و عبدالناصر نیز رابط افسران معترض و حسن ال بنا بود و در حین جنگ ، گفت وگوهای محرمانه ای با بنیانگذار اخوان المسلمین داشت . انور سادات ، در زندگینامه ای که به نام « در جست و جوی هویت » نوشته ، گزارشی از جزئیات روابط خود با حسن ال بنا را به دست داده است.⁽²⁶⁾ سادات ، صمیمانه در ستایش بنیانگذار اخوان المسلمین می نویسد : « درک او از مذهب عمیق بود و بیانی موثر داشت . او به راستی شایسته بود و از هر نظر لیاقت آن را داشت که رهبر مذهبی باشد ؛ ضمن آن که یک مصری واقعی ، یعنی خوش اخلاق و محبوب و با تحمل بود... سازماندهی کامل اخوان المسلمین و رفتار محترمانه و فوق العاده متواضعانه ای که او به عنوان مرشد و الامقام در تنظیم رابطه و فرماندهی داشت ، باعث شگفتی من شده بود.»⁽²⁷⁾ در سال 1945 ، سادات کوشید تا از طریق « یوسف رشاد » پزشک مخصوص شاه ، زمینه ی ملاقاتی را میان حسن ال بنا و ملک فاروق فراهم آورد. این ملاقات ، به وقوع نپیوست ، اما

سادات و بنا ، در گفت و گوئی صریح به توافق رسیدند که در تشکیل جنبش افسران آزاد همکاری کنند . پس بنا شروع کرد به یارگیری از میان افسران ارتش برای گروه . (28) اما معلوم نیست که حسن ال بنا برای توسعه و تقویت گروه یارگیری می کرد ، یا افراد نفوذی به میان آنان می فرستاد ؟ ظرفیت اخوان المسلمین ، فراتر از یک جنبش بود . هم مختصات یک جریان مذهبی را داشت ، هم حزب احیا بود ، هم واحد عملیاتی - اطلاعاتی بود ، هم واحدی شبه نظامی بود ، هم سازمانی بین المللی بود که به سرعت شاخه هایش را در بسیاری از کشورهای خاورمیانه برپا می کرد. قدر مسلم آن است که در دهه چهل قرن بیستم ، هم بریتانیائی ها کاملاً در اخوان المسلمین نفوذ کرده بودند ، هم نازی ها و هم اتحاد جماهیر شوروی . در دهه ی سی قرن بیستم ، بسیاری از جریان های راست ناسیونالیسم عرب و طیف راست اسلامی ، تشخیص دادند که در پیوند با سازمان جاسوسی نازی ، دریافت کمک و پشتیبانی از آنان به نفع شان است . به گزارش مایلز کوپلند مامور پر آوازه ی سازمان مرکزی اطلاعات ایالات متحده در بخش عملیاتی ؛ که سال ها در مصر ماموریت داشت ، سازمان حسن ال بنا در جریان جنگ جهانی دوم « بالقوه به مثابه واحد اطلاعاتی آلمان عمل می کرد .» (29) با وجودی که در سال های 1930 و 1940 ، بسیاری از اسلامیت ها وابسته به نازی ها بودند ، درک مایلز کوپلند ، احتمالاً هم آگاهانه ، اغراق آمیز است . پس از جنگ جهانی دوم ، بسیاری از اسلامیت های وابسته به نازی ها ، به دامن بریتانیای عزیز و حلقه های انگلیسی / آمریکائی برگشتند و گاهی علف و علیق کلانی هم دریافت کردند . در دهه ی پنجاه قرن بیستم که جمال عبدالناصر رهبری اخوان المسلمین را دستگیر کرد ، سازمان امنیت او به پیچیدگی های روابط این سازمان پی برد . مایلز کوپلند می نویسد : « ماجرای دستگیری بنیانگذاران اخوان المسلمین ، برملا کرد که این سازمان ،

به کلی تحت نفوذ بوده است . در راس همه ، بریتانیایی ها ، آمریکائی ها ، فرانسوی ها و سازمان های اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی در آن نفوذ کرده بودند . هر یک از این قدرت های نفوذی، بنا به مصلحت و موقعیت خود ، قادر بودند سازمان را به نفع خود فعال کنند ، یا آن را به هوا بفرستند . « (30)

وقتی لندن و واشینگتن به این نتیجه رسیدند که ملک فاروق دیگر ماندنی نیست ، جست و جو برای یافتن رژیم جانشین جدی تر شد . نخستین گزینه ، ترکیبی از حزب وفد و کمونیست ها بود . دومین جانشین ، اتحادی سری میان اخوان المسلمین و افسران ارتش بود . نه بریتانیا با راه حل وفد - کمونیست موافق بود ، نه آمریکائی ها . به نظر می رسید که انگلیسی به تداوم پادشاهی تمایل دارند ، حال آن که آمریکائی ها از جریان افسران آزاد عبدالناصر پشتیبانی می کردند . اخوان المسلمین که هم با سلطنتی ها رابطه داشت و هم با افسران آزاد ، دوسره بار می کرد .

خود حزب وفد دچار رقابت جناح ها و آفت فساد شده بود . با این حال ، بخش پر اهمیتی از حزب بر آن بود تا با چپ ها و کمونیست ها وحدت کند که این امر ، خیال دربار ، انگلیسی ها و اخوان المسلمین را ناراحت کرده بود . اخوان المسلمین به سختی کوشید تا هر امکانی برای وحدت وفدی ها و کمونیست ها را نابود کند ، وفدی ها هم ، متقابلا دست به افشاگری زدند که چگونه آدم کش های حرفه ای حسن ال بنا ، جیره خوار انگلیسی ها و اسماعیل صدقی نخست وزیر طرفدار لندن بودند . کمونیست ها و وفدی ها می گفتند که « فالانترهای اخوان المسلمین ، درست به شیوه ی فاشیست ها ، مخالفان شان را حذف فیزیکی می کنند و خواستار انحلال شبکه ی نظامی این سازمان که از دولت پول می گرفت بودند . وفدی ها با مدارک و اسناد فراوان افشا کردند که چگونه در جریان اعتصاب های کارگری ، چماقداران اخوان المسلمین برای درهم

شکستن اعتصاب عمل کرده اند. (31) اخوان المسلمین اما ، از واقعه ای غیر منتظره که در سال 1948 رخ داد ، جانی تازه گرفت : از جنگ فلسطین .

حسن ال بنا و مفتی

جنگ فلسطین ، اخوان المسلمین را تقویت کرد . با ایجاد ملتی یهودی در بخشی از فلسطین تحت اشغال بریتانیا ، به آشفتگی های خاورمیانه دامن زد . جنگ ، شکست ارتش های عرب به دست واحدهای شبه نظامی یهودی ، و تشکیل کشوراسرائیل ، برای همیشه معادلات سیاسی خاورمیانه را تغییر داد و در ابعاد مختلف باعث توسعه ی اسلام سیاسی شد . اولاً : اخوان المسلمین با استفاده از موقعیت ، واحدهای شبه نظامی خود را ایجاد کرد . این واحدها ، مورد پشتیبانی کشورهای عربی قرار گرفتند و درست مثل جهادی های افغانی در سال های 1980 ، لژیون های کار آزموده ای از کهنه سربازان ورزیده اسلامیست را سازمان دادند . دوماً : شکست اعراب ، رژیم های عربی ؛ از جمله حکومت های پادشاهی را ، بی اعتبار کرد . این بی اعتباری ، زمینه ی رشد نیروهای جدید سیاسی ، مثل اخوان المسلمین شد و جوجه های تازه بال و پر در آورده ی اسلامیست ، از دست دادن فلسطین را پیراهن عثمان کردند و دست به تبلیغات وسیعی به سود خود زدند . سه دیگر آن که : برسر موضوع تهدید اورشلیم توسط یهودی ها ، سرمایه سیاسی برای خود ساختند و یکسره بر بوق دمیدند که یهودیان ، اورشلیم و مکان های مقدس اسلامی را به خطر انداخته اند تا نانش را بخورند .

جنگ فلسطین ، هم چون این وسیله ای شد برای تحکیم مناسبات اخوان المسلمین با یکی دیگر از عوامل توطئه گر اسلامی که تحت الحمایه ی بریتانیا بود ، اما با تکیه بر نازی ها ، مفتی اورشلیم بود. حاج امین الحسینی ، بیش از یک دهه بود که با اخوان المسلمین رابطه داشت . نخستین مناسبات آنان به 1935 ، و زمانی بر می گشت که حاج امین الحسینی با عبدالرحمان ال بنا ، برادر حسن ال بنا بنیانگذار اخوان المسلمین ملاقات کرد . عبدالرحمان در توسعه ی گروه ، برادرش را یاری داد و مسئول تشکیلات مخفی جهازسری اخوان المسلمین بود. (32) حاج امین الحسینی هم ؛ مثل حسن ال بنا ، نقش مهمی در ایجاد جنبش بنیاد گرای اسلام سیاسی در قرن بیستم داشت.

پدید آمدن اسرائیل ، بیش از آن که به صورت محرک اسلامیسیم در آید ، برای ناسیونالیست های عرب ، مثل جمال عبدالناصر ، که می خواستند جهان عرب را از شر شاهان خلاص کنند ، منبع تغذیه بود . درک ناسیونالیست ها این بود که اسرائیل مظهر ضعف اعراب و تحت انقیاد در آوردن ایشان است و از آن میان ، شاهان دست نشانده ی مصر ، اردن ، عراق و عربستان سعودی را عمده می کردند . حسن ال بنا و همپالگی های او اما ، بر آن بودند که درک ناسیونالیست های عرب از مساله غلط است و معتقد بودند که هیچ راه حلی در ناسیونالیسم عرب و ساختمان ملی ، و قطعا در غرب گرائی ، متصور نیست . به نظر آنان ، تنها راه برای احیای شکوه و جلال پیشین اسلامی ، بازگشت به اسلام بنیادین بود.

درگیری چند جانبه ای در حال رشد بود که می توانست سرنوشت آینده ی خاورمیانه را رقم بزند . اسلام گرایان ، فقط یکی از نیروهای بسیاری بودند که در این دوران با هم رقابت می کردند . ملی گرایان، طیف چپ (از جمله احزاب کمونیست در حال رشد

عرب) ، روشنفکران سکولار ، طبقه کارگر شهری ، هم چون این بازرگانان و کاسبکاران ثروتمندی که دست اندرکار مناسبات تجاری و داد و ستدهای جهانی بودند ، نخبگان سنتی ، سران قبایل ، اشراف بزرگ مالک ، و بالاخره دربارها و ارتش های آنان نیز ، از آن زمره بودند . اسلام گرایان در حال رشد ، مثل کارت آزادی بودند که در همه ی بازی ها حضور داشتند . ایشان ، که سرسختانه علیه ناسیونالیست ها و طیف چپ عمل می کردند ، پیوندهای خود را با نخبگان سنتی حفظ کرده بودند ، از حمایت بازرگانان برخوردار بودند و با افسران ارتش و دربار وحدت پنهانی داشتند . خود انگلیسی ها و ژینگولوهای آمریکائی که بعدها وارد صحنه شده بودند ، مانده بودند که کجا سرمایه گذاری کنند . جنگ فلسطین ، محاسبات انگلیسی – آمریکائی را پیچیده کرده بود ، چرا که همه ی نیروهای چپ و ناسیونالیست و اسلام گرایان عرب ، آن ها را در رابطه با ایجاد اسرائیل سرزنش می کردند .

در اواخر دهه ی چهل میلادی ، اخوان المسلمین رشد سرسام آوری کرد . داماد حسن ال بنا ، سعید رمضان ، واحدهای جمعیت را در فلسطین و اردن سازمان داد . زیر پوشش آماده سازی نظامی برای جنگ علیه صهیونیست ها ، اخوان المسلمین به جمع آوری و انبار کردن سلاح پرداخت . این سلاح ها ، اغلب توسط اعضای تشکیلات سری که وابسته به ارتش مصر بود ، تامین می شد . در عین حال ، وحدت بنا – حاج امین ، که در جریان جنگ فلسطین صورت پذیرفت ، مددی بود تا « برادران » دامنه ی فعالیت های خود را در سوریه ، اردن ، لبنان و فلسطین هم گسترش دهند .

اگر بگوئیم حرفه ی سیاسی حاج امین الحسینی بازی شطرنج بود ، کتمان حقیقت کرده ایم . جنون ایجاد سوء ظن شدید (پارانوئید) در دیدگاه جهانی او ، پایه در نفرتی عنان گسیخته از یهودیان داشت (که در سال 2006 میلادی ، تولید ایرانی او محمود احمدی نژاد رئیس

جمهوری اسلامی نیز، دچار همان بیماری است - م) و حمایت علنی او از هیتلر، او را در منظر تاریخ دانان، اسباب ریشخند و تحقیر کرده است. حاج امین از هیتلر حمایت می کرد، اما مخلوق بریتانیا بود. این مرد، بر طرز تفکر چند نسل انگلیسی، از جمله « فریا استارک » مامور اطلاعاتی - عملیاتی پر آوازه ی بریتانیایی، تاثیری سحرآمیز داشت. فریا استارک، هنگام سخن گفتن از او، کلاه از سر بر می دارد که: « مفتی اعظم با جامه ای سراسر سپید، تمیز و شکن در شکن، نشست. مردی بود در اوان چهل سالگی که دستاری چون هاله ای از نور بر سر داشت. چشمان آبی روشنش چنان می درخشید که تو گوئی ستاره ی صبحگاهی به زمین در آمده است. » (33)

دست کم می شود گفت که فعالیت های حاج امین، معتدل شروع شد. فرزند یک خانواده ی پر اهمیت فلسطینی بود، در دانشگاه اسلامی الازهر درس خواند بود، اما نتوانسته بود تا پایان به تحصیلات دانشگاهی خود ادامه دهد. پس از جنگ جهانی اول، به عنوان مترجم در دفتر اورشلیم خبرگزاری رویتر مشغول به کار شد. به مرور وارد صحنه ی سیاسی فلسطین شد، اما نشان داد که در خشونت طلبی و نظریه های فناتیک توطئه ی ضد یهودی، از جمله « مقوله نامه های بزرگان صهیون »، فراست بالائی دارد. حاج امین الحسینی به خاطر نقشی که در شورش ضد یهودی داشت، دستگیر شد، اما در سال 1920، با دخالت « سرهربرت ساموئل » کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین؛ که خود یهودی بود، مشمول عفو مخصوص شد و پس از آن بود که « مسیرش را به سمت قدرت هموار کرد. » (34) اگر چه حاج امین واجد شرایط دینی نبود، « سر رونالد استورز » فرماندار اورشلیم، با انجام انتخاباتی تقلبی، او را به سمت مفتی اورشلیم منصوب کرد. « فرهنگ سیاسی خاورمیانه در قرن بیستم »، مفتی را چنین تعریف می کند:

مرجع رسمی اسلامی که عموماً در پاسخ به پرسش‌های گوناگون، فتوا صادر می‌کند. در اغلب کشورهای اسلامی، مفتی را حاکم به کار می‌گمارد. مفتی اما، در عین حال که مقامی بسیار محترم است و نفوذ معنوی و اجتماعی بزرگی دارد، نقش اجرائی و سیاسی ندارد. حاج امین الحسینی (که در سال 1921 به این سمت گمارده شد و تا سال 1937 در این موقعیت باقی بود)، موردی استثنائی بود که از چنین موقعیتی برای به دست گرفتن رهبری سیاسی سوء استفاده کرد.⁽³⁵⁾

یک سال بعد، هربت ساموئل شورای عالی اسلامی را که ناظر بر اوقاف ثروتمند فلسطین بود، بنا نهاد و حاج امین را به ریاست آن گماشت. این دو موقعیت (مفتی و سرپرست اوقاف)، به این مسلمان ریاکار و غیر قابل اعتماد، قدرت بی‌کرانی داد.⁽³⁶⁾

در سال 1931، حاج امین الحسینی به موازات راه افتادن تشکیلات اخوان المسلمین، اقدام به برپائی کنگره اسلامی اورشلیم کرد و برای جلب حمایت همگنان خود، راهی هندوستان، ایران، افغانستان و سایر کشورهای اسلامی شد تا به جمع آوری کمک مالی و پشتیبانی‌های دیگر بپردازد. حتی زمانی که مفتی اورشلیم با آلمانی‌ها وحدت سیاسی داشت، از حمایت و حفاظت بریتانیا نیز برخوردار بود. ابعاد این حمایت چندان بود که وقتی شصت شبه نظامی عرب در سال 1936، در جریان شورش ضد انگلیسی، دستگیر شدند، حاج امین که خود نیز در شورش شرکت داشت، آزاد شد.⁽³⁷⁾ رفته رفته، گرایش‌های او به نازی‌ها مجبورش کرد که فرار کند. اول به لبنان گریخت، بعد به عراق و ایران و سرانجام؛ پس از آن که وفاداری کامل خود را به هیتلر ابراز کرد،⁽³⁸⁾ به برلین گریخت. در آلمان، حاج امین مسئول تبلیغات خاورمیانه‌ای

رادیو آلمان شد ، شبکه ی جاسوسی بخش خاورمیانه را مدیریت کرد و واحدهای مسلمان اس اس نازی را ، بخصوص در میان بوسنیائی ها ، سازمان داد . با سقوط رایش سوم ، مفتی اورشلیم مخفیانه از آلمان گریخت و از طریق سوئیس ، به فرانسه رفت. متفقین اما ، به دستگیری و بازداشت او تن در ندادند . از سوی دیگر ، بخصوص انگلیسی ها از تقاضای استرداد او خود داری کردند و معاون وزرات امور خارجه بریتانیا اظهار نظر کرد که : « مفتی جنایتکار جنگی نیست. »⁽³⁹⁾ در سال 1946 ، حاج امین الحسینی پیروزمندانه و به عنوان میهمان شاه ، وارد مصر شد . گزارش نیویورک تایمز در آگوست 1946 حاکی است که : « ویلای آیدا ، نزدیک ایستگاه راه آهن رشدی پاشا ، در خیابانی که از اسکندریه به حومه ی رامله می رود ، خانه ی مفتی اعظم و زیارتگاه جدید اسلام سیاسی است . در فاصله هر هشت ، یا ده یارد ، سربازان مصری در اطراف باغ مشاهده می شوند و مفتی در درون ویلا محافظ شخصی دارد. »⁽⁴⁰⁾ گزارش دیگری می گوید که عبدالعزیز پادشاه عربستان سعودی و ملک فاروق ، سخاوتمندانه برای کار سیاسی پول به پای حاج امین الحسینی می ریختند .⁽⁴¹⁾

ظاهرا بریتانیائی ها به خاطر رابطه ی حاج امین با آلمانی ها ، کینه ای از او به دل نگرفته بودند ، زیرا دیری نگذشت که به عنوان تبلیغات چی استخدامش کردند . در قاهره ، اداره اطلاعات بریتانیا دایره ی اخبار عربی و فرستنده رادیوئی خاور نزدیک (NEABS) را ایجاد کرد که « مدیر کل آن آلفرد مارساک فرمانده ی پیشین اسکادران هوائی و مسلمانی متقی بود . آلفرد مارساک ، پیش از جنگ در خاورمیانه خدمت کرده بود ، عمری را در امور عربی گذرانده بود و اصلا به دین اسلام در آمده بود. »⁽⁴²⁾ شاید به خاطر سابقه ی کار حاج امین در فرستنده ی رادیوئی نازی ها بود که MI6 او را استخدام کرده بود . مردی که از طریق

اداره ی خاور نزدیک MI6 ، فرستنده رادیوئی خاور نزدیک را اداره می کرد ، « سر کناهان کورن والیس » یکی از بانکداران اشراف بریتانیائی بود که در جریان جنگ جهانی اول ، رئیس دایره ی عربی ی مرکز اطلاعات بریتانیا و پایگاه عملیاتی لارنس عربستان در مصر بود. (43)

حاج امین الحسینی ، در سال 1946 ، دست در دست اخوان المسلمین ، شبه نظامیانی را به نام « رهائی بخش » در فلسطین سازمان دادند که عده شان به ده هزار مرد مسلح می رسید. (44) نیروهای رهائی بخش ، نسبت به بریتانیائی ها ، در دو حالت متفاوت قرار می گرفتند : یا مقام های انگلیسی تحمل شان می کردند ، یا آنان را ندیده می گرفتند . در عین حال ، حاج امین الحسینی و حسن ال بنا ، در مصر رابطه فعالی ایجاد کردند . فرماندهی یکی از واحدهای نظامی اخوان المسلمین که در غزه مستقر بود ، به عهده یکی از یاران سودانی حاج امین الحسینی گذاشته شد . (45) در قاهره ، حسن ال بنا از حاج امین الحسینی به عنوان رئیس دولت جدید فلسطین حمایت می کرد . به نظر می رسد که اوج زندگی سیاسی حاج امین ، در بازگشت پیروزمندانه اش به غزه در سپتامبر 1947 بود . در این مقطع ، حاج امین مدعی ایجاد کشور فلسطینی شد و خود را نیز « رئیس جمهوری » اعلام کرد. (46) پس از شکست اعراب به دست نیروهای یهودی ، عمر دولت او به پایان رسید ، اما حاج امین جان سالم به در برد ، تقویت شد و در دهه ی پنجاه میلادی به صحنه نبرد بازگشت .

در عین حال ، زندگی آتشین حسن ال بنا به پایان کار خود نزدیک می شد. حکومت پادشاهی فاروق پا در هوا بود و کرکس های سیاسی دورش می چرخیدند . در سال 1948 ، بحران فلسطین تاثیر مرگباری بر رژیم ملک فاروق گذاشت و کار اتحاد با او را برای نیروهای سیاسی دشوار کرد . بحران اقتصادی هم ، کشور را در

خود غرق کرده بود ؛ بحرانی که همراه بود با شورش ها ، تظاهرات ، اعتصاب ها و رشد خشونت . هم نوائی ی دربار و اخوان المسلمین ، دچار تزلزل شده بود . ناسیونالیست ها و اسلامیست ها ، به مصلحت سیاسی خود می دیدند که رژیم فاسد ملک فاروق را که مسئولیت شکست فلسطین را هم به عهده اش می گذاشتند ، مورد سرزنش قرار دهند . سرانجام ، در دسامبر 1948 ، دولت مصر اخوان المسلمین را غیر قانونی اعلام کرد و چند هفته بعد ، یکی از آدمکش های اخوان المسلمین ، « محمود فهمی نقراشی » نخست وزیر مصر را به قتل رساند .

دوماه بعد ، در ژانویه ی 1949 ، بخت از حسن ال بنا برگشت و عمرش به پایان رسید . بنیانگذار اخوان المسلمین ، در جریان تیراندازی خیابانی در حوالی ستاد انجمن اسلامی جوانان قاهره ، ظاهرا به دست ماموران امنیتی مصر کشته شد . (47)

مرگ حسن ال بنا ، نقطه ی عطف پایان دوران اول اخوان المسلمین ، و آغاز دوره ای دیگر بود .

مرگ بنا ، زمینه ساز درگیری ها و رقابت های درونی ی اخوان المسلمین بر سر رهبری تشکیلات بود و سازمان میان قانونی بودن ، یا غیر قانونی بودن ، شناور بود . دولت مصر ، گاهی اخوان المسلمین را ممنوع اعلام می کرد و گاه ، با آن کنار می آمد . رهبر عالی جدید که جانشین بنا شده بود ، «حسن اسماعیل الحدیبی » یک قاضی مصری بود که برادرش رئیس گارد محافظ ملک فاروق بود و ترتیب جانشینی او را نیز یکی از زمینداران ثروتمند مصر علیا داده بود . (جالب توجه است که پنجاه سال بعد از آن نیز ، پسر حدیبی به مقام رهبری عالی اخوان المسلمین رسید .) جناح های اخوان المسلمین ، هر یک جداگانه مناسبات شان را با بدنه ی سیاسی مصر حفظ کردند ، خطوط ارتباطی خود با دربار را نگه داشتند ، کار نفوذی خود در ارتش و پلیس را ادامه دادند و روابطی علنی را با

جوانه های جنبش افسران آزاد ، که در سال 1952 قدرت را به دست می گرفت ، بنیان نهادند .

با این حال ، علیرغم گروه بندی های جناحی ، پیدا بود که اخوان المسلمین پس از حسن ال بنا نه تنها به حیات خود ادامه خواهد داد ، بلکه گسترش خواهد یافت . به لطف « سعید رمضان » ، اخوان المسلمین حوزه و تاثیر جهانی خود را توسعه خواهد داد و در مصر نیز ، با صدها و هزاران فدائی ، در قدرت باقی خواهد ماند . در حالی که سایر دولت های عربی ، و بخصوص مصر ، رو از اخوان المسلمین برگرداندند ، بسیاری در عربستان سعودی به کمک این جنبش شتافتند . و به یمن جنگ سرد ، اخوان المسلمین می توانست از جنگ جهانی ی مذهبی که علیه کمونیست ها راه افتاده بود ، استفاده کند و بال و پیری تازه بگیرد . در تلفیق میان سیاست های زبده ی داخلی و خشونت نظامی ی زیر زمینی ، نقطه ی عزیمت واقعی ی آنچه امروزه به « اسلام سیاسی » معروف است ، آغاز شد .

حکومت های اسلامی که در پاکستان ، افغانستان ، ایران و سودان در دهه ی هفتاد قرن بیستم به قدرت رسیدند ، نتیجه ی مستقیم زمینه و بستری بودند که حسن ال بنا ، سعید رمضان و همگنان شان فراهم کرده بودند .

ایالات متحده در میان تخته پاره های جنگ جهانی دوم ، نخستین گام های تجربی را در خاورمیانه برداشت . منطقه ی وسیعی که از یونان و ترکیه ، تا پاکستان و هندوستان دامنه داشت ، مرکز اصلی درگیری در جریان جنگ سرد بود . آنچه در جریان جنگ سرد میان شرق و غرب ، خاورمیانه را نسبت به سایر مناطق جهان متمایز می کرد ، مجاورت آنان با اتحاد جماهیر شوروی و وجود دوسوم نفت جهان در منطقه ی کوچک اطراف خلیج فارس بود .

طراحان سیاست های امپریالیستی که پیمان دفاعی آتلانتیک شمال (NATO) ، پیمان بغداد ، پیمان سنتو ، نیروهای واکنش سریع و فرماندهی مرکزی ایالات متحده را ایجاد کردند ، نظر به اهمیت ویژه ی امنیت خلیج فارس داشتند . شوربختانه ، همین طراحان سیاسی ، موضوع تهدید اتحاد جماهیر شوروی را به ملی گرائی در حال رشد کشورهای عربی و ایران که نفت منطقه را بخشی از ثروت ملی خود می دانستند ، منتسب کردند. پس برای شکست دادن ناسیونالیست ها و ساختن زنجیره ای از کشورهای ضد شوروی ، ایالات متحده به طیف راست اسلامی متوسل شد.

اخوان المسلمین در انتظار بود .

3

اسلام ، ابزار جنگ سرد

« هرمن آیلنس » دیپلمات جوان آمریکا که می گوید حسن ال بنا را خوب می شناخته ، در باره ی بنیانگذار اخوان المسلمین می نویسد : « اولین بار در عربستان سعودی دیدمش . معمولاً برای دریافت پول به عربستان سعودی می آمد . ملاقات ما ، درخانه وزیر دارائی وقت که طرف معامله او بود ، صورت گرفت . اسمش شیخ محمد سرور (سبحان) بود که برده ای آزاد شده بود . شیخ محمد سرور ؛ طرف حساب اصلی روابط مالی عربستان سعودی با اخوان المسلمین ، سیاه پوست و اهل سودان بود.»⁽¹⁾

در سال 1948 ، چند ماه پیش از آن که حسن ال بنا در قاهره به قتل برسد ، هرمن آیلنس که ملاقات های بسیاری با او داشت ، می نویسد : « حسن ال بنا اغلب به عربستان می آمد ، زیرا عربستان سعودی آبشخور اصلی اخوان المسلمین در امور مالی بود . » اخوان المسلمین ، از بیست سال پیش از آن که سازمان بیابد ، در مصر تبدیل به جریانی پر قدرت و حتی هولناک شده بود که بازوی شبه نظامی آن از تروریسم پشتیبانی می کرد ، در ارتش و سرویس اطلاعاتی مصر نفوذ کرده بود ، و مخالفانش را مرعوب می کرد . دیپلمات پیشین ایالات متحده که بعدها از پیشروان عرب شناسی و سفیر آمریکا در

عربستان سعودی از کار در آمد ، می گوید : « به نظر من حسن ال بنا رفتاری بسیار دوستانه داشت و در نزدیکی به غربی ها ، هیچ تردیدی به خود راه نمی داد . »

هرمن آیلتنس ، بحثی در مورد جنبش اخوان المسلمین با حسن ال بنا نمی کند ، اما دیپلماتی که در دهه ی چهل مامور خدمت در قاهره بود ، در گزارش رسمی خود می نویسد : « من می دانم که یکی از همکارانم در سفارت آمریکا در قاهره ، آن زمان با حسن ال بنا دیدارهای منظمی داشت و او را شخصیتی جذاب و دوست داشتنی یافته بود . ما ؛ بخصوص برای مقاصد اطلاعاتی ، با اخوان المسلمین تماس داشتیم ، برای آن که در آن زمان ، این سازمان عاملی بود که در ارزیابی ما اهمیت سیاسی قدرتمندی داشت . و رابطه را ادامه دادیم . فکر نمی کردم وقتی تشکیلات سری اخوان المسلمین رئیس دولت مصر را به قتل رساند ، این امر می توانست هشدار برای ما باشد . دغدغه ی ما ، بیش از هر چیز ثبات اوضاع بود و قضاوت مان این بود که این گونه ترورها ، ثبات سیاسی را در آینده به خطر نخواهد انداخت . »

تعجب آور نیست که علیرغم طبیعت خشونت آمیز و اساس فاشیستی اخوان المسلمین ، دیپلمات های ایالات متحده در مصر و عربستان سعودی ، در دهه ی چهل به روابط منظم شان با چنین سازمانی ادامه داده اند . حکومت ملک فاروق در مصر پا در هوا بود و روشن نبود که چه حکومتی باید جانشینش شود . « سعید الوریث » می نویسد : « جمعیت در حال رشد اخوان المسلمین ، که تا آن زمان یک و نیم میلیون عضو داشت ، تنها جریان سیاسی قدرتمندی بود که می توانست در برابر حاکمیت بایستد . »⁽²⁾ با این حال ، هنوز نمایندگان سیاسی ایالات متحده در منطقه ، مجذوب توان نظامی ضد کمونیست این سازمان بودند .

در واشینگتن ، اخوان المسلمین ، سایر جریان های طیف راست

اسلامی و نهادهای اسلامی فرو دست تر سنتی در منطقه ، مرکز گرداب مباحث بودند : آیا اسلام سپری در مقال کمونیسم خدا شناس است ؟ یا ، اسلام به مثابه نیروی فوق محافظه کار ، به خاطر داشتن خصلت ضد غربی ، این زمینه را دارد که سیاست مبارزه ی طبقاتی چپ را بپذیرد ؟ آیا ایالات متحده می توانست به ایجاد نهادهای اسلامی که بتوانند ستون فقرات جامعه ی جدید مدنی در خاور میانه باشند ، یاری برساند ؟ یا نه ، بهتر است ایالات متحده علایق خود را در تجدید خواهان سکولار منطقه متمرکز کند ؟

ایالات متحده ، تازه داشت موقعیت ها را در خاور میانه تجربه می کرد . عده کمی از مقام های آمریکائی ، تجربه های ناچیزی از منطقه داشتند ، مطالعات خاور میانه ای در دانشگاه های ایالات متحده به غایت ضعیف بود ، و علیرغم نقش پیشاهنگ ایالات متحده در پیروزی جنگ جهانی دوم ، ارتش ایالات متحده حضور چشم گیری در شمال آفریقا و خلیج فارس نداشت . آژانس ناپخته ی اطلاعات مرکزی (سی آی ا) ، فارغ التحصیلان وابسته به گروه دانشگاه های قدیمی شرق آمریکا را (که در امور اسلامی و زبان های شرقی و خاور میانه درس خوانده بودند و اندک بودند - م) ، هم چون این ، هرکسی را که می توانست عربی حرف بزند و اصلا در عمل تجربه ای نداشت ، به کار گرفت . سازمان جاسوسی آمریکا (سی آی ا) ، از آغاز شکل گیری در سال 1947 ، و دست کم تا دهه ی پنجاه ، به مثابه حیاط پشتی سازمان جاسوسی بریتانیا (اینتلیجنت سرویس) عمل می کرد .

مایلز کوپلند مامور سیا که آن زمان در منطقه خدمت می کرد ، می گوید : « طرز برخورد ما به مساله این طور بود که : صبر کنیم ببینیم چه غلطی کرده ایم . »⁽³⁾

خاور میانه ، میدان اسب دوانی بریتانیا بود و در سبقت گرفتن ، هشیاری سوار کار راهم داشت . اگر چه مصر ، عراق و ایران ظاهرا

مستقل بودند ، اما در تیول غیر رسمی و عملی ی انگلیسی ها بودند . فلسطین و اردن ، رسماً دست نشانده بریتانیائی ها بودند . کویت و سایر شیخ نشین های خلیج هم ، مثل هندوستان و پاکستان ، مستعمرات بریتانیائی ها بودند . با این حال ، سلطه ی بریتانیا بر منطقه ، و برنفت منطقه ، رو به فترت می گذاشت و حضور آمریکای پس از جنگ جهانی دوم ، به سرعت رو به رشد بود . این نفوذ ، از عربستان سعودی ؛ کشوری که نقطه ی ورود و لنگر حضور آمریکا در منطقه بود ، شروع شد . اما سیاست عربستان سعودی در حمایت و پشتیبانی مالی اخوان المسلمین ، ایالات متحده را در گیر اسلام بنیاد گرا کرد . نقطه ی وصل ایالات متحده با عربستان سعودی و خاور میانه ، نفت و منطق مهارکردن جنگ سرد بود . با این حال ، بی تجربگی ایالات متحده ، و تقریباً فقدان شناختش از فرهنگ منطقه ؛ از جمله اسلام ، سیاست آمریکائی را از همان آغاز گیج کرد.

بنا به تاریخ متداول ، ورود رسمی ایالات متحده به منطقه در سال 1945 و در جریان پهلوگرفتن کشتی تفریحی روزولت در دریاچه ی تلخ (المره) درحاشیه ی کانال سوئز ، آغاز شد . در فوریه 1945 ، فرانکلین دلانو روزولت در بازگشت به واشینگتن از کنفرانس یالتا ، ملک عبدالعزیز ابن سعود ، شاه عربستان سعودی را ملاقات کرد . این ، نخستین دیدار رئیس جمهوری آمریکا با شاه سعودی بود که زمینه را برای رابطه ای پنجاه ساله میان دو کشور ، فراهم کرد.

پیش از این دیدار اما ، دو واقعه ی تعیین کننده ی دیگر نیز رخ داد .

نخستین رویداد ، قرارداد واگذاری امتیاز نفت عربستان سعودی به ایالات متحده در سال 1933 بود که در سیر تکاملی خود ، به قدرت بزرگ نفتی جهان ؛ شرکت نفت عرب - آمریکائی (Aramco) ختم شد. مردی که واسطه ی عقد این قرارداد بود ،

هری سنت جان بریجر «عبدالله» فیلیبی بود که در مقام مامور عملیاتی بریتانیا، در جریان و پس از جنگ جهانی اول، کمک کرد تا ابن سعود و برادران وهابی او در عربستان به قدرت برسند. در اواخر دهه ی بیست قرن بیستم، فیلیبی با حفظ روابط خود با سعودی ها، کار دولتی را رها کرد و به تجارت برای خود پرداخت. در این مرحله که وابستگی های فیلیبی با ال سعود بیشتر شد، حداقل در شکل عمومی قضیه با سیاست بریتانیا فاصله گرفت. پس در میان بهت و ناباوری دوستان، همسر و خانواده اش، اسلام آورد و نام عبدالله بر خود نهاد. اگر چه تغییر دین او، یا شوخی بود، یا ترفندی برای طفره رفتن. «هری سنت جان بریجر فیلیبی» که بعدها به عبدالله فیلیبی معروف شد، در یادداشت های روزانه اش، به طنز می نویسد: «چقدر جالب بود که مسلمان شده بودم و می توانستم همزمان چهار همسر اختیار کنم».(4)

عبدالله فیلیبی که از زمان تحصیل در کمبریج بی خدا بود و در عربستان مصلحتی اسلام آورده بود، صراحتاً «اسلام را به عنوان ابزار کار انتخاب کرده بود، نه به عنوان دین»، و خودش هم، عیناً همین را به دوستانش می گفت.(5) پس از آن که فیلیبی اسلام آورد و عبدالله شد، مدام به مکه می رفت و چند زن گرفت که از آن جمله بود برده ای که ابن سعود به او پیشکش کرده بود. بنابراین، فکر و ذکر فیلیبی فقط پول بود و این شهرت، چندان گسترده بود که در مکه و جده گفتند «فیلیبی را باید به جای بنده خدا (عبدالله)، بنده پول (عبدالقرش) نامید»(6) فیلیبی که انگاری تاجر و دلال سیار بار آمده بود، با وجودی که می گفت «از شکل و صدای موتور نفرت دارم»(7) نماینده کمپانی فورد و بعدها عامل استاندارد اویل کالیفرنیا (Socal) در عربستان سعودی شد و با استفاده از دوستی خود با شاه، معامله ای را برای ورود استاندارد اویل کالیفرنیا به سرزمینی زرخیز و در نتیجه خرید ارزان نفت، جوش داد. نرخ این معامله، با

تخفیف پنجاه هزار پوندی (معادل دویست و پنجاه هزار دلار) و اجاره بهای سالیانه ی بهره برداری ، پنجاهزار سکه ی زر بود. قرارداد امتیاز واگذاری بهره برداری از نفت که به دلالی فیلی بیسته شد ، به مدت شصت سال و در مساحتی برابر با 360 مایل بود که مساوی بود با همه ایالت تکزاس⁽⁸⁾ در واقع ، پادشاه عربستان قرارداد فروش غنی ترین گنجینه ی مملکتش را امضا کرد . ایالات متحده که توسط استاندارد اویل کالیفرنیا نمایندگی می شد ، بعدها ، با ورود شرکت های نفتی « تکزاکو » و « آگزون » و « موبیل » ، چهار شریک اصلی « آرامکو » ، کامل شد.⁽⁹⁾

بیانیه ی 1943 فرانکلین روزولت که عربستان سعودی را زیر چتر دفاعی ایالات متحده اعلام کرد ، دومین رویداد تعیین کننده بود . رئیس جمهوری ایالات متحده ، در این بیانیه تصریح کرد که « دفاع از عربستان سعودی ، به منزله ی دفاع حیاتی از ایالات متحده است. »⁽¹⁰⁾ آغوش مشتاق ایالات متحده ، چند هدف را ، همزمان در پی داشت . مهمترین هدف ، نفت بی کران عربستان سعودی بود . هدف استراتژیک دیگر ، خطر هرچند دور احاطه ی خلیج فارس توسط اتحاد جماهیر شوروی بود. هدف تاکتیکی دیگری هم وجود داشت که بر می گشت به متحدین آمریکا ، بخصوص بریتانیا . اگر چه لندن بر منطقه ، بخصوص جنوب ایران و عراق ، تسلط داشت ، بر سر نفت خاورمیانه رقابت سختی میان ایالات متحده و بریتانیا ، و در حد کمتری میان ایالات متحده و فرانسه و ایتالیا ، وجود داشت . همه ی این کشورها ، تنگ نظرانه به منافع کمپانی های نفتی خود می اندیشیدند.

چهار سال پیش از ملاقات فرانکلین روزولت با پادشاه سعودی در عرشه ی کشتی تفریحی روزولت در مصر ، به نظر می رسید فرانکلین دلانو روزولت رئیس جمهوری ایالات متحده به دلیل قدرت برتر بریتانیا در منطقه و تجربه ی ناچیز آمریکا در آن ، مایل است

امور مربوط به اداره ی عربستان سعودی را به انگلیسی ها واگذار کرد . روزولت به دستیار خود می گوید « می شود لطفاً به انگلیسی ها بگوئید مواظب پادشاه عربستان سعودی باشند ؟ آن منطقه به ما خیلی دور است .» (11) استاندار اوایل کالیفرنیا و کمپانی نفتی تکزاس که بعدها شرکای « آرامکو » شدند ، با نظر روزولت موافق نبودند . این شرکت های نفتی ، اول « هارولد ایکز » وزیر کشور ایالات متحده و دست راست روزولت ، بعد هم خود او را قانع کردند که ایالات متحده باید در مقابل بریتانیا که « عربستان را به سود خود هموار می کند ، ایستادگی کند.» (12) در اواسط جنگ جهانی دوم ، دو متحد به راه حل تازه ای رسیدند و نفت منطقه را میان خود تقسیم کردند. روزولت به لرد هالیفاکس سفیر بریتانیا گفت « نفت ایران مال شما ، نفت کویت و عراق را هم میان خود قسمت می کنیم . نفت عربستان سعودی هم مال ما.» (13)

فرانکلین دلانو روزولت رئیس جمهوری آمریکا ، برای وینستون چرچیل پیامی را مخابره کرد مبنی بر آن که : « به شما اطمینان می دهم که ما چشم داشتی به حوزه های نفتی شما در عراق و ایران نداریم .» و چرچیل که معمار نفتی ماورای بحار امپراتوری بریتانیا بود ، جواب داد « اجازه بدهید من نیز متقابلاً به شما تضمین کافی بدهم که ما هم چشم داشتی به علایق و دارائی های شما در عربستان سعودی نداریم .» (14) که البته هر دو دروغ می گفتند . بریتانیا مدت ها بود که نفت عربستان را صاحب بود و ایالات متحده هم عنقریب و به ضرب و زور ، صاحب قراردادهای نفتی ایران و عراق می شد . ملاقات فرانکلین دلانو روزولت با ابن سعود ، مشارکت ایالات متحده و عربستان سعودی را تحقق بخشید . کشتی « مورفی » ی ناوگان جنگی ایالات متحده ، ابن سعود را که تا آن زمان از عربستان خارج نشده بود ، با خانواده و ملازمان و مستخدمان و حتی گوسفندانش برای ذبح اسلامی در کشتی ، جا به جا کرد . خانواده ابن

سعود و همراهان ، حتی با خود چادر صحرا نشینان را برده بودند که آن ها را برای خواب در عرشه کشتی برپا کنند . پسر رئیس جمهوری ایالات متحده « الیوت روزولت » از ملاقات ابن سعود با پدرش در عرشه ی کشتی « کویسی » ، چنین می گوید :

آن روز ، خواهرم آنا ، بدون توجه به رسم مسلمانان که زنان خانواده شان را باید دور از چشم مردان نگه دارند ، در جمع مردان ظاهر شد تا برای رفتن به قاهره ، با ادا و اطوارهای مودب سنتی ، از پدرم خداحافظی کند... پدرم سرو ته مراسم خداحافظی را درز گرفت و به ابن سعود اطمینان داد که آمریکا به هیچ حرکتی که مخالف طرز زندگی مردم عرب باشد ، دست نخواهد زد ... و ابن سعود با حسرت به صندلی چرخدار پدرم نگاه می کرد و پدر ، ناگهان صندلی چرخدارش را به او هدیه کرد . (15)

البته آن صندلی چرخدار ، یدکی بود ، اما همان کافی بود که پادشاه سعودی خود را دوقلوی روزولت بیندارد و این ، مظهر شروع اتحاد ایالات متحده و عربستان سعودی باشد . « سالزبرگ » نویسنده نیویورک تایمز ، از باز شدن دست آمریکا به ذخائر نفتی عربستان سعودی به هیجان در می آید که : « ذخائر کلان نفتی عربستان سعودی ، اهمیت این کشور را برای دیپلماسی آمریکا از هر کشور دیگری بیشتر می کند.» (16) قدر مسلم این است که خود روزولت هم بیشتر دغدغه ی نفت را داشت ، تا دغدغه ی اسلام را .

بیانیه ی 1943 فرانکلین دلانو روزولت ، مبنی بر آن که آمریکا مدافع عربستان سعودی است ، به وسیله ی همه روسای جمهوری ایالات متحده ، بخصوص در سال 1957 در دکترین آیزنهاور ، و در سال 1980 در دکترین جیمی کارتر ، مورد تاکید مجدد قرار گرفت . در سال 1944 ، ایالات متحده نخستین هیئت نظامی خود را به

عربستان سعودی فرستاد ، در سال 1945 ایالات متحده و عربستان سعودی نخستین موافقت نامه ی همکاری نظامی را امضا کردند که منجر به استفرار نخستین پایگاه هوایی ایالات متحده در « دهران » خلیج فارس شد که تا دهه ی شصت به صورت پایگاه عملیاتی آمریکا عمل کرد . این موافقت نامه ، بیدرنگ قرارداد سال 1949 را در پی داشت که بنا بر آن ، گروه نقشه برداری و مطالعاتی ، امکان پیدا کرد تا کل شبه جزیره عربستان را تحت پوشش قرار دهد و ارتش ایالات متحده توانست چهل و سه هزار نیروی مجهز زمینی و هوایی را در این کشور مستقر کند . قرارداد دیگری نیز در سال 1951 میان دو کشور به امضا رسید که براساس آن ، هیئت آموزش نظامی ایالات متحده ، به طور ثابت در عربستان سعودی مستقر شد. (17)

مناسبات آمریکا با عربستان سعودی ، معنی خاص خود را داشت : حوزه های نفتی را باید به سرعت توسعه می داد ، موافقت نامه های نظامی را به امضای دو طرف می رساند و زمینه های هجوم غول های نفتی تکزاس ، اوکلاهما و لوئیزیانا به قلمرو پادشاهی عربستان سعودی را فراهم می آورد. ایالات متحده ، با دستگیری بریتانیای کبیر به عنوان شریک مادون ، و در عین حال رقیب ، از طریق قراردادهای نظامی ، عربستان سعودی را در محاصره ی خود گرفت . در سال 1951، ایالات متحده و پادشاهی انگلستان ، پیشنهاد تشکیل وحدتی را دادند به نام « فرماندهی خاورمیانه » که ایالات متحده ، بریتانیا ، ترکیه ، اسرائیل و اردن را در بر می گرفت . سعی کردند مصر را هم در این مرکز بگنجانند ، اما پادشاه مصر که زیر فشار ناسیونالیست ها متزلزل شده بود و از تشکیل دولت جدید اسرائیل نیز ناخرسند بود ، مودبانه به پیشنهادشان پاسخ منفی داد . پس از آن ، بریتانیا پیشقدم شد و با شرکت ترکیه ، عراق ، ایران و پاکستان ، مجموعه ای را به نام « پیمان بغداد » سازمان داد . ایالات متحده که در حال ساختن روابط خود با این کشورها بود ، و همزمان برآن بود

تا دست بریتانیا را از ثروت نفتی خلیج فارس کوتاه کند ، به پیمان بغداد ملحق نشد . یکی از ناظران زیرک آمریکائی ، به کنایه برای شورای روابط خارجی نوشت که بریتانیا پیمان بغداد را « برای حفظ موقعیت خود در عراق و ایجاد نقطه اتکائی برای توسعه ی نفوذ خود در خاورمیانه علم کرده است.»⁽¹⁸⁾ پیمان بغداد اما ، با وقوع انقلاب عراق در سال 1958، از بین رفت . شاه عراق که گماشته ی بریتانیا بود ، سقوط کرد و به دست نیروهای متحد ناسیونالیست های ارتش و حزب کمونیست عراق ، اعدام شد . بنابراین ، دیگر جائی برای ادامه پیمان بغداد باقی نمی ماند . البته این پیمان ، جای خود را به سازمان دفاعی مرکزی (پیمان سنتو) داد که تشکیل می شد از ایالات متحده ، بریتانیا ، ترکیه ، ایران و پاکستان . ضمناً ، پاکستان از طریق عضویت در « سازمان دفاعی جنوب شرقی آسیا » نیز ، به غرب وصل بود.

وحدت های انگلیسی - آمریکائی در خاورمیانه ، متکی به اهرم های سنتی نفوذ خارجی ، قدرت نظامی و بازوهای اقتصادی و دیپلماتیک بود . اگر چه طولی نکشید که با درگرفتن جنگ سرد ، عامل دیگری هم برای توجیه حضور ایالات متحده و بریتانیا ظهور کرد که عنوانش مذهب و قدرت فرهنگی اسلام سیاسی بود . محور این عامل ، عربستان سعودی بود تا در آینده تبدیل به واتیکان اسلام شود . با ظهور عربستان سعودی به مثابه وزنه ای آمریکائی در برابر مصر ، جمال عبدالناصر ، ناسیونالیست ها و عده ای از سازمان دهندگان اخوان المسلمین ، ماموریت هائی سری برای قبضه کردن طیف راست اسلامی در اقصا نقاط منطقه را سازمان دادند که شاید اهمیت هیچ کدام شان بیشتر از سعید رمضان نبود .

سعید رمضان که نظریه پرداز محوری اخوان المسلمین بود ، به عنوان سفیر غیر رسمی اسلامیسیم ، به خدمت عربستان سعودی در آمد . زمانی که اخوان المسلمین ، در رژیم عبدالناصر موازنه ی

قدرت را به سرعت از دست می داد و می کوشید تا برای حفظ موقعیت خود در مصر کاری بکند ، عربستان سعودی نه تنها بی دریغ به پای این سازمان پول ریخت ، بلکه به آنان پیشنهاد کرد تا قلمرو سعودی را به عنوان پناهگاه امن خود انتخاب کنند . ترس از تهدید کمونیسم ، چنان شاهان سعودی را برداشته بود که دیدند در مقابل کمونیست ها ، طرف مقابل آن را که طیف راست اسلامی باشد ، باید تقویت کرد . در این طیف ، تیغ برهنه ی ضد کمونیستی در دست اخوان المسلمین بود ، پس باید سرمایه را آن جا می ریختند . از سوی دیگر ، عربستان سعودی جمال عبدالناصر را هم که بر کشور فقیر مصر حکومت می کرد و چشم به نفت عربستان دوخته بود ، به همان اندازه ترسناک ارزیابی می کرد . بنابراین ، به هر دو دلیل ضد کمونیستی و ضدناسیونالیسم عرب ، عربستان سعودی زیر بال و پراخوان المسلمین را گرفت تا نه تنها در مصر، بلکه در سراسر خاورمیانه رشد کند .

سعید رمضان در کاخ سفید

در اواخر تابستان 1953 ، ساختمان بیضی شکل کاخ سفید ، صحنه ی ملاقاتی بود میان پرزیدنت دوایت د. آیزنهاور و فتنه گر جوانی از خاور میانه که چندان به آن نپرداخته اند . عکس سیاه و سفیدی که از این واقعه در دست است ، آیزنهاور را ، که آن زمان شصت و سه ساله بود ، در قیافه ای پدربزرگانه ، سری طاس ، لباسی خاکستری و شق و رق نشان می دهد که آرنجش خمیده است و حالت دستش چنان است که تو گویی می خواهد توانش را چند برابر کند . در سمت چپ رئیس جمهوری ایالات متحده ، جوانی ایستاده است با چهره ی زیتونی مصری ، در جامه ای سیاه ، و با ریش انبوه

آراسته و موی کوتاه که دسته کاغذی را پشت سر گرفته است . جوان مصری که با دقت به چهره ی رئیس جمهوری خیره شده است ، بیست و هفت ساله است ، اما بیش از ده سال تجربه ی خشونت و سیاست های تند خویانه را در جهان اسلام پشت سر گذاشته است . در اطراف او ، عده ای در لباس های آراسته ی غربی ایستاده اند ، عده ای هم با ردا و قبا و شال و عمامه ی اسلامی . اینان ، اعضای هیئتی هستند که تشکیل می شوند از علما و ملاها و فعالان اسلامی هندوستان ، سوریه ، یمن و شمال آفریقا .

در آن روز سپتامبر ، میهمان رئیس جمهوری ، سعید رمضان ؛ مقام نظامی و نظریه پرداز اخوان المسلمین بود . آن مرد جوان ، از زمانی که با وفا ال بنا ، دختر حسن ال بنا ازدواج کرده بود و داماد بنیانگذار سازمان شده بود ، داعیه ی نیمه پادشاهی داشت . آن گونه که او در کنار رئیس جمهوری ایستاده است ، بسیار محترم و بی آزار به نظر می رسد . در حالی که دست کم از اواخر دهه ی چهل ، اخوان المسلمین در سراسر خاور میانه به سازمانی شهرت داشت که فناتیک و تروریست بود . طلاب این سازمان ، عده ای از مقام های مصری ، از جمله نخست وزیر مصر را به قتل رسانده بودند و فقط چند سال پیش از آن که سعید رمضان در کاخ سفید با آیزنهاور ملاقات کند ، رژیم متزلزل ملک فاروق ، اخوان المسلمین را ممنوع اعلام کرده بود . اما این سازمان از بین نرفته بود . در پنجاه سال بعدی ، اخوان المسلمین چندبار عقب نشست ، اما دوباره قدرت و نفوذش را بازسازی کرد و طرز تفکر و واحدهایش را در اردن ، سوریه ، کویت و سایر کشورها ، گسترش داد . سعید رمضان ، تا زمان مرگش در سال 1995 در سوئیس ، مسئول سازماندهی جهانی اخوان المسلمین بود .

علیرغم آن که سعید رمضان عنصری خشونت طلب و خشمگین و آشکارا بر آن بود که خاورمیانه را بنا به مختصات اسلام بنیاد گرا

باز سازی کند ، ایالات متحده او را تهدید ارزیابی نمی کرد . به عکس ، بنا به گزارش محرمانه ی سفیر ایالات متحده در قاهره ، او را متحد بالقوه هم محسوب می کردند . اوج « مک کارتیسیم » و جنگ سرد بود و اخوان المسلمین هم در گرماگرم این جنگ (میان بلوک غرب و اتحاد جماهیر شوروی - م) ، به شدت ضد کمونیست بود . (و می توانست در سنگینی کفه ترازو به سود امپریالیست ها نقش عمده ای داشته باشد . جنگ سرد ، حالت تضاد سیاسی ، اقتصادی ، یا ایدئولوژیک میان دو دولت است که با جنگ شدید تبلیغاتی توأم باشد و دو دولت در عین حال از به کار بردن ارتش و دست زدن به جنگ بر ضد یکدیگر خود داری کنند . این اصطلاح ، پس از جنگ جهانی دوم در مورد مناسبات خصمانه ی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با بلوک غرب به کار رفت - م) نه تنها این ، بلکه متحدان سعید رمضان در اخوان المسلمین ؛ از گروه اسلامی پاکستان⁽²⁰⁾ گرفته ، تا سازمان های مشابه آن در سراسر منطقه ، شدیداً با مارکسیست ها ، فعالان و تشکیلات جناح چپ ، اتحادیه های کارگری ، سوسیالیست های عرب ، حزب بعث و همه ی انواع کسانی که به حکومت غیر مذهبی معتقد بودند، کین توزانه دشمنی می کردند (نمونه اش در ایران، حکومت اسلامی روح الله موسوی خمینی بود که با همکاری های همه جانبه و صمیمانه ی حزب توده و بعدها سازمان فدائیان اکثریت ، به کمونیست ها یورش برد که هنوز و همچنان ، با برخورداری از همکاری های همین عناصر، ادامه دارد - م) در این گروه آخری ، مزاحم نو رسیده ای مثل جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر هم وجود داشت که وفاداری او نسبت به آمریکا در جنگ سرد ، حتی در سال 1953 ، یعنی فقط یک سال پیش از آن که جنبش افسران آزاد رژیم فاسد و زبون سلطنتی را سرنگون کند ، مورد تردید بود .

سعید رمضان ، در سال 1926 (دو سال پیش از تاسیس اخوان المسلمین - م) در دهکده ای واقع در هفتاد « مایل » ی شمال قاهره

و مصب رود نیل به دنیا آمده بود.⁽²¹⁾ هنوز نوجوان بود که با حسن ال بنا آشنا شد و بی درنگ به جنبش او پیوست. در سال 1946 که از دانشگاه قاهره فارغ التحصیل شد، منشی مخصوص و دست راست حسن ال بنا شد. یک سال بعد، به سردبیری هفته نامه «الشهاب» اخوان المسلمین رسید.

ضمن آن که سعید رمضان داماد بنیانگذار اخوان المسلمین، در وظایف مربوط به سازماندهی به رهبری تشکیلات کمک می کرد، سفیر سیار اخوان المسلمین هم بود و در این موقعیت، شبکه جهانی گسترده ای از ارتباطات را سازمان داد. این کار، از خود حسن ال بنا که مقرش در مصر بود و بیشتر به خاطر موقعیت روحانی خود محلی کار می کرد، ساخته نبود. در سال 1945، سعید رمضان به اورشلیم سفر کرد. آن زمان، اورشلیم در مهار بریتانیا و تحت الحمایه ی فلسطین بود و ابرهای توفان زای جنگ اعراب و اسرائیل بر فرازش به هم نزدیک می شدند. در سال های پیش رو، سعید رمضان قسمت اعظم وقتش را باید صرف سفر کردن به اورشلیم، امان، دمشق و بیروت می کرد تا شعبه های اخوان المسلمین را می ساخت. در بیست و ششم اکتبر سال 1945، سعید رمضان نخستین دفتر اخوان المسلمین در اورشلیم⁽²²⁾ را دایر کرد که در دهه ی هشتاد به جنبش مقاومت اسلامی (حماس) معروف می شد. در سال 1947، در فلسطین بیست و پنج شاخه ی اخوان المسلمین فعال بودند که بین دوازده تا بیست هزار عضو داشتند.⁽²³⁾ در سال 1948، رمضان نیروی نظامی اسلامی را که در مفهوم سمبولیک خود بسیار پر اهمیت بود، بنیان نهاد تا بتواند در همان سال که اسرائیل تاسیس می شد، با نیروهای نظامی یهودی بجنگد.

یکی از دیدارهای مکرر سعید رمضان از پاکستان، در اواخر دهه ی چهل صورت گرفت. در این سفر، رمضان در سال های 1949 و 1951، در کنگره ی مسلمانان جهان که در کراچی برپا

شده بود، شرکت کرد و به صورت جهشی، دبیرکل این سازمان جهانی شد.⁽²⁴⁾ جناح چپ صحنه‌ی سیاسی پاکستان، کنگره را متهم کرد که توسط بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها سازماندهی شده است.⁽²⁵⁾ پاکستان در سال پیش از آن، استقلال یافته و به عنوان نخستین کشور اسلامی، تبدیل به مرکز جذب نظریه پردازان، علما، متکلمان و سازمان دهندگان اسلامی شده بود. اسلامیت جوانی به نام «ابول علا مودودی» که بعدها جنبشی به سبک اخوان المسلمین را به نام گروه اسلامی در پاکستان علم می‌کرد، داشت جنبش خود را تبدیل به حزب سیاسی می‌کرد. در دهه‌ی بعدی، پاکستان تبدیل به خانه‌ی دوم سعید رمضان می‌شد. حکومت نوظهور اسلامی در رادیو پاکستان، به سعید رمضان برنامه داد تا به تبلیغ و سازماندهی تشکیلات خود بپردازد. رمضان، در پاکستان روابط حسنه‌ای با دولت اسلامی وابسته به غرب داشت که لیاقت علی خان نخست وزیر پاکستان که بر یکی از کتاب‌های او مقدمه‌ای هم نوشته است، از آن جمله بود.⁽²⁶⁾

اقامت سعید رمضان در پاکستان، آن چنان هم داوطلبانه نبود. اخوان المسلمین را در مصر ممنوع کرده بودند و خود حسن ال بنا به قتل رسیده بود. رمضان در سال 1950 که اخوان المسلمین در یکی از مراحل عقب نشینی در تاریخ حیات خود قرار گرفته بود، به مصر بازگشت، اما به صورت دوره‌ای، اغلب وقت خود را در پاکستان می‌گذراند تا در همکاری تنگاتنگ او با جماعت اسلامی مودودی وقفه‌ای نیفتد. با مجمع اسلامی پاکستان هم همکاری داشت، و نیز با حمایت رسمی دولت پاکستان، برای ایراد سخنرانی و موعظه، مدام به کشورهای عربی سفر می‌کرد. صحنه‌ی سیاسی پاکستان در آن زمان، میان اسلامی‌های تندرو، اسلامی‌های میانه‌رو، ملی‌گرایان معتقد به حکومت سکولار و چپ‌ها تقسیم شده بود. ضمناً، کشور به سوی پیمان‌های نظامی طرفدار غرب کشیده

می شد. سال های بسیار، سعید رمضان به مودودی کمک کرد تا فالانژهای نیرومندی را از میان دانشجویان خشک اندیش سازمان دهد تا علیه چپ پاکستان، بخصوص در تشکل های دانشجویی عمل کنند. (در سال های اول قیام ضد سلطنتی ایران، آخر دهه هفتاد و اوائل دهه ی هشتاد شمسی، دار و دسته روح الله خمینی، با کمک های صمیمانه ی حزب توده، به همین صورت انجمن های اسلامی دانشجویی را سازمان دادند تا دانشجویان چپ را در محیط دانشگاه ها شناسایی و دستگیر کنند و دفاتر دانشجویی را در دانشگاه ها به طرز وحشیانه ای برچینند. بهانه ی امت حزب الله خمینی، انقلاب فرهنگی و سرکوبی مبارزات سازمان های چپ علیه استبداد رو به رشد مذهبی در سراسر ایران بود. انجمن های دانشجویی، هنوز و همچنان با نفوذ بسیجی های سپاه پاسداران در محیط های دانشگاهی، علیه دانشجویان چپ و ملی گرا در کارند و تبدیل به دو دفتر تحکیم وحدت شده اند - م) این به اصطلاح انجمن دانشجویان مسلمان که به زبان ارودو IJT⁽²⁷⁾ (جماعت طلاب اسلامی) نامیده می شدند، از طرح های سعید رمضان بودند و با الگوی جوخه های فاشیستی موسولینی (Squadristi) سازمان یافته بودند. کارشناسی به نام ولی رضا نصر، می نویسد: «اگرچه این انجمن های فاشیستی اسلامی را جماعت اسلامی پاکستان رهبری می کرد، به شدت زیر نفوذ اخوان المسلمین بود. بین سال های 1952 و 1955، رهبران IJT به کمک سعید رمضان توانستند ساختار مدیریت و استراتژی سازمانی خود را شکل بدهند و محسوس ترین نشانه ی نفوذ اخوان المسلمین در انجمن دانشجویان مسلمان، ایجاد حوزه های مطالعاتی و جلسات منظم شبانه آنان بود که قصد هر دو، آموزش اعضای جدید و تحکیم پیوند های درونی سازمان بود.» آدم کثان اغلب مسلح انجمن دانشجویان مسلمان، مدام در محیط های دانشگاهی به دانشجویان چپ هجوم می بردند. ولی رضا نصر می

گوید : « این تهاجمات ، رفته رفته به درگیری های جدی تری ؛ بخصوص در کراچی و مولتان انجامید . فعالیت ضد چپ دانشجویان اسلامی ، تبدیل به کار اصلی و خصلت عمومی آنان شده بود . دانشجویان اسلامی ، علیه چپ ها و سکولاریست های درون حکومت و خارج از حکومت ، به صورت گردان هائی که از اسلام در مقابل دشمنانش دفاع می کنند ، می جنگیدند . (28)

سعید رمضان مابین سفرهایش به پاکستان ، ظاهرا با بنیاد گرایان عرب ، بخصوص در میان فلسطینی ها و اردنی ها که جریانی به نام حزب آزادیبخش اسلامی را علم کرده بودند ، نیز فعال بود . (29) (بعدها ، حزب آزادیبخش اسلامی که خصلتی مسری داشت ، ستادش را به آلمان منتقل کرد و از آن پس ، در میان مسلمانان آسیای مرکزی توسعه یافت . عربستان سعودی ، به طرز فزاینده ای از این جریان مسری حمایت می کرد . در دهه ی نود ، حزب آزادیبخش اسلامی به عنوان متحد خشونت گرای پر اهمیتی در جنبش اسلامی ازبکستان و القاعده عمل کرد .) در عین حال ، سعید رمضان در دهه ی پنجاه به ایجاد شاخه اخوان المسلمین در اردن هم دست زد . رهبر اخوان المسلمین اردن ، تاجر ثروتمندی به نام « ابوقراء » بود که روابط تنگاتنگی با ملک عبدالله و اساسا پادشاهی هاشمی داشت که تحت الحمایه بریتانیا بود . بنا به گزارش « ماریون بالبی » ، حسن ال بنا دامادش سعید رمضان را روانه ی اردن کرد تا پادشاه هاشمی را نسبت به هدف فعال کردن اخوان المسلمین در اردن ، روشن کند . پادشاه اردن « اخوان المسلمین را به عنوان سازمانی خیریه ، در اردن رسمی اعلام کرد . شاه امیدوار بود که از حمایت اخوان المسلمین در مقابل اپوزیسیون سکولار ؛ مثل چپ ها ، برخوردار شود » درست مثل پاکستان ، در اردن هم اخوان المسلمین تبدیل به ابزاری برای فشار آوردن به نیروهای چپ و ناسیونالیست های عرب شد . سعید رمضان و ابوقراء « به این نتیجه رسیده بودند

که در قرن بیستم ، مصر و بقیه جهان اسلام را یورش خونین ایدئولوژی های کمونیستی و ناسیونالیسی که اولویت شریعت در جامعه را نفی می کردند ، تهدید می کند . « (30)

در آن روز 1953 ، حضور سعید رمضان در ساختمان بیضی شکل کاخ سفید ، تصادفی نبود . رسماً برای شرکت در جلسه ی بحث و گفت و گویی که دانشگاه پرینستون در باره ی فرهنگ اسلامی ترتیب داده بود ، به ایالات متحده رفته بود . اما سفری جنبی به واشینگتن هم ، در برنامه گنجانده شده بود . کتابخانه ی کنگره ی آمریکا ، با سازماندهی برنامه ای نه روزه ، با دانشگاه پرینستون همکاری کرده بود . رویداد آگوست آن سال ، که با شکوه و سرشار از وقایع ضمنی بود ، در تالار سبز ملایم « ناسائو » ی دانشگاه پرینستون ، اتاق مخصوص جلسات استادان و مدیران دانشگاه که سقفی بلند داشت ، واقع شده بود . در میان سخنرانان و شرکت کنندگان ، شرق شناسان سرشناسی مثل « فیلیپ ک. هیتی » ، « ت. کویلریونگ » و « بیلی ویندر » از دانشگاه پرینستون ، « ویلفرد کات اسمیت » از دانشگاه « مک گیل » ، « ریچرد نلسون فرای » از دانشگاه هاروارد ، « کارله تون کون » از دانشگاه پنسیلوانیا و « که نت کراگ » سردبیر نشریه « دنیای اسلام » از طرف « بنیاد تحقیقاتی هارت فورد » شرکت داشتند . مدیریت کنفرانس را ، دکتر « بایارد دوج » رئیس پیشین و سالخورده ی دانشگاه آمریکائی بیروت به عهده داشت .

در گزارش های رسمی ، آمده است که حضور عده ای از شخصیت های معروف در آن کنفرانس ، تصادفی و غیره منتظره بود . اما شرکت کنندگان به طور اتفاقی آتلانتیک را نپیموده بودند . این دیدار بزرگ را ، دولت ایالات متحده سازمان داده و بودجه اش را تامین کرده بود و شرکت کنندگان را به این امید که مفید واقع شوند ، از نقاط مختلف به نیوجرسی کشانده بود . فیلیپ هیتی که می

شد گفت ریش سفید شرق شناسان است ، قاهره و بحرین و بغداد و بیروت و دهلی نو و سایر نقاط جهان را برای پیدا کردن شرکت کنندگان ، از پاشنه در کرده بود .

امور تدارکاتی و مالی کنفرانس را نیز ، شرکت های هوایی ایالات متحده ؛ از جمله پان امریکن ، تی دبلیوآر و آرامکو ؛ کنسرسیوم نفتی ایالات متحده در عربستان ، تامین کرده بودند . همه هزینه های سعید رمضان هم ؛ که نظریه پرداز بود ، نه از علمای اسلامی ، مثل بقیه میهمانان ، تمام و کمال پرداخت شده بود . و ایالات متحده دقیقاً می دانست چه کسی را دعوت کرده است . مسئول پرداخت مخارج کنفرانس هم ، که هزینه های سفر و حمل و نقل شرکت کنندگان از خاور میانه را نیز شامل می شد - مرکزی به نام « مدیریت اطلاعات بین المللی » ، از واحدهای تابعه ی وزارت امور خارجه بود که روابطی نیز با نهادهای اطلاعاتی ایالات متحده داشت . این مرکز (IIA) تازه پا گرفته بود ، در سال 1952 رسمیت یافته بود و در سال 1953 در واحدهای تابعه ی سی آی ا ادغام شده بود . از مسئولیت های این مرکز ، نظارت بر « برنامه های تبادل فرهنگی » ایالات متحده ، مثل همین کنفرانس بزرگ دانشگاه پرینستون بود . کاملاً روشن است که هدف اصلی این کنفرانس ، سیاسی بود . سند از طبقه بندی محرمانه خارج شده ی این مرکز که عنوان « اطلاعات سری - محرمانه » بر آن خورده است ، می گوید : « ظاهر قضیه این است که کنفرانس جنبه ی مطالعاتی و آموزشی دارد ، کنفرانس می خواهد وانمود کند که همین مضمون را دارد . » اما ، در ادامه ی همین گزارش سری - محرمانه ، تاکید می شود که کنفرانس برای این طراحی شده بود تا « شخصیت های مختلفی را که می توانستند در تدوین عقاید مسلمانان در زمینه های مثل آموزش ، علوم ، قانون ، فلسفه ، و مآلا سیاست موثر باشند ، گرد هم آورد . » گزارش ، انتظاراتی را که از کنفرانس می رفت ،

این گونه توضیح می دهد : « در میان نتایج مختلفی که از کنفرانس انتظار می رود ، درک انگیزه و جهتی است که می شود از درون اسلام به جنبش احیای اسلام داد. »

در آن زمان ، سفیر آمریکا در قاهره دیپلمات کهنه کاری به نام « جفرسون کافه ری » ، وکیل اهل لوئیزیانا بود که به آستانه ی پایان چهار دهه کار چشم گیر سیاسی خود می رسید . او از سال 1949 در قاهره بود و شش سال را در پایتخت بی حال نیل گذرانده بود . در جولای 1953 ، جفرسون کافه ری پیام محرمانه ای به واشینگتن فرستاد و پیشنهاد داد تا سعید رمضان را به نشست پرینستون دعوت کنند . پیام کافه ری حاکی از آن بود که دایره ی مطالعات ایالات متحده ، تاچه حدی در مورد میدان عمل اخوان المسلمین و رهبری آن ، اطلاعات جمع آوری کرده است . سفیر آمریکا ، در این پیام ، زندگینامه ی فشرده ای از سعید رمضان و اخوان المسلمین را مخابره کرده بود. جفرسون کافه ری اما ، در اطلاعات خود ، اشاره ای به ابعاد تروریستی و خشونت گرایانه ی اخوان المسلمین نکرده بود و در هیچ جای آن نگفته بود که غایت برنامه ی این سازمان ، تشکیل دولتی قرآنی است . دیپلماتی با آن همه تجربه ، نمی توانست خام باشد . از مضمون گزارش او ، به روشنی بر می آید که او (و شاید سی آی ا) می خواستند عمدا رابطه ی اخوان المسلمین با خشونت طلبی را ندیده بگیرند و سعید رمضان را به عنوان متحد ، یا مامور برای خودشان بسازند . سفیر آمریکا در گزارش خود می نویسد :

سعید رمضان در میان فعالان اخوان المسلمین ، بیشترین آموزش را در مورد فرهنگ اسلامی دیده است. او در سال 1945 از دانشکده حقوق دانشگاه فواد قاهره فارغ التحصیل شده . وقت بسیاری

را صرف مطالعه در باره ی اسلام کرده است . در سال 1925 متولد شده و درست است که جوان است، اما پیر تجربه است . در حال حاضر سردبیر مجله ی ماهانه ی « المسلمان » است که دومین سال انتشارش را پشت سر گذاشته و علمای اسلامی از نقاط مختلف جهان اسلام ، مقاله هائی را در باب حقوق و فرهنگ اسلامی در آن منتشر می کنند . تیراژ این نشریه ده هزار نسخه است و از تونس تا اندونزی مشترک دارد . به عنوان دبیر کل « کنفرانس جهانی اسلام » ، مدام به کشورهای اسلامی سفر می کند و اخیراً از کنفرانس های پاکستان بازگشته است . وقتی در مصر مقیم است ، هر هفته در رادیو برنامه ی تفسیر قرآن و بحث در مورد فرهنگ اسلامی دارد .

سعید رمضان در سال 1940 نزد حسن ال بنا رهبر پیشین اخوان المسلمین معارف اسلامی آموخت و در اواخر 1947 نشریه الشهاب را سردبیری می کرد . این نشریه ماهانه که حاوی مقالاتی در باب قوانین و فرهنگ اسلامی بود ، پس از پنج شماره ، زیر فشار دولت پادشاه سابق مصر فاروق ، تعطیل شد . چندی نگذشت که اخوان المسلمین غیر قانونی اعلام شد و در حدود دوهزارتن از اعضایش دستگیر شدند . سعید رمضان ، در آن زمان به پاکستان رفت ، مبادا که دستگیر شود . یک سال در پاکستان ماند که در خلال آن هفته ای دو برنامه رادیویی داشت که امواجش همه کشورهای عربی ، از جمله مصر را در بر می گرفت . اواخر سال 1949 ، وحدت اسلامی پاکستان از سعید رمضان درخواست کرد تا سلسله سخنرانی هائی را در مورد فرهنگ اسلامی در بسیاری از نقاط خاور میانه انجام بدهد . سعید رمضان ، این رشته سخنرانی ها را که از سودان آغاز کرده بود ، به طور ویژه در دانشگاه های سراسر مصر ادامه داد و در ترکیه به پایان برد . (32)

یکی از ماموران ناشناخته ی آمریکائی از جانب « محمد ال بکی » نماینده الازهر مرکز آموزش اسلامی قاهره ، با کافه ری سفیر ایالات متحده در قاهره تماس می گیرد . « بکی » که خود نیز در معیت سعید رمضان به کنفرانس پرینستون رفته بود ، سعید رمضان را « عضو برجسته ی اخوان المسلمین » توصیف می کند و پیشنهاد می دهد که او را برای شرکت در گردهمائی پرینستون دعوت کنند و می افزاید که جمعیت اخوان المسلمین هزینه هایش را نیز متقبل می شود.⁽³³⁾ جفرسون کافه ری در ادامه گزارش خود می نویسد :

سفارت معتقد است که سعید رمضان دارای آن کمال علمی هست که در کنفرانس فرهنگ اسلامی شرکت کند . به دلیل موقعیت او در اخوان المسلمین ، حائز اهمیت است که به تمایل او برای شرکت در کنفرانس ، توجه خاصی مبذول شود ، مبادا که اسباب رنجش آدم با اهمیتی مثل او شود.⁽³⁴⁾

در چهار دهه ی بعدی ، سعید رمضان « زلیگ » وار، کلید بالقوه ی همه ی جلوه های رادیکال اسلامی و اسلام سیاسی ؛ از اخوان المسلمین که در دهه ی پنجاه و شصت تروریسم را در مصر رهبری می کرد ، تا ظهور آیت الله خمینی در دهه ی هفتاد و جنگ داخلی الجزیره در سال های 1990 ، بود . (Zelig اشاره است به قهرمان فیلمی به همین نام از کارهای 1983 وودی آلن که شخصیت خود را در شرایط مختلف تغییر می داد - م) سندی قطعی در دست نیست که ثابت کند سعید رمضان در دهه ی پنجاه مامور سی آی ا ، بوده باشد ، اما دعوت او به کنفرانس پرینستون نشان می دهد که آمادگی بالقوه ی عضویت در سی آی ا در او مشاهده می شده است. علاوه بر این ، او بعدها متحد کارساز خانواده سلطنتی

عربستان سعودی در تشکیل مجمعی از ملت ها و جنبش های مخالف گسترش کمونیسم و توسعه ی اتحاد جماهیر شوروی در مرزهای جنوبی آن کشور بود.

بنا به گزارش « سیلویین بسون » در روزنامه سوئیسی « لاتمپ » ژنو ، اسناد خارج شده از طبقه بندی محرمانه در آرشیو سوئیس نشان می دهند که در دهه ی شصت ، دولت سوئیس به عنوان میزبان سعید رمضان در مرکز مطالعات اسلامی ژنو ، او را به خاطر داشتن نقطه نظرهای ضد کمونیستی ، می ستوده است . سیلویین بسون در روزنامه لاتمپ ، ضمن ارائه ی مدارک فراوانی از پرونده او در اثبات « روابط مشخص سعید رمضان با سرویس های محرمانه ی غربی »⁽³⁵⁾ می افزاید : « سعید رمضان ، ضمن داشتن ویژگی های دیگر ، مامور اطلاعاتی انگلیسی ها و آمریکائی ها بود . علاوه بر این ، به باور من سعید رمضان بنا به یک طرح اطلاعاتی ، در خدمت پلیس فدرال سوئیس نیز بوده است .

اسلام : سدی در مقابل کمونیسم ؟

آیا سعید رمضان ، اخوان المسلمین و طیف راست اسلامی ، در جریان جنگ سرد متحدان کارسازی علیه کمونیسم بودند ؟ آیا خود اسلام در مقابل این ایدئولوژی خارجی و بی خدا ، باروئی موثر بود ؟ از یک جهت ، پاسخ منفی بود . هم کمونیسم و هم ناسیونالیسم ، می توانستند در میان توده های مسلمان هوادارانی پیدا کنند و به آسانی هم چنین کردند . مثلا در عراق ، حزب کمونیست عراق ؛ به عنوان بزرگ ترین تشکل چپ در جهان عرب ، در دوران پس از جنگ جهانی دوم میلیون ها طرفدار از میان شیعیان پیدا کرد . این حزب ، در اواخر دهه ی پنجاه به چنان قدرتی دست یافته بود که بتواند

تظاهراتی را با بیش از یک میلیون نفر در بغداد سازمان بدهد . و جمال عبدالناصر مصر، که رادیو صدای عرب او، از قاهره پیامش را به اردن ، لبنان ، عراق ، سوریه و عربستان سعودی می رساند ، هواداران بی شماری پیدا کرده بود و در دهه های پنجاه و شصت ، محبوب ترین رهبر سیاسی عرب بود . همان گونه که مسیحی های اروپا ناگهان جذب احزاب کمونیست شده بودند ، در جهان اسلام هم ، مسلمانانی که از شرایط اجتماعی و کیفیت زندگی خود ناراضی بودند ، یا در مقابل امپریالیسم غربی و نفوذ انگلیسی – آمریکائی در خاورمیانه قرار می گرفتند ، به سمت کمونیسم ، و از آن بیشتر ناسیونالیسم ، گرایش پیدا می کردند .

در حالی که مسلمانان ها جذب ایدئولوژی های جناح چپ شده بودند ، بعضی شرق شناسان و معماران سیاست ایالات متحده ، همچنان در بند شکل های صریح و گوناگون ضد کمونیست بودند . البته در خاورمیانه ، اسلام سازمان یافته تشکل های متفاوت داشت . در درجه اول ، و با جمعیت بیشتر ، سنتی ها ، مذاهب متکی به روحانیت ، سازمان های وابسته به مساجد ، نهادهای مذهبی یا سازمان های اوقاف ، دادگاه های اسلامی و بسیاری دیگر از موسسات مذهبی قرار می گرفتند ، که بسیاری شان موقعیت و تاثیر اجتماعی قدرتمندی داشتند ، اما صراحتا سیاسی نبودند . در مرحله ی بعد « اسلام دولتی » ؛ مثل اسلام عربستان سعودی که در دهه ی بیست پدید آمده بود ، یا اسلام پاکستان از زمان استقلال این کشور (و بخصوص از دهه ی هفتاد) ، قرار می گرفت که در آن هویت قوانین اسلامی بر همه ی مردم حاکم بود و اغلب تشخیص تفاوت اسلام و دولت ، دشوار می نمود. و بالاخره ، شکل دیگر اسلام سازمان یافته ، ظهور « راست نو » در جهان اسلام بود . اخوان المسلمین و سایر سازمان ها یا احزاب صریح سیاسی که نظر به تشکیل جمهوری اسلامی داشتند ، از این زمره بودند . در نظر کسانی که در غرب دنبال

نیروهای ایدئولوژیک در خاور میانه می گشتند تا بتوانند موازنه ای در مقابل مطالبات رادیکال کمونیسم ایجاد کنند ، هر سه شکل یاد شده ، در مقاطعی جذاب بودند . البته در این مورد اختلاف نظرهایی هم میان شان وجود داشت .

در ایالات متحده ، زنگ خطر به صدا در آمده بود که نخبگان عرب ، مثل رهبران عقیدتی ، روشنفکران ، سیاستمداران ، روزنامه نگاران و نظیر آنان ، به صورت فزاینده ای به جنبش ها و احزاب چپ متمایل شده اند . در میان توده ها ، روستائیان بی سواد ، عشایر بادیه نشین و بازرگانان و رهبران بازار ، تمایلی نداشتند که جای قرآن را با « کاپیتال مارکس » عوض کنند . این اکراه ، حرکت آنان را به سمت مارکسیسم و سوسیالیسم عرب ، دشوارتر از دیگران می کرد . حالا مساله این بود که : چه چهارچوب ایدئولوژیکی می توانست این ظرفیت و توانائی را داشته باشد تا بتواند از طرفی اعراب و توده های مسلمان را به خود جذب کند و ، از سوی دیگر ، بخش قابل توجهی از نخبگان عرب و مسلمان را در حوزه ی خود قرار بدهد ؟ به نظر بعضی تحلیل گران ، « اسلام جدید » ی که توسط روشنفکران و فعالان سیاسی ، مثل حسن ال بنا ، سعید رمضان و ابول علا مودودی رهبری می شد ، مناسب بودند . اخوان المسلمین ، در شکل ها و حوزه های دانشجویی توانسته بود دانشجویانی را جذب خود کند . بخصوص مهندسان ، فارغ التحصیلان علوم ، پزشکان و دانشجویان رشته های مدیریت و بازرگانی ، از آن زمره بودند . چنین جنبشی ، به ویژه با حمایت خانواده ی سلطنتی عربستان سعودی ، می توانست نقطه ی مقابل سلوک مارکسیست ها و ناسیونالیست ها باشد ؟ و آیا تبلیغات ایالات متحده ، قادر بود ارزش های مذهبی خود آمریکا را تبدیل به تضاد اتحاد جماهیر شوروی خدانشناس کند و توده های مسلمان را جذب اردوی آمریکا کند ، یا ؛ دست کم ، آنان را از مسکو دور نگه دارد ؟ به نظر می رسد که این نظریه ، کوشش عبثی باشد .

یکی از کسانی که فکر می کرد این طرح می تواند موثر افتد ، برنارد لوئیس مبتکر نظریه ی « برخورد تمدن ها » بود. برنارد لوئیس که اکنون استاد باز نشسته ی دانشگاه پرینستون است ، در عرصه ی تحقیقات و مطالعات اسلامی ، نظریه پرداز با نفوذ منحصر به فردی بود . با این حال ، نظریه ی او باعث مجادله ها و مباحث دامنه داری بود . دلیلش هم این بود که نقطه نظرهای او آمیخته به تعصب و محافظه کارانه بود که بعدها معروف به « محافظ کاری جدید » شد ، هم چو این ، از آن جهت که وابستگی شدیدی به اسرائیل داشت . رساله ی پروفسور برنارد لوئیس به عنوان « کمونیسم و اسلام » که در سال 1953 منتشر شد ، نمونه ی بارزی از طرز تفکر جنگ ایدئولوژی ها در آن زمان بود .

برنارد لوئیس ، در رساله ی خود به این موضوع پرداخته بود که به نظر می رسد مردم جهان اسلام بر آنند تا رشته دولت هائی را با قدرت متمرکز ایجاد کنند . اگر هدف غرب مقابله با توسعه ی کمونیسم باشد ، این پدیده ابزار مناسبی برای سازماندهی تقابل است . لوئیس می نویسد :

« اگر قرار باشد مردم مسلمان دست از سنت هاشان بردارند و مجبور شوند کمونیسم ، یا حکومت پارلمانی را انتخاب کنند ، به نفع ماست . در این صورت ، موقعیت مناسبی برای اسلام و جهان غرب به وجود می آید تا در یابد که راه حل فقط این دو گزینه ی ساده نیستند ، برای این که هنوز امکان آن وجود دارد که مردم مسلمان ، سنت های خود را با تغییراتی بازسازی کنند . در این تغییر ، شکلی از دولت را خواهند ساخت که علیرغم داشتن خصالت متمرکز ، و شاید هم مطلقه ، به نوع حکومت های خودکامه و عیب جوی غربی شباهت نخواهد داشت . (36)

برنارد لوئیس ، پس از صحنه گذاردن بر احتمال به وجود آمدن چنین « بخت و اقبال » برای رژیم های اسلامی ، اظهار نظر می کند که در واقع اسلام در غایت خود ثابت می کند که زمین حاصل خیزی برای عقاید مارکسیستی نیست :

نه کمونیسم مذهب است ، و نه می تواند مذهب باشد ، حال آن که اسلام ، برای بسیاری از پیروانش ، هنوز مذهب است و هسته ی مقاومت اسلامی در برابر عقاید کمونیستی است . اگر چه عقاید آنان در مورد آزادی بسیار ضعیف تر از آن است که بتواند حافظ شان باشد ، اعتقاد شان به خدا ، هنوز به حد کافی قوی است . مردم مسلمان هنوز در رابطه با ژرف ترین و ساده ترین مفاهیم جهان ، عمیقاً مذهبی فکر می کنند . اسلام ، به عنوان دین ، بیش از مسیحیت ضد کمونیست نیست . در واقع ، به نظر من در این مورد بسیار هم از مسیحیت ضعیف تر است . اما به مثابه یک نیرو ، تاثیر بالقوه ی بیشتری بر طرز فکر پیروانش دارد . مسلمانان دیندار – که اغلب شان چنین اند – عقیده ی خدانشناس و مرام و مسلکی را که اصول اخلاقی ی سنتی شان را نقض کند ، در دراز مدت برنخواهند تافت ... شورش کنونی مسلمانان علیه فساد اخلاقی و فرصت طلبی های رهبران خودشان و بعضی رهبران غربی ، ممکن است موقتا به نفع کمونیست ها باشد ، اما وقتی مسلمان ها متوجه واقعیت های نهفته در پس تبلیغات شوند ، به جریانی ضد کمونیست تبدیل خواهند شد . بیائید امیدوار باشیم که تا آن لحظه ، چندان نیاید .

در همان کنفرانس که در سال نگارش رساله ی برنارد لوئیس صورت پذیرفت ، یکی از علمای اسلامی پاکستان به نام مظهرالدین صدیقی ، از اعضای موسسه ی فرهنگ اسلامی لاهور ، مساله ای را در میان گذاشت . این نویسنده پرکار که فارغ التحصیل دانشگاه

« مدرس » هندوستان و عضو سابق دولت بود ، کتاب های « اسلام و کمونیسم ، مارکسیسم و اسلام » و « ماتریالیسم تاریخی و اسلام » را نوشته بود . مظهرالدین صدیقی ، در خطابه ی خود تاکید کرد که فقط طرز تفکر مخالفی که ریشه در دین داشته باشد و از اسلام بنیاد گرا نشأت گرفته باشد ، قادر است در مقابل کمونیسم مقاومت کند . عالم پاکستانی به حکومت مطلقه حمله کرد ، اما کسانی را هم که معتقد به حکومت غیر دینی بودند ، به شدت هدف گرفت و چنین تعریفی از ایشان به دست داد : « دانشمندان قلبی و روشنفکران بی تجربه ای که به صورت های پنهانی ، یا آشکارا ، از بین رفتن تدریجی دین را مورد حمایت قرار داده اند » ، و کسانی اند که می گویند دین « انبوهی از خرافات ، عقاید آمیخته به تعصب و نظریات ماوراء الطبیعه است که هدفش کم ارزش کردن قدرت عقل است . » به نظر او ، معتقدان به جدائی دین از دولت ، برای ثبات پاکستان ، و بنا به دلایل کافی برای همه ی خاورمیانه ، خطری جدی تر و بزرگ تر از کمونیست ها به شمار می روند . مظهرالدین صدیقی می گفت :

« فلسفه ناب عقلی فاقد قدرت القائی خدا شناسی کمونیستی است . عقل گرایی ، همان گونه که دین است ، علم هم هست ، و همان گونه که بشارت است ، یک دستگاه متافیزیکی هم هست . دین ، تنها جانشین القائات کمونیستی است که اهل علم و تکنولوژی آن را به چالش طلبیده اند و در پی آنند که زیرآبش را در پاکستان بزنند . فقط مفهوم و مقصود اجتماعی – اقتصادی اسلام است که آن را در برابر کمونیسم تبدیل به باروئی قدرتمند می کند . توده های مسلمان به این دلیل جذب عقاید اسلامی شده اند که زندگی اجتماعی و اقتصادی مطلوب و آزادی بیان را به ایشان بشارت می دهد .

هر کوششی که در جهت نفی مضمون اجتماعی – اقتصادی تعالیم اسلامی به عمل آید ، بی تردید کمونیسم به دست خود به خلاء

پرتاب خواهد شد. زیرا، همان گونه که اشاره کردم، کمونیسم، هم رضایت احساساتی را عرضه می کند، هم تامین اجتماعی و اقتصادی را وعده می دهد... در جهان اسلام، زمینه ی انتخاب میان کمونیسم و مردم سالاری غیر دینی وجود ندارد، بلکه دغدغه ی انتخاب میان کمونیسم و اسلام لیبرال وجود دارد... بزرگ ترین خطری که ثبات پاکستان را تهدید می کند، نه از جانب علمای واپس گرای اسلامی است، نه از سوی کمونیست هائی که مقوله ای بهتر از اسلام برای مسلمانان ندارند، بلکه از طرف کسانی است که بدون آگاهی و معلومات از نقطه نظرهای عمیق تر اسلام، دارند خلائی روحانی به وجود می آورند که فقط راه را برای کمونیسم هموار می کند.» (37)

« که نت کرگ » سردبیر « جهان اسلام » نیز، پیام مشابهی دارد. رساله ی « کرگ » تحت عنوان « تاثیر فکری کمونیسم بر اسلام معاصر » نخستین بار در همایش دانشگاه پرینستون ارائه شد و چند ماه بعد در « میدال ایست جورنال » (38) انتشار یافت. در این رساله، که نت کرگ بحثی سفسطه آمیز را در مورد احیای اسلام مطرح می کند. « ما، در مقاومت مذهبی علیه کمونیسم، در می یابیم که جهان اسلام باید پاسخی روشنفکرانه را برای جدال با کمونیسم، در سطوح روحانی، ماوراء الطبیعه و اخلاقی توسعه دهد تا بتواند با این نظریه ی مارکسیستی که هدف غائی را، به جای معاد اسلامی در بهشت روی زمین وعده می دهد، مقابله کند. « که نت کرگ پادزهری را در مقابل مارکسیسم اغوا کننده پیشنهاد می کند: « همان گونه که بسیاری از نویسندگان جدید توضیح داده اند، اسلام؛ با جامعه ی واقعی اسلامی که همان جامعه ی کامل است، یا حکومت های اسلامی، این پادزهر در مقابل مارکسیسم اغوا کننده است. « که نت کرگ، با نگاهی خوش بینانه می پرسد: « آیا این امکان وجود ندارد که فضیلت و تقوای دو دین

اسلام و مسیحیت ، که می توانند رابطه ای ثمر بخش با یکدیگر داشته باشند ، پاسخ مناسب و ارزشمندی به کمونیسم باشد ؟ « کرگ ، به تفسیری از همایش دانشگاه پرینستون که نظر به جنگ سربازان ترکیه در جنگ کره داشت ، اتخاذ سند می کند و نتیجه می گیرد که : « حالا ، بالاخره پس از هزار و سیصد سال از گذشت مباحث بسیار ثمربخش ، پیروان دو دین یکتا پرست ، شانه به شانه علیه ماتریالیسم خدانشناس می جنگند.»

با این حال ، در دهه پنجاه ، نظریه ی پیوستن اسلام به مسیحیت غرب ، در جنگ صلیبی علیه « ماتریالیسم خدانشناس » ، در اقلیت قرار داشت . از طرفی ، بسیاری از استراتژیست های سرسخت - که امروزه می شود آنان را واقع نگر خواند - احساس می کردند اسلام ضعیف تر از آن است که بتوان به عنوان نیرو به آن تکیه کرد . دومین جریان مخالف هم ، کسانی بودند که فکر می کردند اسلام به دلیل داشتن خصلت ضد غربی ، هرگز نمی تواند به صورتی جدی عامل ضد کمونیست باشد .

هرمن آیلنس که در دهه ی چهل ماموریت هایش را در ایران و عربستان سعودی آغاز کرد ، این نظریه را که اسلام می تواند هم پیمان مناسبی برای جدال با مسکو باشد « ا عراق آمیز » می پندارد و می گوید « نظریه ای وجود داشت مبنی بر آن که اسلام و کمونیسم متضاد یکدیگرند . عده ی انگشت شماری در دولت بودند که چندان به اسلام بیندیشند... هم اینان بودند که می گفتند اسلام می تواند در عقب راندن کمونیسم مفید باشد ، اما هیچ کس این مساله را واقعا جدی نگرفت . نظریه عمومی در دولت ایالات متحده و دنیای دانشگاهیان ، این بود که اسلام به مثابه عاملی سیاسی تضعیف و به موقعیتی شخصی تبدیل شده است . هم چون این، به یاد دارم که وقتی کارشناسان اقتصادی به کشورهای محل ماموریت من می آمدند ، اظهار نظر می کردند که هرچه ما زودتر از شر اسلام خلاص شویم ،

سریع تر توسعه پیدا می کنیم ، زیرا اسلام به نظر آنان سد راه توسعه ی اقتصادی بود.»

« جان سی . کمپیل » ، چند دهه رئیس طراحی سیاسی خاور میانه ، از نهادهای وابسته به « شورای روابط خارجی » (CFR) بود که در سال 1945 ایجاد شد و از طرف CFR هم رهبری می شد . این نهاد ، بسیاری از سازمان های با نفوذ در روابط خارجی را در بر می گرفت . به نظر کمپیل ، چه اسلام می توانست مانعی در راه رشد اقتصادی باشد ، یا نه ، به هر صورت هیچ سدی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی نمی توانست باشد :

به یقین اسلام نمی تواند به عنوان مانعی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی به شمار آید . این نظریه که چون کمونیست ها ماتریالیست و خدانشناس اند ، پس کمونیسم و نفوذ اتحاد جماهیر شوروی هرگز نمی تواند به جهان اسلام تاخت آورد ، وجود خارجی ندارد . در جامعه ی خاورمیانه ، مذهب جایگاه حائز اهمیتی دارد . این حالت ، هم در افکار عمومی سایه افکنده است ، هم در موقعیت های رسمی . با این حال ، چنین شرایطی مصونیت مطلقى در مقابل ویروس های سیاسی ، مثل فاشیسم و کمونیسم ، به وجود نمی آورد . نظریه ی کمونیستی ، با اصول عقاید اسلامی مشابهت های موازی ظاهری دارد ، و وعده ی زندگی مادی بهتر ، با این اصول در تناقض قرار نمی گیرد . فراتر از این اما ، باید توجه داشت که تاثیر دنیای جدید بر اسلام ، باعث ایجاد دو مسیر اساسی شده است که می تواند درها را به روی تاثیر کمونیستی باز کند : اولین ؛ عجز نظریه ها و موسسه های سنتی در حفظ وفاداری رهبران روشنفکر و نسل جدید در یافتن راهی برای برون رفت از عقب ماندگی ها و مسیر قهقرائی مادی است ، و دومین ؛ تغییر ناگهانی علیه غرب است ، که ضمن تقویت احساس تفاهم خود با اسلام ، اغلب با نظریه ها و

نیروهای سیاسی دشمن غرب نیز احساس تفاهم داشته است ... در سرزمین های عربی و ایران ، جنبش ناسیونالیستی ضد غرب ، معجون قدرتمندی از احساس مذهبی ، و حتی فناتیک بوده است .

کمپبل فکر می کرد ذاتی بودن تعصب ضد غربی اسلام سیاسی ، عملاً باید مانع از آن می شد که استراتژی ایالات متحده به مفید بودن آن بیندیشد . (39)

علیرغم چنین هشدار ی ، ایالات متحده در فاصله ی سال های 1945 تا 1957 ، اغلب به صورت ناپخته ای روابطی را با اسلامیت ها تجربه کرد .

حتی از اوائل سال 1945 که طراحان سیاسی بریتانیا و آمریکا در این اندیشه بودند که متحدان و سیستمی دفاعی را علیه مرزهای گسترده ی جنوبی اتحاد جماهیر شوروی معماری کنند ، اسلام را به عنوان عاملی موثر در محاسبات خود گنجانند . مثلاً ، اتحاد کشورهای عرب را که از بریتانیا الهام می گرفت ، به این دلیل که ترکیه و ایران و پاکستان در آن حضور ندارند ، ضعیف ارزیابی کردند . بنابراین ، در مقطعی پیشنهاد شد که اتحادیه عرب را تبدیل کنند به اتحادیه کشورهای اسلامی تا بتواند بعضی کشورهای شمالی را هم در بر بگیرد. (40) این پیشنهاد ، ناکام ماند و سیاست های بعدی ، کمتر در اسلام و بیشتر مستقیماً در قدرت بریتانیا - آمریکا متمرکز شدند . با این حال ، در دوران ریاست جمهوری ترومن و آیزنهاور ، ایالات متحده به کوشش فراوانی در به حرکت در آوردن اسلام در جریان جنگ سرد دست زد و کوشید تا از اسلام به عنوان حربه ای علیه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی استفاده کند . بعضی از این کوشش ها ، بسیار جدی بودند . بقیه اما ؛ که نا آزموده بودند ، اغلب به بیراهه رفتند .

از آن جمله می توان به برنامه « خوک سرخ » اشاره کرد .

بخشی از هدف های نزدیکی آمریکائی ها با اسلام سیاسی در دهه ی پنجاه ، بر آن بود تا مسابقه ی تبلیغاتی را با تکیه بر این که در ایالات متحده مردم دیندارند ، ولی در اتحاد جماهیر شوروی دین مورد آزار و تعقیب قرار گرفته است ، سازمان بدهد . در سال 1951 ، اداره اطلاعات ایالات متحده در بغداد ، با غرور و افتخار اعلام کرد که مسابقه ی تبلیغاتی چنان طراحی شده است تا با مقایسه ی وضعیت مذهب در یکی از پوستر هائی که اداره اطلاعات آمریکا در بغداد ساخته بود « وضعیت کمونیستی را به شکل قلچماقی بد کردار نشان می داد که به مردی که عنوان مذهب رویش نوشته بود ، تند خوئی و بد زبانی و خشونت می کرد » پوستر دوم هم ، به قول طراح آن :

داستان خوک سرخ گرسنه ای را بیان می کند که عاقبت بدی پیدا کرده است . وجود ستاره سرخ بر بازوی خوک و داس و چکش به جای دم او ، توجه آن هائی را هم که علاقه ای به این کار ندارند ، ناچار به خود جلب می کند ... بقیه بینندگان اما ، از این که کمونیست ها به خوک کثیف تشبیه شده اند ، به خاطر پیام مقاومتی که برای مسلمانان دارد ، خیلی خوشحالند . ما فکر می کنیم یک سلسله از این پوستر های کارتونی می شود درست کرد که در مرکزش خوک سرخ قرار داشته باشد . (41)

« ادوارد اس. کراکر » مامور وزارت امور خارجه که از عوامل طراحی این کارزار بود ، همراه با گزارشی که با مضمون فوق برای مرکز فرستاد ، سی و دو طرح « خوک کثیف » را هم ضمیمه کرد .

آژانس تازه تاسیس اطلاعات مرکزی - سی آی ا - ، راه های ایجاد رابطه با جنبش اسلامی را می آزمود . در کتاب

مسخره مایلز کوپلند به نام « بازی ملت ها » ، بعضی از راه ها و رابطه ها بازگو شده اند . مایلز کوپلند مامور عملیاتی سی آی ا بود که در سال های 1950 رابط عبدالناصر بود و سال ها وقت خود را صرف آشفته کردن اوضاع سیاسی اعراب کرد . کوپلند از سی آی ا بازنشسته شد ، اما روابطش را با عده ای از همکاران عملیاتی ، بخصوص کرمیت و آرچی روزولت ، نوه های تدی روزولت ، حفظ کرد . مامور باز نشسته سی آی ا ، سعی کرد با استفاده از جذابیت های خود ، صورتکی از درکی سفسطه آمیز و انحرافی برای دنیای عرب بسازد . کوپلند گزارش می دهد که همزمان با کارزار « خوک سرخ » ، سی آی ا هم با پروژه ی « بیلی گراهام مسلمان » دست به کار شد . کوپلند می گوید در سال 1951 ، « دین اچه سون » وزیر امور خارجه ، « کرمیت روزولت را برای تشکیل کمیته ی محرمانه ی عالی ، از آژانس نوین یاد اطلاعات مرکزی (سی آی ا) به عاریه گرفت . بعضی از اعضای این کمیته ی سری از وزارت امور خارجه بودند ، بعضی از وزارت دفاع و بعضی شان نیز از بخش های تجارت و دانشگاه ها به عنوان مشاور به کمیته ملحق شده بودند . (از سی آی ا ، کسی جز کرمیت روزولت وارد کمیته نشده بود .) وظیفه این کمیته ، مطالعه در مورد جهان عرب بود . « در این کمیته ، عملیاتی برای تحریک احساسات دین اسلام تنظیم شد . کوپلند می گوید : « یکی از اعضای این کمیته ، طرحی را به تصویب رساند که بنابراین ، شور و هیجان دینی را در حرکتی بزرگ علیه کمونیسم وارد کنند و قرار شد یک مرد مقدس عراقی را که چشمانی وحشی داشت ، روانه ی کشورهای عربی کنند . « هویت این مرد عراقی افشا نشده بود . اما کوپلند این اقدام را تجربه ای آموزنده قلمداد می کند و می نویسد : « این پروژه زیانی نداشت و سر و صورت دادن به آن ، به کمیته می آموخت که کجای فرضیات برنامه ریزی شده شان اساسا غلط بوده است . این درس ها ، بعدها

که مشاوران فیصل پادشاه عربستان پروژه مشابهی را طراحی کردند که در آن خود ملک فیصل آن مرد مقدس بود، مفید واقع شد. (42)

یکی دیگر از پروژه های سی آی ا که کمتر جاه طلبانه بود، تبلیغات تلخی را علیه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در مصر مد نظر داشت. این بار، سازمان اطلاعاتی آمریکا، نبش قبرکرد و آثاری مثل «محمد هرگز وجود نداشت»، «زیان های روزه گرفتن در ماه رمضان» و «علیه چادر» را دوباره انتشار داد و چنین وانمود کرد که سفارت اتحاد شوروی در قاهره آن ها را منتشر کرده است. (43)

سی آی ا، همچنین استفاده از مصر به عنوان مرکزی برای دست یابی به فعالان اسلامی در خاورمیانه و آفریقا را تجربه کرد. ابزار اجرای این طرح، کسی نبود جز انور سادات. از جنگ جهانی دوم به بعد، انور سادات که به اخوان المسلمین نزدیک بود، در دهه های چهل و پنجاه رابط جنبش افسران آزاد جمال عبدالناصر با این سازمان بود. سادات با پیشنهاد تشکیل کنگره اسلامی به ناصر نزدیک شد و وقتی موافقت او را جلب کرد، خود به ریاست کنگره گماشته شد. بنا به گزارش مایلز کوپلند، «وابستگان مذهبی در قالب هیئت های مختلف به خارج اعزام شدند. وظیفه ی این سفیران، یافتن فرصت هایی برای به کار گرفتن مذهب به صورت عمومی برای دست یابی به وحدت تاکتیکی در حداقل ها بود... دولت آمریکا، در آغاز حمایت های محدودی از این برنامه کرد.» (44) بعد ها که روابط ایالات متحده و جمال عبدالناصر گسسته شد، حمایت سی آی ا از این اقدام مخاطره آمیز نیز، قطع شد.

ایالات متحده اما، به صورت جدی تری به جست و جوی راه هایی پرداخت تا با عربستان سعودی امکانی را برای ایجاد بلوک اسلامی به وجود آورد. بعضی مقام ها و دیپلمات های ایالات متحده، به وجود این امکان بالقوه در دهه ی چهل اشاره هائی دارند. اما،

نسبت به ظرفیت هائی که بعدها به وجود آمد ، هنوز زود بود که وحدت عملی ایالات متحده و عربستان سعودی بتواند این طرح را در قالبی منسجم بگنجانند . با این حال ، این سؤال که آیا اسلام می تواند به عنوان سدی در مقابل کمونیسم و عقاید مارکسیستی کارآیی داشته باشد ، ذهن بسیاری از تحصیلکرده ها ، سیاستمداران و مقام های روابط خارجی را به خود مشغول کرده بود .

در سال 1951 ، « ویلیام ا. ادی » سرکنسول ایالات متحده در دهران عربستان سعودی ، در گزارشی تفضیلی توضیح داد که با رهبران مختلف اسلامی ، از جمله پادشاه عربستان سعودی ، مفتی اورشلیم ، یکی از رهبران اسلامی مصر و مقام های اتحادیه عرب ، بحث کرده و این پیشنهاد را مطرح کرده است تا « دموکرات مسیحی های غرب و جهان اسلام برای تشکیل جبهه ی متحد اخلاقی علیه کمونیسم » همکاری کنند . بنا به گزارش ویلیام ادی ، مفتی اورشلیم حاج امین الحسینی؛ آن فلسطینی وابسته به بریتانیا که در دهه های سی و چهل طرفدار نازیسم از کار در آمده بود ، « با کینه ای عمیق از کمونیسم حرف می زد و اصرار می ورزید که ما (ایالات متحده) در جنگ جهانی دوم در سمت اشتباه جنگ قرار گرفته بودیم و باید علیه روسیه با آلمانی ها وحدت می کردیم ... مفتی اورشلیم صمیمانه سخن از همکاری پیشنهادی مسلمانان برای پیش بردن تبلیغات مشترک اسلامی - مسیحی برای از بین بردن خطر کمونیسم می گوید » در رابطه با عربستان سعودی ، ویلیام ادی به صراحت قدرت جنبش بنیاد گرای وهابی را برجسته می کند :

این هفته که در حضور عبدالعزیز السعود پادشاه عربستان بودم ، شاه موافقت جدی خود را با این پیشنهاد اعلام کرد . شاه تصریح کرد که کمونیسم به عنوان دشمن مشترک مسیحیت و اسلام ، هر دو را تهدید می کند ... مسلمانان در شرق ، و مسیحیان در غرب ،

باید در این رابطه متحد شوند و از ادیان تاریخی خود دفاع کنند ... شاه عربستان ، در نوک هرم جنبش وهابی به منظور احیای دین ناب و عملی اسلام ، بدون تردید بزرگ ترین ، قدرتمندترین و با نفوذترین مسلمان دنیای امروز است.»⁽⁴⁵⁾

ویلیام ادی ، نسخه هائی از این نامه را برای مقام های آرامکو که کنسرسیومی بود مرکب از آگزون ، موبایل و شورون ، و ژنرال « رابرت ا. مک لور » مسئول جنگ روانی وزارت دفاع فرستاد . ویلیام ادی ، از موقعیتی بالاتر از کارمند درجه دوم کنسولگری برخوردار بود . در جریان جنگ جهانی دوم ، مامور اطلاعاتی - عملیاتی اداره خدمات استراتژیک (OSS) شد . در این موقعیت بود که تجربه هائی در زمینه ی به کارگرفتن اسلام در جهت منافع آمریکا کسب کرد . « ویلیام ادی از خانواده ای میسیونر در سوریه به دنیا آمد . عربی را به فصاحت حرف می زد ، عالمی شاخص بود و از قهرمانانی بود که یک پایش را در جنگ جهانی اول از دست داده بود . « او با جسارتی فراوان ، در بخش شمال آفریقا که به اشغال آلمانی ها در آمده بود ، خدمت کرد . « زنجیره ای از خبرچینان را برای جمع آوری اطلاعات شکل داده بود ، تبلیغاتی تخریبی را اداره می کرد و یک جنبش مقاومت را نیز سازمان داده بود . « اگر چه این مقاومت ، مشمول جمعیت سری مسلمانان هم می شد که به رهبری کسانی که فقط با اسم مستعار « استرینگز » و « تاسلز » شناخته شده اند ، رهبری می شد . استرینگز « رهبری اخوان المسلمین در شمال مراکش را عهده دار بود.»⁽⁴⁶⁾

یک سال بعد ، گزارش بی امضائی به تاریخ 1952 و با عنوان « مکالمه با پرنس سعود » که مهر « سری : اطلاعات امنیتی » بر آن خورده بود ، می گوید کنسرسیوم نفتی آرامکو هزینه های ایجاد یک چاپخانه و یک فرستنده رادیویی در ریاض را

برای تبلیغات مذهبی پرداخت کرده است . پرنس سعود ، که بعدها شاه شد ، اعلام کرد که عربستان سعودی « به دلیل وجود اماکن مقدس در پادشاهی عربستان سعودی ، رهبری کشورهای عربی را دارد . » دیپلمات آمریکائی می افزاید ، پرنس سعود نظریات دیگری هم داشت :

او می گفت روزی به این رهبری شکلی ملموس خواهد داد . می گفت نقشه هائی دارد که اکنون نمی خواهد درباره جزئیاتش به بحث بپردازد ، اما یقیناً جنبش وحدت جهانی اسلام (پان اسلامیسیم) بر اساس آن به وجود خواهد آمد . می گفت این طرح ها نقش بزرگ و بسیار مفیدی برای ایجاد چنین وحدتی خواهند داشت ، اما مجدداً تکرار کرد که حاضر نیست اکنون حرفی در باره جزئیات نقشه های خود بزند ... من به او گفتم اطلاعات او در مورد وحدت اسلامی برای ما بسیار جالب است و خوشحال می شویم که وقتی با جزئیاتش تنظیم شد ، از آن مطلع شویم ... به او گفتم ما از ایجاد چنین جنبشی استقبال می کنیم ، بخصوص که تحت رهبری او باشد ، زیرا اطمینان داریم که نسبت به ما دوستانه خواهد بود . (47)

در حالی که بعضی طراحان سیاسی تردیدهای خود را داشتند ، بخشی دیگر از معماران سیاسی، بدون داشتن درک درستی از سیاست ، یا فرهنگ در جهان اسلام ، به دامن زدن تجربی این خط مشی پرداختند .

دیوید لانگ ، کارمند بازنشسته روابط خارجی و کارشناس امور عربستان سعودی و خلیج ، می گوید در دوران پس از جنگ جهانی دوم ، ایالات متحده کور عمل می کرد . « ما چیزی نمی دانستیم وقتی جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشتیم . مواقعی پیش آمد که اسلام در حل مسائل روز به ما کمک می کرد ، اما سیاست

ایالات متحده ، فاقد درک درستی از گذشته بود.» دیوید لانگ با عطف به نظام خلیفه گری کهن ، می افزاید : « ما سعی می کردیم بازی هزار سال پیش را که آنان می خواستند دوباره به صحنه ببرند ، تشویق کنیم . ایدئولوژی آن ها باستانی است . خوب ، وقتی ما هزار و سیصد سال به عقب پریدیم ، برای آنکه بزرگترین نقش را در بازی داشتیم ، اصلا حالی مان نبود که چرا این پرش به عقب را انجام داده ایم .» دیوید لانگ می گوید بعضی آمریکائی ها ، فقط آشنائی ناقصی با خاورمیانه و فرهنگ اسلامی داشتند . « معمولا می گویند که بازیگران شرکت های نفتی و میسیونرها ، اطلاعات کمی از منطقه داشتند . ما نفت را می خواستیم و می خواستیم با کمونیسم جدل کنیم ، اما نمی توانستیم این هدف را مثل قماری روی اسلام متمرکز کنیم . ما مبتدی بودیم ، تازه در این راه قدم گذاشته بودیم ؛ در راهی که بریتانیائی ها و فرانسوی ها ، در آن همه سال برای خود هموارش کرده بودند.» از دیوید لانگ پرسیده می شود که آیا ایالات متحده در آن روزها از اسلام به عنوان گزینه ای در برابر کمونیسم حمایت می کرده است ؟ لانگ می گوید « ما اسلام را برای آن که در چنین موقعیتی قرار بگیرد ، تشویق می کردیم ، اما به وجود آورنده اش نبودیم .» و می افزاید :

اساس معامله این بود که به نظر ما سعودی ها آسیب پذیر بودند . بنابراین ، ما امنیت آنان را تامین می کردیم ، آن ها هم متقابلا نفت ما را تامین می کردند .

وقتی مساله جمال عبدالناصر به میان آمد ، فیصل تجدید نظر کرد و با وحدت اعراب (پان عربیسم) به مخالفت برخاست . نظر فیصل این بود که ناصری ها سوسیالیست اند و مخالف اسلام اند . به این ترتیب ، وقتی ما و اسرائیل از ناصر غول می ساختیم ، فیصل در مقابل او ایستاد . نگرانی فیصل این بود که جوانان مسلمان

ترک اسلام کنند و به سوسیالیسم رو آورند . ما این را درک نکردیم و متوجه غرض فیصل نشدیم . ما کوشیدیم تا وحدتی را میان عربستان سعودی و تونس به وجود آوریم ، بی آن که توجه داشته باشیم که در واقع حبیب بورقبیه سکولاریست است . ما گفتیم : ببینید ؛ همه شما معتدل و میانه رو هستید . اما حبیب بورقبیه به نظر فیصل مرتد بود . بنابراین ، همه ی ما در یک جهت حرکت می کردیم ، اما درکی از آن نداشتیم . ما سعی می کردیم به قضیه جهت دیگری بدهیم که به نظر ما قدرت سیاسی بود . به نظر سعودی ها اما ، جهت قضیه این بود که آن ها براساس دفاع از دین به مساله می اندیشیدند و به اماکن مقدس اسلامی فکر می کردند . اما ما مساله را در چهارچوب قدرت سیاسی ارزیابی می کردیم . (48)

دیوید لانگ اظهار نظر می کند که « مبتدی » های آمریکائی وارد وحدتی با انواع اسلام بنیاد گرا شدند که تقریباً نمی دانستند چه عواقبی خواهد داشت . عده ی بسیار کمی از دیپلمات ها و محققان آمریکائی در زمینه رابطه ی اسلام و سیاست ، مطالعاتی داشتند که حتی آن ها هم ، اغلب گیج بودند . در سال 1951 ، انستیتو خاورمیانه کنفرانسی دو روزه را تحت عنوان « اسلام در دنیای جدید » برپا کرد . در این کنفرانس ، « فیلیپ دبلیو آیرلند » از کارمندان برجسته ی دولت آمریکا که کاردار ایالات متحده در بغداد بود ، در باره رابطه اسلام ، دموکراسی و کمونیسم سخنرانی کرد و برایش مساله بود که « آیا تمایلات کنونی ، اسلام را به ارودگاه کمونیسم سوق خواهد داد ، یا به سمت دموکراسی ؟ » کاردار آمریکائی ، پس از اشاره به « کمونیسم » و تاکید ورزیدن بر فواید ناسیونالیسم در سوریه ، اردن و عراق ، نتیجه گیری کرد که :

در عربستان سعودی ، یمن و سواحل جنوبی شبه جزیره

عربستان ، کارآکتر بدوی و عبوس اسلام ، واقعا ثابت کرده است که نه تنها در تئوری ، بلکه در عمل نیز سدی است در مقابل کمونیسم. (49)

آیرلند بدون آن که تعمقی در مبانی نظری اسلام داشته باشد ، اظهار امیدواری می کرد که به هر صورت مسلمانان قادر خواهند بود اسلام را با نظریات سیاسی مدرن درهم آمیزند. سرکردگان معماری سیاسی ایالات متحده ، نگران بودند که اگر اسلام به سمت تجدد برود ، مسلمانان با تمایل به سکولاریسم ، ترک دین خواهند کرد که نتیجه اش گشوده شدن درها برای گسترش عقاید مارکسیستی در خاور میانه خواهد بود . « بیارد دوج » به عنوان عنصری با نفوذ و معاون پیشین دانشگاه آمریکائی بیروت (1923 تا 1948) در همان گروه انستیتو خاورمیانه گفت :

امروزه ناسیونالیسم از نوع ماتریالیستی ، دارد تبدیل به عنصری قوی در اندیشه های اسلامی و جامعه می شود . این تحول ، البته مستقیما علیه نظریه وحدت جهانی اسلام (پان اسلام) ، یا خلیفه گری که به وسیله اخوان المسلمین سازماندهی شده است ، عمل خواهد کرد . می توان گفت که ناسیونالیسم در ابعاد وسیعی جای دین طرفدار جنبش وحدت جهانی اسلام را گرفته است . لازم به یاد آوری نیست که عمدتا مسلمانان جوان اند که به اسلام به عنوان نظامی بزرگ بی اعتنا شده اند و بخصوص به کمونیسم تمایل پیدا کرده اند ... واکنش مسلمانان نسل تازه ای که سر بر می آورد ، کنار گذاشتن اصول اخلاقی دین و عدم وفاداری به مذهب است . اینان به هرزگی و شهوترانی و عدم پای بندی به اصول اخلاق مذهبی رو کرده اند ، مشروب می خورند ، قمار بازی می کنند و خود را به کاباره ها و فاحشه خانه ها مشغول کرده اند .

اگر اسلام تحلیل برود و خراب شود ، اگر ماتریالیسم و رادیکالیسم که مجوز خود را از کمونیسم می گیرد ، جایگزین شود ، نتیجه مسلما تراژدی بزرگی برای جهان به بار خواهد آورد. (50)

وفاداری به « دین ؟ » « زندگی هرزه و بی بند و بار... در فاحشه خانه ها » ؟ با این حرف ها ، به نظر می رسد دوج که نهال میسیونرهای پروتستان ، با ریشه هائی در جریان قرن نوزدهم خاورمیانه ، بود ، بیشتر به مثابه مامور رستاخیز انجیل عمل می کند تا تحلیل گر سیاست خارجی . و ، در حقیقت در چنین موضعی است که اخوان المسلمین را مورد ستایش قرار می دهد . و هم چون این رستاخیز مذهبی ضد آتاتورک در ترکیه و نظریه رضاشاه ایران که « بر آن بود تا علیه کمونیسم باید هرچه بیشتر به مذهب پرداخت » را تحسین می کند. (51) دوج ، در این اظهار نظر، دقیقا همان نظریه ی معماران سیاسی ایالات متحده را مطرح می کند که بدون توجه به غیر عملی بودن طرح ، در رویای وحدت اسلام و مسیحیت علیه کمونیسم بودند . فاجعه آمیز تر اما ، این بود که خاورمیانه اصلا به چنین طرحی نیاز نداشت . دلیلش هم این بود که با مدرنیته درگیر بود و رهبران سکولار منطقه (بجز عربستان سعودی) بر آن بودند تا نقش اسلام ، بخصوص روحانیت ، وهابی ها و اخوان المسلمین را کاهش دهند ، یا به طور کلی از میان بردارند . وحشت دوج هم ، مثل بسیاری دیگر ، این بود که کمونیسم ، و نه البته سرمایه داری به روش غربی ، به جای گرایش ها و اعتقادات مذهبی بنشیند .

البته بسیاری از دیپلمات های آمریکائی ، در اندیشه ی توسعه ی علایق و منافع ایالات متحده در ماورای بحار ، و جدال با کمونیسم بودند . این طرز تفکر ، به این مساله حساسیت داشت که ایالات متحده باید روی توسعه ی اقتصادی در خاورمیانه و ایجاد

امکاناتی برای چرخش بنیاد گرائی در تجدد خواهی و غرب متمرکز شود. زیرا چنین تحولی، به سود عقاید و مطالبات غربی، نمی توانست به سود اتحاد جماهیر شوروی باشد. بسیاری دیگر هم، معتقد بودند که اسلام نباید چیزی بیش از عقیده ی شخصی به شمار آید و نظام سیاسی و اجتماعی ارزیابی شود.

اما، با رسیدن دهه پنجاه به دوران پایانی خود، این صداها کمتر و کم اثرتر شدند. استقلال عبدالناصر از صف بندی ها و « سیاست بی طرفی مثبت » او، هرچه بیشتر و بیشتر به نظربرادران « دالس » و جنگ سرد آنان؛ « اسب ترویا » ی کمونیست، رسید. همین طور بود ملی گرائی دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران. در هر دو مورد (عبدالناصر و مصدق)، دولت آیزنهاور علیه آنان بسیج شد و خطرناک ترین ابزار را که بنیاد گرائی اسلامی بود، برای تقابل برگزید.

4

نبرد علیه ناصر و مصدق

در اوائل دهه ی پنجاه ، دو رهبر ملی در مصر و ایران ؛ قوی ترین کشورهای خاورمیانه ، پدیدار شدند . در مصر ، افسران آزاد جمال عبدالناصر ، شاه فاسد و هرزه را برانداختند و تهدید کردند که شعله های انقلاب را در عربستان سعودی ؛ قلب ذخائر انرژی جهان نیز ، روشن کنند . در ایران ، مردی به نام محمد مصدق که در انتخابات آزاد و دموکراتیک ، و با گرایشاتی به سوسیالیسم به نخست وزیری رسیده بود ، با شاه حاکم درگیر شد ، او را مجبور به فرار از ایران کرد و برحق حاکمیت ایران بر صنعت نفت و بازپس گرفتن این حق از شرکت نفت انگلیس و ایران ، پای فشرد .

در هر دو مورد ، ایالات متحده و عوامل اطلاعاتی آمریکا وارد عمل شدند ؛ محمد مصدق را سرنگون کردند و کوشیدند تا با عبدالناصر هم چنان کنند که با مصدق کردند . در هر دو مورد ، MI6 و CIA ، طیف راست اسلامی را مثل پنجه های گربه به کار گرفتند . در مصر ، سرویس های جاسوسی بریتانیا و ایالات متحده ، از اخوان المسلمین بهره جستند ، و در ایران ، گروهی از آیت الله ها ، از جمله پدرخوانده ی ایدئولوژیک آیت الله روح الله خمینی را به خط کردند .

شاید بزرگترین تراژدی دوقلوی ایالات متحده که به از دست رفتن فرصت های آمریکا در خاور میانه در نیم قرن گذشته انجامید ، اشتباه آمریکائی ها در پذیرش جمال عبدالناصر و محمد مصدق به عنوان رهبران ملی کشورشان در دهه ی پنجاه بود . این لغزش ، انزجار و خشمی را نسبت به آمریکائی ها در خاورمیانه برانگیخت که پی آمد آن تا امروز ، گسترش تمایلات ضد آمریکائی و تامین سوخت برای القاعده بوده است . با این حال ، چنین اشتباه ، لغزش و محاسبه غلطی، با تصمیم آمریکا مبنی بر پشتیبانی از عربستان سعودی در مقابل ملی گرائی ایرانیان و اعراب ، و نزدیک شدن ایالات متحده به اسلام گرایان تحت حمایت عربستان سعودی در سراسر جهان ، به شدت افزایش یافت . این تصمیم ، در نتایج خود ، غیر مستقیم به پدید آمدن حکومت دینی آیت الله خمینی ، انهدام افغانستان و ایجاد تروریسم بین المللی اسامه بن لادن منجر شد .

اخوان المسلمین علیه جمال عبدالناصر

از سال 1954 که جمال عبدالناصر قدرت خود را در مقابل رقبایش تثبیت کرد ، تا سال 1970 که چشم از جهان فروبست ، از حمایتی غیر قابل رقابت ، و حتی افسانه ای ، در مصر و سراسر جهان عرب برخوردار شد . آندره مالرو نویسنده فرانسوی (که خود از جمله نویسندگانی چون ارنست همینگوی ، جان دوس پاسوس ، الیا ارنبورگ و ... بود که در جنگ داخلی دهه ی سی اسپانیا علیه فاشیسم ، جنگ مسلحانه کرد و فرمانده و حتی خلبان اسکادران هوائی بود که خود آن را ساخته بود - م) ، در باره ناصر می گوید : « او ، همانگونه در مقام نماینده ی مردم مصر وارد تاریخ خواهد شد ، که ناپلئون در فرانسه.»⁽¹⁾ ویلیام آر. پولک ، عضو عالی رتبه شورای امنیت ملی

در دهه ی شصت ، گفته است : « عبدالناصر جان کندی جهان عرب بود. » (2) پنج میلیون انسان در مراسم تشییع جنازه ی او شرکت کردند . و این ، تازه غیر از ده ها میلیون عرب بود که در تنهائی خود مویه کردند ، « آنهائی که در قهوه خانه ها گریستند ، تنها گریستند ، در جمعیت ها گریستند ، در سکوت گریستند و چندان از درد مرگ او رنج کشیدند که یخ زدند و بغض ها را فرو خوردند.» (3) با این حال، چه در دهه ی پنجاه ، یا دهه ی شصت ، ایالات متحده در مقابل این واقعه بی اعتنا و بی حس و حال و چون کوهی از یخ باقی ماند ، و حتی از آن هم بدتر . پشت صحنه ، CIA توطئه براندازی او را می چید.

« اد کلین » افسر عملیاتی سی آی ا که در اواخر دهه ی پنجاه و اوائل دهه ی شصت مامور خدمت در قاهره بود ، می گوید : « ما بر آن بودیم تا ناصر را سرنگون کنیم . سی آی ا درگیر عملیاتی علنی ؛ آن هم باید بگویم از مزخرف ترین و احمقانه ترینش ، بود که تکیه اش بر اعضای سابق رژیم بود که مطلقا هیچ قدرتی نداشتند (همین طرح احمقانه را سی آی ا در مورد افغانستان هم آزمود که به انتخاب بهتری ره نبرد ، و در مورد ایران هم به بازی با چنان کارتی اشتغال دارد - م) ما می کوشیدیم عناصری را پیدا کنیم تا ناصر را براندازند . بسیاری از چهره های مورد نظر ما، وابسته به رژیم گذشته بودند . مالکان بزرگ ، صاحبان صنایع و سایر دشمنان جمال عبدالناصر ، از آن جمله بودند . واقعا پروژه ی بی حاصل و عقیمی بود.» (4)

نیم قرن پیش ، جمال عبدالناصر مظهر انقلاب عرب ، خود مختاری و استقلال بود . کسب قدرت به وسیله افسران آزاد مصر ، در خلال دورانی اتفاق افتاد که سراسر جهان عرب ؛ از مراکش بگیریید تا عراق ، دچار انجماد سیاسی بود . مراکش ، الجزیره و تونس ، مستعمرات فرانسه بودند ، کویت ، قطر ، بحرین ، امارات

متحده عربی ، عمان و یمن ، مستعمرات بریتانیا بودند . عراق ، اردن و عربستان سعودی ، کشورهای پادشاهی بودند که شاهان شان گماشته ی لندن بودند . و مصر تحت رهبری ملک فاروق فاسد ، مرکز سیاسی و اقتصادی جهان عرب بود . وقتی ناصر در مصر به قدرت رسید ، جریان سیاسی را در جهان عرب به هیجان در آورد و احزاب آزاد اندیش و تمایلات انقلابی ارتش راچنان بدعت گذاشت که گفتمانی رعد و برقی به جان خفته ی جهان عرب زده است . از سال 1954 به بعد ، جمال عبدالناصر از طریق فرستادگان ویژه ، ندای قدرتمند رادیو صدای عرب که از قاهره پخش می شد ، و تاثیر شخصیت پرنفوذ خود ، رهبری جنبش های استقلال طلبانه ی خاورمیانه عربی را به دست گرفت . از سال 1956 تا 1958 ، ندای استقلال طلبانه و آزادیخواهانه ی ناصر ، لبنان و اردن و عراق را در نوردید و باعث شورش هائی شد که در نتیجه اش ، پادشاهی عراق سقوط کرد و سوریه و مصر در جمهوری متحده عرب ناصر به هم پیوستند که اگر چه دوام چندانی نیافت ، اما تجربه ی هیجان آور وحدت جهان عرب را از خود به جا گذاشت . انقلاب الجزایر ، از پشتیبانی اخلاقی و مادی قاهره برخوردار شد تا در سال 1962 ، در نتیجه ی همین حرکت آغازین ، به استقلال دست یافت . در همان سال ، یمن که تحت تاثیر ناصر بود ، در دفاع از او ماشه را علیه عربستان سعودی کشید . حتی در اواخر 1969 ، یک سال پیش از مرگ ناصر ، شاه لیبی سرنگون شد و رژیم دست راستی سودان را نظامیان وفادار به ناصر ، از کار برکنار کردند . در دنیای جنگ سرد که به سبک مانوی (سبک پیرومانی نقاش پیامبر - 216 تا 276 میلادی - که عقاید زرتشت و معتقدات مسیحی را با هم در آمیخته است .

مؤلف در چند مورد نظریه « با من ، یا علیه من » را مانوی تعبیر می کند - م) یا با ایالات متحده ، یا علیه ایالات متحده سیاست روز بود ، ناصر مورد نفرت و بی اعتنائی لندن ، واشینگتن و تل آویو قرار

گرفته بود (دلیلش این بود که ناصر به خاطر اعلام سیاست بی طرفی، در سمت آمریکا و سایر دولت های طرف حساب اتحاد جماهیر شوروی نایستاده بود - م) در سراسر جهان، از گواتمالا تا کنگو و اندونزی و ایران، سی آی ا در کار بود تا از شر رهبرانی که نه به خاطر کمونیست بودن، بلکه به خاطر اتخاذ سیاست بی طرفی در جنگ سرد به درد شان نمی خوردند و مزاحم شان هم بودند، خلاص شود. جمال عبدالناصر نیز، از آن جمله بود.

به هر صورت، به خلاف سایر رهبران آمریکای لاتین و آفریقا، ناصر با طرز تفکر و آینده ی انقلابی، قلب استراتژی آمریکای پس از جنگ جهانی دوم را، که حوزه ی نفتی گسترده ی عربستان سعودی بود، تهدید می کرد. نه تنها مصر نیروی نظامی بالقوه ای علیه عربستان سعودی بود، نه تنها قاهره در جنگ میان یمن و عربستان سعودی علیه عربستان سعودی شلیک کرد، نه تنها گرایش های جمهوری خواهی در عربستان سعودی تحت تاثیر ناصر بودند، بلکه رهبری مصر توانسته بود بعضی از اعضای خانواده سلطنتی عربستان سعودی را که به رهبری شاهزاده طلال جریانی به نام «شاهزادگان آزاد» را شکل داده بودند، تحت تاثیر مصر بودند، و خواهان ایجاد جمهوری عربی بودند، جذب خود کند.

به موازات سازمان دادن شبکه ای در خاور میانه به وسیله ایالات متحده که به طور فزاینده ای به کشورهای غیر عربی؛ از جمله ترکیه، ایران و اسرائیل تکیه می کرد، یک «جنگ سرد اعراب» نیز در خاورمیانه توسعه می یافت که در یک طرفش مصر قرار داشت و در سمت دیگرش، عربستان سعودی. ظاهر قضیه، چنین به نظر می رسید که درگیری های جهان عرب، کشور های طرفدار شوروی را علیه کشورهای متحد آمریکا به خط کرده است، اما در واقع اتحاد جماهیر شوروی، جز چند کشور دوست، متحدان چندانی در منطقه نداشت. نیروی محرکه واقعی که در خلال سال های

1954 و 1970 ایفای نقش کرد ، در رقابت های نظری برای آینده خاورمیانه رخ نمود . در یک سمت این جدال ، سکولاریسم ، تجدد طلبی و طرح های صنعتی کردن و استقلال جهان عرب ؛ منتها در قالب همکاری جمهور های عربی ، قرار داشت . در سمت دیگر منازعه ، صف آرائی نیمه فنودال پادشاهی عربستان سعودی به چشم می خورد که منابع طبیعی خود را در بست تقدیم غربی ها کرده بود . محور اصلی و آس این معامله نیز ، اخوان المسلمین و طیف راست اسلامی بود .

بسیاری از عناصر عرب شناس آمریکائی ، استراتژی منزوی کردن ناصر را رد کرده بودند.

حتی بعضی ها او را ناجی جهان عرب می پنداشتند. (5) « کین » ، با عطف به دوره ای میان 1952 تا 1954 ، می گوید « در آغاز کار، سی آی ا و سفارت ، پشتیبانی خوبی از ناصر کردند » بنا به گزارش پر سر و صدای مایلزکوپلند در کتاب « بازی ملت ها » ، در نخستین مراحل اقدام افسران آزاد به انقلاب ، که پس از اتمام حجت با ملک فاروق برای تحولاتی تجدد خواهانه در مصر واقع شد ، سی آی ا حتی آنان را تشویق به انقلاب نیز کرده بود . کریمیت (کیم) روزولت افسانه ای که کودتای سال 1953 (28 مرداد 1332 - م) سازمان جاسوسی سی آی ا را برای بازگرداندن شاه ایران به تاج و تخت هماهنگ کرده بود ، در سال 1952 محرمانه به مصر رفت .

ماموریت او (کیم روزولت) ، بخصوص آن بود که در درجه اول سعی کند « انقلابی صلح آمیز » را در مصر سازمان بدهد که در آن ، خود ملک فاروق بساط کهن را بر چیند ، نظمی نو در اندازد و انقلابی را که ماموران سی آی ا از دو سال پیش وقوع آن را پیش بینی می کردند ، خنثی کند. (6)

اما ، بنا به گزارش مایلز کوپلند ، ملک فاروق کودن (7) تر و فاسد تر از آن بود که واقعیت را بپذیرد و ترجیح می داد که به می گساری ها و عیاشی خود ، پشت آن عینک آفتابی و در حاشیه ی خوش آب و هوای قاهره ادامه دهد تا این که مسئولیتی در قبال مصر بپذیرد. (محمد رضا شاه پهلوی ، نمونه دیگرش در ایران هم شرایط مشابهی داشت ، شرایط مشابه ترش را هم ، هم اکنون در سال 2006 آخوند های حاکم بر ایران دارند که فساد شان کشور را برداشته است - م) پس ، بنا به گزارش مایلز کوپلند ، کیم روزولت برای دادن این پیشنهاد ،

... موافقت کرد تا با افسرانی که سی آی ا تشخیص داده بود طرح کودتا را در جمعیت سری خود ریخته اند ، ملاقات کند . این ملاقات سری ، در ماه مارس 1952 ؛ چهار ماه پیش از کودتای جمال عبدالناصر، صورت پذیرفت ... سه ملاقات از این دست انجام شد و در سومین دیدار ، یکی از قابل اعتماد ترین معاونان عبدالناصر نیز حضور داشت. (8)

کیم روزولت به واشینگتن بازگشت و کوشید تا دولت را قانع کند که باید برکناری ملک فاروق را بپذیرند . دلیل قانع کننده ای در اثبات گزارش کوپلند وجود ندارد . اسنادی هم که از طبقه بندی محرمانه خارج شده اند ، دلیلی برتائید این گزارش به دست نمی دهند ، کس دیگری هم قدمی برای اثبات گزارش کوپلند برنداشته است . با این وجود اما ، ایالات متحده روابط کلی خوبی با دولت جدید مصر داشت . جول گوردون در کتاب درخشان « جنبش خجسته ی ناصر » می نویسد که « اسناد از طبقه بندی محرمانه خارج شده ، با اطمینان گزارش می دهند که روابط نزدیکی میان سفارت ایالات متحده و قاهره ، در رژیم جدید وجود داشت. » از سوی دیگر ، بریتانیا که از ایالات متحده پیروی نکرده بود و به

شدت هم به واشینگتن غضب کرده بود ، می ترسید که به قدرت رسیدن ناصر ، کانال سوئز را اساسا مورد تهدید قرار دهد و راه ارتباطی انگلستان با هندوستان را دچار مخاطره جدی کند. (9)

اصل قضیه اما ، این بود که تتمه ی امپراتوری بریتانیا به خطر می افتاد . غیر منتظره بودن جمال عبدالناصر ، سلطنت نفتی را ، از عربستان سعودی بگیرد تا عراق و شیخ نشین های گماشته ی بریتانیا در خلیج ، عملا تهدید می کرد . بریتانیا و بعدها جریان انگلیسی - آمریکائی ، عمدتا به این دلیل مخالف ناصر نبودند که کمونیست بود ، یا می توانست زیر نفوذ کمونیست ها باشد ، چرا که در واقع چپ مصر و انواع احزاب کمونیست را شدیداً زیر فشار گذاشته بود . علاوه بر آن کمونیست ها سازماندهی ضعیف و انشعاب های بسیاری داشتند و هیچ موقعیتی نداشتند که قدرت را به دست بگیرند ؛ مگر به عنوان اقلیتی در دولت ناسیونالیست تحت رهبری حزب وفد . آنچه برای لندن و واشینگتن (و همچنین پاریس ، تا سال 1956) غیر قابل تحمل بود ، آن بود که ناصر تن به تحت سلطه بودن در نمی داد و در دامن زدن به تناقض های جدی میان ابر قدرت ها و کسب محبوبیت برای خود در میان اعراب غیرمصری ، از جمله آنهایی که بر تارک نفت نشسته بودند ، چیره دست بود .

آنچه بخصوص باعث دغدغه ی خاطر لندن و واشینگتن شده بود ، این بود که احتمال داشت نظریه ی ناصر برای وحدت مصر و عربستان سعودی به کرسی بنشیند که نتیجه اش می توانست پدید آمدن یک قدرت بزرگ عربی باشد . یکی از طنزهای جهان عرب ، این است که مصر ، سوریه ، لبنان و فلسطین که به لحاظ تاریخی مرکز آموزش های عرب و جنبش های سیاسی بوده اند ، نفت ندارند . از سوی دیگر اما ، بجز عراق و ایران که کشوری غیر عربی است ، کشورهای نفت خیزی مثل عربستان سعودی ، کویت ، امارات متحده عربی ، بحرین و قطر ، جمعیت کمی دارند ، جز در مورد الهیات

فوق ارتدوکس اسلامی ، فاقد سنت روشنفکری اند ، و حکومت هائی دارند که قدرت را از مردم به سرقت برده اند ، مطلقاً قانونی نیستند و حضورشان را فقط حمایت نظامی خارجی تامین می کند . اغلب ملت های عرب می دانند که هم شاهان شان و هم مرزهای مصنوعی شان را امپریالیست ها گماشته اند و طراحی کرده اند تا در دهه ی بیست ، دور چاه های نفت حصار بکشند . به لحاظ استراتژیکی ، عرب ها می توانستند با جذب نیروی مردانه و عقب مانده ی شهری کشورهای عربی (از جمله عراق) ، بر ثروت نفتی سلطنت های صحرائی مسلط شوند . مصر ، با ده ها میلیون جمعیت و عربستان سعودی با دویست بیلیون بشکه نفت ، در مرکز این توطئه قرار داشتند . زیربنای قدرت بیان پان عربیسم سکولار ، واقعیتی است که می توانست قاهره و ریاض را با هم متحد کند و باعث ایجاد مرکز قدرت جدید ، قابل گسترش و وسیعی شود ، و تاثیری جهانی داشته باشد.

بنابراین ، پس از آن که ایالات متحده مدتی سعی کرد به رهبری جان فوستر دالس و برادرش آلن دالس مدیر سی آی ا ، با ناصر لاس بزند ، علیه ناسیونالیسم عرب با لندن در یک خط قرار گرفت . آنتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا که سرسختانه ضد ناصر بود ، در اوائل سال 1953 طرح کودتا در قاهره را مورد تامل قرار داد . به استثنای ارتش ، تنها نیروی سیاسی که می توانست در مصر علیه جمال عبدالناصر بسیج شود ، اخوان المسلمین بود که صدها هزار مرید داشت . اخوان المسلمین ، طرفدارانی هم در ارتش مصر داشت ، که از آن جمله ژنرال محمد نجیب از رهروان قدیمی اخوان المسلمین و عضو محافظه کار جنبش افسران آزاد عبدالناصر بود . در سال 1952 که کودتای افسران آزاد ملک فاروق را سرنگون کرد ، نجیب به ریاست جمهوری و نخست وزیری مصر رسید ، و ناصر معاون نخست وزیر شد . پشت صحنه ، قدرت واقعی جمال عبدالناصر بود .

« ویلیام لیک لند » کارمند ارشد سیاسی سفارت ایالات متحده در مصر ، بی درنگ تاکید ورزید که نجیب مرد جلو صحنه ی ناصر بود. « مایلز کوپلند ، با تکیه بر این واقعیت می نویسد: « زمانی که توده های مصری و جهان خارج از مصر برای محمد نجیب هلهله می کردند ، سفارت ایالات متحده ، از طریق ویلیام لیک لند ، شروع کرد به مذاکره با ناصر که تصمیم گیرنده ی اصلی بود. »⁽¹⁰⁾ اما نجیب که قدرتی کمتر از ناصر داشت ، با حسن اسماعیل الحدایی ، مردی که جانشین حس البنا رهبر اخوان المسلمین بود ، رابطه ای تنگاتنگ داشت . سرانجام ، جنگ قدرت میان ناصر و نجیب آغاز شد و نجیب – با حمایت بریتانیا – دست به دامن اخوان المسلمین ، به عنوان بزرگترین حامی خود شد .

رابطه ی پیشین خود ناصر با اخوان المسلمین ، مصلحتی و محدود بود.⁽¹¹⁾ در سال 1952 که افسران آزاد به قدرت رسیدند ، حواس شان جمع بود که با اخوان المسلمین وحدت نکنند . بسیاری از اعضای جنبش افسران ، و بیشترشان ؛ از جمله جمال عبدالناصر ، در دهه ی چهل روابط فشرده ای با اخوان المسلمین داشتند . در آغاز کار، انجمن سری ارتشی ، گروه های ائتلافی مخالف و مختلفی را شامل می شد ، که حزب وفد و چپ ، سلطنت طلبان ، حزب جوانان فاشیست مصر و اخوان المسلمین از آن جمله بودند . ناصر شخصا در رابطه با این سازمان ملاحظه کار و محتاط بود و خنثی کردن اخوان المسلمین را به تقابل با آن ترجیح داد . وقتی در سال 1953 رژیم جدید مصر احزاب سیاسی را ممنوع اعلام کرد ، اخوان المسلمین را مورد استثنا قرار داد.

با این حال ، فرصت چندانی وجود نداشت که ناصر و اخوان المسلمین رو در رو شوند . اخوان المسلمین طالب جامعه اسلامی بود ، ناصر به عدم دخالت دین در دولت اعتقاد داشت . شاید مهمترین مورد اختلاف این بود که برنامه ناصر، اصلاحات ؛ از جمله اصلاحات

ارضی و تغییر نظام آموزشی بود که اخوان المسلمین سرسختانه با آن مخالفت می ورزید (در اوائل دهه ی چهل شمسی ، محمد رضا پهلوی نیز در ایران مساله ی مشابهی با روح الله خمینی و دار و دسته ی او پیدا کرده بود. - م) درگفت و گوئی میان جفرسون کافه ری سفیر ایالات متحده در مصر - همانی که شرکت سعید رمضان در همایش دانشگاه پرینستون و حضور او را در سال 1953 در کاخ سفید پیشنهاد کرده بود - ، و « حداییی » سرکرده ی اخوان المسلمین ، کافه ری گفته بود : « بهتر است بسیاری از اعضای جنبش افسران آزاد حذف شوند.»⁽¹²⁾ در همین زمان ، « ترفور ایوانز » دیپلمات ارشد بریتانیائی و « مشاور شرق شناسی » سفارت بریتانیا در قاهره ، دست کم یک بار با حسن اسماعیل الحدایی رهبر عالی اخوان المسلمین ملاقات کرد . این ملاقات ، بعدها بهانه ای شد برای جمال عبدالناصر تا اخوان المسلمین را در هم بکوبد . هم بریتانیائی ها و هم آمریکا ، روابط رسمی خود با اخوان المسلمین را همچنان ادامه دادند . زور آزمائی ناصر با اخوان المسلمین که مدتی برای رسیدن به نقطه ی شدت به تعویق افتاده بود ، در سال 1954 رخ داد . این واقعه ، مقارن بود با عقیم ماندن مذاکرات بریتانیائی ها با رهبران مصری در مورد انتقال کانال سوئزو پایگاه های بریتانیائی به مصر. در حالی که جناح چپ و رهبران حزب کارگر انگلستان به مرآوده با ناصر تمایل داشتند ، طیف راست بریتانیا که به وسیله وینستون چرچیل معمار امپریالیسم جدید رهبری می شد ، تقریباً داشت به خاطر جنبش روبه اعتلای مصر سخته می کرد . از سال 1954 به بعد ، آنتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا ، سرعبدالناصر را می خواست . ما ، مرهون گزارش « استیفن دوریل » در رابطه با « جهاد » آنتونی ایدن علیه ناصر هستیم که در سال 1956 به اوج خود رسید . در این گزارش تاکید می شود که : « MI6 روی طرحی کار می کرد تا پرزیدنت ناصر را به قتل برساند. » استیفن دوریل ، در گزارشی به

نام « بریدن دم شیر » می گوید محمد هیکل مشاور جمال عبدالناصر، نسخه ای از تلگرام « جمیز آیشل برگر » نماینده ی سی آی ا در لندن به آلن دالس مدیر این سازمان را منتشر می کند که در گفت و گوئی با جورج یانگ مامور ارشد MI6 گفته است : « او علنا از قتل ناصر حرف می زد و به جای استفاده از تعبیر مودبانه ی برچیدن و برانداختن ، می گفت مامورانش با عناصر مطلوبی در مصر و سایر نقاط جهان عرب در ارتباط اند تا ناصر را به قتل برسانند.» آیشل برگر، که مثل کوپلند درگروه طرفداران خجول ناصر قرار می گرفت ، آنچه را یانگ در باره ی ناصر گفته بود ، افشا کرده بود! (13) یک ماه بعد ، آنتونی ایدن لغزخوانی کرد که : « این مزخرفات چیست که شما در باره منزوی کردن و خنثی کردن عبدالناصر می گوئید ؟ من می خواهم او نابود شود ، چرا نمی خواهید بفهمید ؟ می خواهم کشته شود... من اجازه نمی دهم در مصر هرج و مرج و بحران به وجود آید.» (14)

در نخستین ماه 1954، بحران تقریبا به وجود آمد و اخوان المسلمین و ناصر درگیر شدند. زمانی که اوباش آدم کش اخوان المسلمین در ژانویه 1954 به دانشجویان ناسیونالیست طرفدار ناصر در دانشگاه قاهره حمله کردند ، جنگ شروع شد . انورسادات ، عضو پیشین اخوان المسلمین که علیه سازمان سابق خود به ناصر پیوسته بود ، مقاله ای در تقبیح چماقداران اخوان المسلمین نوشت ؛ که شما مذهب را آلوده کرده اید . دو روز بعد ، ناصر گروه اخوان المسلمین را گروه تروریستی قانون شکن اعلام کرد و آنان را متهم کرد که به مثابه پنجه های بریتانیا عمل می کنند . این اطلاعیه که اخوان المسلمین را غیر قانونی اعلام کرد ، تصریح کرد که « انقلاب هرگز اجازه نخواهد داد فساد ارتجاعی به نام مذهب عمل کند.» (15) گزارش های خارج شده از طبقه بندی محرمانه نشان می دهند که سرویس جاسوس بریتانیا ، دقیقا مراقب اوضاع بوده و در مورد

فعالیت اخوان المسلمین می گوید: « شایعاتی از درگیری های سخت میان نیروهای اخوان المسلمین و پلیس در مصب رود نیل و میتینگ های علنی اسماعیلیه وجود دارد.» (16)

بنا به گزارش « رابرت بائر » کارشناس سابق عملیات محرمانه ی سی آی ا ، سازمان سیا هم بر استفاده از اخوان المسلمین علیه جمال عبدالناصر صحه گذاشت . رابرت بائر در کتاب «همخوابگی با شیطان » ، از خط مشی خشن کوشش های فوق محرمانه ی سی آی ا پرده بر می دارد:

در اساس این اقدام سری و کثیف واشینگتن ، این واقعیت نهفته بود که کاخ سفید ، اخوان المسلمین را متحدی خاموش و سلاحی علیه کمونیسم می پنداشت . این عمل محرمانه ، در دهه ی پنجاه با برادران دالس – آلن دالس به عنوان مدیر سی آی ا و جان فوستر دالس به عنوان وزیر امور خارجه ی ایالات متحده – و درست زمانی آغاز شد که این دو برادر موافقت کردند عربستان سعودی به لحاظ مالی از اخوان المسلمین مصر علیه عبدالناصر پشتیبانی کند. درک واشینگتن این بود که ناصر کمونیست است و صنایع بزرگ و تجاری مصر ، از جمله کانال سوئز را ملی خواهد کرد . منطق جنگ سرد ، به نتیجه ی روشنی ره می برد : اگر الله موافق جنگ به نفع ما باشد ، عالی است . اگر الله موافق ترورهائی باشد که به سود ما تمام شود ، باز هم خوب است ، البته مشروط بر آن که کسی کاری به کار عاملان و جمعیت های با نزاکت آن نداشته باشد .

مثل بسیاری دیگر از عملیات سری ، این واقعیت هم در هیچ کتابی نیامده است . نه سندی در سی آی ا وجود داشته ، نه چیزی در گزارش های کنگره به چشم می خورد . حتی یک پنی هم از خزانه داری بابت این عملیات غیر علنی خارج نشده است . به بیان واضح تر ، این بازی کثیف هیچ رد پائی از خود به جا نگذاشته است . تنها

کاری که کاخ سفید باید می کرد ، اشاره ای بود به کشورهائی مثل عربستان سعودی و اردن که اخوان المسلمین را در خود پناه داده بود.» (17)

در حالی که بریتانیا و ایالات متحده با آتش بازی می کردند و به سازمان دادن آدم کش های اخوان المسلمین برای قتل جمال عبدالناصر مشغول بودند ، مدارکی وجود دارد که ثابت می کند اخوان المسلمین با آدم کشان خشونت گرای اسلامی دیگری در ایران ، به نام فدائیان اسلام ؛ که یکی از بنیانگذارانش آیت اللهی بود که برای سرنگون کردن دکتر محمد مصدق با سی آی ا کار می کرد ، همکاری می کرد . (منظور آیت الله ابوالقاسم کاشانی است - م) برنارد لوئیس مامور سابق اطلاعاتی بریتانیا و شرق شناس معروف می نویسد که تصمیم اخوان المسلمین برای سازماندهی علیه جمال عبدالناصر ، با فدائیان اسلام در ارتباط تنگاتنگ بود . برنارد لوئیس گزارش می دهد پس از ملاقاتی که در سال 1954 میان رهبران فدائیان اسلام و اخوان المسلمین در قاهره صورت پذیرفت ، این سازمان شورش علیه ناصر را آغاز کرد :

همان ترکیب تقوا و تروری که در اخوان المسلمین وجود دارد ، در یک سازمان ایرانی به نام فدائیان اسلام نیز مشاهده می شود که اصول قرون وسطائی خود را از انسان قدیمی کوه نشین می گیرد . این شیعه ، نظریه وحدت جهانی اسلام (پان اسلامیسم) را ، درست به همان صورتی مطرح می کند که برادران مرتبط با ایشان در مصر . در هفتم ماه مارس 1951 ، یکی از اعضای این سازمان ، ژنرال رزم آرا نخست وزیر ایران را به قتل رساند . پس از ملاقات رهبر فدائیان اسلام نواب صفوی در ژانویه سال 1954 در مصر بود که نخستین سلسله از درگیری ها میان اخوان المسلمین و ارتش رژیم ناصر آغاز شد. (18)

در سال 1954 ، پیوندهای اخوان المسلمین و فدائیان اسلام چنان استحکام و توسعه ای یافت که در نتیجه ی آن ، بنیاد گرائی اسلامی در دهه ی پنجاه تبدیل به یک پدیده جدی بین المللی شد . گسترش این پیوند ، در نخستین مراحل جدی به سراسر مرزهای جهان عرب رسید ، خشک اندیشان عرب را به فناتیک های پاکستان وصل کرد و نظامی کارهای سنی و شیعه را در ایران و سایر نقاط جهان ، با هم در ارتباط تنگاتنگ سازمانی قرار داد . حتی پس از گذشت نیم قرن ، هنوز روشن نیست که آیا افسران ارشد سی آی ا متوجه طول و عرض و میدان عمل و مقصود قدرتی که با آن معامله می کنند شده اند ؟ و این واقعیت را درک کرده اند که طیف راست اسلامی در مصر ، عربستان سعودی ، ایران و سایر نقاط ، مثل سایه و در اخوتی جهان عمل می کنند ؟ یا نه ، براین باورند که هر وقت و هر جا که خواستند ، بنا به اقتضا و ضرورتی که در ذهن برای خود پرورده اند ، می توانند از طیف راست اسلامی حمایت کنند ؟ واقعیت این است که در دهه ی پنجاه ، اسلامیت ها تبدیل به سازمانی فرا ملیتی شدند که حضورشان توانسته است دهه ها سی آی ا را دچار سرگیجه کرده و طرح هایش را به بطلان بکشاند . به جای توجه به این واقعیت ها ، دیپلمات ها آمریکائی و سران سی آی ا ، ترجیح داده اند که فعالان اسلامی را فقط از زاویه ی کشورهای که در آن ها حضور دارند ، بنگرند .

در خلال سال 1954 ، رابطه ی ناصر و اخوان المسلمین ، دچار تنش شدیدتری شد . اگر چه اخوان المسلمین غیر قانونی اعلام شده بود ، اما در سراسر کشور حضور قدرتمندی داشت . در وهله نخست ، ناصر علیه نجیب موضع گرفت . در جدلی که از فوریه تا مارس ادامه یافت ، ناصر ، محمد نجیب را به حاشیه راند ، او را عملاً کنار گذاشت و زیرکانه در جریان این درگیری ، اخوان المسلمین

را عقیم کرد . در ماه آوریل ، ناصر نخستین گروه از رهبران اخوان المسلمین را به دادگاه کشاند و درگیری نهائی با این سازمان ، اجتناب ناپذیر شد . پلیس مصر شروع کرد به نظارت برفعالیت های اخوان المسلمین و ، حتی به مساجد آنان هجوم برد و مجالس و عظ و خطابه ی امامان تندرو سازمان را مورد کنترل قرار داد . در ماه سپتامبر ، دولت مصر شهروندی پنج تن از مقام های رسمی اخوان المسلمین را که در آن زمان به ماموریت سوریه رفته بودند ، لغو کرد . سعید رمضان رهبر عقیدتی اخوان المسلمین نیز ، از آن زمره بود . آن پنج عضو کادر رهبری ، در دمشق مصاحبه مطبوعاتی ترتیب دادند که در آن اعضای اخوان المسلمین در عراق ، اردن و سودان را بر آن داشتند تا عمل جمال عبدالناصر را تقبیح و محکوم کنند. (19)

رهبران اصلی اخوان المسلمین ، مثل حدایی ، مخفی شدند . سرانجام روز بیست و ششم اکتبر، یکی از اعضای اخوان المسلمین ، پنج گلوله به سمت عبدالناصر شلیک کرد . اسناد مربوط به اقدام به ترور ، چندان روشن نیست ، اما در اغلب گزارش ها آمده است که شلیک از فاصله بسیار نزدیک به وسیله ی یکی از اعضای اخوان المسلمین انجام شده که ضارب نیز بلافاصله دستگیر شده است . آیا ابعاد توطئه از این هم وسیع تر بوده است ؟ آیا بریتانیا اخوان المسلمین را به قتل عبدالناصر تشویق کرده است ؟ مسلماً مدارک رسمی ، پای آنتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا را به میان نمی کشد.

در اوایل دهه ی پنجاه ، طی عملیاتی که خبر از کوشش های سی آی ا دوره ی جان اف. کندی برای کشتن فیدل کاسترو می داد ، بریتانیا نقشه های متعددی را برای قتل رهبر مصر امتحان کرد ، که بعضی شان دیوانه وار بودند . پول کلانی به مصر سرازیر کردند تا به پزشک ناصر برای مسموم کردن او رشوه بدهند . یکی از نقشه ها این بود که در نوعی شکلات مرسوم مصری سم مهلک تزریق کنند و

بخورد ناصر بدهند . نقشه ی دیگر این بود که به سبک « جیمزباند » قوطی سیگاری درست کنند که وقتی باز می شود ، از آن « دارت » شلیک شود : نقشه ی سوم این بود که در فنجان قهوه ی ناصر قرص کشنده بیندازند . کویلد که از نقشه ی سوم مطلع شده بود ، می گوید در این مورد به شوخی به ناصر گفته است : « جمال ، لطفا یک لحظه سرت را برگردان تا من این زهر را بریزیم در فنجان قهوه ات. » (20) اما ، همه ی این پوک مغزی های بریتانیائی ها خنده دار نبود ، زیرا سرانجام به این نتیجه رسیدند که آدم کش های اخوان المسلمین را هم امتحان کنند . اقدام تلافی جویانه علیه اخوان المسلمین ، بسیار سریع و مرگبار بود . بیش از هزار عضو این سازمان دستگیر شدند . بسیاری شان به حبس های طولانی محکوم شدند و شش تن از آنان نیز به دار آویخته شدند . دارائی های سازمان مصادره شد ، و دفاتر و انجمن های خیریه اش به اشغال عوامل دولتی در آمدند . ژنرال محمد نجیب که اعتبارش را در ارتش از دست داده بود و متحدانش در اخوان المسلمین پراکنده شده بودند ، بکلی در ماه نوامبر از دولت کنار گذاشته شد و « سی . آل . سالز برگر » در نیویورک تایمز او را « کرنسکی با کلاه قرمز منگوله دار (فینه) » نامید. (21)

برای دور زدن اخوان المسلمین ، ناصر همان کارت محرمانه ای را بازی کرد که پس از جنگ جهانی دوم علیه گروهی از نازی های سابق که در مصر پناه گرفته بودند از آن استفاده کرد. در جریان جنگ دوم جهانی ، بسیاری از فعالان جناح راست اسلامی و اخوان المسلمین ، از جمله حاج امین الحسینی مفتی اورشلیم که در قاهره مستقر شده بود ، با نازی ها و عوامل اطلاعاتی آلمان روابط صمیمانه ای داشت . پس از جنگ ، بسیاری از نازی های سابق که از محاکمه دادگاه نورنبرگ و دام های دیگر گریخته بودند ، به نقاط امن جهان گریختند که بخصوص مصر دهه ی چهل ، محل اختفای مناسبی برای

آنان بود . در آن زمان ، سی آی ا و ام آی سیکس ، نازی های سابق را در جنگ سرد علیه اتحاد جماهیر شوروی بازسازی می کردند . سی آی ا و ارتش آمریکا ، با « راینهارد گلن » رئیس سابق اطلاعات نازی ، برای سازماندهی تشکیلات معروفی به نام «سازمان گلن» همکاری کردند . این سازمان ، تشکیل شده بود از جاسوسان سابق نازی که « جیمز گریچ فیلد » نماینده ی سی آی ا از آنان به عنوان مغز سیستم اطلاعاتی آلمان غربی استفاده می کرد. بعضی از آنان ، بدون تردید از طرف ایالات متحده یا اطلاعات بریتانیا ، در مصر نفوذ کرده بودند ، بقیه هم به کشورهای پناه برده بودند که امیدوار بودند مامن امنی برای شان باشد.

یکی از این نازی ها سابق که سر از مصر در آورده بود « فرانتس بونش » آلمانی بود که به خاطر انتشار داستانی ضد یهود به نام « عادت های جنسی یهودیان » معروف شده بود ، و همو بود که به صورت تله ی ناصر برای شکار موش های صحرائی که نقشه های اخوان المسلمین را طراحی می کردند ، در آمد . بنا به گزارش مایلز کوپلند ، فرانتس بونش نقشه ای برای اجرا در خارج را پیشنهاد کرد تا بنا بر آن ، بتوانند از نازی های بیشتری برای سازمان دادن اسلام زیر زمینی در سطح جهان ، در ارتباط با اخوان المسلمین را سازمان بدهند . به گفته ی کوپلند ، ناصر به شرکت در این بازی شطرنج علاقه نشان داد و رئیس امنیت او از این موقعیت برای دور زدن اعضای اخوان المسلمین استفاده کرد :

بونش .. پروژه ای را ارائه داد که بی درنگ توجه مصری ها را به خود جلب کرد . نقشه این بود که همه نازی ها را از مخفی گاه هاشان در سراسر جهان (ارژانتین ، برزیل ، ایرلند ، اسپانیا و سایر کشورها) بیرون بکشند ، روی آن ها نام های اسلامی بگذارند و به « تشکیلات زیرزمینی » که به وسیله مصر در جریان جنگ جهانی

دوم تشکیل شده بود ، تزریق شان کنند تا سازمان ویرانگر اطلاعاتی ، مرکب از استعداد های آلمانی و مصری را بسازند و آن را برای مبارزه ی بین المللی جمال عبدالناصر علیه کمونیسم و امپریالیسم ، در خدمت او قرار دهند .

نقشه در اختیار « سعد افرق » ، افسر عالی رتبه اطلاعات مصر که مسئول اداره و نظارت آلمانی ها بود ، قرار گرفت. سعد افرق که در خوش مشربی و زیرکی از معروف ترین مغزهای مصر بود ، علاقه وافری نسبت به این پروژه از خود نشان داد ، اما اصرار ورزید که احتیاج به اطلاعات مشروح تری از طرح « تشکیلات زیرزمینی » دارد . بونش که تا آن زمان حالش از بی تفاوتی مصری ها نسبت به پروژه ای که فکر می کرد فوراً مورد استقبال قرار می گیرد ، گرفته بود ، فکر می کرد ابتکارش مورد ستایش قرار می گیرد و به او خواهند گفت که کار بزرگی کرده است . با تشویق و در خواست سعد افرق ، تمام جزئیات تفصیلی را که او خواسته بود و می توانست به یاد بیاورد ، تدوین کرد و همه ی اطلاعاتی را هم که می توانست از سایر آلمانی های فراری کسب کند ، به طرح تفصیلی خود افزود . نتیجه کافی بود که دولت مصر به مدارک کافی برای معلق کردن نیمی از اخوان المسلمین دست یابد ، و علاوه بر آن ، افسران امنیتی مصری را تا دو سال بعد برای توسعه ی اقدامات نفوذی در اخوان المسلمین ؛ نه تنها در مصر ، بلکه در سراسر جهان عرب سازمان دهی کرد. (22)

در سال 1954 ، مصر و بریتانیا قراردادی را در مورد کانال سوئز و حقوق پایگاه های نظامی بریتانیا امضا کردند. عمر این قرارداد کوتاه بود . بریتانیای کبیر ، فرانسه و اسرائیل ، نقشه ی مشترکی را علیه مصر ، سرنگونی ناصر و تسلط بر کانال سوئز آماده کردند . این نقشه ، در واقع توطئه ای بود که اخوان المسلمین هم در

آن ثبت نام کرده بود . در سال 1956 که مذاکرات بریتانیا و مصر به نتیجه نرسید و مختل شد ، اخوان المسلمین در ابعاد وسیعی از هم پاشید و اعضایش یا به زندان افتادند ، یا تبعید شدند ، یا چاره ای نیافتند جز آن که در مصر زیر زمینی شوند . این واقعه اما ، مانع از آن نشد که بریتانیا متحد قدیمی خود را تنها بگذارد .

داستان کانال سوئز را بارها و به صورت های مختلف بازگو کرده اند : چگونه جمال عبدالناصر پیشنهاد ایالات متحده برای بازسازی سد اسوان را به صورت توهین آمیزی رد کرد ؛ چگونه ایالات متحده از فروش اسلحه به مصر سرباز زد ؛ چگونه اتحاد جماهیر شوروی وارد ماجرا شد تا ارتشی را به سبک « چک » برای ناصر بسازد ؛ چگونه بریتانیا راه مذاکره بر سرواگذاری کانال سوئز به مصر را سد کرد ؛ و چگونه لندن و پاریس با اسرائیل نقشه ی حمله به مصر را ریختند . سرانجام ، نفرت آنتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا از جمال عبدالناصر ، به سر منزل مقصود رسید . اگر چه این مساله چندان دانسته نیست ، اما واقعیت این است که بریتانیائی ها و اخوان المسلمین ، پیش از جنگ سه جانبه علیه مصر ، جلسات محرمانه ای در ژنو داشتند . بنا به گزارش « دوریل » ، دو نماینده ی بریتانیائی ، سرهنگ « نیل مل لین » و « جولیان آمه ری » که با MI6 روی تشکیل جبهه ی ضد ناصر در جنوب فرانسه و سوئیس کار می کردند . « آنقدر در این رابطه پیش رفتند که منجر به تشکیل جلسه محرمانه ای در ژنو شد که محل استقرار « نورمن داریبی شایر » رئیس MI6 در منطقه و اعضای اخوان المسلمین بود . MI6 در باره این ارتباط فقط گزارش می دهد که خط مشی بر آمده از آن ، از سایر گروه های صاحب منفعت در کانال سوئز هم مخفی نگه داشته شد . (این خط مشی ، نقشه ی عملیات نظامی بود .) جولیان آمه ری اسامی مختلفی را در اختیار « سلوین لوید » وزیر امور خارجه بریتانیا گذاشت .⁽²³⁾ طبیعت دقیق ارتباط های MI6 با اخوان المسلمین

در این مرحله ، معلوم نیست ، اما می توانست طرح اقدام به قتل محرمانه ی عبدالناصر و تشکیل دولت مخفی ی جانشین او پس از جنگ کانال سوئز باشد .

نقشه ی بریتانیا – فرانسه که در سال 1956 فاش شد ، طرح امپریالیستی قرن نوزدهم را به ذهن متبادر می کند . لندن و پاریس ، اسرائیل را به جنگی تحریک آمیز علیه مصر واداشتند . بنا به این توطئه ، بریتانیائی ها و فرانسوی ها در کمین فرصت دخالت می ماندند که شاید روزی با دخالت نظامی ، ترک مخاصمه را به مصر و اسرائیل تحمیل کنند ، و ، در ضمن ، بتوانند کانال سوئز را در تحول این مناقشه ، به چنگ آورند . امپریالیست ها ، امیدوار بودند که ناصر شکست بخورد ، و حتی سرنگون شود . اخوان المسلمین ، اگر چه ضعیف شده بود ، در لیست انتظار بود . سرانجام ، پرزیدنت آیزنهاور که می ترسید اتحاد جماهیر شوروی نتیجه ی تجاوز بریتانیا ، فرانسه و اسرائیل را مال خود کند ، با ذهنیت خنثی کردن نقشه به ماجرا پیوست . برای مدتی ، چنین به نظر می رسید که ایالات متحده باردیگر فرصتی یافته است تا رابطه ی مثبتی را با عبدالناصر بسازد . اگر چه ، تقریباً به فوریت این فرصت از دست رفت و برادران دالس به الگوی پیشین تقابل با ناصر و ناسیونالیسم عرب برگشتند .

این مقام های دولتی و مسئولان عالی رتبه ی سی آی بودند که نسبت به انعطاف دولت ایالات متحده با موضع ضد عبدالناصر اظهار بی میلی کردند و اساساً از این فکر به وحشت افتادند . یکی از ایشان ، کوپلند بود که از ستایش گران گستاخ ناصر بود . کوپلند در نوشته خود ، ستایش از ناصر را با لحنی طعنه آمیز و تند نسبت به دولتمردان ایالات متحده در هم آمیخت که : « جمال عبدالناصر یکی از شجاع ترین ، فساد ناپذیرترین و مستقل ترین انسان هاست و روش او ، انسانی ترین رهبر ملی را که من تا کنون شناخته ام ، نمایندگی می کند. » (24) با این حال ، هرچه دهه ی پنجاه به پایان خود نزدیک

ترمی شد ، به موازات آن که آمریکائی های در گیر در جنگ سرد از ناصر شیطان مجسم می ساختند ، کولند و همگنانش در اقلیت قرار می گرفتند. کولند می گوید عرب شناسان دولت ایالات متحده « با ناصر نرم بودند ، « اما ، به قول او « این تمایل با مخالفت جامعه تجاری » بخصوص کمپانی های بزرگ نفتی و بانک های ایالات متحده رو به رو می شد . در چرخشی منسجم علیه نظر کولند نسبت به ناصر ، یکی از همکاران سی آی ا که به قاهره رفته بود ، به طعنه گفت . « من فکر می کنم شما عاشق ناصر شده باشید . » کولند در سال 1954 ، با لحنی اندوهناک نوشت که رئیس سی آی ا در قاهره ، تلگرافی برای واشینگتن فرستاده و از آنان خواسته تا اسرائیل را به « تاکید توانائی اخوان المسلمین در سرنگونی عبدالناصر »⁽²⁵⁾ ترغیب کنند .

« جان ول » از کارشناسان خبره مسائل اسلامی ، می گوید واقعیت و ضرورت این است که حمایت از اخوان المسلمین در جریان جنگ سرد ، بهترین سیاست است . جان ول می نویسد « اخوان المسلمین بهترین ابزار اطلاعاتی است . » و ادامه می دهد « اخوان المسلمین تنها جانشین عبدالناصر است . حزب کمونیست مصر چنین توانی ندارد . در طرح های اطلاعاتی و سیاسی ، ما باید خیلی احمق باشیم که با آن ها رابطه نزنیم . »⁽²⁶⁾

مروری بر وقایع گذشته ، در هر حال چیزی جز حماقت را در منظر نمی گذارد . ایالات متحده نیازی به داشتن گزینه ای برای عبدالناصر نداشت . به عکس ، باید از او استقبال می کرد و کمکش می کرد تا بساط طیف راست اسلامی را برچیند . به جای این سیاست اما ، ایالات متحده به شدت در مقابل ناصر موضع گرفت ، روابطش را با خانواده سلطنتی سعودی و متحدان بنیاد گرای آنان تقویت کرد و چند دهه سرمایه گذاری کرد تا از اسلام سیاسی به عنوان ستون نفوذ آمریکا در خاورمیانه استفاده کند .

علاوه بر این ، شدت ایدئولوژیک سیاست خارجی نخبگان آمریکائی ، تنها منحصر به مصر نبود . در حالی که ایالات متحده در جست و جوی راه هائی برای از بین بردن جمال عبدالناصر بود ، رهبر ملی دیگری را در منطقه ای دیگر ، هدف گرفت : دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران را . این اقدام ، علنی ترین عملیات معروف سی آی ا در سال 1953 بود که دکتر محمد مصدق را با کودتا برکنار کرد. و ، درست مثل مصر ، نقش اصلی را در این کودتا ، طیف راست اسلامی به عهده داشت .

CIA و پدر خوانده خمینی

یکی از طنزهای تاریخ در رابطه با جمال عبدالناصر و دکتر محمد مصدق ، این است که هر دو مرد ، در آغاز به قدرت رسیدن شان ، اندکی از طرف آمریکا حمایت شدند ، اما اقتضای جنگ سرد سیاست ایالات متحده را به طور قطعی علیه آنان چرخاند . در آغاز ، ایالات متحده به صورت آزمایشی از ناسیونالیسم ایران به رهبری مصدق حمایت کرد . این حمایت ، بخشی به این واقعیت بر می گشت که واشینگتن باور داشت ناسیونالیست های جهان سوم ، می توانند این قدرت را پیدا کنند که ملت هاشان را به سمت تجدد سوق دهند ، اما ، در عین حال آنان را در مدار غربی نگه دارند. دولت آیزنهاور اما ، زیر بار این نظریه نمی رفت . نظر آیزنهاور این بود که : یا با ما هستند - که در این صورت رهبران جهان سوم باید اجازه بدهند ایالات متحده در خاک شان پایگاه نظامی داشته باشد ، به متحدان آمریکا بپیوندند، و با پذیرش سیاست بازار آزاد ، حافظ منافع اقتصادی ایالات متحده باشند - ، یا بر ما هستند . در جهان دو قطبی ، دکتر محمد مصدق هم ، مثل جمال عبدالناصر، می توانست

تا دوره ای طولانی در قطب واشینگتن قرار بگیرد . همان گونه که در مصر اخوان المسلمین را علیه ناصر به خط کردند ، نیروهای تندرو اسلام سیاسی در ایران هم ، با بدگمانی علیه مصدق بسیج شدند . همان رهبر جناح راست اسلامی که در سال 1979 شاه را سرنگون کرد ، در سال 1953 از CIA پول گرفت تا از او حمایت کند . (روح الله خمینی)

دکتر محمد مصدق ، حقوق دانی بود که در فرانسه و سوئیس درس خوانده بود ، چهره ی پیچیده ای بود که پیش از سال 1953 ، چند دهه سابقه سیاسی داشت. در سلسله ی قاجار ، در سال 1915 عضو پارلمان و بعد ، در سال 1924 ، وزیر امور خارجه بود. روابطش با شاهان پیشین ، او را به رضا پهلوی (رضا خان) و پسرش محمد رضا پهلوی نزدیک کرد. در سال 1944 ، مجدداً به نمایندگی مجلس انتخاب شد. محبوبیت او بیشتر به خاطر انگیزه ی پر توانش در ملی کردن صنعت نفت و جدالش با شرکتی بود که امروزه به بریتیش پترولیوم (BP) معروف است . مصدق رئیس کمیسیون نفت مجلس شد و جنبش ائتلافی سیاسی ای به نام جبهه ملی را بنیان نهاد . پس از ترور ژنرال علی رزم آرا در سال 1951 ، شاه (محمد رضا شاه) چاره ای نداشت جز آن که مصدق را به عنوان جانشین معرفی کند . دکتر محمد مصدق به عنوان نخست وزیر ، طرح ملی کردن شرکت نفت انگلیس و پرشیا را سرسختانه به پیش برد . این حرکت ، برای انگلستان ضربه ای فاجعه بار بود . شرکت نفت انگلیس و پرشیا (APOC) که بعد ها به شرکت نفت انگلیس و ایران و بعد به شرکت نفت انگلیس تغییر نام داد ، در دایره ی وسیع دارائی های جهانی خود ، در آمد سرشاری از این شرکت می برد . آغاز کار این عمل غارتگرانه ، در جریان جنگ اول جهانی به عنوان طرح ویژه ی امپراتوری وینستون چرچیل شکل گرفت که نفت ایران را عمدتاً برای تامین سوخت نیروی دریائی بریتانیا می

خواست . مصدق ، بیدرنگ در سیاست بریتانیا مورد نفرت قرار گرفت و شاه که نبض ملی او، فقط برای حفظ تاج و تختش می زد تا بتواند با حمایت لندن و واشینگتن آن را حفظ کند، به این وضع دامن می زد. در آغاز، اغلب آیت الله های سیاسی به جبهه ملی پیوستند ، اما بعدها جبهه ملی را ترک گفتند و به جریان مبارزه ای که CIA علیه مصدق راه انداخته بود و منجر به کودتای نظامی آگوست سال 1953 (28 مرداد 1332 - م) علیه دکتر محمد مصدق شد ، پیوستند . شاه که از کشور گریخته بود ، به تخت طاووس خود بازگشت و ملی کردن صنعت نفت ، عقیم ماند . در نتیجه ی این واقعه ، ایالات متحده بر نفت ایران چنگ انداخت : چهل در صد از سهام کنسرسیوم جدید به پنج شرکت نفتی آمریکائی رسید و سهم بریتیش پترولیوم (BP) کاهش یافت .

این که ماجرای کودتا علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق ، با عملیات مشترک CIA و MI6 انجام شد ، بارها گفته و نوشته شده است . آنچه اما هرگز گزارش نشده است ، این واقعیت است که دو سازمان جاسوسی انگلیسی و آمریکائی (CIA و MI6) ، تنگاتنگ با روحانیان و علمای ایران کار کردند که در مرحله ی نخست مصدق را تضعیف کنند و در نهایت ، او را بر اندازند . جمعیت انبوهی از اوباش به خیابان ها ریخته بودند که سران شان را CIA خریده بود و به خیلی شان پول نقد داده بود . این جمعیت ناآگاه که اغلب از اراذل بودند ، در پیوند با علما و به وسیله ی آنان به حرکت در آمده و سازمان دهی شده بودند ، و مطالبه شان برکناری مصدق و بازگشت شاه بود . آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی ، نماینده ی اصلی اخوان المسلمین در ایران و آیت الله روح الله خمینی تعزیه گردان روحانیون اسلامیت ، در مرکز این جدال سازمان دهی شده به وسیله CIA قرار داشتند .

بنا به گزارش های رسمی مقام های سابق ایران ، خمینی در

آن زمان آخوند گمنام و میان سالی بود که از پیروان کاشانی بود و در جریان طرفداری از شاه ، علیه مصدق در مرکز تظاهرات سازماندهی شده به وسیله ی CIA شرکت داشت. (27) خنده آورترین طنز تاریخ این است که بیست و پنج سال بعد ، در سال 1978 ، همان روح الله خمینی ، بار دیگر جمعیت های خیابانی را رهبری کرد ، اما این بار برای براندازی شاه و ایجاد جمهوری اسلامی ایران .

آیت الله ابوالقاسم کاشانی (1882 – 1962) پدر خوانده (گاد فادر God father) روح الله خمینی بود.

آیت الله ابوالقاسم کاشانی ، عصاره ی سیاسی بود و موقعیت سیاسی خود را از دهه بیست (میلادی) با نمایندگی مجلس آغاز کرد . در ایران ، روحانیون می توانستند هر قانون و حرکتی را که مغایر با اصول شان بود ، متوقف کنند . این اقتدار ، در دهه ی بیست بدین صورت به کار آمد که مجمع علما علنا کوشش ایران برای تبدیل شدن به جمهوری را وتو کرد. رضا پهلوی (معروف به رضا خان میرنپنج – م) ، مرد قدرتمند نظامی که در اوائل دهه ی بیست مهار امور ایران را به دست گرفت ، کمال آتاتورک رهبر سکولار جمهوری ترکیه را می ستود و بر آن بود که با الگوی ترکیه ، در ایران اعلام جمهوری کند . اما آخوندها ، از جمله ابوالقاسم کاشانی ، می ترسیدند که جمهوری سکولار قدرت شان را به صورت مهلکی به خطر اندازد، بنابراین ، حکم بر ادامه پادشاهی دادند . شاهزاده اشرف پهلوی ، خواهر دوقلوی محمد رضا پهلوی ، در خاطراتش در باره مقاومت روحانیون در مقابل اعلام جمهوری می نویسد : « پدرم موافق اعلام جمهوری مثل ترکیه بود و این پیشنهاد را با رهبری ملاهای شیعه در میان گذاشت . اما در ملاقاتی که در شهر مقدس قم صورت پذیرفت ، روحانیون که سرسختانه طرفدار نظامی فنودالی ، پادشاهی و حفظ همه ی سنت های تحمیلی اسلامی بودند ، به پدرم گفتند با هر طرحی که بوی جمهوری بدهد ، مخالفت خواهند

کرد.»⁽²⁸⁾ رضا که حاضر به دعوا با نهاد قدرتمند دینی نبود ، پیشنهاد جمهوری را پس گرفت و خود را شاه اعلام کرد . کاشانی جوان ، یکی از معماران این پادشاهی بود .

در بیست سال بعدی ، ابوالقاسم کاشانی دو دشمن در برابر خود داشت : کمونیست ها و شاه . مثل سایر نقاطی که اسلامیت ها قدرت داشتند ، علما از کمونیست ها و حزب توده می ترسیدند و همه ی توان مذهبی خود را علیه چپ به کار گرفتند . اما ، در ارزیابی ملاحا ، تهدید واقعی برای قدرت آنان در ایران ، شاه بود که روحانیون را به عنوان عقب ماندگان قرون وسطائی که مخالف کوشش های او برای مدرنیزه کردن کشور بودند ، تحقیر می کرد . در اوائل دهه ی سی ، رضا شاه به پیروی از الگوی کمال آتاتورک ، در برخورد با روحانیون به زور متوسل شد . رضا شاه محاکم شرعی را تحت کنترل دولت در آورد ، بعضی اوقاف مذهبی را ملی کرد ، قدرت مالی آنان را تقلیل داد و بر درآمدهایشان نظارت کرد . هم چون این ، پوشش سبک غربی را نهادینه کرد ، پوشش اسلامی را ممنوع کرد ، امر ازدواج و طلاق را از چنگ آخوندها در آورد و بر سر مساله ی آزادی زن ، با اسلامیت ها در گیر شد . رضا شاه حضور زنان در اماکن عمومی را آزاد اعلام کرد و روسری و چادر اسلامی را ممنوع کرد . در سال 1939 ، رضا شاه هرگونه خودزنی ، اخته کردن و نقص عضو داوطلبانه را که از مراسم آئینی ی چند جانبه ی بعضی بنیاد گرایان شیعه بود ، ممنوع اعلام کرد.⁽²⁹⁾ این معیارها ، مورد استقبال تجدد طلبان ایران قرار گرفت ، اما باعث خشم شدید روحانیون شد . با حملاتی جسته و گریخته ، اما کاملا محتاط به شاه ، کاشانی با تانی ساختار قدرت سیاسی خود را پایه گذاری کرد .

همانگونه که اخوان المسلمین در دهه ی چهل دست به اقدامات تروریستی زدند ، در ایران هم کاشانی و فرقه های هم قماش او ،

خشونت های تروریستی علیه شاه را برانگیختند . در سال 1945، کاشانی شاخه ی غیر رسمی اخوان المسلمین را به نام فدائیان اسلام بنیاد نهاد و ملای تند روئی به نام نواب صفوی را در راس آن گمارد (شیخ صادق خلخالی جلد معروف روح الله خمینی در آغاز قیام ضد سلطنتی نیز ، از اعضای فدائیان اسلام و وابسته به اخوان المسلمین بود - م) یک سلسله اقدام به قتل ، از جمله اقدام به قتل محمد رضا شاه در سال 1949 ، به وسیله ی یکی از اعضای جریان اسلامی که وابسته به نشریه ی « پرچم اسلام » بود ، از جمله اقداماتی بودند که جنبش کاشانی آن ها را سازمان داده بود . در سال 1950 ، یکی از فدائیان اسلام عبدالحسین هژیر وزیر در بار محمد رضا شاه را به قتل رساند ، و در سال 1951 ، یکی دیگر از اعضای فدائیان اسلام ، ژنرال علی رزم آرا نخست وزیر شاه را ، درست در زمانی که ایران در مورد حقوق منابع نفت خود با لندن مذاکره می کرد ، به قتل رساند .

محمد رضا شاه در خاطراتش می نویسد : « زمانی رزم آرا را ترور کردند که پیش از مرگش، قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران را در دست بررسی داشت.»⁽³⁰⁾ بسیاری از ایرانیان تحصیل کرده ای که با شاه هم مساله جدی داشتند ، مشکوک بودند که بریتانیا با روحانیان ایران و جنبش اسلامی روابط تنگاتنگ دارند ، حتی اگر خود ، مستقیماً این ترورها را انجام نداده باشند .

فریدون هویدا که تا انقلاب سال 1979 سفیر ایران در سازمان ملل بود و برادرش امیرعباس هویدا در دهه ی هفتاد (میلادی) نخست وزیر شاه بود و در رژیم خمینی اعدام شد ، می گوید : « بریتانیایی ها می خواستند امپراتوری خود را حفظ کنند ، و بهترین راه برای حفظ سلطه بر ایران ، سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن بود . انگلیسی ها چند طرفه بازی می کردند . با اخوان المسلمین در مصر و ملاحای ایران معامله می کردند ، اما همزمان با

ارتش و خانواده ی سلطنتی ایران هم در معامله بودند « او می گوید انگلیسی ها اسلامیست ها را ابزار دیگری ارزیابی می کردند تا به آن وسیله بتوانند قدرت شان را توسعه دهند :

بریتانیایی ها با ملاها روابط و معاملات مالی داشتند . مهمترین شان را پیدا می کردند و به کمکش می شتافتند. و آخوند ها زیرک بودند : می دانستند که بریتانیایی ها مهمترین قدرت جهان اند . البته پای علف و علیق هم در میان بود . انگلیسی ها چمدان های پر از پول نقد را می آوردند و تقدیم آنان می کردند . مثلاً ، بازاری ها و تجار ثروتمند ، هر کدام برای خود آیت الهی داشتند که به آنان پول می خوراندند . طرح و مجری این برنامه ، بریتانیا بود. (31)

اشرف نیز ، در خاطراتش از روابط تنگاتنگ انگلیسی ها و روحانیان ایران می نویسد :

بسیاری از روحانیان با نفوذ ، با نمایندگان نیروهای خارجی در وحدت عملی قرار گرفته بودند که این ارتباطات ، اغلب با انگلیسی ها بود . در تعریف عامیانه ی این ارتباط ها و وابستگی ها ، مثالی میان مردم ایران از دیرباز وجود داشته است که می گوید : « عامه ی هر آخوندی را که بردارید ، زیرش نوشته شده است » ساخت انگلستان « این رهبران شیعه ، نفوذ بالائی روی عامه مردم داشتند . همزمان ، صدای خدا به زبان های انگلیسی و روسی به گوش می رسید . برای روستائیان دشوار بود که متوجه شوند چه زمانی مذهب کنار می رود و سیاست آغاز می شود. (32) (شاهزاده اشرف این واقعیت را در خاطراتش از قلم انداخته است که مردم می گفتند تاج سلطنتی را هم که از سرشاه بردارند، یا کلاه را از سر سران عشایر ، زیرش نوشته است ساخت انگلیس و آمریکا. در این مورد

توصیه می کنم کتاب های مربوط به تاریخ استعمار در ایران و بخصوص آخرین کتاب تحقیقی پروفیسور دکتر رضا آیرملو استاد جامعه شناسی دانشگاه گوتنبرگ به نام توسعه مدرنیسم و مقایسه عقب ماندگی ایران و ترکیه را مرور بفرمائید - م)

اشرف می افزایش پس از جنگ جهانی دوم (که ایران تحت حاکمیت محمدرضا پهلوی در سمت نازی های آلمان ایستاده بود - م) ، لندن از طیف راست اسلامی به عنوان ستون نگه دارنده اش در استراتژی جنگ سرد در منطقه استفاده می کرد . « با تشویق و حمایت بریتانیا ، مالاها به مثابه نیروی مخالف و صاحب نفوذ ضد کمونیست ، پس از سال ها سرکوب شدن ، دوباره جان گرفتند و فعال شدند. » (33)

خود شاه (محمد رضا شاه - م) در خاطراتی که پیش از مرگش در تبعید نوشته ، می گوید: مردی به نام فخرآرائی که وزیر دربارش را در سال 1950 به قتل رساند ، هم با فدائیان اسلام رابطه ای تنگاتنگ داشت ، هم با بریتانیا « فخرآرائی به محافظه کارترین گروه مذهبی که از عقب مانده ترین فناتیک های مذهبی تشکیل می شد ، متعهد بود.» و با افزودن این مطلب که فخرآرائی احتمالاً با سفارت بریتانیا در تهران هم غیر مستقیم ارتباط داشته ، می نویسد : « انگلیسی ها در همه ی کارها دخالت می کردند و با مرتجع ترین روحانیون در سراسر کشور، رابطه داشتند.» (34)

در اوائل دهه ی پنجاه (میلادی) ، تیرک های بریتانیا در ایران مورد تهدید قرار گرفتند . از جنگ جهانی اول ، صاحب حقوق تام و تمامی بر نفت ایران بودند . بنابراین ، تعجب آور نبود که ایالات متحده ، در آغاز مصدق را به سود خود ارزیابی کند . مصدق در پی مذاکراتی با شرکت نفت ایران و انگلیس بود تا قرارداد نفت را به سود ایران تغییر بدهد . این امر ، باعث شد که انگلیسی ها شمشیر را

از رو ببندند و شروع به تهدید کنند . واشینگتن برای رفع نابرابری قدرت خود در خاورمیانه با لندن ، زمینه های کمک و فروش اسلحه به دولت مصدق را فراهم آورد و در سال 1951 ، مصدق به واشینگتن رفت . یکی از مورخان می نویسد : « پرزیدنت ترومن یادداشتی برای انگلیس ها فرستاد و آنان را از اشغال ایران بر حذر داشت .» (35) اما به محض آن که مصدق نقشه ی آمریکا برای ورود شرکت های نفتی ایالات متحده به ایران را رد کرد ، سیاست ایالات متحده به سرعت علیه مصدق چرخید . ناگهان ، سازمان جوان CIA و MI6 بریتانیا ، مشترکا نقشه ی سرنگونی مصدق را ریختند .

کاشانی وارد می شود .

تا سال 1952 ، آیت الله ابوالقاسم کاشانی در جبهه ملی که ائتلافی از ناسیونالیست ها بود و دولت را در دست داشت ، در موضع وحدت با مصدق عمل می کرد . اما به محض آن که ایالات متحده و بریتانیا بر مصدق شدند ، کاشانی او را ترک گفت و به مخالفان او پیوست . کاشانی سازمان تروریستی زیرزمینی را اداره می کرد ، اما در ملاء عام چنین وا می نمود که هیچ رابطه ای با فدائیان اسلام و دار و دسته های مرتبط با آنان، ندارد . CIA به خوبی از قدرت کاشانی خبرداشت . CIA در گزارش اکتبر سال 1952 خود در باره « چشم انداز رژیم مصدق در ایران » ، می نویسد:

از زمان به قدرت رسیدن مصدق در جولای 1952 ، گزارش های متعددی در دست است که نقشه ی سرنگونی او را داشته اند .

در اغلب این گزارش ها ، کاشانی و افسران ارتش رهبران این نقشه ها نکر شده اند ...
 درگیری خیابانی میان نیروهای طرفدار مصدق و هواداران کاشانی ، می تواند به سختی منهدم کننده باشد . (36)

گزارش CIA می گوید : « در میان نیروهائی که می توانستند به وسیله ی کاشانی به خیابان ها بریزند ، جمعیت بازار و دار و دسته پسر او بودند » و « هم چون این ، سازمان تروریست فدائیان اسلام از جناح تند رو اسلامی » حتی بنا به آن گزارشی که تحلیل گران CIA نوشته اند ، واحد عملیات سری CIA با کاشانی در کار بودند تا نیروهای او را دقیقاً برای « درگیری خیابانی » سال 1952 سازماندهی کنند . در یادداشت های وزارت امور خارجه ی آمریکا آمده است ، «ممکن است لازم آید که کمونیست ها را اصلاً به لحاظ فیزیکی تنبیه کنیم .» (37)

در سال های 1952 و 1953 ، CIA و MI6 به کاشانی و گروهی از رهبران کلیدی مذهبی نزدیک شدند و به آنان پیشنهاد پول و سایر امکانات اغوا کننده را دادند تا از مصدق ببرند و از شاه حمایت کنند . بنا به گزارش « دوریل » (38) « رهبران مذهبی پول گرفتند تا خط بنیادگرایان را برای درهم شکستن مصدق تقویت کنند.» انگلیسی ها ، با استفاده از شبکه اطلاعاتی گسترده خود در ایران ، از جمله منابع شرکت نفت انگلیس و ایران ، که سازمان سری مخصوص خود را داشتند و اسمش دایره اطلاعات مرکزی (CIB) بود ، ابتکار عمل را در دست داشتند . البته انگلیسی ها ، پیش از آن که ایالات متحده وارد صحنه شود ، در عملیات سری علیه مصدق فعال بودند ، اما مجرای اصلی ارتباطی با کاشانی ، در دست آمریکائی ها بود . « آن لمبتون » پروفیسور شرق شناسی و مطالعات آفریقائی دانشگاه اکسفورد و افسر اطلاعاتی پیشین بریتانیا که نقش

پشت صحنه را در نابودی مصدق ایفا می کرد ، در گزارشی که همان زمان نوشته ، تاکید کرده است که « کاشانی پول کلانی از جایی گرفت » و برآن است که این پول کلان را به احتمال قوی CIA تامین کرده بوده است . (39)

از سال 1946 تا 1953 ، جان والر مدیر عملیات سری ایالات متحده در ایران بود . «جان والر» به عنوان مرد جوانی که مسئولیت های بالائی داشت ، در جریان جنگ جهانی دوم ، اغلب مامور خدمت در قاهره و تهران بود . « والر » می نویسد « موقعیت من چنین بود که در نوزده سالگی مسئول عملیات ضد جاسوسی در خاورمیانه بودم.» در سال 1946 که جان والر در آستانه ی بیست سالگی بود ، نخستین مرکز اطلاعاتی آمریکا در ایران را پس از جنگ جهانی دوم ایجاد کرد که برای تاسیس آن ، از جاسوسان سابق آلمانی سربازگیری کرد تا ایالات متحده را در جنگ سرد یاری دهند و با سران عشایر ایران ، از جمله قشقایی ها ، بختیاری ها و کردها ، کار کنند .

جان والر می گوید : « ما ، در صحنه ایران ، مصدق را دوست داشتیم » در این زمان ، والر تقریباً هیجده ساله بود و تازه به خدمت CIA در آمده بود . اما چیزی نگذشت که آمریکایی ها در مخالفت با مصدق ، در کنار بریتانیایی ها قرار گرفتند . والر می نویسد : « ما نسبت به متحد قدیمی خود بریتانیا ، متعهد بودیم و نفت یکی از موارد این تعهد بود . » به گفته والر ، یکی از نقاط اتکای مصدق ، ملاها و بازار بودند . بازاری ها و آخوندها ، بسیار بسیار به هم نزدیک بودند و آخوندها بر مردم ، بخصوص طبقات زیرین جامعه ، تسلط کامل داشتند.» (40) (صرف نظر از اشتباه محاسبه ، هدایت غیر مستقیم و مستقیم و مشی شتابزده ی احزاب ، سازمان ها و شخصیت های سیاسی ، مهمترین عامل پرتاب شدن خمینی و دار و دسته اش به قدرت در سال 1979 میلادی (1357 شمسی) ، همین فاکتور بود

که سرخ آن دست CIA و MI6 بود که تا به امروز ، کمونیست ها ، ناسیونالیست ها ، روشنفکران و توده های پراکنده ی آزادیخواه و جنبش های اجتماعی را ؛ بی رحمانه از دم تیغ اسلام سیاسی گذرانده است - م)

جان والر بر آن است که در میان همه رهبران مذهبی ، پر اهمیت ترین شان ابوالقاسم کاشانی بود، که در عرض هفت سالی که او به عنوان رئیس پایگاه CIA ، در ایران کار می کرد ، روابط نزدیکی با ایشان داشت . « من پرتره ای از ملا کاشانی با مداد شمعی (مداد رنگی - پاستیل) کشیدم. او لحظاتی پیش من نشست و من از روی عکس او این پرتره را کشیدم .» والر می گوید کاشانی هرگز نتوانست تبدیل به یک « مامور » کارکشته ی CIA شود « نمی شود از یک آیت الله که فاقد استعداد کافی است ، ماموری ورزیده ساخت » اما ، اضافه می کند که ایالات متحده و بریتانیای ها در ائتلاف ضد مصدق ماموران کار کشته ی فراوانی داشتند . « بعضی از این ماموران ، در معامله ی دوجانبه با بازار و آخوند ها ، بسیار تر دست بودند . » و ادامه می دهد :

« کاملاً معلوم بود که این روحانی با اهمیت است ... کاشانی به من گفت که چرا از ائتلاف مصدق جدا شده است . دلیلش این بود که مصدق حزب توده را تحمل می کرد . هر دو تصور مشابهی از روس ها داشتند و مردان مذهبی با کمونیسم میانه ای نداشتند .

کاشانی مرد نمونه ی خدای خود (منظور همان آیت الله است - م) بود ، که به او قدرت سیاسی می داد . این وضع ، درست شبیه حقوق مسیحیت در غرب است . او آیت الله بود ، یعنی خمینی آن دوره بود . حتی بر کلیسا هم سلطه داشت . روی مردم فقیر ، که اغلب جنوب شهری ها بودند ، نفوذ گسترده ای داشت . در آن دوران (مثل این دوران - م) آخوندها خیلی به بازاری ها نزدیک بودند . »

آیا CIA مستقیماً کاشانی را کشف کرده بود؟ جان والر، به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد. «پول کلانی به سمت کاشانی و ابزارهای او سرزیر شده بود، پولی که قادر بود روابط کانال‌های او را تغذیه کند و میان مردم جنوب تهران پخش شود.» والر، بآلب و لوجه آویزان و چهره‌ای گرفته اضافه می‌کند که: «خوب، بالاخره حتی آیت‌الله‌ها هم فاسد بودند. و با احتیاط در انتخاب کلمات، می‌گویند: «من فکر می‌کنم آیت‌الله کاشانی یک مذهبی واقعی بود، مرا می‌بخشید که کمی بدگمان حرف می‌زنم. اما، به هر حال، مرد دین بودن باعث نمی‌شود که شما دور واقعیت تجارت، یا سکس و انحراف جنسی را خط بکشید!»

با نقش تعیین‌کننده‌ای که کاشانی داشت، CIA و MI6 با سهولت بیشتری قادر بودند تظاهرات خیابانی علیه مصدق و کمونیست‌ها را سازمان بدهند. قدرت کاشانی در میان محله‌های پرجمعیت تهران و مسجدها، قابل توجه و تامل بود. کودتای نظامی که مصدق را سرنگون کرد، با پول CIA که میان جمعیت‌های طرفدار کاشانی که به وسیله روحانیون سازماندهی شده از طرف او، دسته‌های اوباش و آدم‌کش و سردسته‌های چاقو‌کشان توزیع شده بود، صورت پذیرفت. جان والر به واشینگتن برگشت تا کودتا را از ستاد فرماندهی و با کرمیت روزولت معروف که عملیات را در محل اداره می‌کرد، سازماندهی کند. دو برادر ایرانی، بوسکوئی‌ها، که تحت کنترل CIA بودند، با سه برادر دیگر، رشیدیان‌ها، که تحت کنترل MI6 بودند، به شعبان جعفری زورخانه کارچاقوکشی که اجرا کنند بود، پیوستند تا جمعیت خیابانی را راه بیندازند. جان والر می‌گوید: «شعبان جعفری زورخانه کار و آدم‌تردستی بود که در همکاری با ما کودکی رام را می‌مانست. اما قادر بود جمعیت وسیعی را به حرکت در آورد. برای این اقدام، ما به او پولی کلان دادیم.»

« دوریل » می نویسد : « CIA و MI6 از طریق برادران رشیدیان با روحانیون محافظه کاری چون آیت الله بروجردی و آیت الله بهبهانی که می ترسیدند مبادا گرایش چپ مصدق امنیت ملی را به خطر اندازد ، ارتباط برقرار کردیم . ارتباط وسیع تری با ملاهای مخالفی مثل کاشانی و مکی از اعضای وقت جبهه ی ملی نیز که فکر می کردند « کرملین تسلط کاملی بر خدانشناسان دارد.»⁽⁴¹⁾ ، از این طریق برقرار شد . « جان والر » می گوید ، « در آن زمان ، اسلام هنوز در تشکیلاتی سازمان یافته سرراست نکرده بود . اما کمونیسم و اسلام ، هرگز با هم سازگار نبودند.»⁽⁴²⁾

در اوایل دهه ی پنجاه میلادی ، یکی از کوشش های شدید سی آی ا در ایران ، تقویت احساسات مذهبی علیه اتحاد جماهیر شوروی بود . این ، مقارن با دوره ای بود که ایالات متحده ، گرایش های ضد کمونیستی اسلامیت ها را در مصر ، پاکستان و سایر نقاط ، تجربه می کرد . در ایران ، تمرکز سی آی ا مستقیماً علیه حزب توده بود ؛ اگر چه این حزب هرگز تهدیدی واقعی به شمار نمی آمد (و چیزی نبود جز فرمانبر و عروسک کرملین که بنا به اسناد تاریخی ، هرگز پیشه ای جز خیانت به مردم ایران و جریان های کمونیستی و دموکرات نداشته است . در این مورد ، بجز هزاران صفحه خاطره و کتاب و سند که موجود است ، خوانندگان عزیز را بخصوص حواله می دهم به « تاریخ سی ساله » بیژن جزنی و کتاب « بیست و هشت مرداد و خیانت های حزب توده » ی حسن ضیاء ظریفی . - م) مصدق کمونیست نبود و بخشی از به قدرت رسیدن خود را مدیون حمایت ایالات متحده بود . اما زمانی که در فهرست دشمنان واشینگتن قرار گرفت، سی آی ا کوشید تا چهره ای از او ترسیم کند که وانمود کند به وسیله کمونیست ها کنترل می شود . بخصوص در تبلیغاتی که با حمایت آمریکا از طرف ملاها علیه مصدق صورت می پذیرفت ، این تصویر جعلی بسیار عمده می شد . کوشش های تبلیغی علیه مصدق ، به وسیله

دو افسر سی آی ا « دونالد ویلبر » و « ریچرد کوتام » که در آینده به آنان خواهیم پرداخت ، هماهنگ می شد .
در زمان هائی ، این تبلیغات بسیار گسترده ، عمیق و سنگین می شدند :

حرکت بعدی ، جنگ روانی بود . آیت الله بهبهانی ، « در کوششی ترسناک برای روشن کردن شعله های خشم در مردم برای بی اعتبار کردن چپ » با پول کلانی که از آمریکائی ها گرفت ، نامه ای با مرکب قرمز نوشت که با ذکر مشخصات حزب توده به عنوان « تهدیدی وحشتناک » ، گفت « اینان می خواهند در سراسر ایران آخوندها را به تیر چراغ برق بیاویزند . » (43)

بنا به گزارش دوریل ، سی آی ا از دو روزنامه نگار ، یکی به نام « که نت لاو » خبرنگار نیویورک تایمز ، و دیگری موسوم به « آن اشویند » خبرنگار خبرگزاری آسوشیتدپرس (AP) ، به عنوان مامور و سازماندهی و گسترش تبلیغات بهره می جست. (44) نه تنها سی آی ا از آیت الله هائی مثل بهبهانی در گسترش وحشت از توده بابت آویختن ملاها به تیرهای چراغ برق استفاده می کرد ، اخوند های ریز و درشتی هم که در خدمتش بودند ، به این وحشت دامن می زدند و زمینه های برخورد فیزیکی با آنان را فراهم می آوردند . زمینه های این درگیری ، با حملات سازمان یافته از طرف انگلیسی ها و آمریکائی به مجامع مذهبی فراهم می شد . آدم کش ها ، چاقوکش ها و توده های عقب مانده ، به نام طرفداران حزب توده در تظاهرات خشونت بار خیابانی به موسسات شیعه حمله می بردند :

توده های عقب مانده به خیابان ها ریختند ... این سازماندهی ، کلید نقشه ای بود تا آن توده های عقب مانده و وحشی را حامیان

حزب توده جا بزنند و با این نقشه ، زمینه های کودتا برای بازگرداندن شاه به قدرت را فراهم کنند . ماموران MI6 جمعیتی را که به صورت جعلی توده ای معرفی می کردند ، با ترکیبی غیر متعارف از پان ایرانیست ها و اعضای حزب توده هماهنگ کردند و برای ایجاد چنین نمایش خشونت باری ، پنجاه هزار دلار به وسیله افسران سی آی ا به آنان وجه نقد پرداخت شد . « ریچرد کوتام » ، ماموری که برای انگلیسی ها کار می کرد ، می نویسد « ما با استفاده از این فرصت جمعیتی را که زیر سلطه خود داشتیم ، طوری به خیابان ها ریختیم که همه باور کنند توده ای اند . وظیفه این جمعیت ، فراتر از تحریک کردن بود . آنان گروه حمله بودند که باید خود را توده ای وانمود می کردند و به این نام ، به سمت مساجد و ملاها سنگ می انداختند.» نویسنده ی دیگری می گوید : « مقصود آن بود که اکثریت ایرانیان را بترسانند تا باور کنند که پیروزی مصدق ، به معنی پیروزی حزب توده ، اتحاد جماهیر شوروی و مذهب ستیزی است . »

پس از بازگرداندن شاه به قدرت ، کوشش های فراوانی درگرفت تا « جن » اسلامی را به بطری برگردانند . اما قدرت اسلام سیاسی که در دهه ی بیست میلادی در ایران مهار شده بود ، حالا دیگر به یمن کمک های CIA و MI6 ، احیا شده بود . آرام کردن این فواره ی سیاسی ، کار آسانی نبود . در واقعیت امر ، نیروهائی که شاه را در سال 1979 سرنگون کردند ، دقیقا همان نیروهای زنجیر گسیخته ای بودند که در سال 1952 او را به قدرت باز گرداندند . در دهه ی پنجاه میلادی ، سازمان امنیت شاه (ساواک) ، با همه ی توان کوشید تا اسلامیست ها را زیر نظر بگیرد ، آن ها را بخرد ، فاسد کند ، یا ؛ در غیر این صورت ، ملاهای قرون وسطائی ، از جمله خمینی را خنثی کند. فریدون هویدا سفیر سابق

ایران در سازمان ملل که برادرش سال ها به عنوان نخست وزیر به شاه خدمت کرده بود ، می گوید « در دوران حکومت شاه ، دولت به روحانیون هم حقوق می داد . » و می افزاید . « بخشی از این پول ها را از طریق برادرم به روحانیون می دادند ، بخشی را نیز ساواک مستقیماً به آنان می پرداخت . و ساواک در میان روحانیان عوامل خود را داشت . » با این حال ، شاه ترجیح می داد اسلام را به عنوان مرده ریگ گذشته حفظ کند . بنابراین ، وقتی در اواسط دهه ی هفتاد میلادی جنبش علیه شاه به صورتی جدی شروع شد ، شاه و بسیاری از چاپلوسان دوروبرش نمی دانستند از کجا دارند می خورند . پس از سال 1953 ، کاشانی رفته رفته از نظر ها پنهان شد . اما شاگرد ارشد او روح الله خمینی ، اسلام سیاسی کین توز و سرسخت جدیدی را تولید کرد . او ، تازه در آغاز پیمودن پله های قدرت بود .

دهه های چهل و پنجاه میلادی ، تازه سال های شکل گرفتن خمینی بود . نظریه های سیاسی خمینی ، دچار تناقض و جزر و مد بود . اگر چه نوشته های او در جریان جنگ جهانی دوم ، حامل نفرت از « دیکتاتوری سیاه » رضا شاه بود که سرانجام در سال 1941 از سلطنت خلع شد (به وسیله انگلیسی ها - م) ، اما به طور غریزی طرفدار حکومت اسلامی در ایران بود . (یعنی دیکتاتوری سیاه دیگری ، منتها از نوع مذهبی - م) به همین دلیل و با حمل همین تناقض سیاسی ، به کاشانی ، نواب صفوی و فدائیان اسلام تمایل پیدا کرد و به پالایش نقطه نظرهای تند روانه ی خود پرداخت . باقر معین بیوگرافی نویسنده خمینی می نویسد : « موضع سیاسی خود خمینی ، در این دوران جایی میان نهاد روحانیت و فدائیان اسلام بود » خمینی از آیت الله بروجردی محافظه کار حمایت می کرد ، اما :

به شدت با سکولاریسم مخالف بود و حکومت مطلق اسلامی و فعالیت برای ایجاد چنین حکومتی را قبول داشت . به بیان دیگر ، احتمالاً پس از ملاقاتی که با نواب صفوی داشت ، جذب عقاید فدائیان اسلام شده بود که به گفته ی آخرین بیوه ی او ، اغلب به خانه ی خمینی می رفت .» (48)

کاشانی ، الگو و سازنده ی خمینی بود .

یکی دیگر از عقربه هائی که شاخص عقاید سیاسی خمینی در آن دوران بود ، این بود که آیت الله ابوالقاسم کاشانی (1962-1882) را به شدت می ستود ؛ آیت اللهی را که از سال 1945 ، با فدائیان اسلام در رابطه تنگاتنگ بود ... خمینی اغلب به خانه ی کاشانی می رفت و جسارت و استقامت او را می ستود . در بسیاری از امور ، مثل مباحث ضد استعماری ، جهانی شدن اسلام ، فعالیت های سیاسی و مردم ، مورد مشورت کاشانی بود. (49)

در جریان کودتای 1953 (28 مرداد 32) ، خمینی با تروریست های فدائیان اسلام کار می کرد و حتی پس از آن که کاشانی بر آن شد تا با آنان فاصله بگیرد ، به ارتباط خود با فدائیان اسلام ادامه داد . با این حال ، روابط نزدیک خمینی و کاشانی به قوت خود باقی ماند و خمینی رهنمود کاشانی را در فاصله گرفتن با مصدق و حمایت از بازگرداندن شاه به قدرت ، پذیرفت و از آن تبعیت کرد. با وجود این ، خمینی وابستگی هایش را با فدائیان اسلام حفظ کرد و در کوشش عبث برای جلوگیری از اعدام نواب صفوی در اواسط دهه ی پنجاه میلادی ، دخالت کرد. اما ، این آیت الله حسابگر ، درس های بسیاری از تجربه 1953 آموخت . به نظر او ، کاشانی و فدائیان اسلام ، زیادی سیاسی بودند و رابطه ی بسیار پر

اهمیت خود با علمای شهر مقدس قم را از دست داده بودند. از سوی دیگر، آیت الله بروجردی (که معروف به رهبر شیعیان جهان بود - م) و باسیاست فاصله‌ی بسیاری داشت نیز، به عنوان رهبر مذهبی مورد ستایش خمینی بود. وقتی خمینی دوباره به قم بازگشت و پناه گرفت، ده سال بعدی را صرف متحد کردن عناصر سیاسی و مذهبی برای ایجاد جنبش شیعه کرد. او، دوباره در سال‌های 1963 و 1964 در صحنه ظاهر شد و بنای مخالفت با شاه را گذاشت.

در این معرکه، ایالات متحده، همه چیز را در باره اسلام ایران به بوته‌ی فراموشی سپرد. شاه را به ایران بازگرداند و احساس امنیت کرد. واشینگتن توسط شرکت‌های بزرگ نفتی خود، بر صنعت نفت ایران مسلط شده بود و با همه‌ی توان برای ساختن ارتش، نیروی پلیس و سازمان امنیت مخوف شاه (ساواک)، به او کمک کرد و علیرغم کمک بعضی روحانیون در برانداختن مصدق، امپراتوری شاه کمترین تمایلی به تقسیم قدرت با جریان‌های مثل لیبرال‌ها، بازرگانان، یا روحانیون از خود نشان نداد. بنابراین، اسلام‌یست‌ها بیخ‌گوش او رشد کردند و قدرتی به هم رساندند و ناگهان زیر آتش را زدند.

داستان اسلام سیاسی و جوانه زدن اتحادش با ایالات متحده، حالا دیگر به سمت جهان عرب چرخیده بود. جمال عبدالناصر که فاتح جنگ 1956 کانال سوئز بود، رویارویی سختی را در جنگ سرد با نظریه پردازان دولت آیزنهاور، نمایندگی می‌کرد. اخوان المسلمین مصر در هم شکسته بود و ناچار شده بود به تبعید برود. برای متوقف کردن ناصر، و برای حمایت از نیروهای ضد کمونیست و ضد ناسیونالیست در سراسر جهان عرب، ایالات متحده به عربستان سعودی رو کرد.

5

سلطان اسلام

« نبوغ شما آمریکائی ها در این است که هرگز حرکت احمقانه ی صریحی انجام نمی دهید. شما فقط حرکات احمقانه ی پیچیده ای می کنید که ما را به حیرت می اندازد ؛ چندان که امکان دارد ما را احتمالا دچار تردید کند که حلقه ای این وسط مفقود شده است. » -

جمال عبدالناصر 1957

دوایت دیوید آیزنهاور، ژنرال خوب و رئیس جمهوری فروتنی بود ، اما در مطالعات اسلامی فقیر بود .
یکی از نتایج فوری جنگ 1956 کانال سوئز ؛ پس از دخالت آیزنهاور در جهت مجبور کردن اسرائیل برای عقب نشینی از صحرای سینا و خنثی کردن توطئه ی انگلیسی - فرانسوی علیه جمال عبدالناصر در مصر ، این بود که فرصتی برای ایالات متحده پیش آمد تا روابطش را با ناصر و ناسیونالیسم عرب بهبود بخشد . به جای این اما ، آیزنهاور به وحدت با عربستان سعودی و ساختن استحکاماتی ارتجاعی با بنیاد گرایان اسلامی گرایش پیدا کرد و به ارزیابی آنان به عنوان متحدین اصلی خود در جهان عرب پرداخت .
پیش از مرگ نا به هنگام جمال عبدالناصر در سال 1970، عربستان

سعودی به مثابه باروی محافظ نفوذ آمریکا در منطقه ، در خدمت ایالات متحده بود . همانگونه که فرانکلین روزولت پیش از آیزنهاور ادعا کرد که نفت عربستان ستون استراتژیک ایالات متحده است ، آیزنهاور هم بنیاد و اساس روابط دوستانه ی ایالات متحده با عربستان را ، اهمیت ثروت نفتی آن کشور ارزیابی کرد . اما آیزنهاور ، بنیاد این روابط دوستانه را به گرفتار کردن ایالات متحده در وحدت با نقطه نظرهای اسلامی کشاند . آیزنهاور جریانی را پایه گذاشت که در دولت های کندی ، جانسون و نیکسون هم ، ادامه یافت . سنگ بنای سیاست خاورمیانه ای دولت های ایالات متحده را ، دکترین آیزنهاور گذاشت . در نتیجه ی عمل فرانکلین روزولت ، آیزنهاور اعلام کرد که هدف همکاری های اقتصادی امپراتوری آمریکا در خاور میانه ، با حفظ و توسعه ی ثابت نفوذ در منطقه بر آورده می شود . آیزنهاور گفت « خلاء موجود خاورمیانه ، پیش از آن که به چنگ روسیه بیفتد ، باید به وسیله ی ایالات متحده پر شود. ⁽¹⁾ رئیس جمهوری در پیامی که در ژانویه 1957 به کنگره فرستاد ، قول داد « هر کشوری که در خاورمیانه مورد تجاوز علنی و کنترل کمونیسم بین المللی قرار بگیرد و از ما تقاضای کمک کند ⁽²⁾ ، ایالات متحده به آن ملت کمک نظامی و اقتصادی خواهد کرد.» در دفاع از این دکترین ، آیزنهاور ملک سعود را برای دیداری رسمی به ایالات متحده دعوت کرد و برای تاکید بر اهمیت عربستان سعودی ، شخصا برای استقبال از او به فرودگاه رفت . ملک سعود هم در کمال مسرت و مباحثات ، بر دکترین آیزنهاور صحه گذاشت .

برای آیزنهاور بسیار با اهمیت و پر معنی بود که عربستان را گنجینه ای بی پایان ارزیابی کند. چرا که یک چهارم نفت جهان ، زیر شن های عربستان ذخیره شده بود. اما به نظر آیزنهاور ، از عربستان سعودی باید بیش از یک گنجینه حفاظت و حمایت می شد . در ارزیابی های واشینگتن ، نقش عربستان سعودی به عنوان مرکز

اسلام - و اسلامی گرائی - می توانست چون لبه ی تیز شمشیری علیه اتحاد جماهیر شوروی و جنبش های ناسیونالیستی ؛ مثل جنبش عبدالناصر ؛ که تکیه گاه شان شوروی بود ، نقش پراهمیتی را ایفا کند .

آیزنهاور ، آلن دالس مدیر سی آی ا ، و وزیر امور خارجه ایالات متحده جان فوستر دالس ، ضمناً نقشه ریخته بودند تا با جنبش وحدت جهانی اسلام (پان اسلامیک) وهابی های عربستان هم وحدتی را ایجاد کنند ، و آلن دالس مدیر سی آی ا به طور سری عربستان سعودی را به بازسازی اخوان المسلمین علیه عبدالناصر تهییج می کرد . رئیس جمهوری می ترسید که مبدا اتحاد جماهیر شوروی بکوشد مصر تحت سلطه ی جمال عبدالناصر را « تبدیل به مرکز جهانی شرارت اسلامی » کند . آیزنهاور ندا داد که :

در آزمودن هر وسیله ای برای ایجاد تحرک در این جهت ، ما باید امکانات لازم برای تبدیل کردن عربستان سعودی به نقطه ی مقابل عبدالناصر را فراهم آوریم . پادشاه در این مورد تصمیمی منطقی گرفت . حداقلش این است که ملک سعود ضد کمونیست است ، پایگاه و زمینه ی مناسب مذهبی دارد و در میان همه ی ملت های عرب ، دارای جایگاه والائی است .⁽³⁾

عقیده ی معیوبی بود.

اولین ایراد نظریه آیزنهاور این بود که فکر می کرد اتحاد جماهیرشوروی در صدد تامین منافع سرشاری در خاور میانه است . این نظر، شدیداً اغراق آمیز بود . و این تلقی که شوروی ها ممکن است سعی کنند اسلام را در آغوش بگیرند ، به شدت از مرحله پرت بود. واقعیت این بود که مسکو سعی می کرد از کشورهای ضد کمونیستی شمالی ، مثل ترکیه ، ایران و پاکستان ، بجهد . این

سیاست، در جست و جوی راه هائی برای تاثیر گذاشتن بر جهان عرب ، و بخصوص پس از 1958، تقویت روابط با جمال عبدالناصر ، به امید پیوند دادن دولت انقلابی با مصر ، به قصد ایجاد اتحاد عرب بود . اما ، نه دولت مصر طرفدار کمونیسم بود ، نه دولت عراق ، و وحدت عراق و مصر هم هرگز تحقق نیافت. (4)

علاوه بر این ، اگر چه این احتمال وجود داشت که اتحاد جماهیر شوروی ، با تاکید بر ناسیونالیسم ، تمایلی به تحقق پان عربیسم داشته باشد ، مسکو می ترسید که کار خیزش اسلام به مرزهایش در آسیای مرکزی بکشد . پس علاقه ای به توسعه و ترویج پان اسلام در خاورمیانه نداشت . با این حال ، هیچ یک از این واقعیات ، آیزنهاور را از دنبال کردن وحدت با ریاض ، باز نداشت.

از این گذشته ، اندیشه ی ایجاد وحدت ایالات متحده و عربستان سعودی بر اساس اسلام ، از توجه به این حقیقت غافل بود که ملک سعود هیچ اعتباری در میان مسلمانان جهان نداشت . جیمز آکینز، دبیرمات کارکننده ی ایالات متحده که در دهه ی هفتاد(5) ، سال ها به عنوان سفیر در عربستان سعودی خدمت کرده بود ، می گوید :
 ملک سعود آدم ضعیف النفس ، کودن و فاسدی بود که چاپلوسان خوش گذران درباری هم محاصره اش کرده بودند . (اسناد و شواهد تاریخی ، گزارش های شرق شناسانی که اغلب خود مامور بوده اند ، و هزاران صفحه از خاطره نویسی های گوناگون ، نشان می دهند که شاهان سلسله قاجاریه و پهلوی ، بخصوص پهلوی دوم به نام محمد رضا و خانواده ها شان نیز ، دچار بیماری مشابهی بودند - م) اسناد دیگری هم وجود دارند که نشان می دهند ملک سعود اساسا آدم نادانی بود که فقط درک مه آلودی از دنیای مدرن داشت . سعود به طرز گسترده ای هرزه ، معتاد جنسی ، می خواره و همواره در پی لذت جویی بود که خدمت گزارانش ، هم برایش پاناندازی می کردند ، هم الکل فراهم می آوردند تا حداقل در ده عشرتکده ای که برایش آماده کرده بودند ، مدام به

عیش و نوش بپردازد. (همین شرایط را ، بدون کم و کاست ، نه تنها خاندان های قاجار و پهلوی داشتند ، بلکه آخوندهای حاکم بر ایران ، از بزرگ و کوچک ، از انقلاب ضد سلطنتی 1357 در ابعاد وسیعی دارند و حتی پاسداران و محافظان و دور و بری هاشان را هم ، در این سفره ی گسترده ! شریک کرده اند - م) ملک سعود بیش از صد فرزند (6) از همسران بی شمار و صیغه هایش دارد که در این صورت به طور غیررسمی پدر کشور خویش است . (و خواننده ی آشنا به تاریخ ایران را ، بی اختیار به یاد ناصرالدین شاه و ماجرای قصر فیروزه می اندازد - م) گذشته از همه ی این ها ، و با چنین پرونده ای ، ملک سعود کوچکتر از آن بود که سازنده ی امپراتوری خاورمیانه باشد ، بخصوص وقتی که آدم به محافظه کاران جهان اسلام نظر داشته باشد .

با این وجود ، ملک سعود به عنوان پادشاه عربستان که قلمرو او مکه و مدینه ؛ دو شهر مقدس اسلامی را در بر می گرفته است ، مدعی متولی گری دو حرم اساسی اسلامی بود . با آغاز جنگ سرد ، نقش عربستان سعودی به مثابه مرکز جهانی اسلام ، در تفکر استراتژیک ایالات متحده ، موقعیت باز هم حساس تری پیدا کرد . اگر چه ممکن است بعضی بگویند این برداشت بدبینانه است ، اما ملک سعود خود را پادشاه اسلامی تصور کرد و این چهره پردازی ، آیزنهاور را کفایت می کرد. آیزنهاور نوشته است : « عربستان سعودی مکان های مقدس جهان اسلام را شامل می شود. » و دلیل آورده است که « شاه می تواند تبدیل به رهبر روحانی شود. » (7) به گزارش « ناتان سی تی نو » ، فکر ساختن رهبر اسلام از ملک سعود ، استراتژی مشترکی با بریتانیای کبیر بود که اسمش را گذاشته بودند اومگا (OMEGA) . « آیزنهاور اصرار می ورزید که « کوشش های ما باید در جهت جدا کردن عربستان سعودی از مصر متمرکز شود. » (8) زمانی که ملک سعود از رهبر مذهبی وهابی ها

فتوای حاکمیت اسلامی و ممنوع اعلام کردن کمک گرفتن کشورهای اسلامی از بلوک شوروی را گرفت ، بیش از پیش در جهت اجرای نقشه ی خود به وجد آمدند .

کوششی جدی برای وصله پینه کردن « استراتژی اسلام » در اوائل سال 1957 ظهور کرد . ناتان سی تی نو می گوید « پیرو نشست ملک سعود و آیزنهاور ، دولت به تقویت اسلام به مثابه باروئی علیه کمونیسم و گسترش نفوذ خود در خاورمیانه ، بیش از پیش ادامه داد.» ناتان سی تی نو که محقق روابط ایالات متحده و عربستان در دوره آیزنهاور بود ، می نویسد : « در اواخر ژانویه 1957 ، شورای امنیت ملی را به فکر انداخت تا « کمیته کار » ی را برای تلفیق جریان های اسلامی که سازمان های اجتماعی ، فرهنگی و گروه های مذهبی ؛ مثل اخوان صوفی در خاورمیانه و شمال آفریقا را در بر می گرفتند ، ایجاد کند تا بتواند کار سازمان های اطلاعاتی ایالات متحده را برای هدف گیری های تبلیغاتی تسهیل کند.»⁽⁹⁾

کارشناس سی آی ا در امور اسلام ، در آن زمان « دونالد ویلبر » بود که از ماموران اجرائی برای هموار کردن سازماندهی کودتای 1953 علیه دکتر محمد مصدق در ایران بود. جان ویلبر از ماموران باز نشسته ی سی آی ا که از ستاد سی آی ا بر جریان کودتا علیه مصدق نظارت عالی داشت⁽¹⁰⁾ ، می گوید : ویلبر ، اطلاعات زیادی در مورد اسلام داشت ، اما در خاطراتش به نام «حادثه های خاورمیانه » ، با حجب و فروتنی از نقش آن زمان خود در مقوله ی اسلام سخن می گوید :

« یکی از مقوله هائی که من مدام در زمینه اش فعال بودم ، موضوع اسلام و مسلمانان در خاورمیانه بود . برای آن که بهتر از من کسی را پیدا نکرده بودند ، من مامور متخصص در مورد اسلام

شدم . در بهار سال 1957 ، من مامور هماهنگی ماموران کمیته کار در مقوله اسلام بودم ، پس از آن نیز مسئول هماهنگی گروه مطالعات اسلام شدم . در صحنه و در ستاد ، پرونده های بسیاری را مرور کردم و مطالب کتبی و اطلاعات بسیاری را در جریان سفرهایم گرد آوردم و رساله های بسیاری نوشتم که از آن جمله بودند « اسلام در ایران » ، « اسلام در پاکستان » ، « اسلام در افغانستان » ، و غیره . علاوه بر خسته کننده بودن جمع آوری و تدوین این مطالب ، نقش اصلی این نوشته ها روشن کردن خط و مشی گروه های کار ، با گروه های اسلامی بود . « (11)

ویلبر در این مرور و مطالعه ی اجمالی ، این وظیفه را هم داشت تا دامنه مطالعات و تحقیقاتش را تا قلب جمهوری های مسلمان نشین اتحاد جماهیر شوروی نیز گسترش دهد تا بتواند آنان را علیه اتحاد جماهیر شوروی برانگیزانند . هماهنگی تبلیغات در اواخر دهه ی پنجاه « برای به نمایش در آوردن هدف ها و خواسته های کمونیست ها در مقابل اسلام » (12) هم ، از جمله وظایف این کمیته کار بود .

آیزنهاور ، کارشناسانی را هم که با سی آی ا نبودند ، ولی در مقوله ی اسلام تخصص داشتند ، وارد بازی کرد ، که از آن جمله می توان شرق شناسان برجسته را که بعضی شان در کنفرانس دانشگاه پرینستون موقعیت شاخصی داشتند ، نام برد . این ، همان همایشی بود که اخوان المسلمین و سعید رمضان نیز در آن شرکت داشتند و به قول سی تی نو ، به خاطر تجربه و درجه ی کارشناسی شان ، شرایط ممتازی هم داشتند :

دولت آیزنهاور ، هزینه و مدیریت کنفرانسی در واشینگتن را به عهده گرفت که در آن تاریخ شناسان معروف خاورمیانه ، که از

جمله در میان ایشان «خلیل اینالچیک» کارشناس تاریخ عثمانی؛ که بعدها استاد دانشگاه شیگاگو شد نیز، حضور داشتند. شورای امنیت ملی، مدام از این گونه کنفرانس‌ها با شرکت متخصصان برپا می‌کرد تا بتواند تحلیل‌های مشخص از شرایط موجود در خاور میانه را از میان سخنرانی‌ها و مباحث، جمع‌آوری و تدوین کند. نمونه قابل توجهی از این تحقیقات خاور میانه‌ای در جریان اوج گیری جنگ سرد، که به وسیله کارشناسان شورای امنیت ملی (NSC) فراهم آمده، به صورت مدون در کتابخانه‌ی آیزنهاور وجود دارد. برنارد لوئیس، براساس این مدارک روشن می‌کند که چگونه می‌توانستند از دراویش نقشبندی قفقاز، در داخل شوروی به عنوان ستون پنجم استفاده کنند.» (13)

مشاوران نزدیک به ملک فیصل - یوسف یاسین و محمد سرور سبحان - طرف‌های مذاکراتی از جانب عربستان سعودی با وزیر امور خارجه جان فاستر دالس بودند. (14) یاسین که اصلاً سوریه‌ای و اهل «لاتاکیا» واقع در سواحل دریای مدیترانه بود، آب زیرکاه و عیاری بود که رابطه‌ی تنگاتنگی با اطرافیان شاه داشت و نخستین بار به توصیه سیاستمداران سوریه‌ای به عربستان رفته بود. او، علایق اقتصادی ابن سعود را در دمشق نمایندگی می‌کرد. یاسین، با استفاده از پول سعودی‌ها و روابط خود در سوریه، در نظر داشت حکومت سوریه را واژگون، یا متزلزل کند. سی‌آی‌ا هم، عملیات مخفیانه‌ای را از سال‌های 1956 و 1957 آغاز کرد تا دولت سوریه را ساقط کند. (15) در سال 1958، یاسین در توطئه‌ای که سعودی‌ها برای کشتن جمال عبدالناصر داشتند، دست داشت. قرار بود این توطئه در پرواز پرزیدنت ناصر از دمشق صورت پذیرد. وجود این نقشه را، رئیس اطلاعات ارتش سوریه اعلام و اعتراف کرد که عربستان سعودی به او یک میلیون و نهصد هزار

پاوند انگلیس برای کمک به اجرای توطئه رشوه پیشنهاد کرده بود . این ، آخرین توطئه مشترک ایالات متحده و عربستان سعودی علیه رهبران ناسیونالیست عرب نبود . در این ماجرا ، جالب تر از همه نقش محمد سرور سبحان بود . سرور برده ی آزاد شده ای بود که در اواخر دهه ی چهل معاون وزارت امور مالی عربستان و مسئول پرداخت پول از طرف سعودی ها به اخوان المسلمین در مصر بود . در دهه ی پنجاه ، محمد سبحان سرور به مقام وزارت مالی و نزدیک ترین مشاور ملک سعود رسید . در دهه ی شصت ، محمد سرور سبحان ، در اداره ی اقدامات جهانی عربستان سعودی در جهت توسعه و هماهنگی گروه های بنیاد گرای اسلامی ؛ از آفریقا تا اندونزی ، موقعیت بسیار قدرتمندی یافت . معلوم نیست که آیا مذاکرات سرور و دالس بر سر اخوان المسلمین صورت پذیرفته ، یا ؛ اگر چنین بوده ، چه ابعدادی داشته است . اما ، آنچه معلوم است ، این است که در وحدت اخوان المسلمین با عربستان سعودی که آن زمان بزرگترین کمک مالی را از عربستان دریافت می کرد ، ایالات متحده در جنگ سرد اخوان المسلمین را در ردیف هم پیمانان خود ثبت کرده بود .

در پاسخ به این پرسش که تصمیم و سیاست آمریکا در حمایت از گروه عربستان سعودی علیه ناصر ، از چه قرار بوده است ، یکی از مقام های عالی رتبه ی سی آی ا که آن زمان مامور خدمت در خاور میانه بود ، به طور خلاصه جنگ سرد را چنین استدلال می کند که : « چه انتخاب دیگری داشتیم ؟ ملک حسین را ؟ موضوع جنگ سرد بود . جنگ سرد در آن زمان تعیین کننده بود . درک ما از ناصر این بود که سوسیالیست ، ضد غرب ، و علیه پیمان بغداد است . ما ، باید تضاد او را پیدا می کردیم . اقدامات سعودی در جهت اسلامیزه کردن منطقه ، به نظر ما بسیار توانمند و موثر می آمد و احتمال موفقیتش را هم می دادیم . ما دنبال همین می گشتیم . ما می

خواستیم متحد قدرتمند و با نفوذ و موثری علیه کمونیسم داشته باشیم.» (16)

یکی از نتایج اقدامات آیزنهاور در دهه ی پنجاه برای تبدیل کردن عربستان سعودی به بارویی علیه کمونیسم ، برخاستن خانواده ی بن لادن بود . در جست و جوی راهی برای بالا بردن اعتبار و قدر و منزلت سعودی به مثابه متولیان مکان های مقدس در مکه و مدینه ، دوایت آیزنهاور موافقت کرد تا نیم میلیون دلار برای مطالعات مقدماتی در مورد کشیدن خط آهن برای انتقال زائران به مکه ، هزینه شود . مکه به این دلیل در مرکز توجه بود که مرکز فرهنگ اسلامی ارزیابی می شد . ملک سعود ، شیخ محمد بن لادن را به خدمت گرفت تا ناظر بر بازسازی مسجد بزرگ مکه باشد . در جریان این قرارداد چرب بود که بن لادن ها ثروت بی کران خود را توسعه دادند .

مهاجرت اخوان المسلمین به عربستان

در آغاز ، عربستان سعودی فقط به لحاظ مالی اخوان المسلمین را حمایت می کرد . اگر چه پس از 1954 ، خود عربستان تبدیل به یکی از مراکز اصلی عملیاتی این سازمان شد . وقتی جمال عبدالناصر به تشکیلات اخوان المسلمین در مصر ضربه ای شکننده زد ، سعودی به آنان پناه داد و بسیاری از آنان ، به صورت گسترده و انبوه ، به عربستان گریختند . این مهاجرت بزرگ ، به این دلیل رخ داد که ایالات متحده از ناصر نومید شده و به سعودی ها رو کرده بود . اعضای اخوان المسلمین در جده سامان گرفتند که در این شهر ، به کار تجارت پرداختند و در ریاض و مکه و مدینه ، به تند رو تر کردن جنبش وهابی دست زدند . در نیم قرن بعدی ، عربستان

سعودی چشم و چراغ اخوان المسلمین شد که همه ی امکانات تدارکاتی و مالی گسترده خود را از آن کشور تامین می کردند . دیوید لانگ که مامور خدمت در بخش اطلاعات و مطالعات وزارت امور خارجه بود ، می گوید: « یکی از احمقانه ترین کارهای فیصل ، دعوت اخوانی ها به عربستان سعودی بود . اما در آن زمان ، این کار اجتناب ناپذیر بود . در آن زمان ، همه ، مثل خود ما ، با کمونیسم می جنگیدند . فیصل هم از آن جمله بود.»⁽¹⁷⁾ فیصل ، که این زمان ولیعهد بود و در دهه ی شصت در جریان کودتای درباری به پادشاهی رسید ، بسیار سفسطه بازتر ، حيله گرتتر و روشن تر از شاهی بود که به دست او برکنار شده بود.

اخوان المسلمین ، به مثابه سازمان سیاسی گسترده ای که بنا داشت مرکز خلیفه گری مسلمین جهان را ایجاد کند ، هم متحد سعودی ها بود ، هم تهدیدی برای عربستان سعودی ارزیابی می شد. جان ول ، استاد دانشگاه جرج تاون⁽¹⁸⁾ ، می گوید : « سعودی ها چندان از اخوان المسلمین خوش شان نمی آمد ، اما اگر ما (ایالات متحده) و سعودی ها ، می ترسیدیم ناصر را بکشیم ، اخوان المسلمین تنها برگ برنده ی بازی بود . عربستان سعودی ، در سیاست خارجی خود ، از اخوان المسلمین به عنوان ابزاری علیه ناصر در مصر ، سوریه و عراق استفاده کرد ، پایگاهش را در سودان سازمان داد ، در افغانستان و پاکستان – جایی که با گروه اسلامی ابول علا مودودی هم پیمان بود – ، به تهییج آن پرداخت ، و حتی برای دخالت در جمهوری های آسیای مرکزی اتحاد جماهیر شوروی هم ، این سازمان را به کارگرفت. اما از نظر داخلی ، خانواده ی سلطنتی عربستان سعودی ، اعمال اخوان المسلمین را بر نمی تافتند . « ری کلوز» که از سال 1970 تا 1977 رئیس دایره ی سی آی ا در عربستان بود.⁽¹⁹⁾ می گوید « خانواده سلطنتی ، اخوان المسلمین را در رابطه با عملیات شان در مصر و سودان و نقاط دیگر ، تحمل

و تقویت می کردند ، اما شدیداً با اقدامات آنان در داخل خاک عربستان سعودی مخالف بودند . «

هرمن آیلنس یکی از ورزیده ترین عرب شناسان آمریکائی که سال ها سفیر ایالات متحده در عربستان سعودی بود ، می گوید :

« همان طور که می دانید ، سعودی ها مخالف همه ی احزاب بودند . و رژیم سعودی در اواخر دهه ی بیست ، نه مستقیماً با اخوان المسلمین ، بلکه با اخوان قبایلی که خشک اندیش تر از آنان نبودند و از بابت اهمیت اسلام با کارهائی که حسن ال بنا و اخوان المسلمین در مصر و سوریه انجام می دادند ، در مخالفت با ناسیونالیسم به عنوان عامل ایجاد وحدت ، در یک خط قرار می گرفت . با این حال ، تمایلی نداشتند که اخوان المسلمین ، یا هر نیروی سیاسی دیگری ، خود را در عربستان سعودی سازمان دهی کند. آنان مایل نبودند اجازه بدهند هیچ گونه حزب سیاسی ، از جمله احزاب سیاسی اسلامی ، در عربستان فعالیت کنند. «⁽²⁰⁾ حقیقت آن است که در سال 1946 ، زمانی که حسن ال بنا کوشید تا شاخه ی اخوان المسلمین را در مکه دایر کند ، مقام های سعودی بی هیچ تعارفی زیر بار نرفتند. «⁽²¹⁾

اگر چه سعودی ها برای جلوگیری از تبدیل شدن اخوان المسلمین به عنوان نیروی سیاسی در عربستان سعودی معیارهای سختی گذاشتند ، اخوان المسلمین به صورت نیمه مخفی به کارش در آن کشور ادامه داد . بسیاری شان به کار تجارت اشتغال ورزیدند و بانک ها و شرکت هائی زدند تا ثروت شان بیشتر شود . عده ای شان هم به صورت نفوذی وارد رسانه های خبری شدند . ری کلوز رئیس دایره ی سی آی ا در عربستان سعودی ، با اشاره به کتاب صریح ریچرد میچل به نام « جمعیت اخوان المسلمین » ، او را به عنوان یکی از افراد کلیدی معرفی می کند و می گوید : « من از طریق دیک میچل تنها عضو اخوان المسلمین را که هرگز نمی شناختم ،

ملاقات کردم . اسمش محمد صلاح الدین بود . سردبیر روزنامه ی ال مدینه بود . در سودان متولد شده بود . سال هائی را در مصر گذرانده بود و همه اخوانی ها را می شناخت . حضور او ، تا زمانی تحمل می شد که علیه کمونیسم می نوشت . « خیلی از اعضای اخوان المسلمین هم ، به مراکز عالی آموزشی راه یافتند و در شبکه ی دانشگاه های اسلامی نفوذ کردند . با این حال ، به عنوان جمعیتی مخفی عمل می کردند ، عضویت شان را مخفی نگه می داشتند و در بسیاری از نهاد های سعودی حضور غیر علنی داشتند .

اخوان المسلمین می توانست از طریق شبکه های دانشگاهی ، امن ترین موقعیت و جایگاهش را پیدا کند . عربستان سعودی هرگز نظام آموزشی بالائی نداشت و فقط می توانست در معیارهای ارزشی وهابی ، در میان جوانان سراسر کشور ، آخوند تربیت کند . در دهه ی شصت ، عربستان سعودی توانست دو انستیتو ایجاد کند . یکی دانشگاه اسلامی مدینه بود که در سال 1961 تاسیس شد ، آن دیگری دانشگاه ملک عبدالعزیز بود که در سال 1967 به وجود آمد و تبدیل به مرکز روشنفکری طیف راست اسلامی شد . دانشگاه اسلامی مدینه کار خود را با مودودی پاکستانی ؛ از نظامی کاران اسلامی ، به عنوان معتمدترین آدمی که می خواست در مقابل دانشگاه هزارساله الازهر قاهره که جریان اصلی سنت اسلامی بود ، دکانی دیگر باز کند ، آغاز کرد.⁽²²⁾ اخوان المسلمین و وهابی ها ، خانواده سلطنتی را قانع کردند که دانشگاه الازهر بسیار به ناصر نزدیک است . پس آنان با اشتیاق ایجاد دانشگاه مدینه را پذیرفتند . عده ی قابل توجهی از مدرسان اسلامی وابسته به اخوان المسلمین ، یا متمایل به آنان ، موقعیت های حساس دانشگاه مدینه را در اختیار خود گرفتند .

« شیخ عبدالعزیز بن باز » که دهه ها از چهره های اصلی سیاست طیف راست اسلامی در عربستان سعودی بود ، معاون این دانشگاه شد . بن باز که از جوانی نابینا بود ، از وهابی های فناتیکی

بود که در مقابل هرگونه تجدد خواهی در عربستان سعودی مقاومت می کرد و نظر به خشونت و تروریسم داشت . در سال 1966، بن باز اصرار ورزید که نظریه ی کوپرنیک مبنی بر این که زمین به دور خورشید می چرخد و خود زمین مسطح است ، کفر و ارتداد محض است. بن باز گفته بود هر کسی که با نظر او موافق نباشد ، گناهِش این است که « به خداوند و قرآن و محمد پیامبر پشت کرده است.»⁽²³⁾ نظریات او ، ملک فیصل را برآشت ، ولی در سال 1974 ، بن باز به ریاست کل مرکز رسمی تحقیقات اسلامی ، احکام قانونی اسلام و ارشاد و تبلیغات اسلامی ، منصوب می شود.⁽²⁴⁾

بردانشگاه اسلامی مدینه ، محمد ابن ابراهیم الشیخ ، مفتی اعظم عربستان سعودی و رئیس خاندان وهابی الشیخ نظارت کامل داشت . دقیقاً هشتاد و پنج در صد شاگردانش غیر سعودی بودند که به عنوان وظیفه ای معنوی ، از کشورهای اسلامی سراسر جهان به آن مرکز اسلامی رفته بودند . از طریق این انستیتو و دانشگاه های وابسته به آن در عربستان سعودی ، اخوان المسلمین به این امکان دست یافته بود تا عقایدش را همه جا بگسترده .⁽²⁵⁾ علاوه بر آن ، ده ها هزار جوان سعودی توانسته بودند از طریق نظام سعودی ، به مدارج بالاتر تحصیلی دست یابند. جمعیت دانشجویی نظام دانشگاهی سعودی ، به طرز سرسام آوری از 3625 طلبه در سال 1965، به بیش از 113 هزار طلبه در سال 1986 افزایش یافت . مضمون و طبیعت نیمی از شش دانشگاه عربستان سعودی ، مذهبی بود و ، بنا به تحقیقاتی که انجام شده است ، نزدیک به یک سوم مجموع دانشجویان سعودی ، در مواد اسلامی درس می خواندند و یک سوم مواد درسی هفتاد در صد دانشجویان ، اسلامی بود.⁽²⁶⁾

جمیز آکینز که در دهه ی هفتاد سفیر ایالات متحده در عربستان سعودی بود ، از تاکید بر مواد درسی مذهبی خشنود نبود ، اما خانواده ی سلطنتی ، به او گوشزد کردند تا در این امر دخالت

نکند. جیمز آکینز می گوید « به من گفتند در کاری که به شما مربوط نیست ، دخالت نکنید. کار دیگری از ما ساخته نبود » آکینز و بسیاری از سعودی های پیشرو ، بر آشفته بودند که چرا دانشگاه های عربستان سعودی ، مدیر ، متخصص ، عالم و مهندس نمی پرورند . آکینز می گوید : « من با آن ها بحث کردم که چرا پزشک ، شیمیست و مهندس تربیت نمی کنند و تولید ملا را کاهش نمی دهند ؟ اما به من تذکر دادند که فراتر از صلاحیت ام دارم حرف می زنم و در کاری دخالت می کنم که در خواستی برای آن از من نشده است . من فکر می کردم آن نظام آموزشی احمقانه است . تربیت آن همه ملا ، فاجعه بزرگی بود . عده ای از شاهزادگان از من خواستند که موضوع را عوض کنیم و در مورد ساختار قدرت به بحث پردازیم . » بحث بیهوده ای بود . وزارت آموزشی عربستان سعودی را الشیخ کنترل می کرد و چنگ انداختن او به آن بخش از دولت ، باعث تعجب نبود.

روابط میان السعود ، الشیخ و اخوان المسلمین ، مقوله ی پیچیده ای بود. بعضی از اعضای خانواده ی سلطنتی دیندار و ارتدوکس بودند و وهابی گری را بهترین طریق اسلامی می دانستند. بعضی دیگر – که ملک سعود و ملک فهد و صدها شاهزاده در درجات مختلف از آن جمله بودند – التبه نسبت به آن دیگران آزاد اندیش تر بودند و روابط شان با ایدئولوژی وهابی ، در بهترین حالتش محتاط بود . هم چون این ، خاندان الشیخ ، برای ایجاد روابط خونی ، شروع کرد به وصلت با خاندان السعود . نتیجه اش ایجاد وابستگی و زنجیره ای بود که هر یک از دو طایفه را به دو سمت مشخص می کشاند : در بار و مذهب . (برای مثال ، مادر ملک فیصل از خاندان الشیخ بود و به فیصل امتیازاتی می داد که سایر پسران عبدالعزیز نمی توانستند به آسانی مدعی اش باشند .) بنا به

نوشته آیلتز : « مسابقه طناب کشی مستمری » میان خانواده سلطنتی و خانواده مذهبی وجود داشت :

با گذشت زمان ، متوجه می شویم که در میان خاندان الشیخ ، هرچه بیشتر و بیشتر طایفه را ترک می گویند و به جای گرویدن به رهبری مذهبی ، به ارتش و نهادهای مشابه می پیوندند . به مرور ، ادامه این وضع باعث تضعیف خانواده الشیخ شد. این ضعف به حدی رسید که در سال 1971 ، ملک فیصل پس از مرگ مفتی اعظم ، این سمت را در دوره ای منحل کرد و وزارت دادگستری را به جایش نشاند . این تحول ، رابطه ی دو خانواده سعودی و رهبری مذهبی را که قدمتی دویست ساله داشت ، دچار فترت کرد . وزارت دادگستری به جای خود باقی ماند ، اما پس از مدتی ، شاه موقعیت مفتی را ابقا کرد و یکی از اعضای خانواده الشیخ را بر آن گمارد . علما قدرتمند بودند و خانواده شیخ بر آنان تسلط داشت . اما رفته رفته که نفوذ خانواده الشیخ رو به ضعف گذاشت ، فقط عده ای از ایشان به روحانیت می پیوستند و جوان تر ها ارتقاء می یافتند و خیلی ها شان آخوند می شدند ، رابطه ی میان خاندان سعودی و شیخ ، یک جواری ترک برداشت . بنابراین ، متوجه شرایط جاری می شوید که شمار بالایی از جوانان به مخالفت با بزرگترها ، علما و خانواده ی سلطنتی برخاسته اند و می کوشند تا به جای پیوستن به ارتش ، راه خود را جست و جو کنند . (27)

با شدت یافتن اختلافات و زور آزمائی میان السعود و الشیخ که در سطح عام نمود پیدا می کرد ، الشیخ تاثیرهای قدیمی و نزدیکی های پیوسته ی خود در رابطه با اخوان المسلمین را ، بیشتر بروز داد و به تحکیم آن پرداخت . از آن جایی که الشیخ در اساس بیشتر مذهبی بود تا سیاسی ، و از همه مهمتر به ثبات (بخصوص ثبات

پادشاهی سعودی) می‌اندیشید، حال آن که اعضای اخوان المسلمین عموماً تهاجمی، به شدت سیاسی و دارای ذهنیتی انقلابی بودند، پس از 1954، با استقرار هرچه بیشتر اخوان المسلمین، بدیهی بود که شیخ هم به مشی نظامی گرایش پیدا کند. اگر خاندان شیخ به نقطه نظرهایی رسیده بود که از سعودی‌ها فاصله بگیرد، اخوان المسلمین تمایل قوی‌تری به این جدائی داشت.

بنا به گزارش مارتا کسلر تحلیل‌گر سابق سی‌ای‌ا در امور خاورمیانه که مطالعاتی در باره‌ی اخوان المسلمین کرده بود، وفاداری نهاد وهابی در عربستان سعودی به خانواده سلطنتی، چندان نیابید و درمورد اعضای اخوان المسلمین که در قلمرو پادشاهی سعودی بودند، وضع از این هم بدتر بود. «اخوان المسلمین مصری در عربستان سعودی، بیشتر از شیخی‌ها از دربار فاصله گرفتند. روشن نیست که آیا اخوان المسلمین می‌خواست رژیم سعودی را سرنگون کند؟ اما در درون این سازمان همیشه این بحث میان اعضای که می‌خواستند رژیم را ساقط کنند، و اعضای که فکر می‌کردند بهتر است وقت‌شان را صرف سازماندهی و توسعه در جامعه کنند، وجود داشت.» (28)

روابط حساس و ظریف میان خانواده سلطنتی سعودی، نهاد وهابی، اخوان المسلمین، و حتی گروه‌های اسلامی تندروتر تروریست، روبه‌توسعه گذاشت. بسته به قدرت نسبی هریک، شدت درگیری در خانواده سلطنتی و غلبه‌ی گروهی بر گروه دیگر، و سیاست‌های منطقه‌ای، تعادل این رابطه تنظیم می‌شد. وزنه‌ی این تعادل، به شکرانه‌ی نذورات اسلامی؛ که اغلب از طرف شاهزادگان تامین می‌شد، وابسته به تاثیر آنان بود، و میزان پولی که هدایا و نذورات اسلامی برای گروه‌های تروریست فراهم می‌آورد، به نفع این، یا آن جریان سنگینی می‌کرد و پیچیده‌تر از پیش می‌شد. واقعیت این بود که شاهزاده‌گان، اغلب مستقل از

شاه ، دولت و سایر اعضای خانواده ی سلطنتی عمل می کردند . ری کلوز می گوید : « خانواده سلطنتی سعودی ، در هیچ موردی یکپارچه نیست . همیشه یکی هست که به کسی پول بدهد . سرمایه گذاری های آزاد فراوانی برای ایجاد شرکت های بزرگ در سیاست خانواده سلطنتی سعودی وجود دارد . »

وقتی نفوذ اخوان المسلمین در عربستان سعودی به حد کمال رسید ، ملک سعود و پس از او ملک فیصل ، ماهرانه این سازمان را وارد سیاست خارجی رسمی پادشاهی خود کردند . در دهه ی شصت ، دو نقطه ی تحول تاریخی ، این طرح بزرگ را جامه ی عمل پوشاندند : ایجاد اتحادیه ی جهانی اسلامی در 1962 ، و ایجاد سازمان کنفرانس اسلامی در سال 1969 . عربستان سعودی ، با رهبری ملک فیصل ، به صورت قدرتمندی روی برنامه « بلوک اسلامی » که با حمایت آمریکائی ها کامل شد ، و بالاخره موفق شد جمال عبدالناصر را از سر راه بردارد ، کار کرد.

بلوک اسلامی ملک فیصل

دسته گلی را که آیزنهاور در دهه ی پنجاه به آب داد ، در دهه های بعدی به سرعت رشد کرد.

ملک فیصل که از 1964 تا 1975 بر اریکه ی پادشاهی عربستان سعودی تکیه زد ، مدرن تر از ملک سعود (1964-1953) بود ، و دیدگاه روشنی نسبت به سیاست خارجی عربستان سعودی داشت . چارلز فری من ، مامور کار کشته ی آمریکائی که مدتی سفیر ایالات متحده در عربستان بود ، می گوید : « او به طور قطعی بر آن بود که اسلام پادزهر جمال عبدالناصر است. » این پیشرفت ، برای واشینگتن بسیار جذاب بود . اگر چه بعضی

دیپلمات های سکولار و افسران اطلاعاتی ایالات متحده ، گه گاه مخالفت هائی از خود نشان می دادند ، اتحاد ایالات متحده و عربستان در استحکام خود باقی بود و سیاست خارجی ی مبتنی بر اسلام عربستان سعودی ، نگرانی چندانی از این بابت نداشت . حتی حامیان وحدت ایالات متحده و اسرائیل که در دهه ی شصت تحرک چشم گیری داشتند ، بیشتر نگران جمال عبدالناصر بودند ، تا عربستان سعودی .

ایجاد اتحادیه جهانی اسلام در سال 1962 ، آغاز طغیان مجدد طیف راست اسلام سیاسی بود . این اتحادیه که در سال 1962 در مکه پدید آمد ، فهرستی از رجال طیف راست اسلامی را به دست داد . برای نخستین بار ، این جنبش مرکز اعصابی به هم زد که بسیار سازمان یافته تر از اخوان المسلمین مخفی کار بود . توانائی نا محدود عربستان سعودی در تغذیه ی مالی این سازمان ، امکانات غیر قابل تصویری در اختیارشان گذاشت . در میان بنیانگذاران و مدیران این اتحادیه ،⁽³⁰⁾ تقریباً رهبران همه ی سازمان های شورش گر اسلامی حضور داشتند ، که از آن جمله می توان به فهرست زیر توجه کرد :

سعید رمضان داماد حسن ال بنا بنیانگذار اخوان المسلمین ، که پیش از گشایش مرکز اسلامی ژنو در سال 1961 با حمایت عربستان سعودی ، رئیس روابط بین المللی اخوان المسلمین بود و سال ها در سوریه ، اردن ، پاکستان و نقاط دیگر فعالیت کرده بود .
ابول علا مودودی بنیانگذار جمعیت تند رو اسلامی پاکستان (جماعت اسلامی) ، که معمار منحصر به فرد و پر اهمیت نظریه ی ایجاد جمهوری اسلامی بود و در حکومت ضیاء الحق دیکتاتور پاکستانی که در سال 1977 به قدرت رسیده بود ، در قلع و قمع مخالفان معتقد به جدائی دین از دولت و چپ سکولار پاکستان و

سوق دادن پاکستان به سمت اردوی طیف سرسخت و تند رو راست اسلامی ، نقش اصلی را داشت .

حاج امین الحسینی مفتی اورشلیم که طرفدار نازی ها بود ، در دهه ی بیست مامور اطلاعاتی بریتانیا بود ، و پس از جنگ جهانی دوم ، مبلغ جیره خوار سعودی ها علیه جمال عبدالناصر شد.

محمد صدیق مجددی افغانی که در دهه ی شصت رابط فعال سی آی ا در آن کشور نگون بخت بود و میراث مستقیم او ، جریان 89 – 1979 جهاد افغانی ضد شوروی را که مورد حمایت مستقیم سی آی ا ، عربستان سعودی ، مصر و پاکستان بود ، از کار در آورد .

محمد ابن ابراهیم الشیخ ، که دولت او را به عنوان مفتی اعظم عربستان سعودی گماشته بود ، رهبر افتخاری جنبش وهابی بود و رابطه ی تنگاتنگی با خانواده سلطنتی داشت .

عبدل الرحمان ال ایریانی ، مسلمان بنیاد گرای نظامی کار که در سال 1967 در یمن به قدرت رسید و پس از جنگ داخلی طولانی ، جمهوری طرفدار ناصر را به اردوی عربستان سوق داد. روی هم رفته ، بیست و دو رهبر اسلامیت از سراسر جهان در اتحادیه جهانی اسلامی گرد آمدند. (31)

جان اسپوسیتو محقق دانشگاه جرج تاون می نویسد : « در پاسخ به تهدید ناسیونالیسم عرب و سوسیالیسم ، رویای وهابی ها در دهه ی شصت جهان گیر شد . عربستان سعودی و سایر پادشاهی ها را ، بخصوص ناصریسم و به طور کلی دولت های تند رو سوسیالیست عرب ، تهدید می کردند... عربستان سعودی ، پیشرو سیاست پان اسلامیک در مقابل پان عربیسم سکولار – سوسیالیست ناصر شد که به زعم ایشان با کمونیسم خدانشناس پیوند داشت ... دولت سعودی ، روابط نزدیکی را هم با اخوان المسلمین و جماعت اسلامی معماری کرد . علیرغم اختلافات فاحشی که اینان با یکدیگر

داشتند ، در ضدیت با دشمنان مشترک – ناصریسم ، سکولاریسم و کمونیسم – ، دارای وجه مشترک بودند.»⁽³²⁾

اتحادیه جهانی اسلام ، هیئت هائی را به این سو و آن سوی جهان فرستاد ، ملات های تبلیغاتی چاپ کرد ، و برای ساختن مساجد وهابی و انجمن های اسلامی ، سرمایه گذاری کلانی کرد:

اتحادیه ، وظیفه خواران با ارزشی را شناسائی کرد ، آنان را به عربستان سعودی فراخواند و قول داد که با اعانه های شخصی ، از جانب خانواده سلطنتی ، شاهزادگان و بازرگانان ، سبیل شان را حسابی چرب خواهد کرد . اتحادیه را اعضای نهاد مذهبی سعودی که با همکاری اعراب دیگر ؛ چه در طیف اخوان المسلمین ، یا وابسته به آنان بودند ، اداره می کردند . در این مدیریت ، علمای هندوستان و قاره های دیگر ، که به مدارس حقانی یا حزب تاسیس شده به وسیله مودودی وصل بودند نیز ، شرکت موثر داشتند.⁽³³⁾

سی آی ا فقط به صورت مبهمی متوجه اهمیت اتحادیه جهانی اسلام بود ، ومقامات واشینگتن – که می خواستند بدون توجه به نامطبوع بودن متحدان شان فاتح جنگ سرد باشند – از سی آی ا نخواستند که تحقیقاتی در مورد آن بکند . یکی از ماموران سی آی ا در عربستان سعودی می گوید . « ما متوجه نتایج دراز مدت نبودیم . » بنا به گفته ی این افسر سی آی ا ، در اوائل دهه ی هفتاد ، سی آی ا کوشید تا ماموری را به اتحادیه جهانی اسلام تزریق کند . « من سعی کردم در رابیات نفوذ کنم . » این مامور ، با انتخاب نامی عربی برای سازمان اسلامی ، می گوید : « به نظر واشینگتن ، این کار من چندان اهمیتی نداشت . » ستادهای فرماندهی ، فقط به جنگ ها ، کودتاها و مسلح کردن خلیج فارس می اندیشیدند ، نه به فعالیت های سازمان اسلامی . « حال آن که به

نظر من ، این مساله بسیار جالب توجه و با اهمیت بود . « و می افزایش : « به نظر من این سازمان فقط کوشش برای توسعه ی نفوذ بین المللی عربستان سعودی نبود ، بلکه اقدامی بود در جهت توسعه ی نفوذ اسلام در کشورهای عربی و حتی فراتر از آن . داستان فقط این نبود که ، مثلا ، عربستان سعودی تبدیل به نوعی واتیکان شود . به عکس ، به نظر می رسید که مبتکر عملیاتی مغایر خواست عربستان سعودی باشد . « به نظر او ، این جریان به یقین تهدید به نظر نمی آمد ، یا نه ، اصلا مساله ای در رابطه با اوضاع جغرافیائی نبود . و آشینگتن هیچ علاقه ای به این مساله نداشت . می گوید : « صدای خرناسه گوش فلک را کر می کرد ، اما عملیات محرمانه رو به کاهش می گذاشت . » (34)

چارلز واترمن ، کارشناس امور عربی سی آی ا که سال ها مامور خاورمیانه بود و سرانجام رئیس دایره ی سازمان جاسوسی ایالات متحده در عربستان سعودی شد ، می گوید اتحادیه ی جهانی عرب در دهه های شصت و هفتاد ، به نظر سی آی ا کاملا بی آزار می رسید . « این اتحادیه ، به مثابه سازمان اسلامی دیگری به نظر می آمد که ضرورتی نداشت هیچ دغدغه ای در موردش وجود داشته باشد . « واترمن می افزایش : « اگر کارشان به آن جا می رسید که در نقطه ای از جنبش های اسلامی دانشجویان حمایت می کردند ، و در درگیری با دانشجویان جناح چپ دخالت می کردند ، بسیار خوب ، عالی بود . این ویژگی ، عمل خوش خیم دیگری به نظر می آمد که قصدش مهار کردن چپ بود . « و در پاسخ به این پرسش که آیا سی آی ا در آن زمان سیاست غلطی را در متمرکز کردن خود روی این گروه ها و شخصیت ها پیش می برد ؟ می گوید : « به نظر می رسید که این جریان ها و افراد ، سازمان های خیریه ی اسلامی باشند . خوب ؟ تا چه حدی ؟ » (35)

ری کلوز رئیس سابق سی آی ا ، با این نظر موافق است .

کلوز در پاسخ به این پرسش که آیا سی آی ا دغدغه ای هم در مورد پیوندهای اخوان المسلمین و روحانیون وهابی داشت؟ می گوید: « ما این مساله را پی نمی گرفتیم. اگر کسی در این مورد مقصر بود، خود من بودم. ما آنان را در حد تهدید ارزیابی نمی کردیم. آنان هدف های ما نبودند. من سیاهه ی هدف را داشتم، اما هیچ کس در واشینگتن از من نمی خواست نگاهی به آن بیندازم... این مساله، وارد آگاهی ما نشده بود.»

نود و نه در صد بودجه ی اتحادیه جهانی اسلام را دولت عربستان سعودی تامین می کرد.

پیوندهایش با نهاد مذهبی سعودی، چند جانبه بود. یکی از دبیران کل اتحادیه جهانی اسلام، محمد علی الحرکان، از رهبران وهابی ها و وزیر سابق دادگستری سعودی بود که بعدها مفتی اعظم غیر قانونی عربستان سعودی شد. علاوه بر وزارت دادگستری، وهابی ها و سازمان اسلامی، قدرت کلیدی وزارت آموزش و پرورش، وزارت قدرتمند حج و موقوفات دینی را هم که کنترل میلیون ها زائر مسلمان در مکه را در دست داشت و با دست باز می توانست به صورت کلانی روی امور خیریه و تبلیغات مذهبی سرمایه گذاری کند، در اختیار داشتند. همه ی این امکانات، به نظام دانشگاهی، بخصوص دانشگاه های اسلامی گره می خورد. سازمان اسلامی، با انجمن جهانی شبه نظامی مسلمانان جوان (WAMY) نیز که در سال 1972 تاسیس شد و بعدها متهم به اقدامات تروریستی در آن سوی دریاها شد، رابطه ای تنگاتنگ داشت.⁽³⁶⁾

در جریان جنگی که در دهه ی شصت ظاهرا به نیابت از طرف عربستان سعودی و مصر، اما عملا میان ایشان در یمن در گرفت و ایالات متحده در سمت عربستان سعودی ایستاد، دو هدف مشخص، به موازات هم، دنبال می شدند: اولین هدف آن بود که اخوان المسلمین دو باره در مصر شعله ور شود، دومین هدف،

جنگی بود که در حمایت از ناصر علیه فیصل ، در یمن ؛ کشوری کوچک در جنوب شرقی گوشه ی شبه جزیره عربستان ، باید جبهه ناصر را محکم می کرد . در هر دو جهت ، پیوندهائی اخوان المسلمین ، اتحادیه جهانی اسلام و شاهان محافظه کار جهان عرب که وظیفه خوار ریاض بودند ، عربستان سعودی را به تشکیلات قدرتمند منطقه ای ، علیه ناصر وصل کرد .

سعید رمضان و بازگشت اخوان المسلمین

سازماندهی مرکزی بلوک اسلامی سعودی ، با همان سعید رمضان بود که رئیس جمهوری ایالات متحده در سال 1953 مهماندار او بود . بنا به گزارش های رسمی دولت سوئیس ، سعید رمضان در این دوران به عنوان مامور آمریکائی شناسائی شده بود ، ضمناً از آلمان غربی هم کمک می گرفت ، به لحاظ مالی از طرف عربستان سعودی و قطر تامین می شد ، و نماینده ی اردن در کاخ اروپائی سازمان ملل (ژنو) هم بود . در همان حال ، مغز متفکر اخوان المسلمین در روابط بین المللی بود و گفته اند که در دومین اقدام به قتل جمال عبدالناصر هم شرکت داشته است . اقدام به قتل ناصر ، در اواسط شورش دیگری بود که اخوان المسلمین در مصر به راه انداخته بود . این اقدام ، به وسیله ی تشکیلات مخفی سعید رمضان در تبعید ، با دقت سازماندهی شده بود. بخشی از این ماشین ترور ، در مصر مستقر بود و بخشی دیگر ، در ژنو که محل اقامت سعید رمضان بود .

نسبت به قدرت اخوان المسلمین در دوران پیش از 1954 ، این زمان سازمان در سایه کار می کرد . اخوانی ها مجبور بودند از دهه ی پنجاه عمیقاً زیر زمینی کار کنند . اخوان المسلمین سعی می

کرد سازمان های علنی خود را هم به صورت گرفتن تالارهای سخنرانی در جهت حفظ حضور مادی خود برپا کند ، اما سازمان های امنیتی ناصر، کاملاً مراقب اوضاع بودند . با وجود این ، در اواسط دهه ی شصت ، بسیاری از زندانیان سیاسی که پس از سال 1954 در جریان درهم کوبیدن اخوان المسلمین دستگیر شده بودند ، آزاد شدند و دوباره اقدام به سازماندهی خود علیه جمال عبدالناصر کردند.

سعید رمضان ، از ژنو سرنخ بسیاری از سازمان ها را در دست داشت . در سال 1954، ناصر شهروندی او را لغو کرد و او به تبعید رفت . به کمک دولت آلمان غربی که از به رسمیت شناختن آلمان شرقی از طرف مصر خشمگین بود ، و با پاسپورت دیپلماتیک آلمان شرقی ، پیش از رفتن به سوئیس ، به مونیخ رفت . آن جا ، با حمایت و پول های کلان عربستان سعودی ، در سال 1961 مرکز اسلامی را در ژنو تاسیس کرد ، که به مثابه ستاد اخوان المسلمین عمل می کرد . سعید رمضان ، تا زمان مرگش در سال 1995 ، به مدت سی و چهار سال مقیم سوئیس بود .

این مرکز ، تبدیل به مرکز اعصاب سازمانی شد که دارای دایره انتشارات و مرکز ملاقاتی برای دیدار طیف راست اسلامی و فعالان اخوان المسلمین از سراسر جهان بود . بنا به گزارش «ریچارد لایه ویه » روزنامه نگاری که در مورد رابطه ی اخوان المسلمین با تروریسم مطالبی نوشته است ، سعید رمضان نه تنها مدیر مالی سازمان بود ، بلکه با یوسف ندا ، یکی از مسئولان مالی اخوان ، بانکی را به نام ال تقوا بنیاد نهاد.⁽³⁷⁾

در سال 1962 ، سعید رمضان به کمک عربستان سعودی اتحادیه جهانی اسلام را ایجاد کرد . هانی رمضان پسر سعید و مدیر کنونی مرکز اسلامی در ژنو ، می گوید : « مبتکر اصلی ایجاد سازمان اسلامی ، پدرم بود که بدان وسیله بتواند این سازمان را به

مرور تبدیل به ابزاری برای اشاعه ی افکار خود کند.» به گفته ی هانی رمضان : « وقتی این سازمان در سوئیس ایجاد شد ، مورد استقبال قرار گرفت . هیچ چیزی امروزه مثل ترس بیهوده از اسلام وجود ندارد . نخستین واکنش نسبت به پدر من و ظاهرشدن مرکز اسلامی در ژنو ، از طرف سوئیسی ها ، و به طور کلی اروپائی ها ، مثبت بود.» اما هانی رمضان تاکید می ورزد که کل برنامه ، فکر احیا و تعمیق اخوان المسلمین را در سر داشت . « قصد از ایجاد مرکز اصلی ، تحقق آرزوی پدر من برای سازمان دادن مرکزی بود تا بتواند از آن طریق تعالیم حسن ال بنا را با گرد آوردن طلبه هائی از سراسر جهان عرب ، و انتقال پیام اسلام به آنان را میسر کند.» (38)

با وجود پراکندگی در جهان و زندگی زیر زمینی در مصر ، رشد اخوان المسلمین بسیار تندرو تر از اوایل دهه ی شصت بود . در قاهره ، اخوان المسلمین برای زور آزمائی با ناصر ، تجدید قوا می کرد . در نقاط دیگر ، اسلام سیاسی در حال رشد بود.

عربستان سعودی به صورت فزاینده ای برای رهبری اعراب و بلوک اسلام کفش و کلاه می کرد ، آیت الله خمینی در ایران به جنب و جوش افتاده بود ، شیعه ی بیناد گرای عراق ، حزب سیاسی توطئه گری به نام « الدعوه » (39) را فعال کرده بود و جنبش ابول علا مودودی در پاکستان ، به نتایج تحرکات آنی خود دست می یافت . در سال 1965 که بحران های اخوان المسلمین در مصر پیش آمد ، سعید رمضان و راس هرم نظریه پردازی این سازمان سید قطب ، که رهبر شبه نظامیان هم بود ، هر دو پشت توطئه ی قتل ناصر در مصر که مرکز بحران بود ، قرار داشتند . در این مرحله ، آمادگی ناصر بهتر بود و بنا بر آن ، دوستان و حامیان خود در مصر و روحانیان اسلامی را به پشتیبانی از خود فراخواند و سعید رمضان و اخوان المسلمین را ماموران ایالات متحده معرفی کرد . « گیلس که

پل « روزنامه نگار معروفی که تحلیل گر مسائل اسلامی بود ، می گوید : « در سی اگوست ، سخنرانی عمومی ناصر که از مسکو ایراد شده بود ، خط را به مسئولان مصری داد که جمعیت اخوان المسلمین نیروئی است که پشتش به سازمان های جاسوسی غول آسائی گرم است. رئیس جمهوری ، در این نطق تاکید ورزید که جماعتی روزنامه نگار هم دارند با این جریان دست نشانده همکاری می کنند ، که از آن جمله به طور مشخص از مصطفی امین روزنامه نگار معروف نام برد که روز دوم سپتامبر به اتهام جاسوسی برای ایالات متحده ، دستگیر شد . پس از این تهاجم بود که کارگزاران و سخنگویان رژیم و نویسندگان ، فعال شدند و عناصر فتنه جوی مامور ایالات متحده را افشا کردند ... و اخوان المسلمین را به عنوان تروریست های قرون وسطائی محکوم کردند.» گیلز که پل در ادامه می نویسد : « روزنامه ها پرده از روابط فناتیک های مذهبی با سرویس های جاسوسی خارجی برداشتند که سعید رمضان داماد حسن ال بنا از آن جمله بود. مطبوعات افشا کردند که سعید رمضان به دستور (پیمان) سنتو ، سرخ همه ی وقایع عمان و اردن را نیز در دست دارد.» (40) این امکان وجود داشت که سعید رمضان مامور ایالات متحده باشد ، یا نباشد ، اما در این تردیدی وجود ندارد که روابط تنگاتنگی با اعضای سنتو ، از جمله پاکستان ، هم چون این با دولت اردن و عربستان سعودی که جملگی علیه ناصر به وسیله ی ایالات متحده پشتیبانی می شدند ، داشته است .

به گزارش روزنامه سوئیسی « لاتمپ » ، مصر تنها دولتی نبود که سعید رمضان را مامور ایالات متحده می دانست . دولت سوئیس هم اطمینان می داد که رمضان برای آمریکائی ها کار می کند . در سال 1966 که اوج بحران در مصر بود ، مقامات عالی رتبه سوئیسی ، از جمله دیپلمات ها، پلیس فدرال سوئیس و سرویس های امنیتی این کشور گرد آمدند تا در مورد سعید رمضان به بحث

بپردازند. مدارک موجود در آرشیو دولتی سوئیس، افشا می کنند که « سعید رمضان تمایل محافظه کارانه ای به غرب داشته که نمی توانسته موضعی خصمانه و خطری برای سوئیس ارزیابی شود.» آرشیو دولتی سوئیس، هم چون این گواهی می دهد که دولت سوئیس، دست کم اطمینان داشت که سعید رمضان برای MI6 بریتانیا و CIA ایالات متحده کار می کند. « موقعیت سعید رمضان بیش از یک مبلغ ساده علیه کمونیسم ارزیابی می شود.» بنا به گزارش لاتمپ، تحلیل سوئیس بر آن بود که: « گذشته از سایر امور، این اطمینان وجود دارد که سعید رمضان برای سرویس های جاسوسی انگلیسی ها و آمریکائی ها کار می کند.» این روزنامه سوئیسی تاکید می کند که « ده ها سند در پرونده ی امنیتی سوئیس، به ما می گوید که سعید رمضان با سرویس های جاسوسی مختلفی در ارتباط ارگانیک بوده است.»⁽⁴¹⁾ تهاجم سال های 66- 1965 ناصر، باردیگر تلفات بی شماری از اخوان المسلمین گرفت. بسیاری از رهبران زیر زمینی این سازمان، یا دستگیر شدند، یا پا به فرار گذاشتند. ناصر دستور داد سید قطب رهبر عقیدتی و نظریه پرداز اخوان المسلمین را که قبلاً پناهنده عربستان سعودی بود، به دار بیاویزند.⁽⁴²⁾ به گفته هرمن آیلتس، ملک فیصل به شدت دخالت کرد تا جلو اعدام سید قطب را بگیرد، اما فایده ای نداشت.⁽⁴³⁾

کندی، ناصر و یمن

درگیری میان ناصر و ملک فیصل از سال 1962 تا 1970 که جنگ خونینی میان آنان در یمن درگرفت، کاملاً علنی شد. دو رهبر، در دهه ی شصت در اوج قدرت بودند. ناصر، رهبر ستودنی عرب بود که در کشورهای عربی طرفداران بسیاری داشت،

و فیصل - که ملک سعود را در دهه ی شصت ساقط کرده بود - ، از پول سعودی ، اتحادیه جهانی مسلمانان و جنبش وهابی سعودی سود می جست تا تکیه گاه خود را محکم کند . رهبر مصر که از فصاحت کلام خاص خود برخوردار بود ، پادشاهی صحرا را متهم به این می کرد که از جانب امپریالیسم آمریکا عمل می کند ، و ملک فیصل ، سوسیالیسم عربی ناصر را متهم به وابستگی به « کمونیست های خدا شناس » می کرد .

اگر چه چهره و مضمون این جنگ در جامعه ی آمریکائی کاملاً قابل رویت بود ، تاثیر بسیار مفیدی بر سیاست ایالات متحده در خاورمیانه گذاشت و پیوندهای آمریکائی با کشورهای محافظه کار عرب ، و مهم تر از همه عربستان سعودی و بلوک اسلامی آن را ، محکم تر کرد . ماجرای جنگ یمن و تاثیر آن بر سیاست آمریکا در خاورمیانه را ، « وارن باس » در کتاب « از دوست من حمایت کنید » ، با جزئیاتی بازگو کرده است که لاس زدن های دولت کندی با جمال عبدالناصر در آن آمده است . با رفتن آیزنهاور و کنار گذاشته شدن نظریه ی او مبنی بر عدم توافق با هر گونه سازشی با ناصر ، دولت کندی شاخه ی زیتونی را به مصر پیشنهاد کرد . در حاکمیت کندی ، بعضی مقام های ایالات متحده پذیرفتند که ناصر مستقل است ، نه پنجه ی اتحاد جماهیر شوروی . پس واشینگتن باید روابط مناسبی را با او برقرار کند . خوش بینان معتقد بودند ناصر کمونیست که نبود ، سهل است ، در واقع اعضای حزب کمونیست و سایر احزاب چپ مصر را هم قفل کرده بود . پس ممکن است قانع شود تا پیوندهایش را با اتحاد جماهیر شوروی کنار بگذارد . تحلیل گران واقع بین تر ، برآن بودند که ناصر ممکن است در نتیجه ی سیاست جدید ، تلقی خود از ایالات متحده را تغییر دهد . البته هنوز رجالی ؛ بخصوص افراد طرفدار اسرائیل ، این وسط بودند که

نظرشان نسبت به ناصر ، حتی از عربستان سعودی هم تند تر بود و او را شیطان مجسم می پنداشتند.

تالکوت سی لای که در دوران کندی مسئول میز شبه جزیره عربستان در وزارت امور خارجه بود ، فکر می کرد « روابط ما با ناصر دشوار است. در نظر ما جنبش او می توانست تهدیدی جدی علیه رژیم سعودی را به وجود آورد ، و واکنشی هم از سوی عربستان سعودی وجود داشت . شاهزاده طلال (یکی از اعضای گروه شاهزاده هائی که شاهزادگان آزاد نامیده می شدند) به مصرگرایش پیدا کرده بودند و دو خلبان سعودی نیز ، چنین کرده بودند . بنابراین ، ما نگران ادامه ی حیات رژیم سعودی بودیم.» (44)

سی آی ا تشکیلاتی را مهیا کرد به نام « ارزیابی امنیت ملی » (NIE) که « ناصر و آینده ناسیونالیسم عرب » خوانده می شد . این تشکیلات سی آی ا ، به کاخ سفید گفت : « ناسیونالیسم نظامی کار ، ادامه خواهد یافت تا تبدیل شود به قدرتی دینامیک در روابط سیاسی عرب ، و به احتمال قوی جمال عبدالناصر به عنوان رهبر، الگو و مظهر غیر قابل پیش بینی ، رهبری آن را به عهده خواهد داشت .» این گزارش ، تا آن جا پیش می رود که به رئیس جمهوری جدید هشدار می دهد « چشم انداز دراز مدت برای رژیم های محافظه کار و وابسته به غرب ، بی حفاظ خواهد بود .» و رژیم سعودی ، به احتمال قوی از بین خواهد رفت. (45)

کندی فکر می کرد ایجاد رابطه با ناصر ، حتی به قیمت آزردن اسرائیل و عربستان ، ارزش دارد . و سلسله مراوداتی را ، از طریق ارتباط های دیپلماتیک ، نامه نگاری و ملاقات های حضوری ، با رهبر مصر آغاز کرد . ناصر به کندی نوشت : « چرا ایالات متحده ، کشوری که بر بنیادهای آزادی و با ابزارهای انقلابی به وجود آمده ، مخالف فراخوان برای آزادی و جنبش های انقلابی است و با نیروهای ارتجاعی و دشمنان پیشرفت ، در یک

صف قرار می گیرد؟» (46) منظور ناصر از نیروهای ارتجاعی، البته که عربستان سعودی بود و سؤال بسیار خوبی را هم مطرح کرده بود. به خلاف آیزنهاور که به طور واکنشی آزادیخواهان جهان سوم را متمایل به کمونیسم می دید، جان اف کندی معتقد بود که چنین جنبش هائی، الزاما علیه علایق ایالات متحده نخواهند بود. در واقع، کندی در دهه ی پنجاه، به عنوان سناتور «سیاست های آیزنهاور در حمایت از حکومت شن زارها علیه ناسیونالیسم عرب را مدام مورد انتقاد قرار می داد.» (47) به هر صورت، مراوده ی دوجانبه ی کندی - ناصر، دچار لکننت زبان شد و سرانجام ناکام ماند. در سپتامبر 1962، نیروهای طرفدار ناصر دولت قرون وسطائی یمن را سرنگون کردند که در نتیجه ی خود، آن منطقه در دامنه ی جنوبی عربستان سعودی را که خطه ی استراتژیک دریای سرخ و اقیانوس هند بود، دچار شرایط سختی کرد. در آن زمان، کندی گفت: «من حتی نمی دانستم یمن کجاست.» (48) رهبر یمن در سال 1962، امام احمد سالخورده بود که با سیصد پاوند وزن به توحش شهرت داشت. امام احمد (که برادر دوقلویش روح الله خمینی، منتها با وزنی کمتر، از سال 1357 شمسی در ایران به قدرت رسید، رونوشت جدید تر او بود - م) می پنداشت که «نماینده خدا در روی زمین است» (روح الله خمینی و فرزند ایدئولوژیک او محمود احمدی نژاد نیز در ایران و جرج هربرت واکر بوش در ایالات متحده نیز، ادعای مشابهی دارند و گویا قرار است به عنوان دست های چپ و راست خدا، جنگی انهدامی را به مردم ایران و سراسر جهان تحمیل کنند - م) امام احمد برنامه ی اقتصادی جمال عبدالناصر را «غیر اسلامی» (49) اعلام کرد. پس از مرگ او، شورشیان طرفدار ناصر فرزند او محمد البدر را که مثل پدرش مرتجع بود، سرنگون کردند. به گزارش «سی لای»، ناصر «پشت شورش سرنگونی بود و عربستان سعودی، از این بابت بسیار بسیار بر آشفت.» (50)

انقلاب یمن ، بی درنگ با ورود هزاران سرباز مصری مورد پشتیبانی مستقیم قرار گرفت و موجودیت عربستان سعودی را به خطر انداخت . رابرت کرامر مشاور کاخ سفید در امور سیاسی خاور میانه ، به کندی هشدار داد: « سعودی ها می دانند که هدف بعدی اند.»⁽⁵¹⁾ عربستان سعودی که خطر را بیخ گوش خود دید ، اسلحه و پول در اختیار سلطنت طلبان یمن گذاشت . جنگ یمن که تقریباً یک دهه طول کشید ، دویست هزار کشته به جا گذاشت .

قبلا سی آی ا و سایر منابع به کندی هشدار داده بودند که رژیم سعودی دیری نخواهد پائید ، و مصر احتمالاً رهبر آینده ی جهان عرب است . کندی ، در آغاز حتی کوشید با حکومت جدید یمن رابطه برقرار کند و با فرستادن « الس وورث بانکر » به عنوان میانجی صلح میان مصر و عربستان سعودی ، دولت جدید را به رسمیت بشناسد . اما ، از هر جانب به او فشار آوردند . انگلیسی ها که هنوز خود را آقای مناطق عربی خلیج و عدن می دانستند (همان گونه که در بحران کانال سوئز عمل کردند) ، در این مورد ناچار دچار سکت شده بودند . هارولد مک میلان نخست وزیر بریتانیا که در جریان بحران سوئز هم در دولت بود ، می خواست « پوست سرجمال عبدالناصر را با ناخن های خود بکند.»⁽⁵²⁾ انگلیسی ها ، بی درنگ با موساد ، سرویس امنیتی - جاسوسی اسرائیل ، به توافق رسیدند تا به نیروهای ضد ناصر در یمن کمک کنند و تامین سلاح و کمک های مالی فوری به آنان را در دستور فوری کار خود قرار دهند . « جرج یانگ معاون پیشین MI 6 که در این زمان با مشارکت کلاین ورس بنسون صاحب بانک شده بود ، با موساد تماس گرفت تا به کمک یک انگلیسی که مورد قبول عربستان سعودی نیز باشد ، علیه جمهوریخواهان یمن و حامیان مصری شان جنگ چریکی راه بیندازند . »

دوریل ، با اشاره به واقعیت فوق ، می نویسد : « جرج یانگ تاکید کرد که : « من برای ترتیب دادن این عملیات ، یک اسکاتلندی را برای شما پیدا می کنم . » و سرتیپ « دان هیرمن » وابسته نظامی اسرائیلی را به « مک لین » معرفی کرد که قول داد آنقدر سلاح و پول و عوامل آموزش نظامی تهیه کند تا با قیافه های عربی وارد صحنه شوند . عربستان سعودی ، با اشتیاق این استراتژی را روی هوا قاپید. » (53) اسرائیل ، یمنی های یهودی را که به اسرائیل مهاجرت کرده بودند و می توانستند با هویت و قیافه اصلی شان وارد منطقه جنگی شوند ، و به افراد آموزشی نظامی بدهند ، به پیش راند . به گزارش دوریل : « سی آی ا امکانات نفوذ این اسرائیلی های یمنی الاصل به خاک یمن را فراهم کرد تا طرز استفاده از سلاح های مدرن را به چریک ها آموزش بدهند . طبعا کادرهای ورزیده ی آموزشی باید دقت می کردند تا ملیت یمنی شان را که واقعی بود ، در جریان عمل حفظ کنند. » سازمان امنیت ایران (ساواک) و سرویس اطلاعاتی عربستان سعودی هم ، نیروهائی را برای کمک به جبهه ی ضد ناصر ، به یمن اعزام کردند . اسرائیل سلاح های ساخت اتحاد جماهیر شوروی را هم که در درگیری با کشورهای عربی به غنیمت گرفته بود ، در اختیار شورشیان ضد ناصر یمن گذاشت . CIA و MI6 ، عملا برای توسعه عملیات به خانواده سلطنتی عربستان سعودی که از طرف های اصلی ماجرا بودند ، تکیه داشتند تا اتحادی مخفیانه را میان اسرائیل ، عربستان سعودی ، ایران (تحت حاکمیت محمد رضا پهلوی - م) و اردن ، سازماندهی کنند. (54) به گزارش هوارد تایچر از مقام های طرفدار اسرائیل ایالات متحده ، اسرائیل حتی به نیابت عربستان سعودی از نیروی هوائی خود برای دخالت در امور یمن علیه جمال عبدالناصر استفاده کرد. تایچر می نویسد : « جنگنده های اسرائیلی ، در جهت جنوب از روی دریای سرخ به پرواز در می آمدند تا به صورت دو پهلوئی

به نیروهای مصری هشدار بدهند که به عربستان سعودی نزدیک نشوند.» (55)

در واشینگتن ، بریتانیایی ها به جان اف کندی فشار می آوردند تا در مقابل ناصر موضع بگیرد . فشار بیشتری اما ، از جانب اسرائیل به کندی وارد می شد . در جریان جنگ یمن ، اسرائیلی ها مقاماتی را که در واشینگتن فکر می کردند از ناصر به عنوان ابزاری برای کنترل خلیج فارس می شود بهره جست ، زیر فشار می گذاشتند که تنها اسرائیل به مثابه ضد کمونیست ترین متحد قابل اعتماد ایالات متحده باید ارزیابی شود .

با این حال ، بیشترین فشار از طرف غول های نفتی ایالات متحده به دولت کندی وارد می شد . این کمپانی های بزرگ نفتی ، هشدار داده بودند که ناصر بزرگ ترین تهدید برای منافع آنان در عربستان سعودی است . آخرین ضربه را « لابی » شرکای کمپانی آرامکو و غول های نفتی خلیج به نزدیکان کندی وارد آوردند . آخرین غول نفتی را کریمیت روزولت نمایندگی می کرد که به کاخ سفید گفت منافع آمریکا با وجود ناصر « واقعا در تضاد قرار گرفته است. » کندی مدیر قبلی آرامکو « تری دی یوس » را فرستاد تا از طرف او با ملک فیصل ملاقات کند. (56) و شروع کرد به اقدام علیه مصر در یمن و اطراف آن کشور . چارلز فری من سفیر سابق می گوید : « کندی با انواع عملیات محرمانه و کلاه سبزه های عرب ، حرکت مار پیچی خود برای وارد آوردن فشار را آغاز کرد.» (57) پیش در آمد روابط کندی با ناصر ، به پایان رسید . از آن مهمتر اما ، این بود که ایالات متحده علیه هدف مرکزی ناسیونالیسم عرب که متحد کردن مصر و کشورهای عربی فاقد نفت با عربستان ثروتمند بود ، صف آرائی کرد . شیرین هانتر نوشته است: « پادشاهی سعودی همواره نگران هرگونه طرح وحدت اعراب بود . ناسیونالیست های عرب بر آن بودند که ، برای مثال ، نفت عربستان

سعودی و سایر کشورهای ثروتمند عرب ، متعلق به ملت های عرب است تا با استفاده از آن اقتصاد عرب را توسعه بدهند و به سایر هدف های خود برسند ، نه آن که فقط متعلق به تولید کنندگان باشد ... بنابراین ، اعراب تند رو برای عربستان سعودی خطری بالقوه تلقی می شدند.»⁽⁵⁸⁾ با نگاهی به گذشته ، می شود پرسید که : چه اتفاقی می افتاد اگر ایالات متحده دست از حمایت عربستان سعودی بر می داشت و می گذاشت جمال عبدالناصر در تغییر شرایط عربستان سعودی کارش را بکند ؟ در دهه ی شصت و قلب جنگ سرد ، کسی نمی توانست به چنین گزینه ای فکر کند.

دولت لیندون جانسون ، به صورت وسیعی وحدت با عربستان سعودی را توسعه داد . جانسون ملک فیصل را شیر کرد . و به او که در آغاز جنگ یمن به جای ملک سعود نشسته بود ، کمک های نظامی و فنی کرد . به ارزش چهارصد میلیون دلار امکانات دفاع هوای از جانب بریتانیا و ایالات متحده در اختیار عربستان سعودی گذاشته شد ، و به موازات آن ، طرح ساختن پایگاه های نظامی و سایر تاسیسات نظامی ریخته شد و ایالات متحده برنامه صد میلیون دلاری تامین کامیون ها و سایر خودروهای نظامی برای عربستان سعودی را به اجرا در آورد.⁽⁵⁹⁾

حمایت ایالات متحده ، ضمناً با این کمک های بی دریغ ، دست عربستان سعودی در جهت اقدامات گسترده بین المللی ملک فیصل برای جلب حمایت مسلمانان در جنگ سرد به نفع ایالات متحده را ، بازتر کرد. در سال 1965 ، ملک فیصل ، شوریده حال و برآشفته ، برای پیدا کردن هم پیمان ، سفر به کشورهای اسلامی را آغاز کرد تا توضیح بدهد مارکسیسم « مرامی مخرب است که بنیانگذارش یک یهودی فرومایه و فاسد بود.»⁽⁶⁰⁾ ملک سعود مصمم شده بود که بر مارکسیسم مهر باطله بزند . پادشاه عربستان ، برای ایجاد زمینه ی اتحاد بزرگ اسلامی ، به شاه (محمد رضا شاه

پهلوی - م) پیوست و در این راستا در سال 1966 به اردن ، سودان ، پاکستان ، ترکیه ، مراکش ، گینه و مالی رفت تا حمایت آنان را جلب کند. در اردن ناله سرداد که: « قدرت شیطان نقشه ریخته است با اسلام و مسلمانان ، در هرجائی به مقابله برخیزد.» و تاکید ورزید که « این قدرت شیطانی بر آن است تا آثار هرگونه نفوذ اسلامی را نابود کند.»⁽⁶¹⁾ در سودان اعلام کرد: « کمونیست ها به این دلیل به ما حمله می کنند که جنبش اسلامی مصمم است تا اساس کمونیسم را ، بخصوص به این جهت که قدرت خداوند را قبول ندارد ، از بین ببرد.» در این مورد که کمونیسم وارد قلمرو اسلام شده است ، اضافه کرد: « کمونیست ها به این دلیل از توسعه ی جنبش ما وحشت دارند که به قلمرو کشورهائی که به زور تحت سلطه ی خود در آورده اند، نفوذ خواهد کرد.»⁽⁶²⁾ در پاکستان ، شیپور جنگ را خطاب به همه ی مسلمانان به صدا در آورد که علیرغم « اختلاف نظرهائی که اسلام را به چپ و راست کشانده است»⁽⁶³⁾ باید متحداً در مقابل کمونیست ها صف آرائی کنیم . پاکستان که کشوری بود با گرایش راست اسلامی ، بخشی از نیروهای هم پیمان غرب بود که سربازانش را برای دفاع از تهدیدهای داخلی و خارجی به عربستان سعودی گسیل داشت . در اوایل دهه شصت ، افسران ارتش پاکستان منصب هائی را در امور آموزشی و فرماندهی ، در ارتش عربستان سعودی به عهده گرفته بودند . یکی از ایشان ، ژنرال ضیاء الحق بود که بعدها ؛ در سال 1977 ، علیه ذوالفقار علی بوتو کودتا کرد و به ریاست جمهوری پاکستان رسید.⁽⁶⁴⁾

اگر چه کارزار ملک فیصل با هدف جلب حمایت کشورهای اسلامی - حتی شاه (محمد رضا شاه پهلوی - م) ، با استقبال جناح های بنیاد گرای اسلامی قرار نگرفت - در مصر ، سوریه و عراق ، مورد تهدید قرار گرفت . با این حال ، کوشش ملک فیصل

برای ایجاد بلوک اسلامی ، باعث شغف لندن و واشینگتن شد. در سال 1966، یکی از افسران دایره ی سیاسی سفارت بریتانیا در عربستان سعودی ، آشکارا بر اقدامات ملک سعود صحنه گذاشت و تاکید ورزید که ایالات متحده از این اقدام خرسند و با آن هماهنگ است :

ما از طرح و اقدام ملک فیصل ، بسیار خشنود بودیم ...
سفارت ایالات متحده ، که من در باره ی بسیاری مسائل با ایشان تبادل نظر کردم ، جملگی براین باور بودند که این طرح و اقدام به نفع ایالات متحده است . با این ابتکار ، تصور تهاجمی بودن اسلام ، جز در مورد بعضی سعودی های قدیمی تر ، به کلی از ذهن ها رخت بر بست . (65)

این مقام ، با لحنی موافق می نویسد ، خصومت سعودی ها مستقیماً متوجه کمونیسم ، صهیونیسم و انبوهی از هیئت های تبلیغاتی مسیحی است .

ستاره ملک فیصل طلوع کرد ، ستاره ناصر در حال افول بود . بخت از 1967 که ناصر و اردن و سوریه و متحدان شان در جنگ ویرانگر شش روزه ی اعراب و اسرائیل شکست خوردند و اسرائیل بخش هائی از این سه کشور ، از جمله شبه جزیره سینا را اشغال کرد ، از او برگشت . تا سه سال بعد ، ناصر زنده ماند ، اما جنگ شش روزه ی 1967، شیره ی حیاتی ناسیونالیسم عرب را مکیده بود . دیوید لانگ می گوید : « ناصر می توانست توان ضد استعماری و هیجان توده های عرب را تجدید سازمان کند ، اما جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در 1967، این اسطوره را به کلی درهم نوردید . دلیلش شکست ، آن هم نه تنها شکست ، که شکستی غم انگیز بود. من آن زمان در جده بودم و رئیس ام به من گفت : این

دیگر پایان کار ناصر است.» (66)

ملک فیصل ، حالا دیگر با حمایت علنی و کامل آمریکائی ها ، به کوشش های خود برای سازماندهی بلوک کشورهای اسلامی افزود و به نقاط دورتری مثل اندونزی ؛ الجزایر ، افغانستان و مالزی سفر کرد. مولف کتاب « خانه سعود » می نویسد « ملک فیصل دیوانه وار تر از همیشه در طراحی توطئه علیه صهیونیسم و بلشویسم بسیج شد.» (67) کوشش های او در سال 1969 ، میوه ی مطلوب خود را داد . این باروری ، به شکرانه ی مالیخولیای استرالیائی ها برای گشودن آتش بر مسجد الاقصی ی اورشلیم ، به ثمر رسید . چه این برنامه هدف تحریک آمیز داشت ، یا به قصد ایجاد بهانه ای برای فعال کردن توان نظامی اسلامی ها طراحی شده بود ، به هر صورت ، ملک فیصل از آن به عنوان فرصتی برای گرد آوردن رهبران جهان اسلام در رباط مراکش ، در جهت انجام آن چه نخستین کنفرانس اسلامی نامیده شد ، استفاده کرد . از آن جا که وجهه ی پرستش مسجد الاقصی نزد مسلمانان جایگاه والائی داشت ، حتی مصر هم پذیرفت تا در همایش پیروزمندانه ی ملک فیصل شرکت کند. (68) اگر چه این نشست مورد تحریم سوریه و عراق قرار گرفت ، بیست و پنج ملت در آن شرکت کردند . این همایش ، به ایجاد سازمان کنفرانس اسلامی ره برد و تبدیل به وحدت ملل ؛ اگر چه در اندازه ای کوچک (نسبت به ایالات متحده و حالا اتحادیه اروپا - م) شد ، که به سرعت اسلامیسم را در مرکز دستورکار کشوری پس از کشور دیگر قرارداد : در پاکستان ، در افغانستان ، در ترکیه و در میان اعراب . هدف واقعی ملک فیصل ، منتها با صورتی ضد اسرائیل ، ایجاد جبهه ی جهانی قدرتمندی علیه اتحاد جماهیر شوروی بود . دیوید لانگ می گوید: « در اواخر دهه ی شصت ، ما هنوز در گیر جنگ با کمونیسم بودیم ، بنابراین ، حمایت ملک فیصل از اخوان المسلمین و وحدت جهانی اسلام (پان اسلام) را تقویت کردیم .

ما علیه هر کشوری که به افسون مسکو در آمده بود ، به اینان نیاز داشتیم . اگر عربستان سعودی می توانست باعث ایجاد و نهادینه کردن توافق های اسلامی شود ، چه بهتر.»

دیوید لانگ ، تحلیل گری که با درک درست از واقعیت و لحنی طعنه آمیز می نوشت ، می گوید : « علیرغم آن که واقعیت کاملاً روشن بود و مولای درزش نمی رفت ، بسیاری از معماران سیاسی ایالات متحده و تحلیل گران ، کمترین درکی از فراهم شدن امکان مجدد طغیان طبیعت اسلامی ها نداشتند . ما اسلام را نمی دیدیم . ما فقط عربستان سعودی را می دیدیم . به نظر ما وحدت جهان اسلام (پان اسلام) تهدیدی استراتژیک نمی آمد . آدم های نابابی بودند که با مردم جناح چپ و بخصوص با جمال عبدالناصر رفتار نابابی داشتند . آنان با میانه روها می جنگیدند . به همین دلیل ، حتی با ارزیابی وحدت جهانی اسلام به مثابه تهدیدی در حال و آینده ، فکر نمی کردیم . »

در سال 1970 که دیوید لانگ به عنوان تحلیل گر دایره اطلاعات و تحقیقات در وزارت امور خارجه کار می کرد ، تاکید کرد که احتمال دارد توان پان اسلام روزی به مجرای ضد آمریکائیسیم بیفتد ، اما کسی گوش به حرفش نداد .

« من در سال 1970 در بخش اطلاعات و تحقیقات (INR) وزارت امور خارجه سعی کردم چیزی در مورد اسلام بنویسم . اما کسی برای این کار تره هم خرد نکرد . من احساس می کردم با وجودی که جنگ سال 1967 به اسطوره ی جمال عبدالناصر لطمه ای جدی زد ، هنوز بدنه ی ضد استعمار و کسانی که بر این امر متمرکز شده اند ، دارند تجدید سازمان می کنند . من می دیدم که نظریه ی متوهم بودن نسبت به ناسیونالیسم عرب ، به شدت در حال افزایش است و نقطه ی مقابل آن که اسلام گرائی باشد ، به طور

فزاینده‌ی دارد توسعه می‌یابد، اما کسی متوجه این واقعیت نشد. دیر یا زود احساس کردم کسانی به نظریه تقویت اسلام و این اطمینان که این جریان هیچ خطر و تهدیدی را در بر نخواهد داشت، چسبیده‌اند. دریافت من این بود که اسلام در آینده‌ی تبدیل به آیه‌ای جدید خواهد شد، اما مقام‌های بالاتر، همان تصورات قدیمی را دنبال می‌کردند. من احساس می‌کردم که توهم نسبت به ناصریسم و ناسیونالیسم عرب، دارد افت می‌کند. من عمیقاً مظنون بودم که هیچ امکانی برای جهانی کردن جنبش ناصر وجود ندارد، اما هیچ پدیده‌ای جز اسلام، این نظریه را نمی‌پذیرفت.»⁽⁶⁹⁾

شکست اعراب در سال 1967، راه را بر طغیان اسلام گشود. شکست تحقیر آمیز اعراب، باعث ایجاد پرسش‌هایی جدی در مورد آینده جهان عرب شد. این نتیجه، خشمی گسترده را میان توده‌های کشورهای درگیر برانگیخت، و به آشوب‌ها و آشفتگی‌های سیاسی انجامید. از طرفی، بین سال‌های 1967 و 1970، چندین رژیم عربی به ناسیونالیسم متکی به چپ گرویدند. حافظ اسد در سوریه به قدرت رسید، معمر قذافی شاه لیبی را سرنگون کرد، جعفر نمیری قدرت را در سودان قبضه کرد، حزب سوسیالیست بعث قدرت را در عراق به دست گرفت و چیزی نمانده بود که خیزش فلسطینی‌ها در واقعه سپتامبر سیاه 1970، ملک حسین را در اردن ساقط کند. بعضی از این رهبران، ناصر را قهرمان و الگوی خود می‌پنداشتند.

اما ایدئولوژی دیگری بر آن بود تا جانشین الگوی ناسیونالیسم ناصر شود: اسلام‌یسم.

نا توانی‌های اعراب در رقابت با اسرائیل و از دست رفتن قلمروهای بیشتری از اسلام در جنگ شش روزه (شبه جزیره سینا، غزه، بلندی‌های جولان و ساحل غربی رود اردن)، باعث تنش

های تازه ای شده بود . دشمنان ناصر ، از جمله اخوان المسلمین ، این نتیجه را علیه او به کار می گرفتند و ناصر یسم و سوسیالیسم عرب را مقصر شکست می دانستند . اینان ، شروع کردند به تبلیغ بازگشت به اسلام به عنوان تنها راه درمان بیماری های عرب . این ، همان پیام فرا زمانی سید جمال الدین اسدآبادی و حسن ال بنا بود . اما پس از شکستن یخ های سال 1967 ، این نظریه و هدف ، باعث خشم میلیون ها عرب شد .

با توجه به خیزش های عراق ، لیبی و سودان که به دست شورشیان افتادند ، هم عربستان سعودی و هم ایالات متحده ، نسبت به ایجاد تغییرات تازه در خاورمیانه نومید شدند . این نومیدی دست کم بازتاب رشد جنبش فلسطین و تاثیر سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) بود . عربستان سعودی به اسلام محافظه کار به عنوان پاد زهر ناصر یسم متوسل شد و ایالات متحده را هم به دنبال خود کشید . سه سال بعد ، در میانه ی جنگ داخلی معروف به سپتامبر سیاه اردن ، ناصر چشم از جهان فرو بست . انور سادات به جای او نشست . یازده سال ریاست جمهوری انور سادات که تکیه بر واشینگتن و ریاض داشت ، موقعیتی امیدوار کننده به وجود آورد . دست اخوان المسلمین به عنوان متحد درجه اول عربستان سعودی باز شد و ضربات سنگینی را به نزدیکان ناصر وارد آورد ، چپ مصر را شدیداً زیر فشار گذاشت ، اخوان المسلمین را پیروزمندانه به قاهره بازگرداند و سرانجام ، مصر را در حیطه ی ایالات متحده و اسرائیل قرار داد . سادات جریان تاریخ را تغییر می داد . با این حال ، به دست اسلام یست ها به قتل رسید .

6

شاگرد جادوگر

در دهه ی هفتاد ، انورسادات با طراحی و راهنمایی کمال ادهم رئیس اطلاعات عربستان سعودی ، اخوان را به مصر بازگرداند . ایالات متحده که به کارکردن با عربستان سعودی عادت کرده بود ، مشکلی با تجدید حیات و رشد اسلامیت های مصر نداشت . در واقع واشینگتن بسیارهم از انور سادات خشنود بود که به نظر معماران سیاسی ، دیپلمات ها و افسران اطلاعاتی ، راهی درست را برای قرار گرفتن در جبهه ی ایالات متحده در جریان جنگ سرد ، برگزیده بود . آمریکا آشکارا سادات را به ادامه ی این سیاست تشویق می کرد .

سادات درهای محبت را باز کرده بود . از یکی از این درها ، اخوان بدون هیچ محدودیتی وارد شدند . در بازگشت به زادگاه ، اخوان المسلمین با دست بازتری برای گسترش نفوذش در سراسر جهان مایه گذاشت . نتیجه ی کار ، عمیق و کشنده بود . دست کم برای خود رئیس جمهوری مصر ، چنین نتیجه ای داشت .

در موافقت با رشد طیف راست اسلامی در مصر ، انورسادات بانی ی توسعه ی فاجعه بار قدرت آمریکا در خاورمیانه شد . در حاکمیت ناصر ، مصری ها ملتی بودند که با ایالات متحده اختلاف

های جدی داشتند . بیست هزار سرباز ، تکنیسین و مشاور اتحاد جماهیر شوروی از نیروهای مسلح مصر پشتیبانی می کردند . جنگی فرسایشی در مرزهای مصر و اسرائیل در جریان بود ، و مصر و ایالات متحده ، حتی روابط دیپلماتیک عادی خود را نیز قطع کرده بودند . اما انور سادات رابطه ای مخفیانه را با « ادهم » ، سی آی ا و هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی ایالات متحده ، به وجود آورد . در سال 1971 که هنوز یک سالی از تسلط سادات بر اوضاع نگذشته بود ، نیروی چپ را از دولت کنار گذاشت ، و در سال 1972 ، با اخراج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی ، مسکو را گیج کرد . پس از جنگ رمضان 1973 – که با توافق عربستان سعودی ، زیر علم اسلام سازماندهی شده بود ، ناسیونالیسم عرب ، مصر و ایالات متحده ، تجدید رابطه کردند . در سال 1977 سادات به اورشلیم رفت تا در اجرای توافقی که در کمپ دیوید صورت پذیرفته بود ، باب مذاکره با اسرائیل را بگشاید و در جهان اسلام شکاف بیندازد . در سال 1980 ، مصر متحد درجه ی اول ایالات متحده در جهان عرب شد و با پذیرفتن تعهد در حمایت از جهادی های ایالات متحده در افغانستان و تامین پایگاه ایالات متحده برای گسترش نفوذ ایالات متحده در ثروت نفتی خلیج فارس ، به مقام رهبری روابط اعراب و ایالات متحده ارتقاء یافت . برای بسیاری از آگاهان امور آمریکا در خاورمیانه ، چرخش مصر از دشمنی به اتحاد ، گیج کننده بود .

در آغاز ، فقط عده ی کمی انتظارهائی از سادات داشتند . دلیلش هم این بود که او سی سال زیر سایه ی جمال عبدالناصر بود . در عین حال ، اما ، عضو اخوان بود و نقش رابط میان کاخ سلطنتی ، اخوان و جنبش افسران آزاد را بازی می کرد . پس از کودتای ناصر ، رابط درجه ی اول رهبری مصر با اخوان بود ، بعد هم سفیر غیر رسمی مصر در امور اسلامیست های سراسر جهان بود . اما به نظر مصری ها و ایالات متحده ، سادات جنس درجه ی دوم

بود . پس از مرگ ناصر در اکتبر 1970 ، سادات ناگهان در صحنه ظاهر شد و کوشید تا در درگیری های پشت صحنه ، قدرت را در قاهره به دست بگیرد . دیوید لانگ مامور سابق سرویس خارجی ایالات متحده ، می گوید : « در ایالات متحده ، انتظاری جز صدای بال زنبور از سادات نمی رفت . سادات در واقع زنبور درشتی بود در موقعیت معاونت ریاست جمهوری »⁽¹⁾

انور سادات در زندگینامه ای به نام « در جست و جوی هویت » که از خود نوشته است ، می گوید وقتی الیوت ریچاردسن « ایلچی آمریکائی پس از مرگ ناصر برای عرض تسلیم به قاهره آمده بود ، در بازگشت به واشینگتن گفته بود : سادات بیش از چهارتا شش هفته در قدرت باقی نخواهد ماند.»⁽²⁾ در خود مصر ، سادات با مخالفانی جدی روبه رو بود که از آن جمله بودند ناسیونالیست های پیرو ناصر که عمیقا به سادات سوء ظن داشتند ، و مقام های متمایل به کمونیست ها ، یا طرفدار شوروی . خود سادات پایگاه و جایگاه سیاسی نداشت . با این حال ، نه تنها در قدرت باقی ماند ، بلکه موفق به مهندسی کامل سیاست خارجی و داخلی مصر شد . در حالی که ناصر روابط محکمی را با سوریه ، عراق و الجزیره معماری کرده بود ، انور سادات آغوشش را به روی پادشاهی های محافظه کار عربستان سعودی و خلیج فارس باز کرد. در حالی که ناصر برای تنظیم و تداوم وضع بین المللی ، از لحاظ تسلیحاتی به اتحاد جماهیر شوروی تکیه داشت ، سادات رشته های پیوند با شوروی را گسست و مصر را در جنگ سرد به بلوک ایالات متحده سوق داد . و ، در حالی که مصر ، به همراه یوگسلاوی ، هندوستان ، آفریقا و ملت های آمریکای لاتین ، رهبری کشورهای غیر متعهد را در دست داشت ، سادات تن به انزوای مصر در سیاست خارجی در داد .

انور سادات با گشودن بند از پای قدرت طیف راست اسلامی ؛

که کمک های مالی کلانی از عربستان سعودی دریافت می کرد ، و استفاده از آن به عنوان چکشی علیه چپ ، نقش لرزان سیاست خود را پایه گذاری کرد . جمال عبدالناصر اخوان را زیر فشار گذاشته بود و مبارزه ای سرسخت را برای کاهش دادن قدرت جناح راست اسلامی در مصر ، به پیش برده بود . انور سادات اما ، از بازگشت اخوان تبعیدی به مصر استقبال کرد ، امکان تجدید سازمان شان را فراهم آورد ، و راه را برای حضور رسمی آنان در دانشگاه ها ، انجمن های حرفه ای و رسانه های خبری باز کرد. پیش از سادات ، اسلامیت ها در حاشیه قرار گرفته بودند و تند روی هاشان محدود شده بود . بعد از سادات اما ، اخوان و حتی بازوی تند روتر جوانانش ، به صورت جریانی جدی در سیاست مصر در آمدند.

مردمی که حتی تصادفی در خلال دهه ی هفتاد به مصر سفر کرده بودند ، از این تغییر ناگهانی متحیر شده بودند . در مدرسه ها ، خیابان ها ، مسجد ها ، مطبوعات ، و هر محل دیگری ، نشانه های رشد سریع بنیاد گرائی اسلامی به چشم می خورد . « مایکل دان » سردبیر میدل ایست جورنال می گوید تغییری که در نیمه ی دهه ی هفتاد در مصر رخ داده بود ، باعث شگفتی بود. «همه چیز به صورت غم انگیزی دیگرگون شده بود. همه جا مردم ریش گذاشته بودند . شهر پر شده بود از روزنامه ها و مجله های اخوان . مردم ردای سپید پوشیده بودند و همه جا پر از مسجد شده بود و مردم مدام و از هر طرف که می نگریستی ، تف به خیابان می انداختند. »⁽³⁾ دانشجویان ، گله ای برای عضویت در گروه های اخوان هجوم می بردند ، و هزاران مسجد تازه ساخته بودند . اخوان که وابسته به بانک ها و بازار بودند ، چماقداران شان را علنا برای حمله به مخالفان سیاسی شان بسیج کرده بودند (چند سالی نگذشت که واقعه ای درست با همین مختصات ، به رهبری شاخه ی تند روتر اسلامیت که آیت الله روح الله موسوی خمینی ، آیت الله بهشتی و حجت الاسلام هاشمی

رفسنجانی ، آیت الله منتظری و گله ای دیگر از آخوند ها که آخوندهای مکلای دیگری چون ابوالحسن بنی صدر ، ابراهیم یزدی ، صادق قطب زاده ، مهندس مهدی بازرگان و گله های دیگری از این قماش ، چوب بست و موتورهای نگه دارنده شان بودند ، به مردم ایران تحمیل شد که یاورشان نیز حزب توده ی وابسته به کرملین بود . مایکل دان از نیمه ی دهه ی هفتاد در مصر می گوید ، در حالی که واقعه ی شوم مشابه علیه مردم ایران ، در آخرین سال همان دهه - 1979 - رخ داد - م)

استقبال از این جریان ، برای انورسادات مثل دست زدن به خودکشی بود.

در آغاز ، طیف راست اسلامی متحد انورسادات بود . اگر چه به مرور ، گروه گروه از ایشان ، به صورت فزاینده ای ، بخصوص پس از مصالحه ای میان مصر و اسرائیل ، علیه سادات چرخیدند . در مصر ، انور سادات در محاسبه ی عمق و زهرآگین بودن رشد اپوزیسیون اسلامیت ، بخصوص در مورد عملکرد تروریستی آنان ، اشتباه کرده بود . در ایالات متحده ، وزارت امور خارجه و سی آی ا ، توجه کافی به خطر طیف راست اسلامی در مصر نکردند و به اطمینانی تکیه کردند که برمبنای اطلاعات جمع آوری شده از مصری ها ، به ایشان می گفت که مصر تحت کنترل است. با قتل انورسادات در سال 1981 به وسیله جوخه ی ترور اخوان ، اسلامیت های زیر زمینی ناگهان شکوفا شدند . بسیاری دیگر از مقام های مصری ترور شدند ، توریست ها قتل عام شدند ، به مسیحی ها حمله کردند ، و روشنفکران سکولار مصری ، یا کشته شدند ، یا ساکت شدند . بار دیگر ، مصر تبدیل به پایگاه اصلی عملیات اخوان شد

سادات اخوانی ها را از قفس در می آورد

هیچ کس بیشتر از کمال ادهم رئیس اطلاعات عربستان سعودی ، در بازسازی سیاست های جدید مصر به انور سادات نزدیک نبود . کمال ادهم ، از آن سو با هنری کیسینجر وزیر امور خارجه و مشاور امنیت ملی ایالات متحده هم ؛ که سخت در خاورمیانه دست اندرکار تقویت قدرت امپراتوری ایالات متحده در جریان جنگ سرد بود نیز ، در رابطه ای نزدیک بود .

حتی پیش از مرگ جمال عبدالناصر ، عربستان سعودی ، کویت و سایر کشورها و شیخ نشین های خلیج ، پس از شکست مصر در جنگ 1967 ، قدم جلو گذاشته بودند و با پیشنهاد کمک های مالی به کشور شکست خورده ، راه های تحکیم مناسبات سیاسی را هموار می کردند . عربستان سعودی ، به آرامی شروع کرد به حمایت از اخوان مصر . این جمعیت ، ناصر را سرزنش می کرد که دیندار نیست و با این جنگ ، به اسلام لطمه زده است ، و شروع کرد به تحریکاتی علیه او . «راینهارد شولتز» می نویسد : « کارزار عربستان سعودی ، خود را در نا آرامی های دانشجویی تابستان 1969 در قاهره ، نشان داد . پس از سال ها ، برای نخستین بار مخالفان حرفه ای با نام اخوان در صحنه ظاهر شدند که مطالبه شان نبردی قطعی تر علیه جناح چپ و فعالان کمونیست بود.» (4)

پس از مرگ سادات ، ملک فیصل دو دل بود که به سادات مظنون باشد ، یا نه . اما کمال ادهم با تکیه برچشم انداز توطئه های بلشویکی - صهیونیستی ، سرسختانه کوشید تا شاه را قانع کند که انور سادات عبدالناصر دیگری نیست . کمال ادهم رئیس سازمان جاسوسی که برادر عفت همسر ملک فیصل بود ، رهبری گروهی از مشاوران را به عهده داشت که معتقد بودند عضویت انور سادات در

اخوان ، دست کم « تعلق او به طیف راست » را تائید می کند.⁽⁵⁾ در عین حال ، کمال ادهم مکار ، روابط مالی هم با سادات داشت و بر آن بود که رئیس جمهوری مصر ، به زندگی بهتر و مجلل تر علاقه دارد. پس به سادات گفت که عربستان سعودی می تواند این رفاه را برای او تامین کند . در دهه ی شصت ، رئیس سازمان اطلاعاتی عربستان سعودی ، با « جهان » همسر سادات وارد معاملات پرسودی شد و بدین وسیله ، چوب بست های روابط بهتری را میان رئیس جمهوری جدید مصر و ریاض ، محکم کرد.⁽⁶⁾ ملک فیصل ، کمال ادهم را رسماً رابط خود قرار داد و هنوز یک ماه از در گذشت ناصر نگذشته بود که او را به قاهره فرستاد . ظاهراً ، کمال ادهم نه تنها با وعده های مالی سعودی ، بلکه با قول محرمانه ی واشینگتن برای کمک به باز پس گرفتن سرزمین های اشغالی از اسرائیل ، وارد قاهره شد ؛ منتها به این شرط که سادات رابطه اش را با مسکو بگسلد و دستور بدهد تا نیروهای نظامی شوروی از مصر خارج شوند.⁽⁷⁾

در اوائل سال 1971 ، ادهم در همه جای پایتخت مصر حاضر بود . محمد حسنین هیکل ، روزنامه نگار طرفدار ناصر و سردبیر الاهرام که در سال 1970 به وزارت اطلاعات مصر گماشته شده بود، در سال 1974 بر سر اختلاف در همین مورد با سادات از مقام خود کناره گیری کرد و گفت : « این ، حرکتی نیست که اطمینانی به روس ها بدهد.»⁽⁸⁾ کمال ادهم نه تنها واسطه ای میان ملک سعود و سادات بود ، بلکه محرمانه به عنوان مجرای ارتباطی سادات و کیسینجر هم ، در کار بود.⁽⁹⁾ کیسینجر در خاطراتش می نویسد این رابطه ، تا زمانی که مجرای ارتباطی دو وزیر خارجه بسته بود ، به سادات و نیکسون این امکان را می داد تا با یکدیگر در تماس باشند.⁽¹⁰⁾ در آن زمان ، ایالات متحده سفارت خانه ای در قاهره نداشت . مصر ، مثل بسیاری دیگر از کشورهای

عربی ، پس از جنگ 1967 روابط سیاسی اش را با ایالات متحده قطع کرده بود . عربستان سعودی اما ، چنین نکرده بود. بنابراین ، عربستان سعودی در دهه ی هفتاد میانجی روابط مصر و ایالات متحده بود .

در ماه مه 1971 ، انورسادات نخستین قدم را با تصفیه ی ناصریست ها از دولت خود ، برای تحکیم قدرت برداشت . ادعایش هم این بود که بنا به شواهد موجود ، بلند پایگان دوره ی ناصر ، نقشه ترور او را ریخته بودند . سادات این بلند پایگان را « ماموران شوروی » می خواند . سادات با همکاری اشرف مروان ؛ بوروکرات مصری که از دوستان نزدیک کمال ادهم بود ، رئیس مجلس ملی ، وزیر جنگ ، اعضای کمیته مرکزی ، وزیر اطلاعات ، وزیر امور ریاست جمهوری و سایر مقام های بلند پایه را به این اتهام که « شعارهای پوج سوسیالیستی » آنان « مغایر با ایمان مذهبی ما است. »⁽¹¹⁾ دستگیر کرد . انور سادات ، نام این اقدام را « انقلاب دوم » گذاشت . یک سال بعد ، در هماهنگی با کمال ادهم رئیس اطلاعات عربستان سعودی ، سادات دستور خروج نیروهای نظامی شوروی از مصر را صادر کرد .

ری موند کلوز مامور سی آی ا که تنگاتنگ با ادهم کار می کرد ، می گوید : « کمال ادهم ، سادات را ترغیب کرده بود تا روس ها را بیرون کند.»⁽¹²⁾ سادات ، قبلا چندان با این سیاست موافق نبود ، اما با وعده ی دلارهای کلان نفتی و برخوردار شدن از پشتیبانی اسلامیست ها ، چنان کرد .

به دعوت انورسادات ، و با حمایت کمال ادهم و ملک سعود ، رهبری و اعضای کلیدی اخوان که در تبعید بودند ، به مصر بازگشتند . علاوه بر آن ، پس از سال 1971 ، سادات عده زیادی از اخوان زندانی را آزاد کرد . بسیاری از آنان ، سخت خشمگین بودند ، دست به خشونت زدند و بی درنگ برای سازماندهی جنبش خود ،

زیر زمینی شدند . دیگران ، بخصوص آنانی که به نسل قدیمی تر تعلق داشتند ، بهتر آن دیدند تا علنا با رئیس جمهوری جدید مصر وحدت کنند . « عمر تلماسانی » که در سال 1971 آزاد شد ، وکیل و سردبیر آینده ی « فراخوان » نشریه اخوان بود که پس از مدت کوتاهی ، به رهبری عالی سازمان رسید . « عمر تلماسانی » ، بلا فاصله پس از آزادی ، همراه با این گروه از اخوان ، به دفتر عمومی در کاخ ریاست جمهوری رفت تا از انورسادات تشکر کند. (13)

جامعه اسلامی

در طول یک دهه ، اخوان المسلمین دچار بیماری گسترده ی انشعاب شد و جریان های مختلفی از دل آن سازمان در آمدند که به رقابت با یکدیگر پرداختند . اما دست کم در ظاهر قضیه ، تمایلی به تعادل از خود نشان داد . مسئولان قدیمی تر سازمان که به عربستان سعودی گریخته بودند ، با ثروتی کلان و رابطه ی تجاری تنگاتنگ ، به مصر بازگشتند . در نقطه ی مقابل ، اعضای خشمگین جوان ، بخصوص جوانان دانشجو ، باشگاه ها و سازمان های کوچک تر اخوان را سازمان دادند . این گروه ها ، در حمایت کامل سادات و سرویس های اطلاعاتی – امنیتی ، به سرعت تکثیر شدند و دیری نپائید که به جامعه ی اسلامی شهرت یافتند. (14) چون انورسادات سازمان اخوان المسلمین را رسماً قانونی اعلام نکرده بود ، به هر حال جنبش بدون رهبری مرکزی گسترش یافت.

برای رهبر مصر ، حمایت از رشد گروه های موسوم به « جامعه ی اسلامی » در دانشگاه ها ، راه دیگری برای استفاده از اسلام در تحکیم قدرت بود . بنا به گزارش جان اسپوسیتو: « برای

برون رفت از زیر سایه ی ناصر ، سادات خط را تغییر داد و به دامن اسلام پناه برد.» اسپوسیتو می افزاید:

سادات عنوان رئیس جمهوری دیندار را به خود بسته بود تا راهی برای تبدیل شدن به خلیفه و فرماندهی عالی متدین برای خود پیدا کند. سخنرانی هایش را ، با آیه های قرآن شروع می کرد و به پایان می برد . تلویزیون ، مدام چهره ی او را در مساجد نشان می داد و دوربین ها در نماز جماعت ، روی او که در صف مقدم بود، متمرکز می شدند.⁽¹⁵⁾ (تمهیدی مشابه را هم محمد رضا پهلوی در ایران اندیشیده بود و دوربین ها مدام او را در حال طواف کعبه و زیارت حرم امام رضا و مراسم تاسوعا و عاشورا در کاخ گلستان و صحنه هائی نظیر آن ، نشان می دادند - م)

دسته های موسوم به جامعه اسلامی دانشجویان ، (مشابه انجمن های اسلامی دانشجویی که از بدو تصرف ایران به وسیله ی اسلامیت های تحت رهبری روح الله خمینی از همان سال 1357 شمسی برابر با 1979 میلادی تاسیس شدند و کین توزانه به نیروهای کمونیست و دموکرات ایران تاختند - م) در پشت صحنه مورد حمایت پلیس مخفی انورسادات بودند . (همین امتیاز را هم انجمن های اسلامی دانشجویان در ایران پس از قیام ضد سلطنتی داشتند و خیلی هاشان ، بعدها به خیل بازجویان و شکنجه گران و ترکیب رهبری سیاسی و سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و کابینه های مختلف پیوستند و یکی شان هم به نام محمود احمدی نژاد که انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت را اداره می کرد و بعدها از فرماندهان سپاه و شکنجه گران سرشناس از کار در آمد ، از طرف رهبری اسلامی ، ظاهرا از مجرای انتخابات فرمایشی ، به ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب شد - م) « که پل » می نویسد: « پس از دسامبر 1972 ، وضع و حال دانشجویان اسلامی بهتر

شد. آنان، سرانجام راز موفقیت را پیدا کردند: همکاری تاکتیکی و کاملاً محاسبه شده با رژیم مصر برای در هم شکستن سلطه ی دانشجویان چپ بر محیط دانشگاه ها. (16) مثل گروه های اسلامی در سایر نقاط، تاکتیک انجمن های اسلامی دانشجویی که با دست پر عمل می کردند، روش های خشونت بار، تهدید و ارباب علیه مخالفان بود. این گروه های اسلامی، اغلب از حمایت بی دریغ مالی ی عربستان سعودی و بازارهای جناح راست مصر برخوردار می شدند. « که پل می نویسد: «جماعت اسلامی از مجموعه ی انجمن های اسلامی دانشجویان تشکیل شد (مثل دفتر تحکیم وحدت در حکومت اسلامی ایران - م) که در دوران ریاست جمهوری انور سادات، نیروی مقتدر و مسلط محیط های دانشگاهی مصر بود. آنان جنبش اسلامیت را با تکیه بر سازمان های پرجمعیت برپا کردند. چیزی نگذشت که جماعت اسلامی سرود (دموکراسی!) را در تظاهرات دانشجویی سرداد، منتها با شعار الله اکبر! « چند سال بعد (که تقریباً مقارن می شود با انقلاب اسلامی 1979 میلادی - 1357 شمسی - در ایران. در رابطه با این شباهت صد در صد، شما را مراجعه می دهم به کتاب شبیخون تاتارها به قلم مترجم همین کتاب که خاطرات فروردین و اردیبهشت سال 59 شمسی در رابطه با آغاز شوم انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی است، اما در سال 1991 میلادی در آلمان منتشر شده است - م) گروه های جامعه اسلامی مهار امور دانشگاه های مصر را به کف گرفتند و گروه های جناح چپ را مجبور کردند مخفی شوند. (17)

یکی از مشاوران عالی انور سادات، نقش بسیار حساسی در رشد و تحرک جامعه اسلامی به عهده داشت. محمد عثمان اسماعیل، که سابقاً وکیل بود، در سال 1971 تنگاتنگ با رئیس جمهوری مصر کار می کرد و در چنین رابطه ای بود که مخالفان سادات در جناح چپ را قفل کرد. « اسماعیل از اواخر سال 1971 پدر

خوانده ی جماعت اسلامی در قاهره و از اوائل سال 1973 پدرخوانده ی آنان در سراسر مصر مرکزی بود.»⁽¹⁸⁾ در سال 1973 ، اسماعیل به فرمانداری «اسیوت» گمارده شد که از مراکز قدرتمند اسلامیت ها بود . از همین پایگاه بود که جمعیت های اسلامی را به « نبرد علیه کمونیست ها » فراخواند . در یاد بود روزهای آغازین اخوان ؛ که در جریان آن تشکیلات تروریستی این سازمان در اردوگاه های ورزشی برای پسران و مردان جوان رشد کرد . یعنی در دوره ی دهه ی هفتاد ، جامعه ی اسلامی با حمایت های دولتی اردوگاه ها تابستانی را سازمان داد . به نخستین اردوگاه که در تابستان 1973 در قاهره برپا شد ، انور سادات نماینده ی بلند پایه ای فرستاد تا بدین وسیله علامت بدهد که رژیم پشتیبان آنان است . این گونه اردوگاه ها ، با سرعت دم افزائی ، تا سال ها برپا شدند . در سال 1974 ، قانون مدیریت اتحادیه دانشجویان مصر را به رسمیت شناخت تا بدین وسیله ، جامعه ی اسلامی قانونا بر این نهاد پر اهمیت مسلط شود . یک حکم دولتی تصریح کرد که مهمترین مقصود اتحادیه های دانشجویان ، باید « تعمیق ارزش های دینی میان دانشجویان » باشد . تسلط اتحادیه های دانشجویی ، تازه یکی از موارد سیاست جدید بود . بنا به این سیاست ، عنقریب انجمن های حرفه ای پزشکان ، وکلا ، مهندسان و نهادهای مشابه سقوط می کردند ، و برج و باروی دانشگاه الازهر دو باره به اشغال طیف راست در می آمد و نقشی که این مرکز در ایجاد و توسعه ی تعادل نوعی مرکز اسلامی غیر بنیاد گرا داشت ، از بین می رفت . در سال 1973 ، مجمع جهانی اسلام ، به مثابه ابزار قدرتمندی برای کوشش جدی عربستان سعودی در جهت توسعه ی اسلام ، مرکز قدیمی الازهر را هدف گرفت تا آن را به صورت یکی از اقمار وهابی گری در آورد.⁽¹⁹⁾ در همان سال ، انور سادات هم معاونت جدیدی را در امور مذهبی برای نخست وزیر ایجاد کرد و به تاسیس کمیته عالی

قانون اساسی بر اساس شریعت پرداخت . اسلامیت ها لایحه ی ممنوعیت مصرف الکل را به مجلس ملی دادند که در آن قید شده بود مصرف الکل مستوجب تنبیه شرعی است و در مدارس باید تعهد آموزش دینی به وجود آید . (20)

« عبدل منعم سعید » مدیر مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک روزنامه الاهرام ، در مقام ناظر هشیار آن زمان ، می گوید نفوذ عربستان سعودی در اوائل دهه ی هفتاد ، در مصر بسیار گسترنده بود . بسیاری از مصری هائی که برای کار به عربستان سعودی می رفتند ، در بازگشت تحت تاثیر الهیات محافظه کار وهابی قرار می گرفتند . عربستان سعودی ، هم چون این بنیادها و موسسات مصری را به لحاظ مالی تقویت می کرد . « این وضع ، الازهر را به راست کشید که نتیجه اش انتشار نقطه نظرهای راست افراطی بود . بسیاری از سازمان های غیر دولتی عربستان سعودی (NGO)، به مساجد مصری پول می دادند که این رابطه ، مسجدها را به راست سوق می داد . « البته بسیاری از روزنامه نگاران مصری هم ، محرمانه حقوق بگیر سعودی ها بودند »

بنا به این اظهارات ، نفوذ سعودی ها بر قوانین مصر نیز اثر گذاشت . « تفکر و شیوه ی قضائی این کشور معتدل و غیر خرافی بود . منعم سعید می گوید : « اما از دهه ی هفتاد ، مصری هائی که در خلیج بودند ، شروع کردند به بازگشت و آوردن تفسیرهای ارتجاعی از قانون . درک مصر از عربستان سعودی نیز ، در حال تغییر بود . عربستان سعودی همیشه نگران ضربه خوردن از جانب مصر بود . حال اما ، قضیه درست به عکس شده است . عدالت اجتماعی تغییر کرده است ، روش تفکر در مورد زندگی ، و در باره جدا کردن زن و مرد ، طور دیگری شده است .» (21)

جنگ رمضان

در اکتبر 1973 ، انور سادات با همکاری سوریه ، به طرز حیرت آوری به اسرائیل در قلمرو اشغال شده مصر و سوریه هجوم برد . نتیجه ی این حمله ، اشتباه نظامی از کار در آمد ، اما موفقیت سیاسی بالائی بود . و ، به این دلیل که پوشش اسلامی داشت و در ماه رمضان صورت پذیرفته بود ؛ که در تقویم اسلامی مبارک ترین ماه است ، این جنگ سطح شور و شوق مذهبی را در مصر بالا برد . پس از چند پیروزی مقدماتی ، که در جریان آن نیروهای نظامی مصر از کانال سوئز گذشتند و در شبه جزیره ی سینا علیه نیروهای نظامی اسرائیل پیش رفتند ، در ضد حمله ی اریل شارون ، بخت برگشت و مصری ها متحمل تلفات سنگین و شکستی فاحش شدند . اسرائیلی ها دور زدند و رابطه ی مجموعه ی ارتش مصر را در بخش غربی کانال قطع کردند . این واقعه ، به تقابل ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انجامید و جهان را در جریان جنگ سرد ، با زنگ خطر جنگ اتمی و بالاترین تهدیدی رو به رو کرد که می توانست به صورت نبردی نهائی در آید .

برای سادات اما ، جنگ نتایج پر اهمیتی را در بر داشت . نخستین نتیجه آن بود که به درگیر کردن ایالات متحده برای فراهم آوردن امکان آتش بس ره برد که به قرار داد عدم تعهد ایالات متحده انجامید و هم پیمانی ایالات متحده و مصر در دهه ی هفتاد را زیرسازی کرد . نتیجه ی دوم آن بود که روابط میان مصر و عربستان سعودی را تحکیم کرد که به تحریم صدور نفت اعراب در سال های 74-1973 انجامید . براین زمینه ی جدید بود که قیمت های گنج قارون اوپک OPEC در آن سال ها افزایش یافت ، و عربستان ناگهان منابع نامحدودی را در مقابل خود دید تا بنیاد گرائی

وهابی را به سرعت توسعه دهد. سومین نتیجه جنگ 1973 اعراب و اسرائیل، اعتبار اسلامی انورسادات را صیقل داد و این امکان را برای باورمندان رئیس جمهوری به وجود آورد تا قبای مردمقدس اسلام، در جنگ مقدس را برتنش بدوزند. تا سال ها پس از جنگ 1973، جنبش اسلامیت به تولدی دیگر دست یافت. مصر، جنگ اکتبر 1973 را «جنگ رمضان» نام نهاد که ماه مقدس مسلمان هاست. و این نظریه و نتیجه به ارتش مصر تلقین کرد که جنگی اسلامی را برای آزاد کردن مسجد الاقصی در اورشلیم به پیش برده اند. هرمن آیلتز سفیر وقت ایالات متحده می گوید: «وقتی نیروهای مصری از کانال سوئز عبور کردند، بانگ الله اکبر سردادند.» (22)

به صورت نمادین، چنین وانمود کردند که جنگ 1973، انتقام شکست 1967 بود. این جنگ، بهانه ای به دست تبلیغات چی های انورسادات داد تا بر طبل قصور ناصریست ها و سوسیالیسم عرب بکوبند. امام ها مدام بر منبر شدند و شکست جنگ 1967 را ناشی از عدم توسل ناصر به اسلام جار زدند و به این دلیل، آن را تقبیح کردند. در مقابل، برای به حرکت در آوردن حمایت طیف راست اسلامی، انور سادات بر بوق دمید که پیروزی افسانه ای جنگ اکتبر 1973، نشانه ی قدرت اسلام بود. علیرغم آن که جنگ رمضان اسرائیل را شکست نداده بود، و علیرغم این واقعیت که ارتش مصر متحمل تلفات سنگینی شده و تقریباً نابود شده بود، عبورمصری ها از کانال سوئز واقعه ای درخشان تبلیغ می شد. مسلمانان محافظه کار سراسر جهان که از پیروزی نومید بودند، جنگ رمضان را با پیروزی های بزرگ قرون اولیه ی اسلامی که مسلمانان در جریان آن ها استقرار حاکمیت خود را تا آسیای مرکزی و اسپانیا توسعه داده بودند و بر دروازه های فرانسه و اطیش می کوفتند، مقایسه می کردند. این نتیجه، کاملاً مسلم بود که انورسادات

بر اسرائیل پیروز نشده بود و حتی صحرای سینا را هم نتوانسته بود آزاد کند. جنگ سادات، برای هدفی «محدود» و مشخصاً انگیزه های سیاسی صورت پذیرفته بود. تا امروز، هنوز معلوم نیست که مقام های ایالات متحده با سادات این طرح را ریخته بودند، یا دست کم قدرت نمائی نظامی او را، به قیمت اسرائیل برای کشاندن مصر در جنگ سرد به سمت خود، تحمل کرده بودند. اگر چه، مسلم آن است که سی آی کاملاً از نقشه ی جنگی سادات با خبر بود و کمال ادهم رئیس اطلاعات عربستان سعودی هم در جریان امر قرار داشت. در واقع، ماه ها پیش از وقوع جنگ رمضان، کمال ادهم و سرویس اطلاعاتی عربستان سعودی، سی آی را در جریان نقشه ی آن گذاشته بودند و حتی تصمیم عربستان سعودی مبنی بر استفاده از حربه ی نفت را هم، پایگاه سی آی در عربستان سعودی، بنا به وظیفه اش، به واشینگتن گزارش کرده بود. (23)

مارتا کسلر یکی از مسلط ترین تحلیل گران سی آی در زمینه اسلام سیاسی، می گوید که آن جنگ نقطه ی عطف بود. «جنگ 1973 اعراب و اسرائیل، در لوای اسلام صورت پذیرفت و در آن دوره، نشانه هائی از سرخوردگی جهان عرب نسبت به عقاید اروپائی، از جمله کمونیسم، بعثیسم و ناصریسم وجود داشت.» و اضافه می کند که: «در درجه اول هیچ یک از این عقاید و مسلک ها، به جامعه القاء نشده بودند، و مهم تر از آن، این بود که، موثر نبودند. بنابراین، فکر قراردادن آن جنگ بر اساس اسلام، کاملاً از پیش طراحی شده بود: نام واحدهای ارتش را تغییر داده بودند، علامت های ارتباطی را عوض کرده بودند و همین طور بگیریید بروید بالا. مقصود آن بود که اسلام گرائی در همه ی این تغییرات جدید خودش را نشان بدهد. به نظر من، دست کم در این دوره، اسلام سیاسی با جنگ رمضان سر راست کرد.»

اما بازگشت اسلام سیاسی به مصر، دلبه بود. در زیر علم

دینداری ، لباس محافظه کارانه و شرعی شدن دادگاه ها واحکام قضائی ، که معلوم نیست به وسیله سادات شکل گرفته بودند یا سی آی ا ، نیروهای خطرناک جدیدی ، با سرعتی دم افزا گرد می آمدند .

عامل قطب

در آستانه ی پایان دهه هفتاد ، بخصوص پس از سفر انورسادات به اورشلیم و شروع مذاکرات با اسرائیل ، طیف راست اسلامی به تندروی فزاینده ای گرائید و بسیاری از فعالان این طیف ، در جهت مخالف سادات قرار گرفتند ، یا دست کم این مخالفت را مخفیانه طراحی کردند . در آن زمان ، به نظر می رسید که حمایت از اسلامیت ها ناشی از فراست او باشد ، اما ناشی از شتابزدگی هم بود . با وجودی که شبه نظامیان جمعیت اسلامی مصر ، رقبای سیاسی سادات در جناح چپ را درهم کوبیده بودند ، شدیداً به تند روی می گرویدند و امام های جدید و مستقل شان ، نه تنها علیه کمونیست ها پیام می دادند و به منبر می رفتند ، بلکه علیه غرب هم عمل می کردند . نخستین نشانه ی اشتباه محاسبه ، در اوائل سال 1974 پدیدار شد. آن زمان ، دسته های اسلامیت ؛ که اغلب مصری های تحت رهبری فلسطینی ها بودند ، قیام خونینی را در کالج فنی نظامی سازمان دادند که حتی احتمال می رفت قرار بوده به قتل انورسادات منجر شود . بسیاری به قتل رسیدند ، بسیاری دیگر دستگیر شدند و انور سادات رسماً لیبی را به ایجاد آن واقعه متهم کرد . رهبر این شورش « صالح سیریا » از اهالی شهری در نزدیکی حیفای اسرائیل بود که این شهر ، محل تولد حزب آزادیبخش اسلامی هم بود . این حزب فوق تندرو ، کمر به تجدید حیات خلیفه گری

اسلامی بسته بود و با سعید رمضان و اخوان المسلمین ، رابطه ای تنگاتنگ داشت . به احتمال قوی ، « سیریا » ، به قول گی لس که پل ، از اعضای وفادار حزب آزادیبخش⁽²⁵⁾ اسلامی بود.

صالح سیریا تا سال 1970 در اردن زندگی می کرد . پس از آن ، سالی را در عراق گذراند ، اما سرانجام مجبور شد به خاطر محکومیت غیابی به اعدام به جرم عضویت در آن حزب ، از بغداد بگریزد . بعد از آن بود که به قاهره رفت . پس از ورود به قاهره ، سیریا به اخوان المسلمین ، بخصوص رهبر عالی سازمان « حدیبی » و « زینب ال غزالی » از متعصبان جنبش ، بسیار نزدیک شد . سیریا مورد اعتماد زینب قرار گرفت و مدام با او به بحث های منظم می پرداخت .⁽²⁶⁾

به گفته ی عبدل منعم سعید مدیر مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهرام ، وقتی گروه تحقیق مصری وقایع دانشکده افسری را مورد بررسی قرار دادند ، به نشانه های نگران کننده و عمیقی از تغییراتی در میان دانشجویان برخوردند . عبدل منعم سعید می گوید: « با مرور کردن اوضاع ، گروه تحقیق دریافت که وضع در کالج فنی دانشکده افسری دیگرگون شده است : نمازگزاران بیشتر شده بودند ، گروه های مختلف به وجود آمده بودند و مجموعا نشانه هائی از تند روی مشاهده می شد.» اما انور سادات چنان سرگرم دامن زدن به هیجان های مذهبی بود که نه سازمان امنیت مصر متوجه این چرخش و انحراف شد ، نه سی آی ا.⁽²⁷⁾ آیلنز می گوید: « رهبر اخوان المسلمین در آن زمان مردی بود به نام تلماسانی که در دوره ی ناصر زندانی بود و انور سادات با این باور آزادش کرده بود که ، به هر صورت سلوک خواهد کرد . همین طور هم شد . به ندرت در مقاله های نشریات اخوان المسلمین انتقادهائی به دولت می

شد و یک ماه تعطیل اش می کردند . منتها سادات چنین می اندیشید که مهار کردن سازمان اخوان المسلمین مساله ای جدی نیست.»⁽²⁸⁾

اما ، در حالی که اخوان المسلمین ظاهرا وانمود می کرد رام شده است، گروه های جامعه ی مخفی و دانشجوئی اسلامی ، خود را آماده ی جنگ می کردند . در سال های پیش رو ، این شبه نظامیان ، با صبر و حوصله نیروهای خود را در مصر سازمان دادند و ناگهان دست به خشونت و ترور زدند . سعید می گوید: « بسیاری از اسلامیت ها شروع کردند به تنها زندگی کردن ، و رفتن به صحرا برای ساختن جنبش خود . سازمان اطلاعاتی مصر، اصلا متوجه ماجرا نبود.»⁽²⁹⁾ در سال 1977 ، تروریست های اسلامی وزیر اوقاف مصر را به قتل رساندند و با سرکوبی و دستگیری رو به رو شدند ، با این حال اما ، به روند تکثیر خود ادامه دادند . در سال 1977 که انور سادات در جست و جوی راهی برای معامله با مناخیم بگین نخست وزیر اسرائیل به اورشلیم رفت ، اسلامیت های مصر، از جمله اخوان المسلمین و دسته های جامعه اسلامی ، به مخالفت نظامی بیشتری گرویدند.

بسیاری از تندروهای اسلامی ، از پیروان سید قطب بودند که در سال 1966 جمال عبدالناصر او را حلق آویز کرده بود . در خلال دهه شصت ، سید قطب نظریه ی رادیکالی را توسعه داد که بر مبنای آن ، مسلمان هائی که عقاید افراطی او را لیبیک نمی گفتند ، با اعراب بربری مقایسه می شدند که پیش از ظهور پیامبر در خواب غفلت بودند . سید قطب و پیروانش ، از این نظریه به عنوان حجت استفاده می کردند تا بتوانند رهبران عرب را مرتد بنامند و به قتل برسانند . اگر چه نظریات سید قطب مغشوش و متناقض بود ، شرق شناسان اصرار می ورزیدند که او در خاورمیانه متفکری نقاد و سکولاریست است.

سید قطب و کتاب « تابلو راهنما » ی او ، بیشترین تندروها

(و بیشترین خشونت گرایان) اسلامی را ، به دور از چشم اداره اطلاعات مصر و سی آی ا ، جذب خود کرده بود .
 به گزارش آیلنز ، سادات نفهمیده بود که تشویق گروه های تندرو طیف راست اسلامی ، چه خطراتی را در بردارد ، اما دیگرانی که به همین حلقه تعلق داشتند ؛ از جمله همسر او جهان ، متوجه این خطر شده بودند ، « سادات ، که به هر صورت ، و از همه مهم تر ، به اخوان المسلمین تعلق داشت ، فکر می کرد گسترش نفوذ اسلام و اخوان المسلمین ، بخصوص در دانشگاه ها ، چیزی فراتر از آزادی بیان نبود . » آیلنز می گوید : « من خیلی ها ، از جمله همسر سادات را به یاد می آورم که می گفتند این جماعت را نباید از نظر دور داشت ، و تاکید می ورزیدند که آنان خطرناک اند . اما سادات سری تکان می داد و می گفت : نه بابا ، فقط جوانی می کنند . سادات اصلا باور نمی کرد که تکیه ی آنان بر مذهب و اخوان المسلمین ، خطری بالقوه است . زیر بار هشدار وزرایش هم نمی رفت که واقعیت چیز دیگری است . » (30)

هم چون این ، انگشت شماری از دیپلمات ها و مقام های سی آی ا ، واقعا متوجه عمق نفوذ اخوان المسلمین در جامعه ی او اخر دهه ی هفتاد شده بودند . آنان ، متوجه روابط پیچیده ی مسئولان اخوان المسلمین ، جامعه ی اسلامی و گروه های زیر زمینی و پیروان سید قطب نبودند . آیلنز و همکاران اطلاعاتی او در مصر ، ناظر بر روند اسلامی شدن مصر بودند ، اما فکر می کردند راه درازی مانده است تا مصر کاملا اسلامیزه شود . از این گذشته ، سادات مشوق ماجرا بود و به نظر می رسید رهبر مصر باور کرده است که این جریان ، هم مفید است و هم ، در نهایت ، بی خطر . آیلنز می گوید : « اطلاعاتی در دست بود که بعضی عناصر جنبش ، درد سرساز نبودند . ولی من متوجه شدم چیزی وجود دارد که باید با دقت روی آن تامل کرد . » اما خود آیلنز باور کرده بود که دولت

مصر می تواند این پدیده را مهار کند ، و متشکل ترین و محافظه کارترین رهبران اخوان المسلمین ، مثل تلماسانی ، مخالف تاکتیک های خشونت گرا و عملیات نظامی بودند. « تلماسانی تندروها را رد می کرد ، اما آیا نظر واقعی او همین بود ؟ » این ، سؤال نظری آیلتز بود. سفیر ایالات متحده بر آن بود که رابطه ی پیچیده ای میان رهبری اخوان المسلمین و شبه نظامیان وجود دارد ، اما به نقطه ی اطمینان نرسیده بود. می گوید : « بیان این دریافت ، سخت بود ، بنابراین برای آدم چاره ای باقی نمی ماند جز آن که به بعضی قضاوت های رئیس جمهوری و وزرای او تکیه کند.»⁽³¹⁾

وضع سی آی ا هم از این بهتر نبود . یکی از مقام های ارشد سی آی ا که سال های بسیاری را در خاورمیانه و در دهه ی هفتاد سال ها در قاهره بوده ، می گوید : بعضی مقام های ارشد اطلاعاتی مصر ، به او هشدار داده بودند که خطر اسلامیت ها را جدی بگیرد. « دوست خوبی داشتم که از افسران ارشد اطلاعات مصر بود که یک بار به من گفت: شما آمریکائی ها باید قدرت مسجد را درک کنید.»⁽³²⁾ به نظر کاتی کریستین سون ، که از سال 1971 به سی آی ا پیوست و از سال 1973 تا 1977 مسئول میز این سازمان در مصر بود ، خطر بالقوه ی اسلامیسیم در مصر آن سال ها ، اصلا مساله ای نبود که باعث نگرانی ماموران ما باشد. « البته اخوان المسلمین را تا حدی می شناختم ، اما ما تاکید اندکی بر اسلام داشتیم . در شرایط آن دوره ، غفلت از اسلام امری عادی بود.»⁽³³⁾ دلیل عمده ی این غفلت از سوی نظام اطلاعاتی و مقام های سیاسی ایالات متحده ، آن بود که ما دهه ها به اسلامیسیم فقط به مثابه جریانی منطبق با نظرات ضد شوروی خود می نگریستیم .

آیلتز می گوید ، از سال 1974 که با از سرگیری روابط دیپلماتیک ، سفیر ایالات متحده در مصر بود ، تا سال 1979 (سال

وقوع قیام ضد سلطنتی و پرتاب شدن اسلامیت ها به قله ی قدرت سیاسی در ایران - م) برای سفارت و سی آی ا ملاقات با اسلامیت ها و حتی ایجاد رابطه با آنان، امر دشواری بود. بخصوص با بخش هائی از آنان که اکنون تبدیل به اپوزیسیون دولت شده بودند. « دولت مصر نسبت به ایجاد این رابطه ، نظر مساعدی نداشت . زمینه ی مخالفت هم این بود که این رابطه ، به نیروهای اپوزیسیون القاء می کند که ایالات متحده حامی آن ها است.» آیلتز در باره دوره ی دیپلماسی لرزان هنری کیسینجر در جریان سربرداشتن جنگ اعراب و اسرائیل در سال 1973 ، می گوید ایالات متحده به مصر قول داده بود که سی آی ا زیر جلی علیه مصر اقدامی نخواهد کرد. « بنابراین ، با اطلاعات محدودی که ما می توانستیم به دست بیاوریم ، در باره ی پاره ای ارتباط های مخفی و محدود با اسلامیت ها می شود حرف زد ، اما در باره نظم دادن به این رابطه ، حرف چندان نداریم بزنیم. »

از این گذشته ، ما آمادگی آن را نداشتیم که با امام های ریشو و فعالان خشونت گرای جامعه ی اسلامی خودمانی شویم . این عدم آمادگی ، بازتاب مشکل دهه های سی آی ا بود . ماموران فاقد مهارت های کافی بودند . فقط عده ی کمی از ایشان بودند که غربی اطو کشیده نباشند ، زبان عربی را سلیس حرف بزنند و در تاریخ و فرهنگ اسلامی اعتباری داشته باشند . یکی از ماموران ارشد سی آی ا در خاورمیانه ؛ که نخواست نامش فاش شود ، تصویر گویائی از اقدام مهلک برای به چنگ گرفتن اسلامیسم را به دست می دهد. « یادم می آید که این اداره ی کوچک (سی آی ا) را مسئولان کله پوکی می گرداندند که به من می گفتند وظیفه ما نفوذ در اسلام بنیاد گراست. » و می خندد و ادامه می دهد : « و یادم می آید که فکر می کردم مباد از این سرخ گونه های ایرلندی به من بدهند که برود در اسلام نفوذ کند ! . نفوذ کردن در اسلام ، مستلزم داشتن نقشه و

استراتژی و درک است . فکر نمی کردم از عهده ی این ماموریت اطلاعاتی بر آئیم ، مگر آن که مسلمان باشیم ، بتوانیم به مساجد برویم ، با آن آدم ها حرف بزنیم و به مساله بچسبیم . ما از عهده ی این مهم برنیامدیم . « (35)

دهه ی هفتاد ، برای طیف راست اسلامی دوران انتقال بود . آن گونه اسلام بنیاد گرایی که ایالات متحده از پایان جنگ جهانی دوم می شناخت ، هنوز وجود داشت ، و امروزه هم وجود دارد . به موازات آن اما ، اسلام جدید و زهرآگین تری در حال شکل گرفتن بود . این اسلام مسموم ، در مصر به صورت تندروهای جامعه ی اسلامی شکل گرفت که بعدها جهاد اسلامی به رهبری ایمان ال ظواهری ، مرد شماره دو القاعده ، از دل آن در آمد . در ایران به وسیله شبه نظامیان شیعه نمایندگی شد که بازوی فوق تند رو جنبش آیت الله خمینی را تشکیل می دادند . و در عربستان سعودی ؛ خانه ی صحرائی ی عبوس وهابی ها ، اسامه بن لادن را تولید کرد که حتی روحانیون ارتدوکس عربستان سعودی را خطا کارانی می دانست که تظاهر به تقوا و مسلمانی می کنند . وزارت امور خارجه و سی آی ا ، به کنه استحاله ی طیف راست اسلامی در دهه ی هفتاد پی نبردند . در عوض ، آنچه را می دیدند ، که می خواستند ببینند: اسلامی سیاسی را که محافظه کار، ضد کمونیست و مشغول حل و فصل تفسیرها و نقطه نظرهای علمای ریشو در باب شریعت است . مشتی کارشناس آمریکائی در امور اسلام و خاورمیانه ، جدل می کردند که طیف راست اسلامی ، نه تنها ضد کمونیست ، که ضد دموکراتیک ، ضد غرب و حامل خشونت است . اما در دهه ی هفتاد ، این نظریه در اقلیت بود . حتی پس از وقایع گنج کننده و حیرت آور سال های بعدی - مثل انقلاب اسلامی در ایران ، اشغال مسجد اعظم مکه ، ترور انورسادات ، بمب گذاری حزب الله در لبنان که 241 کشته از تفنگداران دریائی ایالات متحده به جا گذاشت - ، طیف راست

اسلامی ، بخصوص در جریان تاسیس و عمل جهادی های افغانی ، متحد تلقی می شد . (آروند هاتی روی ، نویسنده جوان هندی و خالق رومان بی نظیر « خدای چیزهای کوچک » ، در مقاله ی تحلیلی « معادله عدالت نامحدود » که به قلم همین مترجم به فارسی درآمده و پس از قرار گرفتن روی سایت های مختلف اینترنتی ، در کتاب « بمب های آزادیبخش آمریکا » چاپ شده است ، بنا به اسناد و مدارک بر آن است که جهادی های افغانی ارتش غیرمستقیم ایالات متحده بودند که سی آی ا نیروهای خشک اندیش اش را از چهل کشور مسلمان ؛ از جمله بازوی نظامی وهابی های عربستان سعودی به رهبری اسامه بن لادن ، به سال 1979 ، برای تشکیل آن در افغانستان گرد آورده بود تا جمهوری های مسلمان نشین اتحاد جماهیر شوروی را از درون تحریک کند . « روی » تاکید می ورزد که پس از مدتی ، سی آی ا برای تامین هزینه ها وسازو برگ نظامی ارتش غیر مستقیم خود ، صدها لابراتوار هروئین سازی در مرز افغانستان و پاکستان برپا کرد که در آمد سالانه شان سر به صد تا دویست میلیارد دلار می زد . نوام چامسکی هم ، مثل بسیاری از تحلیل گران سیاسی و کارشناسان معترض به سیاست های ایالات متحده ، به چنین نتیجه ای رسیده است - م)

یکی از دلایل برای ادامه ی رو آوردن اسلامیسیم به غرب ، سر برداشتن اقتصاد اسلامی در دهه ی هفتاد بود . بسیاری از همان شبه نظامیان که دستیاران شان سرگرم ترور بودند ، لباس یکدست پوشیده بودند ، کسب و کار راه اندخته بودند ، بانک های بسیار تاسیس کرده بودند و در چشم جهان چیزی جز پول سازان کامیابی نمی آمدند که اگر چه زاهد و متقی اند ، شهروندان عادی هم هستند . با این حال ، تجار و بانکدارانی از این دست ، هم پول می ساختند ، هم پیروان تند رو پیامبر بودند .

بانک های اخوان المسلمین

به موازات سیاست ، اقتصاد هم در گسترش اسلامیت ها در مصر دهه ی هفتاد ، نقش عمده ای داشت . انور سادات که در سال 1970 به قدرت رسید ، مال اندوزان سردرگریان پیش از رژیم ناصر - همان هائی که سی آی ا سعی کرد آنان را در اواخر دهه ی پنجاه علیه جمال عبدالناصر به میدان براند - ، فرصتی یافتند تا ثروت ها و روابط سیاسی خود را باز سازی کنند . بسیاری از ایشان، بخصوص خانواده های نیمه فئودال زمین دار ؛ که قدرت شان در زمان ناصر محدود شده بود، اما از بین نرفته بود ، با طیف راست اسلامی رابطه برقرار کردند . در واقع ، در سراسر خاورمیانه ، از پاکستان بگیرید تا ایران و ترکیه و مصر ، خانواده هائی که از زمین داران بزرگ بودند ، به موازات بازاری ها و تجار ثروتمند ، پیوندهای نزدیکی با اسلامیت ها داشتند. در بسیاری از نمونه ها ، آن پیوندها خانوادگی بود: زمین دار ، یا بازاری ثروتمندی ، ممکن بود برادر یا عموزاده و خاله زاده و دائی زاده ای داشته باشد که امام ، آخوند ، یا آیت الله باشد . و اینان ، دست در دست هم ، زنجیره ای کار می کردند.

اخوان المسلمین ، به صورت بزرگ ترین پشتیبان طرح توسعه ی تاسیسات صنعتی آزاد انورسادات در آمد ، و با شور و شوق به سیاست جدید اقتصاد آزاد او پیوست که عنوانش « افتتاح » بود . در رابطه با دنیای خارج از مصر، افتتاح را صندوق بین المللی پول ، (IMF) با مطالبات سخت گیرانه ای به پیش می راند. در دهه های 60 و 70 ، صندوق بین المللی پول ، باعث تغییرات هولناکی در اقتصاد جهان سوم شد که این تغییرات ، پیش شرط دریافت وام های بین المللی بودند. این به اصطلاح « شرط » ها ، باعث وارد

آمدن لطمه های جدی به اقتصاد کشوری پس از کشور دیگر شدند که از آن جمله می توان حذف سوبسیدها ، بیکاری و ملی شدن صنایع را نام برد . سیاست های صندوق بین المللی پول ، اغلب منجر به تقابل رژیم ها با نیروهای چپ و اتحادیه های کارگری می شد. مصر، از این قاعده مستثنی نبود. مطالبات سفت و سخت صندوق بین المللی در جهت ریاضت کشی و حذف امتیازها ، نتیجه ی مستقیم کوشش های نیرومند ایالات متحده برای ایجاد بازار آزاد اقتصادی در جهان سوم ، برای مقابله با سوسیالیسم بود . در مصر ، طیف راست اسلامی و صاحبان محافظه کار امر تجارت ، به سرعت راه کارشان را پیدا کردند.

« فراخوان » ، نشریه اخوان المسلمین که تازه آزاد شده بودند ، کمک های مالی اساسی را از راست ثروتمند مصری دریافت می کرد . تجارت آزاد که ناشی از سیاست انفتاح سادات بود ، قسمت اعظم آگهی های تبلیغاتی نشریه ی اخوان المسلمین را تامین می کرد. « گی لس که پل » گزارش می دهد : « از صد و هشتاد صفحه آگهی های رنگی الدعوه (فراخوان) ، چهل و نه صفحه را کارگزاران و موسسان تشکیلات اموال غیر منقول ، پنجاه و دو صفحه را کمپانی های مواد شیمیائی و پلاستیک ، بیست صفحه را وارد کنندگان اتومبیل ، دوازده صفحه را بانک های اسلامی و شرکت های سرمایه گذار ، و چهل و پنج صفحه را شرکت های موادغذائی خریده بودند . چهل در صد آگهی های تبلیغاتی نشریه را ، فقط سه شرکت تحت کنترل اعضای اخوان المسلمین که ثروت خود را از عربستان سعودی اندوخته بودند ، تامین می کردند. (36)

در مصاحبه ای با یک نشریه هفتگی مصری ، تلماسانی ی اخوان المسلمین ، ناچار به اعتراف شده بود که « اهرم های اصلی سیاست اقتصاد باز (انفتاح) اکنون در دست آن دسته از اخوانی هائی است که در تبعید بودند و حالا به مصر باز گشته اند.» (37)

در سال 1974 ، اخوان المسلمین اعلامیه ای صادر کرد و به اعضایش فرمان داد تا از سیاست انفتاح سادات که طرفدار صندوق بین المللی پول است ، حمایت کنند . چنین عملی ، کافی بود تا الگوئی برای اسلام سیاسی بسازد . اسلامیست ها ، در تمام طول تاریخ خود ، شبه نظامیان طرفدار سرمایه داری و ضد اصول سیاست های مبارزه طبقاتی بودند . به ندرت پیش می آمد که از فقرا ، آدم های درحال سقوط و بدهکاران حمایت کنند . بخصوص در مصر ، اسلامیست ها با کارگران و دهقانان رنج کشیده که نه تنها سودی از سیاست های اقتصادی سادات نبرده بودند ، بلکه زندگی شان در نتیجه ی انفتاح آشفته شده بود ، همراهی و همدلی که نمی کردند ، سهل است ، در شکستن اعتصاب ها نقش اساسی داشتند و از ته دل در نقطه ی مقابل اتحادیه های کارگری و روشنفکران متمایل به چپ عمل می کردند.

ظهور بانک های به اصطلاح اسلامی ، نقطه ی مرکزی اسلامیزه کردن اقتصاد مصر بود . این سازماندهی ، بر آن بود که بانک های عادی تجاری بنا به قوانین اسلامی عمل نمی کنند ، بخصوص از آن جهت که این قوانین ، علاقه ای به دادن وام نداشتند و اغلب ، این بانک ها را متهم می کردند که لامذهب اند و حتی در موضعی خصمانه تر ، آنان را به یهودیان می چسبانند . اخوان المسلمین ، از دسیسه برای تبلیغ خدمات بانکی خود استفاده می کرد . هشدار می دادند که مشتریان بانک های غیر شرعی ، ضد اسلام اند ، پس « سرنوشت شان این خواهد بود که به دوزخ بروند.»⁽³⁸⁾

توسعه « اقتصاد اسلامی » در مصر ، باعث گسترش هرچه بیشتر اسلام سیاسی شد . اعضای اخوان المسلمین ، به منابع ثروتمند مالی و تجاری حامیان خود نزدیک تر شدند تا بتوانند سازمان اجتماعی و سیاسی خود را قوی تر کنند . اعضای ثروتمند راست اسلامی و اخوان المسلمین که نهادهای مشترک مالی را اداره می

کردند ، نسبت به مساجد ، مشاغل کوچک بازاری ، نشریات دوست و سایرینی که تکیه گاه اجتماعی ایشان را محکم تر می کردند ، دستی گشاده داشتند. چون اخوان المسلمین به صورت اخوت مخفی عمل می کرد ، بعضی از کارها را مخفیانه و با ایما و اشاره انجام می داد . طیف راست اسلامی مصر ، همچنان از پشتیبانی عربستان سعودی برخوردار بود ، اما به لحاظ اقتصادی مستقل شده بود . یکی از مفسران آن دوره می گوید : « بانک ها و مشاغل تجاری فراوانی به وجود آوردند و با یکدیگر همبستگی داشتند . عضو اخوان المسلمین ، با خشنودی نیمی از در آمدش را به سازمانش می دهد.» (39)

در همکاری با برنامه های سادات برای تقویت طیف راست اسلامی ، ایجاد بانک اسلامی فیصل (FIBE) در سال 1976 ، اخوان المسلمین را در کشور به رسمیت شناخت . این بانک ، بنیاد امپراتوری بانک های اسلامی بود که در راس آن شاهزاده محمد ال فیصل عربستان سعودی ، پسر ملک فیصل قرار داشت و در اسلامیزه کردن مصر و منطقه ، نقش قطعی داشت .

با این حال ، شاهزاده محمد ال فیصل عضو اخوان المسلمین نبود تا سیاست خانواده سلطنتی سعودی را برای استفاده از این سازمان به مثابه بازوی نظامی در سیاست خارجی دنبال کند ، بلکه به عکس ، سعی می کرد بیش از حد به آن نزدیک نشود . شاهزاده محمد بیشتر سعی می کرد به چهره های نهاد اسلام ، از جمله مفتی مصر نزدیک شود تا فتوای مشروعیت بانک را از او بگیرد . ضمناً ، موفق شد پشتیبانی سادات را برای گذراندن قانون مخصوصی در رابطه با بانک اسلامی فیصل ، جلب کند. (40)

عبدل عزیز حجازی نخست وزیر مصر ، که بعدها به رهبری جنبش اقتصادی اسلامیت رسید ، و عثمان احمد عثمان ؛ که ثروت فوق العاده ای در صنایع مصر داشت و معروف به « راکفلر

مصری « بود و در توسعه ی شبکه های بانکی اخوان المسلمین در دهه ی هفتاد نقش کلیدی داشت ، از موسسان بانک اسلامی فیصل بودند. (41) اعضای با نفوذ اخوان المسلمین ، مثل یوسف ال قرادای ، عبدل لطیف ال شریف و یوسف ندا ، جملگی در ترکیب اولیه ی هیئت مدیره ی این بانک حضور داشتند. (42) هریک از اینان ، نقش مهمی در رشد اسلامیسیم ، نه فقط در مصر ، که در سراسر منطقه داشتند . و هریک از ایشان ، در حاشیه ی تندروترین بازوی جنبش اسلامیسیت می پلکیدند .

از میان بنیانگذاران بانک اسلامی فیصل ، بدنام ترین شان عالم اسلامی نا بینائی بود به نام عمر عبدل رحمان که آتش بیار معرکه و محرک توده های مسلمان بود (موجودی شبیه آیت الله روح الله خمینی و شاگردانش سید علی خامنه ای ، هاشمی رفسنجانی ، سید محمد خاتمی و محمود احمدی نژاد و ... در ایران دهه های هفتاد و هشتاد و نود میلادی و نخستین سال های هزاره سوم - م .) عبدل رحمان « مشاور روحانی » جهاد اسلامی ، سرکرده ی گروه بنیاد گرائی بود که اعضای گروهش انورسادات را به قتل رساندند . چندی بعد ، همین عبدل رحمان است که به سی آی ا کمک می کند تا از شهادت طلبان جنگ مقدس ، برای ایجاد جهاد ضد شوروی افغانستان سربازگیری کند . بعدها ، عبدل رحمان به ایالات متحده مهاجرت می کند که به اتهام دست داشتن در بمب گذاری 1993 در مرکز جهانی تجارت نیویورک (WTC) دستگیر می شود .

بانک اسلامی فیصل ، در جریان راه اندازی از کمک های بی سابقه ی دولتی برخوردار شد . بر اساس قانون مخصوصی ، مقرر شد که این بانک نمی تواند ملی شود ، که مشمول مقررات مربوط به سایر بانک های استاندارد نشود ، از پرداخت مالیات بسیاری معاف شود ، و اداره ی آن به کلی محرمانه باشد. (43)

مقامی که این لایحه را به مجلس برد ، به جای وزیر اقتصاد ، وزیر اوقاف بود . مراحل بحث در باره این لایحه ، چنان در مجلس مصر پیش رفت که حتی نمایندگان جناح چپ جرئت نکردند رای مخالف بدهند ، مبادا که متهم شوند « علیه الله رای داده اند. » (44)

ال شریف ، که بعدها در دهه ی نود به زندان می افتد ، دلال مظلوم ی بدنامی بود که از آن طرف با شبه نظامیان هم مرتبط بود. با استفاده از موقعیتی که ال شریف در بانک اسلامی فیصل داشت ، « شرکت های اسلامی داد و ستد پول » را سازمان داد که دهه ی هشتاد آغاز به کار کردند و اگر چه نا پایدار بودند ، مدت ها ادامه یافتند . همین شخص ، شرکت های اسلامی سرمایه گذاری بازار آزاد (IMMC) را تشکیل داد . این شرکت ها ، نرخ بهره ای را که به سرمایه گذاران بر می گرداند ، بسا بیشتر از نرخ بهره ای بود که بانک های سنتی می دادند. نرخ بهره ی «شرکت های اسلامی داد و ستد و پول » بیست و پنج در صد ، یعنی دو برابر نرخ عادی بانک ها بود . یکی از نخستین و مهم ترین جریان هائی که « روابط تنگاتنگی با اخوان المسلمین داشتند.» (45) گروه ال شریف بود. شرکت های اسلامی داد و ستد پول ، به شدت سیاسی بودند و در نهان از کاندیداهای وابسته به اخوان المسلمین در انتخابات پارلمانی مصر ؛ بخصوص در سال 1987 ، حمایت می کردند. بلند پروازی شرکت اسلامی داد و ستد پول ، در اواخر دهه ی هشتاد به حدی رسید که بنیاد شبکه بانک های اسلامی ها ، بخصوص بانک اسلامی فیصل را مورد تهدید قرار داد .

سلیمان می نویسد « شایع شده بود که شاهزاده محمد ال فیصل ، هواپیماهای پراز میلیاردها دلار ایالات متحده را به مصر فرستاد و دستور داد که مستقیماً از فرودگاه قاهره به شعبه های بانک فیصل منتقل شوند تا سپرده های بانکی را تقویت کنند.» (46) در سال

1993 ، صالح کامل از جانب ال برکا ، همه ی گروه ال شریف را یک جا به 170 میلیون دلار خرید .

« یوسف قرادای » فعال مصری اخوان المسلمین در قطر ، یکی دیگر از بنیانگذاران بانک اسلامی فیصل بود. « قرادای » به خاطر کارهای نظامی و نطق های آتشینی که ایراد کرده و نوارکاست آن به صورت وسیعی پخش شده است ، در جهان عرب بسیار معروف است . از حامیان لفظی بمب گذاری های انتحاری علیه اسرائیل است و پس از آن که عراق به اشغال ایالات متحده در آمد، بیانیه ای صادر کرد که در آن حکم به کشتن غیر نظامیان ایالات متحده در قطر داد . اما «قرادای » زمانی که با مخاطبان غربی سخن می گوید ، فتیله ی بیانش را پائین می کشد . در سال 2004 از او دعوت کردند تا در مجمع بین المللی اسلامی که موسسه بروکیز آن را سازمان داده بود ، شرکت کند.

شاید مهم ترین بنیانگذار اخوان المسلمین بانک اسلامی فیصل ، « یوسف ندا » باشد . « ندا » که یکی از اعضای اصلی اخوان المسلمین در دوره ی پیش از جمال عبدالناصر بود ، در سال 1954 همدست نقشه ای بود که قصد داشت رهبر مصر را به قتل برساند. « یوسف ندا » هم ، مثل سعید رمضان ، از مصر به آلمان و بعد به ایتالیا گریخت و به ایجاد بانک « ال تقوا » (ترس از خدا) که مراکزی در باهاما ، ایتالیا و سوئیس داشت ، دست زد. به نظر می رسد که بانک تقوا، از موسسه های غیر رسمی اخوان المسلمین باشد. « عبدالقادر شهیب » روزنامه نگار مصری که سال ها کردار یوسف ندا را دنبال کرده است ، بر آن است که ، « درک مقدماتی چنین بود که بانک تقوا ، ابزار مرکزی اقتصاد اخوان المسلمین ؛ بخصوص در شاخه ی بین المللی آن باشد.» شاخه ی بین المللی ، دیرگاهی پیش از آن به وسیله سعید رمضان ، داماد حسن ال بنا و بنیانگذار اخوان المسلمین در ژنو ، همچنین موسس مرکز اسلامی در

این شهر سوئیس (مقراروپائی سازمان ملل متحد - م .) برپا شد . شهیب می گوید: « یوسف ندا مدیر بانک تقوا بود.»⁽⁴⁷⁾ فهرست مطمئنی از نام بنیانگذاران بانک تقوا در دست است که در آن ، نام رهبران اخوان المسلمین در سوریه و تونس ، در کنار نام یوسف ال قرادوی که پرزیدنت اداره امور مذهبی بانک بود، مشاهده می شود.⁽⁴⁸⁾ بسیاری از کسانی که با شبکه ی بانک اسلامی فیصل و بانک تقوا در رابطه بودند ، در سیاهه ی تحقیقات در مورد القاعده و متحدانش ، به چشم می خورند. در سال 2001 ، یوسف ندا از طرف وزارت خزانه داری ایالات متحده به عنوان سرمایه گذار توریست به رسمیت شناخته شده بود.⁽⁴⁹⁾

رابطه بانک اسلامی فیصل با اسلامیت های تندرو ، تنها دلیلی نبود که در دهه ی هشتاد باعث توقف آن شد . این بانک ، از روابط صمیمانه ی بانک گمنام اعتبارات و تجارت بین المللی (BCCI) نیز، که معروف به بانک کلاه برداران و جنایتکاران بین المللی بود ، برخوردار می شد. صاحبان بانک اعتبارات و تجارت بین المللی ، پاکستانی ها و سرمایه گذاران خلیج بودند . این بانک ، پیش از آن که در سال 1988 ناگهان تعطیل شود ، بدنام بود که دستیار کمک مالی به تروریسم ، خرید و فروش اسلحه ، نقل و انتقال مواد مخدر و انواع تردستی ها و کلاهبرداری بانکی است . سی آی ا ، مشتری دایمی این بانک بود و از مجرای آن نقدینه های ایالات متحده و عربستان سعودی را به جنگ افغانستان می رساند - پول هائی که نظامی کارهای تند رو وابسته به مجاهدین افغانی (دست چین شده از چهل کشورمسلمان - م) را تامین می کرد . اگر چه بانک BCCI رسماً یک بانک اسلامی نبود ، اما از اعتبار های وسیع ، زبان و سمبل های بانک های اسلامی استفاده می کرد . پس از آن که این بانک برچیده شد ، گروه تحقیق متوجه شد که 589 میلیون دلار سپرده ی ثبت نشده دارد که 245 میلیون دلارش ، متعلق به بانک

اسلامی فیصل در مصر است.» (50)

پس از ترور انور سادات ، بسیاری از تندروهائی که در موقعیت های کلیدی بانک اسلامی فیصل بودند ، از کاربرکنار شدند ، که از آن جمله بودند یوسف ندا قرادای و ال شریف . سازمان امنیت مصر ، بخصوص از شاهزاده محمد خواست تا آنان را خلع کند. اما آسیب ها وارد شده بودند. بانک شاهزاده محمد باعث نهادینه شدن احیای اسلامیست ها در مصر شده بود که شبکه ی تروریستی زیر زمینی ی خشونت باری را سازمان داده بودند . در دهه های هشتاد و نود ، این شبکه در مقابل همه ی اقدام های دولت حسنی مبارک برای خلع کردن آن ، مقاومت می کند .

مرگ سادات ، پایان راه رئیس جمهوری مومن بود . اما پس از آن ، ایران منتظر درک خمینی از اسلام بود ، ایالات متحده تمام عیار از جهادی های افغانستان پشتیبانی کرده و اسلامیسم به صورت ایدئولوژی مدون فعالان اسلامی شمال آفریقا ، تا عمق آسیای مرکزی ی اتحاد جماهیر شوروی در آمده بود . همکاری های فوق العاده ای میان سادات و عربستان سعودی متحد محبوب ایالات متحده صورت پذیرفته بود . بر سطح شناور ده ها میلیارد دلار نفتی ، و به شکرانه ی افزایش قیمت نفت در دهه ی هفتاد که به وسیله کشورهای صادر کننده ی نفت تحمیل شد ، عربستان سعودی توانست به چنان ثروتی دست یابد که بانک های اسلامی طرفدار آمریکاو موسسه های مالی فراوانی را در مصر ، سودان ، کویت ، ترکیه ، پاکستان و کشورهای دیگر ، سازمان بدهد . پیوند ایدئولوژیکی اخوان المسلمین و قدرت بانک های اسلامی بود که سرانجام ، طیف راست اسلامیسم را به قدرت جهانی تبدیل کرد .

7

ظهور اسلام اقتصادی

در دهه ی هفتاد ، اسلام سیاسی با ظهور ناگهانی نیروی موازی که اقتصاد اسلام بود ، تکیه گاه محکمی پیدا کرد . بخشی از ثروت بی کرانی که به کشورهای صادر کننده ی نفت سرزیرمی شد، از شبکه ی بانک ها و شرکت های سرمایه گذاری که در مهار طیف راست اسلامی و اخوان المسلمین بودند ، سر در آورد. در کشوری پس از کشوردیگر، این بانک های اسلامی فقط به مبادله ی پول محدود نمی شدند . گاهی آشکارا و گاه پنهانی ، این شبکه ، از سیاستمداران و افسران مورد علاقه ی خود در ارتش ، فعالان مزدبگیر ، احزاب سیاسی ، شرکت های مطبوعاتی وابسته به اسلامیت ها ، و آن بخش از مشاغل تجاری که در چهارچوب اخوان المسلمین قرار می گرفتند ، حمایت می کرد . از سال 1974 به بعد ، نظام بانکی اسلامی به لحاظ مالی نقش ستون فقرات طیف راست اسلامی را ایفا می کند .

و در همه ی این مراحل ، نظام بانکی اسلامی - که در دو دهه ی پس از 1974 ، از صفر به یکی از مراکز بسیار نیرومند و پرنفوذ تبدیل شد - ، تکیه ی سنگینی بر مشاوره و کمک های فنی بی

دریغ نهادهای آمریکائی و اروپائی ، از جمله بانک بزرگی مثل سیتی بانک داشته است .

به نظر مدیران و هیئت های اجرائی بانک های غربی ، مقام های بلند پایه ی صندوق بین الملل پول (IMF) و نظریه پردازان بازار آزاد ، بانک های اسلامی ایده آل بودند . طیف راست اسلامی ، بارها و از دیرباز روشن کرده است که سرمایه داری بزرگ (کاپیتالیسم) را به کمونیسم از خدا بی خبر ترجیح می دهد . هیچ یک از جنبش های مهم اسلامی ؛ از اخوان المسلمین مصر بگیرد تا گروه اسلامی پاکستان و بنیاد گرایان شیعه ی عراق ، هرگز وعظ و خطابه ای در مورد عدالت اجتماعی و اقتصادی نداشته اند . سهل است ، همواره مخالف مالکیت دولتی ، اصلاحات ارضی و برنامه های رفاه اجتماعی بوده اند . (این نتیجه گیری ، در مورد ایران که در سال 1979 به اشغال بنیاد گرایان مذهبی در آمد ، نمونه ی بسیار قابل لمسی است . روح الله موسوی خمینی ، در مقدمات فتح ایران به دست اقمار اخوان المسلمین ، برای عوام فریبی از مضرات کاخ نشینان و دلسوزی برای کوخ نشینان سخن می گفت . مثلا تاکید می ورزید که تمام ویلاهای شمال ایران را که متعلق به سرمایه داران صنعتی ، بازاری ها و اقشار اجتماعی وابسته به آنان بود ، درهم خواهد کوبید و گندم خواهد کاشت . یا می گفت ، نفت مجانی به مردم خواهد داد و از این دروغ پردازی های عوام فریبانه . اما در عمل ، مشاهده شد که پس از نزدیک به سه دهه از گذشت حاکمیت اسلام سیاسی در ایران ، اختلاف طبقاتی به عمیق ترین نقطه ی خود رسید ، فقر و فلاکت و بیکاری ، جامعه را مثل موربانه خورد ، خط فقر به زیر بیش از هفتاد و پنج درصد رسید ، کارگران و دهقانان به جرم مطالبات بدیهی صنفی و حتی خواستن حقوق معوقه و فروش عادلانه محصولات خود ، وحشیانه مورد سرکوبی قرار گرفتند ، جنبش دانشجویی ایران که مطالبه ای جز « عدالت اجتماعی و اقتصادی » نداشت ، مورد تهاجم بی رحمانه و بی وقفه ی حاکمیت اسلامی قرار گرفت ،

و در همان شمال مورد نظر خمینی ، ویلاهایی در حاکمیت اسلامی ساختند به قیمت های سرسام آوری که قیمت های آن به صورت نجومی بالا می رود و تا هم اکنون از مرزهای یک میلیارد تومان هم گذشته است . و در حالی که بالاترین در صد مردم ایران مساله ی نان شب و آموزش و دارو و درمان دارند ، سرمایه داری کلان به ثروتمندان اسلامی عربستان سعودی و امارات متحده عربی پهلو زد . - م)

مثل خود اخوان المسلمین ، زادگاه بانکداری اسلامی مصر بود ، از جانب عربستان سعودی حمایت مالی شد و بعد ، در گوشه و کنار جهان اسلام گسترش یافت . در آغاز ، به نظر می رسید این نظام جریانی بی ضرر است ، قدرت مالی ی مبنی بر بازار آزاد است که با وفاداری به قرآن ، به پیروان قرآن کمک هائی می کند ، اما دیری نگذشت که ابعاد اسلام سیاسی ، از بانکداری اسلامی نمودار شدند . به مرور ، جنبش بانکداری اسلامی ، نه تنها برای صدور اسلام سیاسی تبدیل به وسیله شد ، بلکه به حمایت مالی ی خشونت پرداخت . بانک های اسلامی ، اغلب به صورت های مستقیم ، یا تاکتیکی ، مورد حمایت بانک ها و دولت های غربی قرار گرفته اند . رشد اقتصاد اسلامی ، در شروع کار به نظر واشینگتن با طرح های جنگ سرد در خاور میانه کاملا منطبق بود . این رشد اما ، به صورت پیوندی میان نظریه پردازان اقتصاد شبه نظامیان طیف راست اسلامی در جهان عرب و تکنولوژی و فوت و فن بسیاری از بانک های بزرگ غربی ، موسسات مالی و دانشگاه ها در آمد . نظام بانکداری اسلامی ، در دهه ی پنجاه آرام و سینه خیز به حرکت در آمد . چهارچوب کار هم ، درست همان نمونه ای بود که اقتصاد دانان اخوان المسلمین و دو روحانی عراقی ، پیش از آن در مورد اسلام اقتصادی ساخته و پرداخته بودند . در دهه ی شصت ، با پشتیبانی اخوان المسلمین از نخستین بانک اسلامی ، این برنامه با سرعت

فراوانی رشد کرد. در دهه ی هفتاد، با حمایت کامل عربستان سعودی، کویت و ثروتمندان خلیج؛ بخصوص پس از افزایش قیمت نفت به چهار برابر، خیزسرسام آوری برداشت. سرانجام، شاهزاده محمد ال فیصل برادر وزیر امور خارجه ی عربستان سعودی، با ایجاد نخستین شبکه ی مولتی میلیونی بانک های اسلامی که باعث شهرت او به عنوان «شاهزاده ده عشری» شد، همه را یک کاسه کرد. در خلال این سال ها، شبکه ی بانکی اسلامی سازمان یافت، کارمندان خود را پیدا کرد و اغلب تحت نظارت فعالان ثروتمند اخوان المسلمین بود که از این بانک ها، برای تامین مالی استحاله ی طیف راست اسلامی در مصر، سودان، کویت، پاکستان، ترکیه و اردن استفاده می کردند.

در دهه ی هفتاد، اسلام اقتصادی در دو سطح عمل می کرد. اول در سطح خود عربستان سعودی که حجم عظیمی از دلارهای نفتی، در مقابل چشم ملت های فقیر و فلاکت زده ی مسلمان، مثل مصر، ترکیه، پاکستان و افغانستان به رقص در آمده بودند و به ازای انتقال طیف راست اسلامی به آن کشورها، به ملت ها شان پیشنهاد کمک می کردند. این کمک، نوعی مبادله بود: پول در مقابل توسعه ی اسلام راست. دوم در سطح شبکه ی منظم، سفت و سخت و شدیداً به هم پیوسته ی بانک های اسلامی که دکان هاشان را در قاهره، کراچی، خارطوم و استانبول بازکرده بودند. از طریق همین نقاط و همان دکان ها بود که تبدیل به بازیگران پر اهمیت مالی شدند و در لوای آن، به آرامی پایه های رشد طیف راست اسلامی را بنا نهادند.

در مصر، بانک های اسلامی در حمایت از انتقال مصر از سوسیالیسم عرب به برنامه ی انفتاح (گشایش اقتصادی) انور سادات به او پیوستند تا سیاست های بازار آزاد را بازسازی کنند. در همین مرحله، موفق شدند امکان تحرک برق آسای سیاسی را برای طیف

راست اسلامی فراهم کنند. در کویت ، خانواده ی امیر از بانک های وابسته به اخوان المسلمین دعوت کردند تا نیروهای سیاسی خود را علیه ناسیونالیست ها و فلسطینی ها در آن شیخ نشین کوچک سازمان بدهد . در سودان ، اردن و ترکیه ، اخوان المسلمین و سیاستمداران طیف راست اسلامی ، امپراتوری مالی خود را براساس بانک های اسلامی ساختند و از ثروت و روابط شان در جهت پیشبرد منویات طیف راست اسلامی استفاده کردند . اغلب ؛ همان گونه که در مصر عمل کردند ، اقتصاد سیاسی خود را با اصلاحات اقتصادی مورد نظر صندوق بین المللی پول و دعوت از شرکت های چند ملیتی و وام دهندگان خارجی ، منطبق می کردند .

به شکرانه ی اقتصاد اسلامی ، اکنون خط مستقیمی شاهزادگان فوق ثروتمند سعودی ، کویت ، شیوخ قطر و امیران امارات متحده ی آینده را ، به بازرگانان و بانکداران اخوان المسلمین ، و از آن جا به آدم کش های خیابانی طیف راست اسلامی وصل می کرد که سوخت جملگی شان را دلارهای نفتی تامین می کردند . این ، نیروئی بود که چهره ی خاورمیانه را تغییر داد.

بانک های اسلامی و غرب

بانک های بزرگ ، شرکت های نفتی و نهادهای دولت ایالات متحده ، با عطشی سیری ناپذیر در دهه ی هفتاد به روی بانک های اسلامی آغوش گشودند و موتورهایشان را به حرکت در آوردند. افزایش مداوم قیمت نفت اوپک در سال 1973 ، اهمیت خلیج را نه فقط به خاطر چاه های نفت ، بلکه برای وضع پولی منطقه شاخص می کرد . حجم بی انتهائی از کالاهای نظامی ایالات متحده به عربستان سعودی ، ایران و سایر کشورهای خلیج سرازیر شد . مصر هم ، مثل

اسرائیل و ترکیه ، به هم پیمانان سنتی ایالات متحده پیوست . اسرائیل و ترکیه ، مناطق اصلی نفوذ ایالات متحده بودند . و ایالات متحده و بریتانیای کبیر ، شروع کردند به ساختن و توسعه ی پایگاه های هوایی و دریائی و ناوگان های پشتیبانی در اقیانوس هند ، شاخ آفریقا ، عربستان جنوبی و مدیترانه ی شرقی .

روحانیون اسلامی و اخوان المسلمین که ذهنی قرون وسطائی دارند ، جنبش بانکی اسلامی را از قبل در پیش نویس برنامه شان گنجانده بودند . بانک های غربی ، که پس از افزایش پی در پی قیمت نفت در سال های 1973 و 1974 و انباشت دلارهای نفتی ، نمی توانستند چشم طمع از این ذخائر گسترده ی مالی بردارند ، دست به اقداماتی زدند که بسا فراتر از نقش خودشان می رفت . بانک های بزرگ ، پیش از آن طرف حساب عربستان سعودی و بانک های متعارف خلیج بودند . بنابراین ، وقتی جنبش بانکداری اسلامی پدید آمد ، دیدند نمی شود این فرصت طلایی را از دست داد . پس روی آن ثروت کلان خیمه زدند . بانک های اصلی و موسسه های مالی غربی ، تامین انتقال تجربه ، آموزش کادر و انتقال آخرین تکنولوژی بانکداری را عهده دار شدند تا امکانات شکفتن قدرت بانکداری طیف راست اسلامی را فراهم آورند . شرق شناسان و پژوهشگران دانشگاهی ، به نظام بانکداری بزرگ غربی اطمینان داده بودند که نظریه ی اسلام در مورد سرمایه داری ، به دوران محمد بر می گردد و پایه و اساس ایدئولوژیک دارد .

شرکت کنندگان در این بازی ، عبارت بودند از سیتی بانک ، موسسات بزرگ بانکداری هنگ کنگ و شانگهای ، بانکز تراست و چیس منهاتان ، که جملگی پیروان « میلتن فرید من » محقق دانشگاه شیکاگو ، صندوق بین المللی پول ، « پرینس واتر هاوس » ، کارشناسان بریتانیا و سوئیس ، شرکت های بزرگ نفتی ، دانشگاه هاروارد ، دانشگاه جنوبی کالیفرنیا ، و سایرین بودند . ایجاد نوعی

نظام بانکی که بهره نگیرد ، اما در عین حال بتواند به صورت قانونی و موثری وارد دنیای سراسری مالی شود ، خدعه ای بیش نبود . بحث در باب تئوری مالی اسلامی ، و ساخت و بافتی که باعث می شوند وام دهندگان بهره بانکی نگیرند ، اما در عین حال ، نه تنها بدون مواجه شدن با کسری ، بلکه با سود سرشاری وام بدهند ، در حیطه ی این کتاب نمی گنجند . فقط کافی است گفته شود که نظریه ی پیچیده و چندلایه ای در دهه ی هفتاد پدید آمد.⁽¹⁾ در بحث ما ، این مساله حائز اهمیت است که این بانک ها چگونه با کمک ها و امکانات بانک های غربی باعث رشد اسلام سیاسی شدند . « ابراهیم ورده » ، یکی از حساس ترین ناظران دنیای مالی اسلامی ، می نویسد :

« پشتیبانی نظام بانکی بین المللی ، در ایجاد بانک های اسلامی نقش ابزاری داشت . جوجه های تازه از تخم در آمده ی بانک های اسلامی که فاقد تجربه و منابع بودند ، راهی نداشتند جز آن که به تجربه ی همکاران بین المللی خود تکیه کنند . و به محض آن که بانک های اسلامی تجربه پیدا کردند ، تغییرات تعیین کننده ای به دنیای مالی جهان تحمیل شد . بنابراین ، به جای آن که بانک های ظاهرا رقیب به عقب رانده شوند ، همکاری با بانک های غربی - در شکل های مبادله ، موافقت نامه های مدیریت ، روابط تکنیکی و امور مکاتبه ای بانکی - چنان پیش رفت که به افزایش نقاط مشترک و پیوند میان سرمایه های متعارف و امور مالی اسلامی ره برد. »⁽²⁾

بعضی اقدامات زمینه ساز در توسعه ی نظریه ی بانکداران اسلامی ، از جمله چگونگی سازماندهی بانک مدرن با استفاده از تضمین های بدون بهره که در دهه ی شصت در پاکستان و لندن به اجرا در آمد ، در دانشگاه شیکاگو به وسیله ی اقتصاد دان معروف

لوید متسلر طراحی شده بود.⁽³⁾ وقتی در دهه ی هفتاد اسلام نفتی را اسب برداشت ، زمینه ها آماده بودند.

ابراهیم ورده می گوید ، « سیتی بانک ، بانکرز تراست ، چیس منهاتان و همه ی بانک های آمریکائی که در آن زمان خدمات فراوانی به سعودی ها کرده بودند ، وقتی پدیده ی بانکداری اسلام آغاز به کار کرد ، فرصتی یافتند تا به کسب و کارشان رونق بدهند . گودلدمن ساکس می کوشید تا انواع معینی از تولید بر اساس کالای اقتصادی را برای بانک های اسلامی به وجود آورد.» در خلال سال های 1975 و 2000 ، نهادهای ایالات متحده مثل فانی مائه و فردی مک ، راهنمای پروژه های رهن اسلامی را تنظیم کردند ، اداره کل پس انداز ایالات متحده شروع کرد به تدوین برنامه های بانکداری اسلامی ، بانک جهانی شرکت های مالی وارد پروژه شد ، و حتی « بیگ اویل » از ابزارهای مالی ی اسلامی در جهت پروژه ی سرمایه گذاری استفاده کرد . « کله منت هنری » می نویسد : « شرکت های بزرگ چند ملیتی ی غربی ، درهای اسلامی را برای دریافت ودیعه هائی از مشتریان ثروتمند خود در خلیج ، باز کردند . فرانسوی ها ، به رهبری بانک ملی پاریس ، به صف آمریکائی ها و بریتانیائی هائی پیوستند که سرکرده ها شان سیتی بانک و کلاین ورث بنسون بودند.»⁽⁵⁾

در واقع ، بانک های اسلامی ستادهاشان را در اروپا و سایر مراکز پولی جهان برپا کردند . به گفته ی ابراهیم ورده « این مراکزستادی ، بیشتر از طریق لندن ، ژنو ، یا باهاماس اداره می شدند تا از طریق جده ، کراچی ، یا قاهره.» این درخت را چنان هرس کرده بودند تا به سمت وحدت با اقتصاد دانان نئولیبرال متمایل شود. « از نظر ایدئولوژیک ، لیبرالیسم و اقتصاد اسلامی ، با فصل مشترک مخالفت با سوسیالیسم و نوحه سرائی اقتصادی به پیش رانده می شدند.»⁽⁶⁾

اقتصاد پولی اسلامی ، مدام بر اقتصاد دانان طیف راست و آن گروه از سیاستمداران اسلامیست متکی بود که از نقطه نظرهای خصوص سازی و بازار آزاد مکتب شیکاگو دفاع می کردند . ابراهیم ورده می نویسد : « حتی جمهوری های اسلامی ، آشکارا به روی نئولیبرالیسم آغوش گشودند . در سودان ؛ بین سال های 1992 و پایان 1993 ، عبدل رحیم حمدی وزیر اقتصاد که از شاگردان میلتون فرید من و اتفاقاً یکی از بانکداران پیشین لندن بود ، در اجرای راه کارهای تند و تیزی که صندوق بین المللی پول در رابطه با بازار آزاد دیکته کرده بود ، درنگ نکرد . می گفت مأموریت دارد تا اقتصاد را کد را تغییر بدهد و آن را با موازین بازار آزاد منطبق کند ، چرا که اقتصاد اسلامی باید این گونه عمل کند.» (7) تند روهای جنبش اسلامی الجزیره هم ؛ که در دهه ی نود ملت را به جنگ داخلی سوق دادند ، آشکارا نسخه ی سفت و سختی را که صندوق بین المللی برای الجزیره پیچیده بود ، به اجرا در آوردند . « کله منت هنری » ناظر موشکاف امور مالی اسلامی ، می نویسد : « جبهه ی اسلامی الجزیره (FIS) از همان زمان تاسیس خود در سال 1989 ، در برنامه خود مدافع اصلاحات بازار ، از جمله ، بنا به اصرار صندوق بین المللی پول و بانکداری اسلامی ، وارد کردن دینار در نرخ های بازار بین المللی بود.» (8)

سیتی بانک پیشنهاد بود. ابراهیم ورده می گوید : « سیتی بانک نخستین بانک غربی بود که پنجره ی اسلامی را کار گذاشت.» (9) و به بهره برداری از سود سهام خود ادامه می دهد . شوکت عزیز که در هیئت مدیره سیتی بانک اسلامی و بانک سعودی آمریکائی ی مرتبط با سیتی بانک کار کرده بود ، و سی سال در خدمت بانک اسلامی بود ، برنامه سیتی بانک اسلامی را در بحرین ریخت. (10) شوکت عزیز به مرور ترقی کرد و به وزارت امور مالی و اقتصادی

پاکستان رسید . در سال 2004 هم از طرف پرزیدنت پرویز مشرف ، به نخست وزیری پاکستان منصوب شد . آنچه باعث هیجان آموزگاران مذهبی ی بازار آزاد غربی شده بود ، این درک و تصور بود که اسلام در طبیعت خود دینی کاپیتالیستی است . محمد پیامبر کاپیتالیست و سوداگر منفعت طلبی بود که بازار آزاد ، مالیات اندک بر سود ، مالکیت خصوصی ، مجتمع های اقتصادی خصوصی و حذف مقررات بر در آمد را قبول داشت و نخستین رژیم اسلامی او در مکه از قوانینی تبعیت می کرد که لبخند اقتصاد نئولیبرال بر لب داشت - یا ، دست کم ، چنین تصویری از او و نخستین حکومت اسلامی اش را بنیاد گرایان اسلامی و نظریه پردازان بازار آزاد در غرب ، به دست داده اند . این تصویر ، نه تنها حمایت غربی ها از پروژه های اسلامی طیف راست را توجیه می کرد ، بلکه امکانات دیگری را برای حمله به سوسیالیسم عرب ، مجتمع های اقتصادی تحت نظارت دولت و نوحه سرائی و اسلاما را تامین می کرد . اگر چه عقیده ی بازگشت به رد پای دینی قرن هفتم و نظریه اقتصاد اسلامی ی قرن چهاردهم برای بناکردن نظام اقتصادی مدرن ، ممکن بود خنده دار به نظر برسد ، بانکداران غربی و سیاستمداران نسبتا سکولار خاورمیانه ، در مقابل طمع ناشی از سرازیر شدند پول سرمایه گذاران اخوان المسلمین ، قادر به مقاومت نبودند .

انستیتو بازار آزاد اسلامی (IFMI) که بنیادی محافظه کار در ویرجینیا بود ، بیانیه ای صادر کرده بود با عنوان « اسلام و بازار آزاد » ، که دورنما را به طور کامل بیان می کرد . انستیتو بازار اسلامی ، با نقل آیه هائی از قرآن اعلام کرد : مسلمان واقعی بودن ، یعنی مبارزه علیه سوسیالیسم ، مقاومت در مقابل مالیات ها ، احترام گذاشتن به مالکیت خصوصی و تبعیت از قانون تغییر ناپذیر عرضه و تقاضا :

قرآن به سادگی بازار آزاد تجارت علنی را بر اساس رضایت طرفین و داد و ستد داوطلبانه مقرر می‌دارد... در واقع، اسلام به پیروانش امر می‌کند که وارد بازار شوند و معاش و سود خود را کسب کنند تا بتوانند حامی خانواده هاشان باشند، از ثروت و سعادت برخوردار شوند و از آن لذت ببرند...

اسلام به طور اخص برتامین حق و حقوق مالکیت و دارائی های شخصی اصرار دارد. به خلاف سوسیالیسم، اسلام دارائی و مالکیت خصوصی را به اعتبار اعتماد به امانت، تقدیس می‌کند. اسلام حقوق مربوط به قرار داد را هم ارج می‌نهد و قرآن به پیروانش فرمان می‌دهد تا قول و قرارشان را در مورد معاهده‌ها و قراردادهای، تمام و کمال به جا آورند. تعالیم محمد، همچنین تاکید می‌ورزد که قیمت‌ها باید در بازارهای آزاد بر مبنای عرضه و تقاضا تعیین شوند، نه با دخالت مقام‌های رسمی. این قوانین، بازتاب زمینه‌های دیرپای تجارت در عشیره‌ی محمد و انعکاس فعالیت‌های بازرگانی خود او هستند... محمد در دوران حکمرانی خود بر شهر مدینه، به سادگی بر آن بود که هیچ‌گونه مالیاتی بر تجارت منظور نشود تا شهر تبدیل به منطقه‌ی آزاد داد و ستد بازرگانی شود...»

سیاست اقتصادی بازار آزاد اسلام، باعث ایجاد جنبشی عظیم در سراسر ممالک تحت فرمانروائی مسلمانان شد که در همه‌ی جهان نظیر نداشت. در نتیجه، زمانی که اروپا در قرون وسطا غرق در فئودالیسم ضد بازار بود، جهان اسلام تقریباً پانصد سال قدرت اقتصادی فائق در روی زمین بود. « (11)

از آن جا که که سخت‌گیری‌ها و باریک‌بینی‌های قرآن از سادگی مورد بحث فاصله‌ی زیادی دارد و به یقین قابل انطباق با نظام‌های اقتصادی مدرن نیست، این نظریه که به هر صورت رهنمودی را به دست می‌دهد که می‌تواند در سرکشی علیه

سوسیالیسم مورد استفاده قرار گیرد و بر مجتمع های اقتصادی عنان گسیخته اصرار ورزد ، پایه های اثباتی ندارد .

با این حال ، چنین نتیجه ای مانع از آن نمی شود که اقتصاد محافظه کار غربی بر آن اصرار نورزد ، و نتوانسته است روحانیون مسلمان ؛ از جمله آیت الله های معروف عراقی و ایرانی را از صدور فتوا در جهت قانونی کردن این تفسیر کوتاه بینانه ، باز دارد .

گراهام فولر ، افسر سابق سی آی ا که در اوائل دهه ی هشتاد مسئول امور خاورمیانه در شورای اطلاعات ملی سی آی ا بود ، بعدها می گوید که علایق آمریکائی با عرض اندام اسلام بنیاد گرا ناسازگار نیست . در اواسط دهه ی هشتاد ، گراهام فولر به عنوان مقام بلند پایه ی سی آی ا ، متن پر سرو صدائی را در ارزیابی اطلاعات ملی (NIE) تدوین کرد که در آن پیشنهاد می شد ایالات متحده برای جلوگیری از منافع اتحاد شوروی ، روابط نزدیک تری را با رژیم آیت الله در ایران برقرار کند . این متن ، در اختیار اولیور نورث و بیل کیسی مدیران اجرائی دولت رونالد ریگان قرار گرفت که معروف به ماجرای ایران کنترا بودند . گراهام فولر که حالیا مولف پرکاری است ؛ به صورت وسیعی نوشته است که نقطه نظرهای اقتصادی طیف راست اسلامی ، با دفاع از بازار آزاد منطبق است . فولر می نویسد : « در میان اسلام گرایان ، سازمان اصلی و بزرگی وجود ندارد که نقطه نظرهای اجتماعی ی افراطی داشته باشد. » (12) و ادامه می دهد:

« اسلام در اساس با دخالت وسیع دولت در بازار ، یا نیمرخ اقتصادی جامعه ، نظر خوشی ندارد ... تعجب آور است که اسلامیت ها نه تنها گرایشی به انقلاب اجتماعی ندارند ، بلکه شدیداً با آن مخالف اند. (13) اسلام گرایان به شدت با تفسیرهای مارکسیستی از جامعه مخالفت می ورزند ... (14) اسلامیت ها نسبت به نقش

دولت در اقتصاد ، موضع دارند که این ، میان تئوری و عمل ، دوگانگی ایجاد می کند ... تئوری اسلام کلاسیک ، نقش دولت را به ایجاد تسهیلاتی برای بهبود وضع بازارها و بازرگان محدود می کند ، نه کنترل آن ها . اسلامیت ها همواره با قدرت علیه سوسیالیسم و کمونیسم ایستادگی کرده اند ... اسلام هرگز با تقسیم نا برابر ثروت ، مساله ای نداشت است.» (15)

بانکداری اسلام ، به سرعت نجومی رشد کرد. بنا به گزارش شورای عمومی بانک های اسلامی و موسسه های پولی ، در سال 2004 دویست و هفتاد بانک اسلامی با سرمایه ی 260 میلیارد دلار و تضمین 200 میلیارد دلار وجود داشته است. (16) سرمایه ی اصلی ، متعلق به یک روحانی عراقی ، یک بانکدار مصری ، یک شاهزاده سعودی و گروهی از خانواده سلطنتی کویت است. این ماجرا ، هنوز و همچنان ادامه دارد .

آیت الله و شاهزاده

مردی که سنگ بنای « اقتصاد اسلامی » را گذاشت ، محمد باقر صدر آخوند شیعه ی عراقی ، بزرگ خاندان صدر و از منسوبان نزدیک آخوند مقتدا صدر بود که لشکر مهدی او در سال 2003 به عنوان نیروی قدرتمندی در عراق ظاهر شد. عقاید آیت الله صدر ، بستر توجیه نظری را برای سیاست اقتصادی اسلامیت ها فراهم آورد.

در سال 1960 ، آیت الله محمد باقر صدر کتاب «اقتصاد ما» را نوشت که برای نظریات اقتصاد اسلام بنیاد گرا ، تبدیل به انجیل مقدس شد . کتاب « بانکداری مضاربه ای در اسلام » این آیت الله که

در سال 1973 در آمد ، یکی از نخستین آثار قطوری بود که پایه های بانکداری اسلامی را تفسیر می کرد.⁽¹⁷⁾ این هر دو کار ، از اسناد بنیادین طرفداری از سرمایه داری کلان ، ضدیت مسلحانه با سوسیالیست ها و ، اقتصاد سیاسی اسلامیت ها به شمار می روند. باعث تعجب نیست که همین آیت الله محمد باقر صدر ، ضمناً در دهه ی پنجاه به ایجاد یک حزب زیرزمینی و تروریستی اسلامی به نام الدعوه دست زد . حزب الدعوه به مثابه نیروی ضد کمونیست در بغداد تاسیس شد و دانشجویان محافظه کار عراقی را در محیط دانشگاه ها علیه مارکسیست ها بسیج کرد . این جریان ، بعدها بنا به گزارش های متعدد ، کمک های محرمانه ای از ساواک (سازمان امنیت) رژیم پهلوی دریافت کرد تا به تخریب حزب بعث عراق دست بزند و دهه ها به بمب گذاری و قتل رهبران عراقی بپردازد.

همکار آیت الله محمد باقر صدر در ایجاد حزب الدعوه ، آیت الله محسن حکیم بنیانگذار سلسله ی دیر پای بنیاد گرائی سیاسی بود که تخم و ترکه اش از مجرای شورای عالی انقلاب اسلامی عراق (SCIRI) در سال 2003 در دولت دست نشانده ی ایالات متحده نیز شرکت کردند . صدر و حکیم ، با همکاری هم ، در اواخر دهه پنجاه ، طیف راست اسلام سیاسی را در عراق سازمان دادند . آنچه این دو آیت الله را بر آن داشت تا جنبش خود را سازماندهی کنند ، رشد فعالان جنبش چپ در عراق و قدرت حزب کمونیست عراق بود. کمونیست ها و نیروهای چپ ، در میان شیعیان عراق که از حقوق مدنی و امتیازات سیاسی محروم بودند و در واقع از حد اقل آزادی های اجتماعی برخوردار نمی شدند ؛ بخصوص در میان انبوهی از پا برهنگان و زاغه نشینان بغداد ، قوی ترین نیرو بودند . بنا به گزارش یکی از مقام های پیشین سی آی ا ، « در این دوره ، عضویت در سازمان های چپ گرای عراق آنقدر وسیع بود که یکی از نویسندگان همان دوره ، حزب کمونیست عراق را تنها حزب

قدرتمندی می داند که محرومان شیعه را نمایندگی می کند.» (18) آنچه باعث وحشت آیت الله صدر و حکیم شده بود ، این بود که صدها جوان شیعه ؛ بخصوص در محیط دانشگاه ها ، پیوند خود را با اسلام می گسستند و به سوسیالیست ها ، حزب بعث و نیروهای طرفدار ناصر می پیوستند . حزب الدعوه به رهبری مهدی حکیم پسر آیت الله حکیم « در صفوفی محکم سازماندهی شده بود ... حزب در خفا ، با هسته های کوچک ، با نام های مستعار و نوعی هیرارشی سفت وسخت عمل می کرد.» (19)

بسیاری از سران روحانیت عراق ، پیوند های دیرینه ای با سرویس اطلاعاتی بریتانیا داشتند. بیش از یک قرن ، لندن روابط تنگاتنگی را با آخوند های شیعه ی عراق و ایران ، بخصوص در شهر مقدس نجف ، سازمان داده بود. (بیهوده نبود که در سال 2005 که دو سال از اشغال نظامی عراق توسط ایالات متحده و بریتانیا می گذشت ، هیئتی از جانب جمهوری اسلامی ایران محرمانه برای مذاکره با آیت الله سیستانی به نجف رفت . بعد که خبر برملا شد ، دولت بریتانیا رسماً اعلام کرد که به درخواست دولت فخریه هیئت ایرانی به نجف رفته بوده . این ، در حالی بود که پیش از حمله ی خونین ارتش آمریکابه نجف و درگیری آنان با نیروهای مقتدا صدر که حتی منجر به ورود آنان به حرم امام علی و آسیب دیدن گنبد مقبره ی او شد ، دل آیت الله سیستانی ناگهان درد گرفت و برای معالجه فقط به لندن رفت و پس از آن درگیری های خونین برگشت و دستور آتش بس داد! . و بیهوده نبود که در اواخر ماه مه 2006 که طبل های جنگ علیه مردم ایران به صدا در آمده بودند ، منوچهر متکی وزیر امور خارجه ی جمهوری اسلامی ، بدون مقدمه برای ملاقات با آیت الله سیستانی به نجف رفت . این ، در حالی بود که حامد کرزای رئیس جمهوری آمریکائی افغانستان ، ناگهان به تهران رفت و مورد استقبال برادرانه ی ! محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری برگزیده ی سید علی خامنه ای رهبر مذهبی حزب الله حاکم بر ایران که زیر عمامه اش

همان : ساخت بریتانیا نوشته شده است ، و نیز خود او قرار گرفت . در ادامه این بازی علنی ، اول نخست وزیر و بعد جلال طالبانی رئیس جمهوری دست نشانده ی آمریکائی نیز به ایران رفتند و همان گونه مورد استقبال گرم حکومتی قرار گرفتند که ظاهراً خود را در تخاصم با ایالات متحده نشان می دهد . - م)

از سال 1852 تا اوائل دهه ی پنجاه ، امپراتوری انگلستان به وسیله اینتلیجنت سرویس و از طریق مکانیسم مالی ظریفی که موقوفات هندوستان بود ، به صدها آخوند شیعه که در نجف و کربلا در لیست حقوق بگیران انگلیس بودند ، مواجب می داد . (20) (موقوفات منطقه ی اود Oudh در هندوستان که با منطقه ی آگرا Agra استان های متحد یوتار پرادش Uttar Pradesh را می ساختند و منابع هنگفتی از موقوفات داشتند که هزینه ی آخوندهای عراق و ایران و سایر نقاط را که مزدوران علنی سرویس اطلاعاتی بریتانیا بودند ، تامین می کرد . برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به کتاب توسعه ی مدرنیسم و اسلام گرائی در ایران و ترکیه ، تالیف پروفیسور دکتر رضا آیرملو استاد جامعه شناسی دانشگاه گوتنبرگ سوئد - م)

پس از سرنگونی شاه انگلیسی ی عراق در سال 1958 ، بسیاری از این آیت الله ها شروع کردند به سازماندهی علیه نیروهای چپ و حزب کمونیست عراق . در جریان همین سازماندهی بود که حزب الدعوه ی اسلامی ، در پیوندی مستقیم با اخوان المسلمین مصر ؛ و علیرغم آن که اخوانی ها به خلاف عراقی ها سنی بودند ، بنیانگذاری شد . (21) در سال 1960 ، اعلامیه ی مشترک سنی - شیعه که پدیده ای به نام حزب اسلامی را نمایندگی می کرد ، منتشر شد که حامل حمله ای سخت به دولت عراق و متحدان کمونیست آن دولت بود . زیر اعلامیه را آیت الله حکیم امضا کرده بود . اسحق نقاش مولف کتاب « شیعیان عراق » می نویسد : « آیت الله حکیم نه تنها در آن اطلاعیه از دستورالعمل حمله نظامی پشتیبانی کرد ،

بلکه خود او در مقام مرجع مذهبی ، به نام خود فتوای حمله به کمونیست ها و دار و ندار آنان را که مغایر با اسلام می پنداشت ، صادر کرد.» (22)

سازماندهی ضد کمونیستی و نظریه پردازی اقتصادی دو آیت الله شیعه ی عراقی ، الهام بخش بت شکن جوان سعودی ، شاهزاده محمدال فیصل فرزند ملک فیصل و برادر شاهزاده سعود ال فیصل وزیر امور خارجه عربستان سعودی شد تا نخستین امپراتوری بانکداری اسلامی را بنا نهد . شاهزاده محمد که معروف به « شاهزاده ده عشری » ، بنیانگذار « گروه فیصل » و پایه گذار شبکه جهانی بانک های اسلامی بود ، به همراه « صالح کامل » برادر زن ملک فهد پادشاه آینده سعودی و بیلینوری که امپراتوری بانکی « ال برکا » را ایجاد کرده بود ، پیشتاز توسعه ی برق آسای اقتصاد اسلامی شد .

شاهزاده محمد ال فیصل ، صالح کامل و متحدان شان ، نه تنها بانی ی جنبش بانکداری اسلامی بودند ، بلکه چهره ی خاور میانه را تغییر دادند. همه ی بانکداران اسلامی سیاسی نبودند ، و حتی فقط معدودی شان تمایلی نسبت به ریشه های طیف راست خشونت گرای اسلامی داشتند ، با این حال اما ، در عمل جدا کردن شان از بقیه دشوار بود . بعضی حلقه های بانکداری اسلامی را مسلمانانی اداره می کردند که فعال نبودند و فرصتی پیدا کرده بودند تا مال اندوزی کنند . انبوهی از ایشان اما ، فعالانی بودند که می خواستند اسباب پیشرفت اسلام سیاسی ی نظامی را فراهم آورند ، و هم ایشان بودند که از بانک هاشان برای حمایت از اخوان المسلمین و هم پیمانانش استفاده می کردند . تازه ، هنوز دیگرانی بودند که یا به ایجاد بانک اسلامی می پرداختند ، یا از بانک های موجود بهره می بردند تا جبهه ای به ظاهر صاف و ساده و بی آرایش برای تروریسم ، معاملات تسلیحاتی و سایر امور زیر جلکی ، خائنه و کثیف

بسازند. تفکیک این گروه ها ، برای سی آی ا و سیتی بانک امکان پذیر نبود . اغلب ، هر سه گروه در تماس نزدیک با هم کار می کردند و تشخیص این که کدام یک در کدام موقعیت قرار گرفته اند ، دشوار بود . یعنی تمیز دادن دینداران ، سیاسی ها و مرتکبین جرم ، آسان نبود .

بسیاری از فعالان عمده ی اسلامیت چهار دهه ی گذشته ، در تئوری و عمل با بانک های اسلامی گره خورده اند و اغلب هم زیر چتر شاهزاده محمد ال فیصل بوده اند . خیلی هاشان هم به اخوان المسلمین وصل بودند . سید قطب ، تند رو مصری که در سال 1966 به دار آویخته شد ، کتاب « عدالت اجتماعی در اسلام » را نوشته است که در واقع مفاد برنامه ی کار مسلمانان بنیاد گرا برای نگرش به نظریه ی اقتصادی است . یوسف ال قراداوی ، معلم مصری قوانین اسلامی که شیخ نشین وهابی قطر در خلیج را برپا کرد ، اعتبار نامه ی مذهبی خود را از کرسی نشینان هیئت های اجرائی بانک های متعدد اسلامی به دست آورد . محمد ال غزالی ، یکی دیگر از رهبران اخوان المسلمین مصر که بهشتی را در خلیج پیدا کرده بود ، مطالب بسیاری در مورد اقتصاد اسلامی نوشته است که از آن جمله می توان کتاب « اسلام و پرسش های اقتصادی » را نام برد.

در مصر ، مردی که پیش تر از همه کار را شروع کرد ، احمد ال نجار ، بانکداری مصری بود که در آلمان آموزش دیده بود و در سال 1963 ، « بانک میت قمر » را ایجاد کرد که « نخستین بانک اسلامی در مصر و در جهان »⁽²³⁾ تعریف شده است . « بانک میت قمر » با کمک های بانکداری آلمان ، از طریق خانواده ی نجار و با حمایت نیروهای درونی سرویس اطلاعاتی - امنیتی مصر شروع به کار کرد . این عمل ، مخفیانه انجام شد . به مردم و به دولت مصر گفته نشد که قرار است این نهاد ، بانک اسلامی باشد.⁽²⁴⁾

در آن زمان ، اخوان المسلمین در مصر دشمن کینه توز جمال عبدالناصر بود و نجار ؛ دست کم در منظر اجتماعی ، سعی می کرد از این جریان فاصله بگیرد و خودش را قاطی جنبش خشونت گرای زیر زمینی نکند . اما احمد ال نجار به طور یقین با اخوان المسلمین و جنبش مورد بحث رابطه ای تنگاتنگ داشت . در مقدمه ی کتابی که توسط جمال ال بنا ، برادر حسن ال بنا بنیانگذار اخوان المسلمین نوشته شده ، از نجار به عنوان پیشتاز بانکداری اسلام یاد می شود و در آن می آید : « تفاوت میان دکتر نجار و سایر اقتصاد دانان در این است که او اقتصاد اسلامی را علم یا موضوع مطالعه تلقی نمی کرد ، بلکه آن را موجبی می دانست برای بیدار کردن مسلمانان و روشی در جهت رنسانس آنان . بنابراین ، به نظر او بانک های اسلامی پایگاهی برای انجام ماموریت الهی بودند.» (25) خود احمد ال نجار می نویسد علتی که او نخستین بانک اسلام را بنا نهاد . « نجات هویت اسلام بود که داشت در جامعه محو می شد و زمینه را برای جایگزینی مارکسیسم آماده می کرد.» در همین متن ، احمد ال نجار سخت به جمال عبدالناصر حمله می کند و با اظهار تاسف و مویه می گوید که مصری ها « شرمسار اسلام اند و به سوسیالیسم و ناسیونالیسم غره شده اند.» با این حال ، نجار رو به جامعه می گوید ، « من نمی توانم مقاصد واقعی خود را بیان کنم.» (26)

اخوان المسلمین عمیقاً در اقدام نجار دست داشت و بسیاری از اعضایش نخستین سرمایه گذاران کار گستاخانه ی او بودند. (27) در سال 1967 ، روشن شد که اخوان المسلمین اساساً ابتکار عمل در « بانک میت قمر » را از دست داده ، و بانک تعطیل شده است . تجربه ی بانکداری اسلامی در مصر سال های 1960 « ناپایدار » بود . « منظر کهف » می گوید وقتی « طرفداران احیای اسلام و اعضای پیشین اخوان المسلمین به صورت مشتری و ودیعه گذار و احتمالاً کارمند نفوذ کردند » (28) ، در اوج این نفوذ بانک میت قمر ،

ده شعبه و 250 هزار ودیعه گذار داشت . نجار در خاطراتش ناصر را برای از کار انداختن این بانک مورد سرزنش قرار می دهد . با از کار افتادن این بازو ، احمد ال نجار به سودان رفت و آن جا مورد استقبال اخوان المسلمین سودان قرار گرفت . نجار ، بخصوص با اشاره به همدم خود « حسن تورانی » رهبر اخوان المسلمین سودان که در اواخر دهه ی هفتاد به قدرت می رسد ، (29) می نویسد : « جمعیت اخوان المسلمین در سودان ، اسلامی هماهنگ و طرفدار حقوق مدنی ی دموکراتیک بود.» زمانی که جعفر نمیری ؛ از وفاداران به ناصر ، دولت سودان را سرنگون کرد ، احمد ال نجار از آن کشور گریخت .

نجار به آلمان ، عربستان سعودی ، امارات متحده عربی و مالزی رفت تا بشارت بانکداری اسلامی را بگسترده در سه دهه ی بعدی ، رفته رفته در همه جا کرکره ی بانک های اسلامی را بالا زد . « عبدالقادر توماس » بنیانگذار نشریه ی « امریکن جورنال او اسلامیک فایننس » (نشریه آمریکائی امور مالی اسلامی) و کسی که در امور مالی اسلامی در بحرین با سیتی بانک کار می کرد ، در باره احمد ال نجار می گوید : « او هر کسی را که به حرفش گوش می داد ، به ایجاد بانک های اسلامی تشویق می کرد.» آنگاه که سازمان کنفرانس اسلامی در سال 1975 با حمایت عربستان سعودی بانک توسعه اسلامی (IDB) را در جده ایجاد کرد ، احمد ال نجار نیز در آن حضور داشت . بانک توسعه اسلامی پدربزرگ بانک های اسلامی بود که با حمایت سخاوتمندانه عربستان سعودی ، لیبی ، کویت و امارات متحده عربی پدید آمده بود . متعاقب آن ، و به سرعت ، بانک اسلامی دوبی (1975) ، مرکز مالی کویت (1977) ، بانک اسلامی سودان (1977) ، بانک اسلامی اردن در امور مالی و سرمایه گذاری (1978) و بانک اسلامی بحرین (1978) تاسیس شدند .

زمانی که نجار توانست شاهزاده محمدال فیصل و صالح کامل رئیس اطلاعات عربستان سعودی را متقاعد کند که باید ایجاد بانک های اسلامی را جدی بگیرند ، در واقع دستیاران مهم خود را پیدا کرد. توماس می گوید : « این ، همان آدمی بود که شاهزاده محمدال فیصل و مغز متفکرش صالح کامل طالبش بودند. در همان گردهمایی دهه ی هفتاد شاهزاده محمدال فیصل بود که این چهره کشف شد. چون عقاید مشترکی داشتند ، جذب نجار شدند . در جریان همان کنفرانس اسلامی جده ، اقدامات شان را شروع کردند و بسیاری از شرکت کنندگان در آن همایش ، با آن ها به همکاری پرداختند.»⁽³⁰⁾ به گفته ی خود نجار ، برای نخستین بار شاهزاده محمدال فیصل را در همایش توسعه ی بانک های اسلامی ی اوائل سال های 1970 ملاقات کرده است.⁽³¹⁾

امپراتوری بانکداری اسلامی محمدال فیصل ، با ایجاد بانک اسلامی فیصل مصر (FIBE) در 1976 پایه گذاری شد . در میان همه ی بانک های اسلامی ، این بانک به لحاظ تشکیلات و ساختار دقیق ، هیئت مدیره ی اسلامی داشت که اعضایش با دقت از میان روحانیون مصری دست چین شده بودند.

شاهزاده محمدال فیصل ، هم چون این کانون بین المللی بانک های اسلامی را بنیان نهاد که کتاب راهنمای بانکداری اسلامی را تدوین کرد و بانی ی شبکه ای جهانی به نام « گروه فیصل » شد. این گروه ، مشمول همه ، یا بخش هائی از بانک اسلامی اردن ، بانک اسلامی فیصل در سودان (1978) و مرکز مالی فیصل در ترکیه (1985) بود. در سال 1981 ، اجلاس سران بانک های اسلامی در شهر طایف عربستان سعودی تشکیل شد که در جریان آن ، شاهزاده محمدال فیصل مرکز مالی اسلامی را (که به عربی می شود دارالمال الاسلامیه DMI) ، تشکیل داد که کمپانی غول آسائی بود و به مثابه مرکز اعصاب امپراتوری او عمل می کرد .

بنیان دارالمال اسلامی در باهاماس (ایالات متحده) بود، مرکز عملیاتی اش در ژنو بود و شعبه هائی در ده کشور جهان، از جمله بحرین، پاکستان، ترکیه، دانمارک، لوکزامبورگ، گینه، سنگال و نیجریه، این مرکز را نمایندگی می کردند.⁽³²⁾

در عین حال، صالح کامل نیز امپراتوری خود به نام «گروه برکا» را برپا کرده بود. صالح کامل، بلیونر سعودی، که از طریق ازدواج به خانواده سلطنتی نیز منتسب بود، «سمیناری را ترتیب داد و پشتیبانی مالی کرد که در آن گروهی از اقتصاد دانان و بانکداران، با علمای اسلام به رایزنی پرداختند.»⁽³³⁾ این بلیونر سعودی، در الازهر مرکز هزار ساله ی آموزش های اسلامی قاهره، «مرکز صالح کامل برای مطالعات اقتصاد اسلامی» را تاسیس کرد. مدیر عامل «شرکت سرمایه گذاری و توسعه ال برکا» یکی از اعضای سرشناس اخوان المسلمین بود.⁽³⁴⁾ این کمپانی، در سودان، ترکیه و سایر نقاط شعبه هائی داشت که تنگاتنگ با اخوان المسلمین کار می کردند.

در خلال دهه های هفتاد و هشتاد، دارالمال اسلامی و ال برکا، متحدان قدرتمندی در لندن، نیویورک، هنگ کنگ، سوئیس و مراکز پولی خارج از کشور، مثل باهاماس و جزایر «کی من» پیدا کردند. ابراهیم کامل معاون دارالمال اسلامی، در یک کنفرانس بانکداری اسلامی در «بادن بادن» آلمان، گفت وجود دارالمال اسلامی در بخش عملیاتی ژنو، مدیون کمک های «پرایس واتر هاوز» است: «این پرایس واتر هاوز بود که پس از سال ها مطالعه در باره ی ما، بانکداری اسلامی را به کمیسیون بانکداری سوئیس توضیح داد.» ده ها کنفرانس در مراکز پولی غربی برپا شد و سرانجام انستیتوهای دانشگاهی معتبر وارد عمل شدند. رفته رفته، حتی دانشگاه هاروارد، از طریق «برنامه اطلاعات هاروارد در مورد پول اسلامی» به این جریان پیوست. غربی ها و حلقه های

بانکداری اسلامی ، از این مرکز حمایت می کردند .
 بانکداری اسلامی باعث ایجاد مکانیسمی شد تا بتواند
 ثروتمندان محافظه کار ، فعالان اسلامیت و علمای حقوق طیف
 راست اسلامی را در فضائی که باعث تقویت هر سه گروه می شد ،
 دور هم جمع کند . بانکداری اسلامی ، موتوری را حاضر و آماده کرد
 تا جریان بیداری اسلام را به حرکت در آورد . در جریان جنگ
 سرد ، هیچ اندیشه ای وجود نداشت تا به این درک منتهی شود که
 بانکداری اسلامی ممکن است ضربه های زیان بخشی به جوامع
 خاور میانه بزند ، و این که حتی این تیر ممکن است برگردد و به
 سینه ی غرب کمانه کند . « تیمور کوران » نویسنده ی ترک
 کتاب « اسلام و ثروت » ، حالا به این نتیجه رسیده است که اقتصاد
 اسلامی « باعث گسترش ضد تجدد و ضد جریان جاری تفکر غربی
 در سراسر جهان اسلام شده است.» (35)

روشن ترین توضیح در این باره که چگونه بانکداری اسلامی
 به صورت نقطه اتکائی برای رشد و توسعه ی اسلام سیاسی در آمد ،
 در نوشته ی منظر کهف اسلامیت تند رو سوریه ای مشاهده می
 شود . منظر کهف که دکترایش را در اقتصاد از دانشگاه یوتا
 گرفته ، فارغ التحصیل دانشگاه دمشق است و در زمینه فقه اسلامی
 مطالعاتی دارد . از سال 1975 تا 1981 ، منظرکهف مدیر امور
 مالی جامعه ی اسلامی در شمال آمریکا بود . این جامعه ی بنیاد گرای
 شبه نظامی ، سازمانی بود در ایندیانا که با اخوان المسلمین رابطه
 ای تنگاتنگ داشت . منظرکهف پس از مدت کوتاهی که به عنوان
 بانکدار در نیویورک کار کرد ، به جده رفت تا از سال 1985 تا
 1999 برای « انستیتو مطالعه و آموزش اسلامی ی توسعه بانک
 اسلامی » کار کند . از آن زمان به بعد ، کهف مشاور و محقق
 موسسه ی مالی اسلام در کالیفرنیا است ، و در این زمینه بسیار
 نوشته است .

در تحقیقاتی که او در سال 2002 به مجمع بانکداری و امور مالی اسلامی دانشگاه هاروارد ارائه داده ، توضیح می دهد که چگونه بانک های بزرگ اسلامی باعث ایجاد وحدت سیاسی - اقتصادی با علمای اسلام شدند.

در نیمه ی دوم دهه ی هفتاد ؛ تقریباً در خلال مقدمات تاسیس بانک های اسلامی در مصر و اردن ، رابطه ی رسمی و منظمی میان بانکداران و علمای اسلام برقرار شد .

وقتی نخستین نطفه های سرمایه گذاری های جهانی اسلامی بسته شد ، اگرچه این روش های جدید با مدیریت بانک های غربی ، واسطه ها و مراکز مالی پدید آمده بودند ، باید علمای اسلام را هم در هیئت مدیره خود منظور می کردند تا مشروعیت قابل قبول حاصل شود . سمینارها ، ملاقات ها، کنفرانس ها و سمپوزیوم هایی از آن پس در اواسط دهه ی هفتاد در چهارگوشه جهان تشکیل شدند که باعث تحکیم روابط دو طرفه ی این وحدت میان بانکداران اسلامی و علمای اسلام شدند . این اتفاق و همکاری دو طرفه ، منجر به کار مشترک شد .

از نظر علمای اسلام ، این همکاری جدید ، آنان را درست در زمانی که به جلوه کردن نیاز داشتند ، به جلو صحنه ی سیاسی سوق می داد و باعث ارتقای این حرکت می شد ...

این اتحاد عمل ، هم چون این در آمد جدیدی را برای علمای اسلامی تامین می کرد و دریچه های زندگی تازه ای را به روی شان می گشود که مشتمل بر سفرهای هوایی ، گاهی پروازهایی با جت های خصوصی ، اقامت در هتل های پنج ستاره ، قرار گرفتن در مرکز توجه رسانه های خبری ، ارائه ی طریق ایشان به مردم مرفه و بانک های اقتصادی ؛ که برای شنیدن سخنان شان سراز پا نمی شناختند ، و دریافت دستمزدهای کلان برای تحقیقات فقهی می شد

... این علما ، در چنین وحدت و رابطه ای ، در کشور خود با عزت و احترام شهرت پیدا می کردند و حتی در آن سوی مرزها ی خود هم ، چنین امتیازی داشتند .

این وحدت ، روابط سیاسی حسنه ای میان جنبش اسلامی و دولت های کشورهای اسلامی ، بخصوص در کشورهای عربی ، به وجود می آورد. (36)

منظور منظرکھف از این روابط حسنه ، اسلامیزه کردن جامعه ی سیاسی و مدنی در جهان اسلام است . کھف می افزاید که علمای اسلام را برای هیئت های مشورتی و سایر منصب ها ، با دقت کامل از میان روحانیون دست چین می کردند . از آنانی که خیلی تند رو بودند و دولت های میانه رو و بانک های غربی در پذیرفتن شان مشکل داشتند ، پرهیز می کردند . در همان حال « علمای مورد قبول دولت ها » مورد استقبال قرار می گرفتند. (37) این جریان ، باعث ایجاد طبقه ی جدیدی از ثروتمندان طیف راست اسلامی شد که به پول و رسانه های خبری دسترسی داشتند .

بیابانی شدن کویت

تجربه کویت ، روشن ترین نمونه ی تغییری است که بانک های اسلامی در خاور میانه ایجاد کرده اند .

تحول سیاسی بانکداری اسلامی ، الگوی مشخصی دارد . یک یا چند بانک اسلامی ، سرمایه ویژه ای را برای بلعیدن سرمایه ها و امکانات برپا می کنند . از این امکان ، مثل زمین هائی که به وسیله افراد قبایل برای کشت و کار بیشتر غصب می شوند ، استفاده می کنند . بانکی که این گونه ایجاد شده ، به عنوان ستاد اقتصادی تجار و

کاسبکاران اخوان المسلمین و سایر فعالان اسلام گرا عمل می کند. بانک ، پایگاهی برای پیروان متدین می سازد ، و در عین حال ، وحدت پر منفعتی را با سیاستمداران مذهبی و سکولار می سازد . از آن پس ، سازمان های اسلام گرا از قدرت اقتصادی بانک ها نیرو می گیرند . نتیجه اش پدید آمدن نهادها و موسسه های اسلامی ، از جمله مساجد ، انجمن های خیریه و کاسبکاران ثروتمند و کامیاب است . به این ترتیب ، قشر ثروتمند جدید اسلام گرا پدید می آید تا به لحاظ مالی ، یاور اخوان المسلمین و جبهه های سیاسی اسلام گرا شوند .

به خلاف عربستان سعودی که به شدت در چنبره ی نفوذ وهابی ها قرار دارد ، شیخ نشین کوچک و ثروتمند کویت به طور سنتی لیبرال تر و آزاده تر است . اما در دهه ی هفتاد ، خانواده سلطنتی کویت ، (که همان خانواده ی شیخ باشند - م) طیف راست اسلامی و گروه های بانکی اسلامی ، دست در دست هم می دهند تا با جنبش در حال طلوع ناسیونالیستی درگیر شوند . در نتیجه ی این واقعه ، چهره ی خلیج فارس اساسا دیگرگون می شود . مرکز این اقدام ، بانک اسلامی به نام مرکز مالی کویت بود .

کویت ، بخصوص هرگز لنگرگاه اهل دین نبود . نیروهای نظامی وهابی که عربستان را برای سعودی ها فتح کردند و در قطر و بخش هائی از امارات متحده عربی نفوذ داشتند ، هرگز برای خود جای پائی در کویت نیافتند . به نظر می رسد خانواده ی سلطنتی و عروسی سعودی که به کمک نیروهای نظامی انگلیسی بر عربستان مسلط شده بودند ، به همین قانع باشند . با این حال ، کویت ملتی لرزان و مصنوعی را در بر می گرفت که از برش قسمتی از استان های جنوبی عراق و امپراتوری عثمانی تشکیل می شد و مشخصا برای دیده بانی بریتانیا در خلیج فارس که اهمیت آن با حوزه های نفتی بریتیش پترولیوم و نفت خلیج فارس دو برابر شده بود ، ایجاد شد.

بسیاری از دولت های غربی ، ادعای مالکیت برکویت را داشتند و موجودیت این کشور کوچک ، دوبار نیز در جریان تصرف و الحاق به خطر افتاد که از خطر جست . بار اول در 1961 ، نیروهای بریتانیایی در جریان استقلال قصد بلعیدن تمام عیار آن را داشتند ، بار دوم در سال 1991 ، متفقین تحت رهبری آمریکا به قصد خوردن کویت کفش و کلاه کردند . حتی پس از 1961 ، کویت متکی به افراد غیر نظامی ، افسران نظامی بریتانیا و کارشناسان نفتی انگلیسی – آمریکائی بود . این ترتیب ، هر دوطرف را راضی می کرد . انگلیسی ها و آمریکائی ها دست بازی در نفت کویت داشتند ، و خانواده سلطنتی کویت هم سپاسگزار بودند که این منفعت طلبی و چپاول ، آنان را در مقابل هر خطری مصون می دارد . با این حال ، کویت هنوز به صورت وسیعی جامعه ای سکولار بود و در خلیج فارس ، با وجودی که پارلمانش مدام باز و بسته می شد ، به داشتن سنت لیبرالی نسبی ، مطبوعات اغلب آزاد و مباحث سیاسی میانه رو در حال رشد ، معروف بود . چون جمعیت اندک کویت ترجیح می دادند که تا لازم نباشد کار نکنند ، این شیخ نشین صدها هزار کارگزار کشورهای عربی و سایر نقاط آسیا ؛ بخصوص فلسطین ، وارد کرده بود . نقطه ی اصطکاک درست همین جا بود .

« تالکوت سیلای » که در دهه پنجاه افسر روابط خارجی ایالات متحده در کویت بود ، می گوید : « کویت محل تلاقی نقطه نظرهای ناسیونالیسم عرب بود. در آن زمان ، نظریه سیاسی مسلط ناصریسم و ناصریسم سکولار ، اسلام را تحت تاثیر خود قرار داده بود.» انقلاب سال 1958 عراق که به رهبری کمونیست ها و ناسیونالیست ها صورت گرفته بود ، هواداران وسیعی در کویت پیدا کرده بود و حتی اقلیتی از خانواده ی سلطنتی الصباح جذب آن شده بودند . تالکوک سیلای تعریف می کند : « یادم می آید که با شیخ جابر الصباح که حالیا حکمران کویت است ، نشسته بودم . شیخ جابر

انگشتش را به گردنش کشید تا نشان بدهد که او هم رفتنی است.» سیلای می گوید که حتی در آن زمان ، فلسطینیان بسیاری در کویت گرد آمده بودند : « کویت جامعه ای بسیار سکولار بود ، اما انگلیسی ها بر امور مسلط بودند.»⁽³⁸⁾

در دهه ی شصت ، اگر چه نباید کویت را با آرمانشهر شهر یونانی عوضی گرفت ، دولت کویت در میان دولت های خاورمیانه از حداقل اختیارات برخوردار بود . فلسطینی ها که قسمت اعظم طبقه کارگر و کارشناس کویتی را تشکیل می دادند ، به همراه دانشجویان ، قدرت پر اهمیتی بودند . اسلامیت ها ، که به وسیله ی اخوان المسلمین نمایندگی می شدند ، در حاشیه قرار داشتند . یکی از مقام های سابق سی آی ا ، که مامور خدمت در کویت بود ، می گوید : « من تعجب می کردم که چرا اسلامیت های محافظه کار از خانواده ی صباح انتقاد می کردند.» با وجود این ، نه آنان عامل تعیین کننده ای بودند ، نه سازماندهی داشتند . « اخوان المسلمین از مصر به کویت سرازیر شده بودند ، اما من هرگز فکر نمی کردم که طرف اسلامی شاخص باشد.»⁽³⁹⁾

بسیاری از فلسطینی های پیشرو در کویت ، از صفوف و لایه های جنبش ناسیونالیست عرب (ANM) که در دهه ی چهل به وسیله ی جرج حبش ایجاد شده بود ، پدیدار شدند . جرج حبش ، بعدها جبهه ی آزادیبخش فلسطین (PFLP) را بنیاد نهاد . جنبش ناسیونالیست عرب که لیبرال و سکولار بود ، حمایت هائی از جمال عبدالناصر و حزب بعث سوسیالیست عرب دریافت می کرد و سازماندهی شاخصی در میان فلسطینی های بیروت ، امان و کویت داشت . یکی دیگر از مقام های سی آی ا که اغلب طرف حساب رهبران فلسطینی بود ، می گوید : « در سال 1968 ، که جنبش ناسیونالیست عرب شکل گرفت ، من با بسیاری از فعالان آن گفت و گو کردم . »⁽⁴⁰⁾ جنبش ناسیونالیست عرب ، تنها تبلور ناسیونالیسم

عرب و پان عربیسم بود که نخست در دهه های پنجاه و شصت طرفدارانی در کویت پیدا کرد. نخستین صفوف این فعالان، میهن پرستان سابق عرب بودند که در کویت کار می کردند. این صفوف، بعدها به میان مردم ممتاز کویت کشانده شدند و حتی مورد حمایت بعضی اعضای خاندان حاکم بر کویت قرار گرفتند. در اواسط دهه ی هفتاد، قدرت ناسیونالیست های عرب زنگ خطر را برای خاندان مسلط الصباح به صدا در آورد و آنان نیز، مثل انورسادات در مصر، به اسلامیت ها متوسل شدند.

برای درک این واقعیت که چگونه بانک های اسلامی در تغییر کویت نقشی موثر داشتند، مدیون « کریستین اسمیت » مولف تحقیقی درخشان و آموزنده در مطالعه ی پیوند نیروی پول طیف راست اسلامی و الیگارشسی کویت هستیم. (41) کریستین اسمیت می نویسد « دولت کویت که متوجه خطر ترکیب نیروهای مخالف خود با نیروی محرک جامعه ی بزرگ میهن پرستان سابق فلسطین که در کویت کار می کردند شده بود، در سال 1976، برای نخستین بار پس از استقلال، پارلمان کویت را منحل کرد و شروع کرد به ایجاد ترکیب جدیدی از متحدان در جهت مقابل ناسیونالیسم عرب. دولت کویت، عناصر این ترکیب تازه سیاسی را در میان نیروهای اسلامی جست و جو کرد.» (42)

برای دست یابی به اسلامیت ها، کویتی ها اردن را نمونه قرار داده بودند که در آن اخوان المسلمین به یاری ملک حسین شتافت تا شورش فلسطینی ها را در هم بکوبد. آن کشور کوچک که پادشاهش را ت.ا. لارنس (معروف به لارنس عربستان)، وینستون چرچیل و اداره ی امور اعراب بریتانیا، از خاندان هاشمی در امان به تخت نشانده بودند، مهماندار جمعیت انبوهی از مهاجران فلسطینی بود. پس از سال ها تنش، در سال 1970، در آن کشور جنگ داخلی درگرفت. در قتل عامی که به «سپتامبر سیاه» معروف است، ملک

حسین نظامیان صحرا نشین اردن را بسیج کرد تا قیام فلسطینی ها را سرکوب کند . اخوان المسلمین اردن ، که از دیر زمانی پیش از آن از پادشاهی اردن پشتیبانی می کرد ، در این نبرد ، علیه سازمان آزاد بخش فلسطین جانب شاه را گرفت . بنابراین ، فرمانروایان کویت باید قانع شده باشند که طیف راست اسلامی امکان دارد نیروی چشم گیری را به عنوان اهرم فشار علیه ناسیونالیست های عرب و فلسطین ، در شیخ نشین خلیج فارس تامین کند .

در آن زمان ، به طور واقعی زنان کویتی حجاب اسلامی نداشتند . در مساجد ، اغلب بزرگسالان بودند که به اقامه ی نماز می رفتند . کلاس دانشگاه های کویت ، مختلط بود . بسیاری از کویتی ها بر آن بودند که اهمیت مذهب در زندگی شخصی و فعالیت های فرهنگی است ، نه در امور سیاسی . اگر چه در جریان اصلاحات اجتماعی سال 1962 ، اخوان المسلمین سازماندهی کافی پیدا کرده بودند ، اما اثر کم رنگی در جامعه کویت داشتند .

در نیمه دهه هفتاد ، الصباح و اسلامیت ها دست در دست هم گذاشتند . با اوج گرفتن فشار ناسیونالیست ها ، طرفداران سازمان آزادیبخش فلسطین و کویتی های سرکش ، به دستور خانواده ی سلطنتی از قدرت کنار گذاشته شدند ، الصباح به نمایش قدرت رو آورد و فرمان انحلال مجلس پر سر و صدا را صادر کرد .

انحلال مجلس ، باعث شور و شغف اخوان المسلمین و جمعیت اصلاحات اجتماعی شد که رئیس اش به عنوان وزیر اوقاف مذهبی به کابینه راه یافته بود . این وزیر ، متقابلاً بستر را در سال 1977 برای ایجاد مرکز مالی کویت (KFH) مهیا کرد که یک موسسه ی بانکی بدون بهره بود . بر اساس نظریه ی بی اعتباری که می گوید قرآن بهره بر وام را ممنوع کرده و این تز مورد استهزای علمای اسلام گرای جدید نیز قرار گرفته است ، اسلامیت های کویت که از جانب اخوان المسلمین مصر پشتیبانی می شدند ، از اوائل دهه ی

هفتاد برای تاسیس چنین بانکی کفش و کلاه کرده بودند . تقریباً می شود گفت مرکز مالی کویت ، یک شبه با حمایت شیخ صباح به صورت دومین بانک بزرگ کویت در آمد .

مرکز مالی کویت با 49 % سهام سرمایه دولتی تشکیل شد و از مواهبی برخوردار شد که مشمول سایر بانک ها نمی شد . این مرکز ، از مقررات بانک مرکزی معاف بود و به عنوان تنها بانک اسلامی کویت دارای حقوق انحصاری بود ... مرکز مالی کویت ، جلوه ی معین اتفاق دو جانبه میان خانواده حکمران و جنبش اسلامیست است ... بنابراین ، جریان پول اسلامی در کویت ، جلو چشم های مهربان دولت کویت ، تجسم رشد اسلامی شدن زندگی اجتماعی است . (43)

مرکز مالی کویت ، تاثیر دیگری هم داشت . وجود این مرکز ، سبب منشعب شدن نخبگان تجارت و بازرگانان خصوصی که از تسلط اقلیت الصباح بیزار بودند شد . بسیاری از تجار به ناسیونالیست های عرب که مخالف الصباح بودند ، گرایش پیدا کردند . این گروه ، از ورود به مرکز مالی کویت ممنوع شدند و دولت کویت ، صحرا نشینان را علیه این تجار ، از حاشیه نشینی به شهر نشینی کشاند . صحرا نشینان قبایل ، نیروئی بودند که ملک حسین از آنان علیه سازمان آزادیبخش فلسطین بهره جسته بود . هم ایشان بودند که مرکز ثقل عقب مانده ترین نیروها را در عربستان سعودی تشکیل دادند . شفیق قبرا استاد کویتی ، آغاز نفوذ صحرا نشینان در کویت را « بیابانی شدن کویت » می نامد:

پیوند میان ارزش های محافظه کار صحرا نشینان و جنبش اسلامی به بلوغ رسید ... اکثریت قبایل نسبتاً محروم صحرا نشین ، با

مطالبه‌ی برابری و به رسمیت شناختن حقوق اجتماعی که اساس آن اسلام بود، از حاشیه به متن رانده شدند. بسیاری از اسلام‌گرایان پوپولیست، از صفوف آنان سر برداشتند... این مرحله از «بیابانی شدن»، همان گونه که محمد انصاری متفکر کویتی آن را عنوان گذاری کرده است، یکی از مخرب‌ترین مراحل تحول اجتماعی خاور میانه است. این گذار، با آوردن جامعه بدوی و ارزش‌های فوق محافظه‌کار صحرا نشین و ترکیب آن با پوپولیسم اسلامی، بر جامعه مدرن غلبه می‌کند. (44)

خاندان الصباح آماده بود تا هر خطری را برای تهییج اسلام‌گرایان علیه جریان چپ، به جان بخرد. این حرکت، موفق شد. وقتی شرایط اجتماعی تغییر کرد و الصباح اوضاع را برای بازسازی پارلمان مساعد یافت، اسلام‌گرایان بی‌درنگ از فرصت استفاده کردند و در سال 1981، دو صندلی پارلمان را از آن خود کردند و به این روند ادامه دادند. شفیق قبرا می‌نویسد: «در انتخابات سال 1981، اسلام‌گرایان نیروهای سکولار پان عربیست را شکست دادند و تبدیل به تنها جریان سازمان یافته در پارلمان شدند.» (45)

البته هیچ‌یک از این‌ها، نتیجه‌ی خیزش طبیعی و قانونی اسلام‌گرایان نبود، بلکه نتیجه مستقیم تصمیم آگاهانه‌ی حکام کویت بود و از طرف مرکز مالی کویت مورد حمایت قرار گرفته بود. چمدان‌های پول مراکز مالی کویت، از سال 1977، رشد اسلام‌گرایان را تضمین کرد. کریستین اسمیت می‌نویسد به‌طور وسیعی در کویت گزارش شده است که مرکز مالی کویت «با گشاده‌دستی به سیاستمداران اسلام‌گرا می‌رسید و منابع مالی قابل توجهی را در حمایت از مبارزات انتخاباتی‌شان قرار داده بود.» به نوشته‌ی کریستین اسمیت «پول، اموال غیر منقول و شغل، بر

انتخابات اثر می گذاشت.» (46) بنا به این گزارش ها ، اموال غیر منقول در خدمت متحدان و تظاهرات قرار می گرفتند ، و نیروی کار عظیم در فهرست مبارزات انتخاباتی اسلامیت ها قرار داشت. مرکز مالی کویت ، هم چون این خانه ی بیش از صد انجمن خیریه اسلامی بود که معمولاً در پیوند نزدیک با گروه های اسلامیت کار می کردند . بخشی از پول مرکز مالی کویت نیز به سمت حمایت از گروه های تند رو اسلامیت در مصر ، افغانستان و الجزیره ، سرازیر می شد . پول نقد اسلامی مرکز مالی کویت ، هم چون این مستقیماً از انجمن های خیریه و گروه های اجتماعی کویتی که به وسیله ی اسلامیت ها اداره می شدند ، حمایت می کرد ، و دست کم یکی از انجمن های خیریه ی وابسته به مرکز مالی کویت ، بنا به گزارش ها با القاعده رابطه ای تنگاتنگ داشته است. (47) مرکز مالی کویت ، در داخل بانک مقررات سفت و سخت تبعیض جنسی و جدا کردن زن و مرد را به اجرا در آورده بود و در خارج از خود ، ساختمان ها و مراکز خریدی را ساخته بود که با مقررات اسلامی اداره می شدند و مدارسی نیز برپا کرده بود که ضوابط فوق محافظه کار بر آنان حاکم بود . شاخک های حساس این مرکز ، همه جا بودند :

مرکز مالی کویت علاقه ی خاصی به امر آموزش داشت و ضمن فراهم آوردن تسهیلاتی ، دانش آموزان و دانشجویان را تهییج می کرد تا اقتصاد اسلامی بیاموزند ، در مسابقات قرائت قرآن شرکت کنند و به حفظ کردن قرآن بپردازند . این مرکز ، توجه ویژه ای نیز به ایجاد مدارس خصوصی اسلامی داشت ... مرکز مالی کویت ، از طریق نشریه ماهانه ای به نام «النور» که در تیراژی بیش از ده ها هزار نسخه توزیع می شد ، با بخش های وسیعی از جامعه در ارتباط قرار می گرفت .

حضور مرکز مالی کویت که تبدیل به موسسه ای شد با یک بیلیون دلار سرمایه ، توسعه ی طیف راست اسلامیسم را در کویتی که قبلا سکولار بود ، سرعت داد . اسلامیست ها ، انجمن معلمان و وزارت آموزش و پرورش را در اختیار خود گرفته بودند ، و برنامه های آموزشی به نفع مواد درسی دینی تغییر کرده بودند . وزارت اطلاعات هم به دست اسلامیست ها افتاده بود ، و برنامه های تلویزیونی محافظه کار تر شده بودند و سانسور می شدند . در حالی که سیل رساله ها و ویدئو های مذهبی ی حامل نقطه نظرهای احیای اسلامی و وعظ و خطابه ، کشور را برداشته بود ، کتاب ها هم سانسور می شدند. (49) (تغییراتی که قیام ضد سلطنتی ی موسوم به انقلاب اسلامی از سال 1979 میلادی به ایران تحمیل کرد ، از هر نظر با این موارد ؛ مثل موارد دهه ی هفتاد مصر ، منطبق است - م)

بیابانی شدن کویت ، تنها یکی از نمونه های قدرت متکی به پول طیف راست جدید اسلامی بود که نفوذ این جنبش را گسترش می داد . اما آن چه در صورت ظاهر خود را شبیه کسب و کار نشان داد ، برای سی آی ا و حتی بسیاری از حکام خاورمیانه ، جنبه ی تاریکی داشت . این جنبه ، رشد نهائی اسلامیست های زیر زمینی بود که تب و تاب و خشم و خروشان نه تنها ضد نیروهای چپ و ناسیونالیست بود ، بلکه علیه ایالات متحده ، غرب و متحدان عرب و خاورمیانه ای آنان نیز عمل می کرد . نهادهای اسلام اقتصادی - بانک ها ، مراکز مالی و انجمن های خیریه ای که به وسیله ی اخوان المسلمین و متحدانش در خلیج فارس ایجاد شده بودند - ، با فراغ بال کمک کردند تا بذر نسل جدید اسلامیست ها ، از جمله پیشتازشان القاعده ، پاشیده شود .

با این حال ، ایالات متحده ، عربستان سعودی و پاکستان ، شادمانه در محاسبات سیاست خارجی شان ، از طیف راست اسلامی دست افزار ساختند و کشورهای دیگر نیز به آنان پیوستند . در اواخر

دهه ی هفتاد که ایالات متحده زمینه ی وسیعی را در افغانستان برای جهادی ها علیه اتحاد جماهیر شوروی فراهم آورد ، دو متحد کلیدی ایالات متحده ؛ اسرائیل و اردن ، جهادی های کوچک تری را برای خود ساختند تا طیف راست اسلامی را علیه سوریه و سازمان آزادیبخش فلسطین به حرکت در آورند .

یاد داشت ها

1: وحدت جهانی اسلام

1. شرق شناس و مولف آن زمان به نام w. s. Bluny که از دوستان اسد آبادی بود ، گزارش پیشنهاد سید جمال الدین اسد آبادی به لندن را به دست داده است . این گزارش در کتاب ، « اسلام و مدرنیسم در مصر » (چاپ نیویورک ، Russel & Russel ، 1933) ، ص. 10 فصل اول آمد است .
2. Elie Kedourie ، افغانی و عبود : رساله ای در باب بی اعتقادی مذهبی و فعالیت سیاسی در اسلام مدرن (نیویورک : The Humanities Press ، 1966) ، ص. 30.
3. « Kedourie ، ص . 6 .
4. همان ماخذ ، ص . 13 .
5. گزارش Kedourie ، ص . 45 .
6. همان ماخذ.
7. نظریه های اسد آبادی به طور مفصل در ص. 44 کتاب کدوری آمده است.
8. در ص. 4 کتاب کدوری آمده . کدوری نظر Gibb را که می گوید : « اسدآبادی خشنود می شد اگر می دید که نیم قرن پس از مرگ او ، ادعاهایش در مورد مشروعیت راست دینی قرآن ، هنوز بدون برو برگرد مورد پذیرش است » به طعنه تفسیر کرده است .

9. Wilfred Cantwell Smith در کتاب *اسلام و تاریخ* مدرن (نیویورک: انتشارات American Library، 1957)، ص. 54.
10. اسمیت، همان کتاب. صفحه های 56 و 57.
11. همان ماخذ، ص. 55.
12. Richard P. Mitchell، در کتاب *جمعیت اخوان المسلمین* (لندن : انتشارات دانشگاه اکسفورد، 1969)، ص. 321.
13. Nikki Keddi در کتاب « افغانی در افغانستان، » مطالعات خاورمیانه (1) 4.
14. کدوری، صفحه های 20 و 21.
15. همان ماخذ، ص. 8.
16. Adams، ص. 54.
17. همان ماخذ، صفحه های 30 و 31.
18. آدامز، ص. 18.
19. همان ماخذ، ص. 39. کدوری نوشته است: « با هر معیاری، منطقی است نتیجه بگیریم که اسد آبادی همان خدماتی را که به بریتانیا پیشنهاد کرده بود، عینا به فرانسه هم پیشنهاد کرده است.» به هر صورت، فرانسه « همبستگی پایدار » را تحمل کرد، در حالی که بریتانیای کبیر، مصر و هندوستان، آن را ممنوع کردند.
20. آدامز، ص. 9 بخش 5.
21. کدوری، ص. 54.
22. همان ماخذ، ص. 58.
23. به نقل از آدامز، صفحه های 59 و 60.
24. کدوری، ص. 14.
25. Adams، ص. 83.
26. همان ماخذ، ص. 79.
27. کدوری، ص. 56.
28. به نقل از کدوری، ص. 57.
29. E.G. Browne در کتاب *یک سال در میان ایرانی ها*

- (لندن : Adam & Charles Black ، 1950) ، صفحه های 13 . 14 .
30. برای جزئیات رابطه میان خان و اسد آبادی به صفحه های 22 و 23 کدوری مراجعه کنید .
31. آدامز ، ص. 11.
32. کدوری ، ص. 4 .
33. همان ماخذ ، ص. 5 .
34. کتاب David Long به نام پادشاهی عربستان سعودی (از انتشارات دانشگاه فلوریدا ، 1997) ، ص. 22 .
35. در عربی موحدین است . به صفحه 23 کتاب David Long مراجعه کنید .
36. Hamid Algar کتاب وهابیسیم : رساله ای انتقادی (انتشارات بین المللی اسلامی ، 2002) ، ص. 5 .
37. Algar ، صفحه های 14 تا 16
38. William Gifford Palgrave ، در کتاب یاد داشت هائی از سفر یک ساله در مرکز و شرق عربستان (1862 – 1863) (لندن : از انتشارات مک میلان و شرکا ، 1993) ، ص. 184 .
39. حمید الگر ، صفحه های 20 تا 22 .
40. همان ماخذ . صفحه های 23 تا 25 .
41. ماخذ پیشین .
42. John Esposito در کتاب جنگ غیر مقدس : ترور به نام اسلام (نیویورک : انتشارات دانشگاه اکسفورد ، 2002) ، ص. 108 .
43. الگر ، ص. 38 .
44. Daniel Yergin ، کتاب گوهر گران بها : جست وجوی رزمی برای نفت ، پول و قدرت (نیویورک : انتشارات Simon & Schuster ، 1991) ، ص. 284 .
45. همان ماخذ ، ص. 285
46. واژه اخوان ، جمع (مکسر) أخ به معنی برادر است که به انگلیسی برادران ، یا برادری ترجمه شود .

47. David Holden & Winston در کتاب خانه سعود (نیویورک: Holt, Rinehart & Winston، 1981) ، صفحه های 50 و 51 .
48. همان ماخذ ، صفحه های 11 تا 26 .
49. Elizabeth Monroe در کتاب *فیلبی عربستان* (نیویورک : شرکت انتشاراتی Pitman ، 1973) ، ص. 24 .
50. همان ماخذ ، ص. 24 .
51. به نقل از کتاب مونروئه ، ص. 104 .
52. به نقل از کتاب مونروئه ، ص. 127 .
53. انتقادهای فیلبی از این که نظریه او در دفاع از پدید آمدن شرایط جمهوری ، بی اعتبار و نا متجانس تحلیل شده بود . مونروئه می گوید : « کاملاً معلوم بود که نسخه ی فیلبی برای ایجاد زمینه های جمهوری در جهان عرب ، با ستایش های بی دریغ و نا محدود او از حاکمیت مطلق قهرمانش ابن سعود ، در تضاد آشکار بود. » همان ماخذ ، ص. 139 .
54. همان ماخذ ، ص. 139 .
55. حمید الگر ، ص. 42 .
56. به نقل از کتاب *جنگنده های اسلامی ابن سعود* به قلم John S.Habib (انتشارات E.J.Brill ، 1978) ، ص. 14 .
57. همان ماخذ ، ص. 20 .
58. همان ماخذ ، صفحه های 26 و 27 .
59. Percy Cox ، به نقل از Dore Gold در کتاب *پادشاهی منفور* (واشینگتن : انتشارات Regnery ، 2003) ، صفحه های 44 و 45
60. اصطلاح هجرت به معنی « مهاجرت » است ، اما در این مورد ، باز می گردد به تصور بازگشت واجب مسلمانان به اسلام . یعنی هجرت به اسلام با ترک همه ی وابستگی ها ، علایق و روابط قبیله ای .
61. حبیب ، ص. 32 .
62. همان ماخذ ، ص. 76 .

63. مونروئه ، ص. 135 .
64. برنارد لوئیس ، *بحران های اسلام* (نیویورک : از انتشارات Modern Library ، 2003) ، صفحه های 125 و 126
65. حبیب ، ص. 119 .

2 : برادران انگلیسی

1. در عربی ، المنار .
2. گزارش کاملی از کار رشید رضا را می توان در کتاب اسلام و مدرنیسم در مصر C.C.Adams یافت (نیویورک : انتشارات راسل و راسل ، 1933) ، صفحه های 177 تا 204 .
3. به نقل از آدامز ، ص. 185 .
4. همان ماخذ ، ص. 186 .
5. همان ماخذ ، ص. 222 .
6. کتاب *جمعیت اخوان المسلمین* ریچرد پ . میچل (لندن : انتشارات دانشگاه اکسفورد ، 1969) ، ص. 9 . منبع مورد استفاده میچل ، زندگینامه حسن ال بنا است .
7. همان ماخذ ، ص. 5 .
8. همان ماخذ . ص. 322 .
9. همان ماخذ ، ص. 321 .
10. همان ماخذ ، ص. 186 .
11. Gilles Kepel ، *جهاد : دنباله اسلام سیاسی* (Cambridge, Mass. : Belknap Press ، 2002) ، ص. 27 .
12. میچل ، ص. 246 .
13. همان ماخذ ، ص. 14 .
14. در عربی Kataib . جالب توجه است که این کلمه ، درست همان واژه ای است که فالانژیست های مسیحی لبنانی به رهبری خانواده جمایل جنگ طلب به کار می بردند که مثل بسیاری از اسلامیت

- ها، هیتلر را می ستودند.
15. میچل ، صفحه های 13 تا 16.
16. Joel Gordon در مصاحبه ای با مولف ، ژوئن 2004 .
17. میچل ، صفحه های 40 تا 42
18. همان ماخذ ، ص. 27 .
19. Zvi Kaplinsky ، « اخوان المسلمین ، » امور خاورمیانه ، دسامبر 1954 ، ص. 378 .
20. میچل ، ص. 32 .
21. کاپلینسکی ، ص. 378 .
22. Stephen Dorril ، *MI6* (نیویورک : مطبوعات آزاد ، 2000) ، ص. 538 .
23. میچل ، ص. 39 .
24. همان ماخذ ، ص. 40 .
25. گفته K. Aburish در ناصر : آخرین عرب (نیویورک : Thomas Dunne Books, St Martin Press ، 2004) ، ص. 18 .
26. انورسادات ، در جست و جوی هویت (نیویورک انتشارات Harpper & Row ، 1977) . نقطه نظرهای سادات ، البته احتیاج به کمی نمک و فلفل دارد . این خاطرات را ، سادات در اواسط سال های 1970 ، و درست در زمانی نوشته که در باز گشت به اخوان المسلمین ، دست به کوشش هائی برای وحدت با اسلام سیاسی زده بود . بنابراین ، بدون تردید در کتابش جزئیات مهمی را از قلم انداخته است .
27. سادات ، ص. 22 .
28. همان ماخذ .
29. مایلز کوپلند ، بازی ملت ها (نیویورک : Simon & Schuster ، 1969) ، ص. 184 .
30. همان ماخذ .
31. میچل ، ص. 47 و این جا و آن جای کتاب .
32. میچل ، ص. 55 .
33. Joseph B. Schechtman مفتی و رهبری (نیویورک :

- انتشارات Thomas Yoseloff ، 1965) ، ص. 287 .
34. همان ماخذ ، ص. 21 .
35. فرهنگ لغت خاورمیانه در قرن بیستم (اورشلیم : مرکز انتشارات اورشلیم . 1972) ، ص. 260 .
36. Schechtman ، صفحه های 23 و 24 .
37. همان ماخذ ، ص. 45 .
38. همان ماخذ ، ص. 106 .
39. همان ماخذ ، ص. 172 .
40. Clifton Daniel ، « فصل جدیدی برای مفتی مرموز ، » مجله نیویورک تایمز ، 25 آگوست 1946
41. Joseph Alsop ، « خشک اندیشی قدرتمند در فلسطین درد سر سازماندهی می کند ، » Boston Evening Globe ، هفده دسامبر 1947 .
42. Dorril ، ص. 537 .
43. همان ماخذ ، ص. 540 .
44. Andrew Roth ، « ارتش جدید مفتی ، » ملت 16 نوامبر 1946 .
45. Schechtman ، ص. 540 .
46. همان ماخذ ، ص. 234 .
47. هیچ کس در قتل بنا دستگیر نشد . بنا به نوشته ی اغلب مورخان ، قتل او به دستور دولت مصر و به وسیله افسران امنیتی دولت صورت گرفت .

3: اسلام ، ابزار جنگ سرد

1. این گزارش ، از مصاحبه آوریل 2004 هرمان آیلتز ، یکی از قدیمی ترین عرب شناسان و سفیر سابق ایالات متحده در مصر استخراج شده است . هرمان آیلتز در سمت های مختلفی در خلیج فارس و شبه جزیره عربستان ، مأموریت هائی داشت .
2. گفته ی ک . آبوریش در ، ناصر : آخرین عرب (نیویورک :

- ، Thomas Dunne Books, St. Martin's Press
- (2004) ، ص. 30 . تخمین های دیگر ، تعداد اعضای اخوان المسلمین را چند صد هزار بر آورد می کند .
3. مایلز کوپلند ، بازی ملت ها (نیویورک : انتشارات سیمون و شوستر ، 1969) ، ص. 48 .
4. الیزابت مونروئه ، فیلیپی عربستان (نیویورک : انتشارات سیمون و شوستر ، 1969) ، ص. 48 .
5. همان ماخذ ، ص. 164 .
6. همان ماخذ ، ص. 168 .
7. همان ماخذ ، ص. 211 .
8. Daniel Yergin ، گوهر گران بها : جست و جو برای نفت ، پول و قدرت (نیویورک : انتشارات سیمون و شوستر ، 1991) ، ص. 291 .
9. استاندارد اویل کالیفرنیا ، یا سوکال ، در اساس بخشی از انحصارات استاندارد اویل راکفلر است . کمپانی نفتی تکزاس ، یا تکزاکو ، به مرور با سوکال (با اسم جدید شورون) ادغام شد تا تبدیل به شورون تکزاکوی امروز شود . دو شرکت نفتی دیگر راکفلر نیز ، به نام های استاندارد اویل و نیوجرسی (اسو که بعد تبدیل به Exxon شد) ، و استاندارد اویل نیویورک (Socony که بعد تبدیل به موبیل شد) ، به وجود آمدند تا Exxon Mobil را تشکیل بدهند .
10. حکم اجرائی 8926 هیجدهم فوریه 1943 . به نقل از دیوید هولدن و ریچارد جونز در کتاب خانه سعود (نیویورک : انتشارات هولت ، راینهایت و وینستون ، 1981) ، ص. 123 .
11. یرگین ، ص. 394 .
12. همان ماخذ ، ص. 397 .
13. همان ماخذ ، ص. 401 .
14. همان ماخذ .
15. الیوت روزولت در چنان که آن را او دید (نیویورک : Duell, Sloan & Pearce ، 1946) ، ص. 244 .
16. از کتاب یرگین ، صفحه های 404 و 405 .

17. دیوید لانگ ، پادشاهی عربستان سعودی (از انتشارات دانشگاه فلوریدا ، 1997) ، ص. 116 .
18. بهترین گزارش جان س. کمپبل به نام *نفاع از خاورمیانه* در این مقوله که چگونه شورای امنیت ملی ایالات متحده از سال 1945 تا 1958 در خاورمیانه عمل کرده است . (نیویورک: Frederick C. Praeger ، 1960 .)
19. این عکس در سپتامبر 1953 ، پیش از همایش فرهنگ اسلامی که در دانشگاه پرینستون و واشینگتن دی سی ، پیدا شده است .
20. جماعت اسلامی . من کوشیده ام از ترجمه انگلیسی نام سازمان هائی استفاده کنم که معمولاً از اصل عربی ، فارسی ، اردو ، ترکی ، یا سایر زبان های خاور میانه ترجمه نشده اند .
21. این ، و سایر جزئیات در مورد زندگی رمضان و شخصیت و کارهای او را می توانید در نوشته دکتر سعید رمضان ، 1926 – 1995 که زندگینامه او را سر دستی قلمی کرده ، در سایت مرکز اسلامی ژنو پیدا کنید . این مرکز را در سال 1961 خود رمضان ایجاد کرده است . به این سایت مراجعه کنید .
www.cige.org/historique.htm.
22. Ziad Abu Amr ، بنیاد گرائی اسلامی در نوار غزه و کرانه باختری رود اردن (انتشارات دانشگاه ایندیانا ، 1994) ، ص. 107 .
23. Alain Gresh & Dominiq Vidal ، جدید در خاور میانه (لندن : I.B. Tauris & Co. Ltd ، ص. 107
24. همان ماخذ .
25. ریچرد پ . میچل ، جمعیت اخوان المسلمین (لندن : انتشارات دانشگاه اکسفورد ، 1969) ، ص. 270 .
26. همان ماخذ .
27. جماعت طلاب اسلامی ، بازوی دانشجویی جماعت اسلامی . برای جزئیاتی درباره IJT ، مراجعه کنید به کتاب *پیشتاز انقلاب اسلامی* اثر سید ولی رضا نصر (برکلی : انتشارات دانشگاه کالیفرنیا ، 1994) ، ص. 64 به بعد .
28. همان ماخذ ، ص. 65 .

29. به نام عربی آن حزب ات تحریر ال اسلامی نیز معروف است .
30. Marion Boulby ، *اخوان المسلمین و شاهان اردن* (آتلانتا ، GA. : Scholars Press ، 1999) ، صفحه های 37 تا 43 .
31. کنفرانس تمدن اسلامی ، مدیریت اطلاعات بین المللی وزارت امور خارجه ایالات متحده . این ، یاد داشتی است که برای جان فوستر دالس وزیر امور خارجه تهیه شده . واشینگتن دس سی . : آرشیو امنیت ملی ، 30 آوریل 1953 .
32. Jefferson Caffery ، وزارت امور خارجه ایالات متحده ، بحث و گفت و گو در مورد فرهنگ اسلامی و سعید رمضان . پیام سرویس خارجی . واشینگتن دی سی . : آرشیو امنیت ملی ، 27 ژوئیه 1953 ، همان ماخذ .
33. همان ماخذ .
34. همان ماخذ .
35. Sylvain Besson ، « وقتی سوئیس بنا به مصالح ملی از اسلام رادیکال حفاظت می کند ، » *روزنامه Le Temps* ، 26 اکتبر 2004 .
36. برنارد لوئیس ، « کمونیسم و اسلام ، » در *خاورمیانه در دوران انتقال* ، Walter Laqueur (نیویورک : فردریک آ . پریجر ، 1958) ، صفحه های 311 تا 324 .
37. مباحثه در مورد فرهنگ اسلامی ، صفحه های 86 تا 89 .
38. Kenneth Cragg ، « تاثیر فکر کمونیسم بر اسلام معاصر ، » نشریه میدل ایست جورنال ، شماره 8 دوره 2 (بهار 1954) ، صفحه های 127 تا 138 .
39. Campbell ، ص. 299 . اگر چه یک ربع قرن بعد ، کمپیل نظرش را تعدیل می کند . در بهار سال 1984 ، در صفحه هشتاد شماره هشت نشریه *روابط آمریکا و اعراب* ، کمپیل می گوید : « به نظر می رسد که بدون توجه به خطر بالقوه ، خمینی اتحاد شوروی را به عنوان خدا شناس تحقیر می کند . با ظهور اسلام به مثابه نیروی قدرتمند و در حال رشد سیاسی در خاور میانه ، اتحاد شوروی باخت دو سره کرد ... رژیم ایران از مرتجعین اسلامی ضد انقلاب در افغانستان حمایت کرد . جریان گردابی و نوسانی

- ادعاهای اسلامی ، نمی تواند در مسلمانان آسیای مرکزی شوروی بی تاثیر باشد . « بیست و پنج سال پس از انجام وظیفه ی کمپبل و انقلاب ایران ، تغییرات وسیعی رخ داده است .
40. S. A. Morrison ، « ناسیونالیسم عرب و اسلام ، » میدل ایست جورنال (آوریل 1948) ، صفحه های 147 تا 159 .
41. « مواد پوستر های ضد کمونیست ، به وسیله سرویس اطلاعاتی ایالات متحده آماده شد ، » ، 10 مارس 1951 ، آرشیو امنیت ملی .
42. کولند ، ص. 58 .
43. همان ماخذ ، ص. 184 .
44. همان ماخذ ، صفحه های 185 و 186 .
45. نامه William A. Eddy به Dorothy Thompson در هفتم ژوئن 1951 ، آرشیو امنیت ملی .
46. Patrick O, Donnell ، ماموران عملیات ، جاسوسان و خرابکاران (نیویورک : نشر آزاد ، 2004) ، صفحه های 31 و 32 .
47. « گفت و گو با شاهزاده سعود ، » 10 مارس 1952 . آرشیو امنیت ملی .
48. دیوید لانگ ، مصاحبه مولف با او ، آوریل 2004 .
49. انستیتو خاورمیانه ، « اسلام در دنیای مدرن ، » نهم و دهم مارس 1951 ص. 47 .
50. همان ماخذ ، صفحه های 15 تا 18 .
51. همان ماخذ ، صفحه های 13 و 14 .

4: نبرد علیه ناصر و مصدق

1. به نقل از سعید ک. ابوریش ، ناصر : آخرین عرب (نیویورک : Dunne Books, St.Martin,s Press ، 2004) ، ص. 314 .
2. همان ماخذ .

3. همان ماخذ ، ص. 315 .
4. Ed Kane ، مصاحبه با مولف ، ماه مه 2004 .
5. همان ماخذ .
6. مایلز کوپلند ، *بازی ملت ها* (نیویورک : انتشارات سیمون و شوستر 1969) ، ص. 62 .
7. همان ماخذ ، ص. 63 .
8. همان ماخذ ، ص. 65 .
9. Joel Gordon ، *جنبش خجسته ناصر* (نیویورک : انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 1992) ، ص. 158 .
10. کوپلند ، ص. 74 .
11. مشروح ترین جزئیات این مرحله در کتاب *جنبش خجسته ناصر* وجود دارد . صفحه های 98 تا 106 و 175 تا 190 .
12. گوردون ص. 103 .
13. اسیفن دوریل ، *MI6* (نیویورک : نشر آزاد ، 2000) ، ص. 610 .
14. همان ماخذ ، ص. 613 .
15. گوردون ، ص. 105 .
16. همان ماخذ ، ص. 106 .
17. Robert Baer ، *همبستری با شیطان* (نیویورک : انتشارات Crown ، 2003) ، ص. 99 .
18. برنارد لوئیس ، *خاورمیانه و غرب* (نیویورک : انتشارات Harper & Row ، 1964) ، صفحه های 112 . 113 .
19. ریچرد میچل ، *جمعیت اخوان المسلمین* (لندن : انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 1969) ، صفحه های 141 و 142 .
20. دوریل ، صفحه های 633 و 634 .
21. نقل شده از شماره 17 نیویورک تایمز 1954 در صفحه 186 گوردون .
22. کوپلند ، ص. 183 .
23. دوریل ، ص. 629 .
24. کوپلند ، ص. 282 .
25. همان ماخذ ، ص. 184 .

26. John Voll ، مصاحبه با مولف ، مارس 2004 .
27. مصاحبه هائی با مقامات سابق ایران .
28. اشرف پهلوی ، چهره ها در آینه : خاطراتی از تبعید (Englewood Cliffs . N .J. : Prentice Hall ، 1980)
صفحه های 8 و 9 .
29. برای مطالعه معیارهای سکولاریسم در حاکمیت رضا شاه پهلوی ،
به کتاب جنگ های مقدس Dilip Hiro مراجعه کنید (نیویورک :
Routledge 1989) ، ص. 153 .
30. محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ
(نیویورک : Stein & Day ، 1980) ، ص. 84 .
31. فریدون هویدا ، مصاحبه با مولف ، ماه مه 2004 .
32. اشرف پهلوی ، ص. 6 .
33. همان ماخذ ، ص. 47 .
34. محمد رضا پهلوی ، ص. 59 .
35. Mark j. Gasiorowski ، سیاست خارجی ایالات متحده و شاه:
ایجاد حکومت نایب در ایران (Ithaca ، نیویورک: انتشارات
دانشگاه کورنل ، 1991) ، ص. 68 .
36. آژانس اطلاعات مرکزی (سی آی ا) ، « چشم انداز بقای رژیم
مصدق در ایران ، » چهارده اکتبر 1952 ، ص. 2 .
37. وزارت امور خارجه ایالات متحده ، « گفت و گوی س. س. فینچ
با دکتر سپهبدی ، » دهم دسامبر 1952 .
38. دوریل ، ص. 566 .
39. همان ماخذ ، ص. 565 . کتاب دوریل جزئیات گسترده ای از
عملیات انگلیسی - آمریکائی در 1953 (1332) ، از جمله
حمایت از اسلامیت ها را به دست می دهد . جزئیات بازهم
بیشتری را در کتاب سیاست خارجی کاسیوروسکی ، بخصوص در
صفحه های 61 تا 79 می توان یافت . هم چون این نگاه کنید به
کتاب « کودتای 1953 در ایران ، » در نشریه . بین المللی
مطالعات خاور میانه ، شماره 19 (1987) نوشته کاسیوروسکی .
40. جان والر ، مصاحبه با مولف ، فوریه 2004 .
41. دوریل ، ص. 585 .

42. والر ، مصاحبه .
43. دوریل ، ص. 592 .
44. همان ماخذ .
45. همان ماخذ ، صفحه های 592 و 593 .
46. هویدا ، مصاحبه .
47. اطلاعات در مورد سال های اولیه زندگی سیاسی خمینی ، عمدتاً از بیوگرافی آیت الله ، به قلم باقر معین استخراج شده است ، خمینی : زندگی آیت الله .
(Thomas Dunne Books , St . Martin,s Press) ،
1999 ، نیویورک) .
48. معین ، ص. 60
49. همان ماخذ ، صفحه های 63 و 64 .

5 : سلطان اسلام

عنوان این فصل را از کتاب *بازی ملت ها* اثر مایلز کوپلند وام گرفته ام (نیویورک : انتشاران سیمون و شوستر ، 1969) ، ص. 216 .

1. نقل قول از فرد هالیدی ، *عربستان بدون شاه* (نیویورک : Wintage Books ، 1975) ، ص. 66 .
2. دیوید هولدن و ریچرد جونز ، *خانه سعود* (نیویورک : انتشارات هولت ، راینهارت و وینستون ، 1981) ، ص. 193 .
3. Dwight Eisenhower ، *سال های کاخ سفید* ، جلد یازدهم : *تضمین صلح* (لندن : Heinemann ، 1965) صفحه های 115 و 116 .
4. Malcolm H. Herr ، *جنگ سرد اعراب* ، جمال عبدالناصر و *رقبای او* ، 1970-1958 (لندن : انتشارات دانشگاه اکسفورد ، 1971) . برای اطلاعات جدید تر ، به کتاب *ناسیونالیسم عرب در قرن بیستم : از پیروزی تا یاس* از انتشارات دانشگاه پرینستون در سال 2003 نگاه کنید .

-
5. James E. Akins ، مصاحبه با مولف ، ژوئن 2004 .
6. هولدن و جونز ، ص. 177 .
7. Nathan J. Citino ، از ناسیونالیسم عرب تا اوپیک :
آیزنهاور، ملک سعود ، و ایجاد روابط ایالات متحده و سعودی
(انتشارات دانشگاه ایندیانا ، 2002) ، ص. 95 .
8. همان ماخذ .
9. همان ماخذ ، ص. 126 .
10. جان والر ، مصاحبه با مولف ، فوریه 2004 .
11. Donald N. Wilber ، ماجراجویی های خاورمیانه : تهاجم های
داخلی و تاخت و تازهای خارجی (پرینستون ، نیوجرسی :
داروین ، 1986) ، ص. 195 .
12. همان ماخذ .
13. سی تی نو ، ص. 96 .
14. هولدن و جونز ، ص. 194 .
15. اقدام سی آی ا در اواخر سال های 1950 علیه سوریه ، به
صورت وسیعی گزارش شده است . در مصاحبه با عده زیادی از
مقام های سابق سی آی ا ، از جمله Ray Close که در گیر این
اقدام بودند ، وجود این عملیات مورد تأیید قرار گرفته است .
16. افسر عملیاتی باز نشسته سی آی ا ، در مصاحبه با مولف ، ژوئیه
2004
17. دیوید لانگ ، در مصاحبه با مولف ، آوریل 2004 .
18. John Voll ، در مصاحبه با مولف ، مارس 2004 .
19. ری کلوز ، در مصاحبه با مولف ، آوریل 2004
20. هرمن آیلتز ، در مصاحبه با مولف ، آوریل 2004
21. راینهارت شولتز ، تاریخ مدرن جهان اسلام ، به ترجمه ی عزیزه
عضدی (نیویورک : انتشارات دانشگاه نیویورک ، 2000) ، ص.
127 .
22. Dore Gold ، پادشاهی منفور (واشینگتن دی سی : انتشارات
Regnery ، 2003) ، ص. 91 .
23. هولدن و جونز ، ص. 262 .
24. گولد ، ص. 110 .

25. Gilles Kepel ، جهاد (کمبریج Mass : انتشارات بلک
 نب، 2002) ، ص. 51 .
26. همان ماخذ ، ص. 78 .
27. آیلتز ، مصاحبه .
28. Martha Kessler ، مصاحبه با مولف ، آوریل 2004 .
29. چارلز فری من ، مصاحبه با مولف ، آوریل 2004
30. فهرست کامل نام بینان گذاران اتحادیه جهانی اسلام ، در کتاب
 شولتز ، ص. 172 آمده است .
31. شولتز ، ص. 173 .
32. جان اسپوسیتو ، جنگ نامقدس : ترور به نام اسلام (نیویورک :
 انتشارات دانشگاه اکسفورد ، 2002) ، صفحه های 106 تا 108 .
33. Kepel ، ص. 52 .
34. افسر باز نشسته سی آی ا ، مصاحبه با مولف ، ژوئیه 2004 .
35. چارلز واترمن ، مصاحبه با مولف ، ژوئیه 2004 .
36. گولد ، صفحه های 76 تا 79
37. به نقل از « رازهای جنگ مقدس مالی ، « نوول ابزرواتور ، 31
 ژانویه 2004 .
38. هانی رمضان ، مصاحبه با Valentina Marano ، سپتامبر
 2004 .
39. الدعوه (فراخوان) در سال 1957 بنیانگذاری شد ، در سال های
 1960 توسعه یافت ، سابوتاژهای تروریستی را در سال های
 1980 و 1990 – از جمله حمله به سفارت ایالات متحده در کویت
 – را سازمان داد و به عنوان نیروئی علنی در عراق پس از صدام
 حسین ، عرض اندام کرد .
40. Gilles Kepel ، تند روهای اسلامی در مصر (برکلی :
 انتشارات دانشگاه کالیفرنیا ، 1993) ، صفحه های 33 و 34 .
41. Sylvain Besson ، روزنامه Le Temps ، بیست و ششم
 اکتبر 2004 .
42. اسپوسیتو ، ص. 106 .
43. آیلتز ، مصاحبه .
44. Talcott Seelye ، مصاحبه با مولف ، ژوئن 2004 .

45. نقل شده در کتاب Warren Bass ، از هر دوستی حمایت کنید (نیویورک : انتشارات دانشگاه اکسفورد ، 2003) ، ص. 77 ، از روابط خارجی ایالات متحده 1963 – 1961 ، جلد 17 ، صفحه های 164 تا 166 .
46. باس ، ص. 79 .
47. همان ماخذ ، ص. 53 .
48. همان ماخذ ، ص. 99 .
49. همان ماخذ ، ص. 102 .
50. Seelye ، مصاحبه .
51. نقل شده در کتاب Bass ، صفحه های 103 – 104 .
52. همان ماخذ ، ص. 43 .
53. استیفن دوریل ، MI6 (نیویورک : نشر آزاد ، 2000) ، ص. 680 .
54. همان ماخذ ، صفحه های 680 تا 685 .
55. Howard Teicher & Gayli Radley Teicher ستون های دوقلوی توفان صحرا (نیویورک : William Morrow ، 1993) ، ص. 94 .
56. باس ، ص. 114 .
57. چارلز فری من ، مصاحبه با مولف ، آوریل 2004 .
58. شیرین هانتز ، آینده اسلام و غرب (Westport, conn: Praeger ، 1988) صفحه های 156 و 157 .
59. باس ، ص. 141 .
60. هولدن و جونز ، ص. 271 .
61. وزارت اطلاعات سعودی ، سخنرانی های فیصل (مجموعه بدون تاریخ سخنرانی های ملک فیصل) .
62. همان ماخذ .
63. همان ماخذ .
64. هانتز ، ص. 159 .
65. گولد ، ص. 93 .
66. دیوید لانگ ، مصاحبه .

67. هولدن و جونز ، ص. 290 .
68. Abdullah M. Sindi « ملک فیصل و پان اسلامیسیم ، » در کتاب Willard A. Beling ، ملک فیصل و مدرنیزه در عربستان سعودی (لندن : Groom Helm ، 1980) ، ص. 190 .
69. دیوید لانگ ، مصاحبه .

6 : شاگرد جادوگر

1. دیوید لانگ ، مصاحبه با مولف ، آوریل 2004 .
2. انورسادات ، در جست و جوی هویت (نیویورک : انتشارات هارپر و راو ، 1977) ، ص. 215 .
3. Michael Dunn ، مصاحبه با مولف ، فوریه 2004 .
4. راینهارت شولتز ، تاریخ مدرن جهان اسلام (نیویورک : انتشارات دانشگاه نیویورک ، 2000) ، ص. 189 .
5. دیوید هولدن و ریچرد جونز ، خانه سعود (نیویورک : انتشارات هولت راینهایت و وینستون ، 1981) ، ص. 289 .
6. همان ماخذ .
7. همان ماخذ ، ص. 292 .
8. محمد هیکل ، ابوالهول و کمیسر (نیویورک : انتشارات Harper & Row ، 1978) ، ص. 219 .
9. هولدن و جونز ، ص. 293 .
10. هنری کیسینجر ، سال های کاخ سفید (لندن : انتشارات Weidenfeld & Nicolson ، 1979) ، ص. 1293 .
11. سادات ، ص. 224 .
12. ریموند کلوز ، مصاحبه با مولف ، آوریل 2004 .
13. گیلز کپل ، اسلام افراطی در مصر (برکلی : انتشارات دانشگاه کالیفرنیا ، 1996) ، ص. 105 .
14. در زبان عربی جماعت اسلامی .
15. جان اسپوسیتو ، جنگ نا مقدس : ترور به نام اسلام (نیویورک :

- انتشارات دانشگاه اکسفورد ، 2002) ، ص. 86 .
16. کیل ، ص. 133 .
17. همان ماخذ ، ص. 129 .
18. بسیاری از اطلاعات و نقل قول ها در این فراز ، از صفحات 133 تا 140 کتاب کیل برداشت شده که کار او در زمینه اسلامیسیم در این دوران ، قاطعیت دارد .
19. شولتز ، ص. 201 .
20. دانیل پایپس ، در *باریکه راه خدا* (نیویورک Basic Books ، 1983) ، ص. 209 .
21. عبدل منعم سعید ، مصاحبه با مولف ، ژوئیه 2004 .
22. هرمان آیلتز ، مصاحبه با مولف ، آوریل 2004 .
23. ری کلوز ، مصاحبه .
24. مارتا کسلر ، مصاحبه با مولف ، ژوئیه 2004 .
25. حزب آزادیبخش در عربی به حزب ات تحریر مشهور است . هنوز هم وجود دارد . حزب از خاورمیانه گریخت ، در آلمان مجددا استقرار یافت ، و بعد پایگاهی قدرتمند در جمهوری های آسیائی اتحاد شوروی ایجاد کرد .
26. کیل ، صفحه های 92 تا 94 .
27. سعید ، مصاحبه .
28. آیلتز ، مصاحبه .
29. سعید ، مصاحبه .
30. آیلتز ، مصاحبه .
31. همان ماخذ .
32. افسر سابق سی آی ا ، مصاحبه با مولف ، ژوئن 2004 .
33. Kathy Cristison ، مصاحبه با مولف ، مارس 2004 .
34. آیلتز ، مصاحبه .
35. افسر باز نشسته سی آی ا ، مصاحبه با مولف ، ژوئن 2004 .
36. کیل ، ص. 108 .
37. همان ماخذ ، صفحه های 108 و 109 .
38. Samer Soliman « طلوع و افول مدل بانکداری اسلامی ، » در کتاب Clement Henry & Rodney Wilson

- (ادینبورگ: انتشارات دانشگاه ادینبورگ ، 2004) ، ص. 266 .
39. سعید ، مصاحبه .
40. Monzer Kahf ، « طلوع وحدت قدرت جدید ، » در کتاب هنری و رودنی ویلسون ، ص. 22
41. Ibrahim Warde ، وضع مالی اسلامی در اقتصاد جهانی (ادینبورگ: انتشارات دانشگاه ادینبورگ ، 2000) ، ص. 211 .
42. سلیمان ، در کتاب هنری و ویلسون ، ص. 273 .
43. همان ماخذ ، ص. 270 .
44. همان ماخذ ، صفحه های 270 و 271 . تحمل بانکداری اسلامی در سال های 1980 ، پس از آن که قتل انور سادات روشن کرد جنبش اسلامی تا چه حدی خطرناک است ، برچیده شد.
45. منظر کھف ، در کتاب هنری و ویلسون ، ص. 211 .
46. سلیمان ، در کتاب هنری و ویلسون ، ص. 276 .
47. به نقل از کتاب Richard Labeviere ، دلارها در خدمت ترور : ایالات متحده و اسلام (نیویورک : انتشارات algora ، 2000) ، ص. 138 . لابه ویه ، تصویر جزئیات کاملی از جنبش التقوا در مصر ، ترکیه و سایر نقاط را به دست می دهد .
48. همان منبع ، ص. 139 .
49. Douglas Farah ، خون از سنگ ها : شبکه مخفی مالی ترور (نیویورک : کتاب برادوی ، 2004) ، ص. 148
50. Warde ، ص. 84 .
51. سلیمان ، در کتاب هنری و ویلسون ، ص. 273 .

7: ظهور اقتصاد اسلامی

1. برای جزئیات طرز کار اقتصاد اسلامی و بهره (که به عربی آن را ربامی نامند) ، به کتاب کلمنت م. هنری و رودنی ویلسون ، بخش سیاست های مالی اسلامی نگاه کنید ، (ادینبورگ ، انتشارات دانشگاه ادینبورگ ، 2004) ، و کتاب رودنی ویلسون ، بازارهای مالی اسلامی (لندن : Routledge ، 1990) کتاب

- مفید دیگری به نام اسلام و ثروت اثر تیمور کوران (پرینستون ، نیوجرسی : انتشارات دانشگاه پرینستون ، 2004) . و سرانجام ، کتاب کامل شگفت انگیز ابراهیم ورده به نام وضع مالی اسلامی در اقتصاد جهانی (ادینبورگ : انتشارات دانشگاه ادینبورگ ، 2000) ، آگاهی کاملی به شما می دهند .
2. Ibrahim Warde ، ص. 108 .
 3. به کتاب عباس میر آخور ، از مدیران اجرائی صندوق بین المللی پول و از محققان اسلامی جمهوری اسلامی ایران نگاه کنید .
 4. ابراهیم ورده ، مصاحبه با باربارا دریفوس ، آگوست 2004 .
 5. Clement Henry ، « جنبش مالی اسلامی : ماماهاى تغییرسیاسی در خاورمیانه ؟ » (در رساله ای که در سال 2000 به گردهمائی سالانه انجمن علوم سیاسی ایالات متحده که در دانشگاه تکزاس در آستین عرض شد) ، ص. 6
 6. ابراهیم ورده ، ص. 107 .
 7. ورده ، ص. 99 .
 8. Clement Henry ، « جنبش های مالی اسلامی ؛ مامائی تغییرات سیاسی در خاور میانه ؟ »
 9. ابراهیم ورده ، مصاحبه .
 10. نظام علی ، مصاحبه با باربارا دریفوس ، آگوست 2004 .
 11. Peter Ferrara & Khaled Safuri ، « اسلام و بازار آزاد ، « بنیاد اقتصاد آزاد اسلامی ، استخراج شده از سایت www.islamicinstitute/freemarkt.htm در سپتامبر 2004 .
 12. گراهام فولر ، آینده اسلام سیاسی (نیویورک : مک میلان ، 2003) ، ص. 26 .
 13. همان ماخذ .
 14. همان ماخذ ، ص. 35 .
 15. همان ماخذ ، ص. 141 .
 16. خبرگزاری فرانسه ، « انستیتو های بانک های اسلامی 260 بلیون دلار سپرده دارند ، « 25 آوریل 2004 .

17. Hanna Batatu ، « جنبش های زیر زمینی شیعه در عراق ، »
میدل ایست جورنال (پائیز 1981) ، 4 ص. 578 .
18. Graham Fuller & Rend Rahim Francke ، شیعه
عرب : مسلمانان فراموش شده
(نیویورک : Palgrave / St. Martin,s Press : 1999) ،
ص. 47 . Fuller ، افسر سابق سی آی ا ، مدافع شفاهی اسلام
بنیادگرا است . Francke ، رئیس سابق بنیاد عراق ، در دولت
موقت پس از صدام حسین به نخست وزیری ایاد علوی در سال
2003 ، نخستین سفیر عراق در ایالات متحده نامیده می شود .
19. همان ماخذ ، ص. 48 .
20. برای برگزاری کامل میراث Oudh ، به کتاب شیعیان عراق
Yitzhak Nakash (اسحاق نقاش) نگاه کنید . (پرینستون ،
نیوجرسی : انتشارات دانشگاه پرینستون ، 1994) ، صفحه های
211 تا 219 .
21. Fuller & Francke ، ص. 48 .
22. نقاش ، ص. 135 .
23. سامر سلیمان ، « مدل بانکداری اسلامی در مصر ، » در کتاب
هنری و ویلسون ، ص. 267 .
24. سلیمان ، در کتاب هنری و ویلسون . ص. 267 .
25. جمال ال بنا ، مقدمه ، در کتاب منتشر نشده احمد ال نجار ، به
ترجمه ی روباح الفتوح و عبدالقادر توماس .
26. نجار ، در کتاب منتشر نشده نجار ، فصل سوم .
27. محمد مالی ، « مضامین و محتوی اسلام مالی در اردن »
(رساله ای که برای همایش سالانه انجمن مطالعات خاورمیانه در
سال 2001 فراهم آمده بود . محل همایش : دانشگاه تکراس ،
آستین .)
28. منظر کھف ، « طلوع قدرت جدید وحدت ، » در کتاب هنری و
ویلسون ، ص. 19 .
29. نجار ، دست نوشته ی منتشر نشده ، فصل 4 .
30. مصاحبه باربارا دریفوس ، آگوست 2004 ،
31. نجار ، دست نوشته ی منتشر نشده ، فصل 9 .

32. Richard Labeviere ، دلار برای ترور : ایالات متحده و اسلام (نیویورک : انتشارات Algora ، 2000) ، ص. 240 .
33. کُهِف ، در کتاب هنری و ویلسون ، ص. 24 .
34. Andre Stiasen ، « سیاست های سپرده مالی : دارائی اسلامی در سودان ، 1977 – 2001 . » در Clement & Henry ، ص. 157 .
35. نیویورک تایمز ، 12 اگوست 2004 .
36. منظر کُهِف ، « چرخش های استراتژیک در جنبش بانکی و مالی اسلامی ، » (رساله ای که به مجمع هاروارد در باب وضع بانکی و مالی اسلامی ارائه شده . دانشگاه هاروارد ، 6 . 7 آوریل 2002) همان ماخذ .
37. همان ماخذ .
38. Tolcott Seelye ، مصاحبه با مولف ، ژوئن 2004 .
39. افسر سابق سی آی ا ، مصاحبه با مولف ، ژوئن 2004 .
40. همان ماخذ .
41. Kristin Smith ، « مرکز مالی کویت و اسلامی شدن زندگی اجتماعی در کویت . » در کتاب هنری و ویلسون ، صفحه های 168 تا 190 .
42. همان ماخذ ، ص. 172 .
43. همان ماخذ ، ص. 169 .
44. Shafeeq N. Ghobra ، « تعادل دولت و جامعه : جنبش اسلامی در کویت . » نشریه میدل ایست پولیسی (سیاست خاورمیانه .) همان منبع ، ص. 60 .
45. همان منبع ، ص. 60 .
46. Smith ، در کتاب هنری و ویلسون ، ص. 178 .
47. همان ماخذ . بنا به گزارشی از خیر گزار AP (آسوشیئدپرس) ، « یکی از نهادهای خیریه کویت در فهرست دولت ایالات متحده وجود دارد که مظنون به داشتن رابطه با اسامه بن لادن است ، تحقیقاتی در مورد نهاد خیریه کویت که به تروریست ها پول می دهد » ، 29 دسامبر 2001 .

48. اسمیت ، در کتاب هنری و ویلسون ، ص. 181 .

49. Ghabra ، ص. 61 .